



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

ای چشم پاکر سید

اشعار پنجویں

ترجمہ
دولینہ شاہ پوری

مقدمہ
آغا و فقیر بخش پوری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ای چشم ها بگریید: اشعار مذهبی

نویسنده:

ژولیده نیشابوری (محمد حسن فرحبخشیان)

ناشر چاپی:

سنایی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۴	ای چشم‌ها بگریید: اشعار مذهبی
۲۴	مشخصات کتاب
۲۴	اشاره
۲۸	شعر چیست و شاعر کیست؟
۳۳	ستایش
۳۳	مناجات
۳۴	آرزوی ملت ایران
۳۴	نکته سنجیده
۳۶	مناجات
۳۶	مناجات
۳۸	بنده من
۳۸	مناجات
۴۰	هو المعز
۴۰	مناجات
۴۵	ستایش
۴۶	ستایش
۵۰	غزلیات
۵۰	اشاره
۵۲	اول و آخر
۵۲	سرخ‌ری رخسار
۵۴	مهدی موعود
۵۴	دیوانه ایم ما
۵۵	یا حسین

۵۶	فریادرس
۵۶	پشیمان
۵۸	دام
۵۸	تمرکز فکر
۵۹	کبوتر دل
۵۹	دادرسی کسان
۶۰	گل
۶۰	بخشش
۶۲	یار فرخ رخ
۶۲	عقده دلان
۶۳	سیرت
۶۳	علی تنها
۶۳	اشک دانه دانه
۶۵	علی
۶۵	یا فاطمه
۶۵	یا زهرا
۶۵	اشاره
۶۷	یا زهرا
۶۷	گرمی بازار
۶۹	سه بت شکن
۶۹	آمادگی
۷۱	ماه خدا
۷۱	حصن امان
۷۱	فردای قیامت
۷۳	درمان
۷۳	منت دونان مکش

۷۳	یا علی
۷۵	یا حسین
۷۵	یا ابوالفضل
۷۵	یا ثامن الائمه
۷۷	ترک گناه
۷۷	مریض عشق
۷۹	قبله راز
۷۹	مصلح کل جهان مهدی موعود
۸۱	اذان
۸۱	وصف
۸۳	نگه دار تویی
۸۳	دستگیر
۸۳	مادر
۸۵	مرغ سعادت
۸۵	۲۲ بهمن
۸۷	بمناسبت بعثت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم:
۸۹	در بعثت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم:
۹۰	چهارده معصوم
۹۱	خود خواهی
۹۳	افتاده گی:
۹۳	شب خفتن بغداد
۹۳	خوشا آنان که:
۹۵	حرف حق؟
۹۶	عاقبت اندیشی
۹۷	استغناى طبع
۹۷	فضل این شاذان

- راز دل ما - ۹۹
- غفلت - ۹۹
- حق گرائی: - ۱۰۱
- طمع - ۱۰۲
- خدمت بخلق - ۱۰۲
- شادی دل - ۱۰۳
- گرگ و میش - ۱۰۳
- انسان باش - ۱۰۵
- مهر علی - ۱۰۵
- جان جهان - ۱۰۷
- انتظار فرج - ۱۰۷
- نتیجه بدی - ۱۰۹
- سوز دل - ۱۰۹
- بار عصیان - ۱۱۱
- مقام عالم: - ۱۱۲
- اهل معنا - ۱۱۲
- دانائی - ۱۱۲
- بد و خوب بشر - ۱۱۴
- پیروزی تیمور - ۱۱۴
- گل چینی - ۱۱۵
- آه صاحب دل - ۱۱۶
- صبح نیشابور - ۱۱۶
- بیشش - ۱۱۷
- خزان عمر - ۱۱۸
- محبت - ۱۱۸
- قدرت ایمان - ۱۲۰

۱۲۰	پند
۱۲۲	راز دل
۱۲۲	اشاره
۱۲۲	لب نمکین
۱۲۴	ظفر:
۱۲۴	محرم دل
۱۲۵	عقده دل
۱۲۶	مرگ ماه
۱۲۶	قرب حق
۱۲۸	راز دل از اوضاع جهان
۱۲۸	حرف حق
۱۳۰	طبع بلند
۱۳۰	بندگی
۱۳۲	دم
۱۳۲	هجران
۱۳۳	پیمان
۱۳۳	عشق
۱۳۷	گل
۱۳۸	«شهیدان»
۱۳۸	شرار عشق
۱۴۰	ولایت
۱۴۲	مناظره زمین و آسمان
۱۴۶	غزل
۱۴۶	نگذاشت
۱۴۹	مدایح
۱۴۹	اشاره

- ۱۵۱ میلاد رسول اکرم
- ۱۵۳ میلاد حضرت محمد صلی الله علیه و آله
- ۱۵۵ توصیف حضرت محمد صلی الله علیه و آله
- ۱۵۷ میلاد حضرت رسول
- ۱۵۹ میلاد پیغمبر اکرم
- ۱۶۱ میلاد پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم:
- ۱۶۳ در مولودیه ختمی مرتبت
- ۱۶۵ میلاد علی ابن ابی طالب علیه السلام
- ۱۶۷ میلادیه خانه زاد حق
- ۱۶۹ یا علی
- ۱۷۱ کیست مولا
- ۱۷۴ مولا
- ۱۷۵ یا علی
- ۱۷۶ در مدح مولا
- ۱۷۷ یا علی
- ۱۷۹ یا علی
- ۱۸۱ یا علی
- ۱۸۳ یا علی
- ۱۸۳ اشاره
- ۱۸۳ جاودانه مرد
- ۱۸۵ مکتب علی
- ۱۸۷ علی
- ۱۸۹ مولود کعبه
- ۱۹۳ یا علی
- ۱۹۵ غدیره
- ۱۹۷ غدیره

- ۲۰۱ رشته ولایت
- ۲۰۳ در منقبت ولادت علی بن ابیطالب علیه السلام:
- ۲۰۵ در صفات علی ابن ابی طالب علیه السلام
- ۲۰۷ ولای حضرت علی علیه السلام
- ۲۰۷ در وصف حضرت علی علیه السلام
- ۲۰۹ غدیریه
- ۲۰۹ در مدح علی ابن ابی طالب علیه السلام
- ۲۱۲ در وصف مولای متقیان علیه السلام
- ۲۱۲ غدیریه
- ۲۱۷ غدیر خم
- ۲۲۰ یا علی
- ۲۲۳ علی علیه السلام
- ۲۲۴ امیر المؤمنین علیه السلام
- ۲۲۶ غدیر خم
- ۲۲۸ غدیریه
- ۲۳۰ در وصف ولادت صدیقه کبری حضرت فاطمه زهرا علیهم السلام
- ۲۳۲ میلاد با سعادت حضرت زهرا علیها السلام
- ۲۳۶ میلاد حضرت زهرا علیهم السلام
- ۲۳۸ یا فاطمه
- ۲۳۹ کیست زهرا
- ۲۴۲ فاطمه سلام الله علیها
- ۲۴۲ یا فاطمه الزهرا علیها السلام
- ۲۴۶ توصیف حضرت زهرا علیها السلام نص حضرت باری تعالی
- ۲۴۹ خدیجه همسر رسول الله
- ۲۵۱ میلاد رحمت
- ۲۵۲ حسن مظهر صلح

- ۲۵۵ صلح
- ۲۵۶ امام حسن عليه السلام
- ۲۵۷ سبط اكبر
- ۲۵۹ مظهر حسن
- ۲۶۱ هديه خدا به على
- ۲۶۵ در وصف ولادت امام حسن مجتبی عليه السلام
- ۲۶۷ ميلاد با سعادت امام حسين عليه السلام
- ۲۶۹ ميلاد با سعادت امام حسين عليه السلام
- ۲۷۱ ميلاد با سعادت امام حسين عليه السلام
- ۲۷۳ ميلاد با سعادت امام حسين عليه السلام
- ۲۷۵ تولد امام حسين عليه السلام
- ۲۷۷ ميلاديه امام حسين عليه السلام
- ۲۷۹ در توصيف ولادت سيد الشهداء حسين بن على عليه السلام
- ۲۸۱ گلوآزه كربلا
- ۲۸۲ حفظ آبرو
- ۲۸۲ يا حسين
- ۲۸۴ امام سجاد عليه السلام
- ۲۸۶ مدينه
- ۲۸۶ حماسه آفرين
- ۲۸۶ ميلاد امام حسين عليه السلام
- ۲۸۹ سينه چاك
- ۲۹۰ يا حسين
- ۲۹۲ امام حسين عليه السلام و ابوالفضل
- ۲۹۴ ميلاد ابوالفضل العباس عليه السلام
- ۲۹۸ ديشب و امشب
- ۳۰۲ اى علمدار

- ۳۰۲ ----- میلاد عباس
- ۳۰۲ ----- عباس
- ۳۰۴ ----- هدیه خدا
- ۳۰۶ ----- میلاد حضرت زینب
- ۳۰۸ ----- اسوه صبر
- ۳۰۸ ----- زینب قهرمان کربلا
- ۳۱۰ ----- کیست زینب
- ۳۱۳ ----- میلادیه حضرت زینب علیها السلام
- ۳۱۶ ----- زینب
- ۳۱۸ ----- میلادیه حضرت زینب علیها السلام
- ۳۲۲ ----- زینب
- ۳۲۲ ----- مثنوی حضرت زینب کبری
- ۳۲۶ ----- تولد حضرت زینب علیها السلام
- ۳۲۶ ----- زینت أب
- ۳۲۸ ----- در تولد علی اکبر
- ۳۳۰ ----- امام سجاد
- ۳۳۰ ----- در توصیف ولادت امام سجاد علیه السلام
- ۳۳۲ ----- امام باقر العلوم علیه السلام
- ۳۳۳ ----- در توصیف ولادت امام پنجم حضرت باقر علیه السلام
- ۳۳۴ ----- ولادت امام باقر علیه السلام
- ۳۳۵ ----- میلادیه امام باقر علیه السلام
- ۳۳۷ ----- در توصیف امام صادق علیه السلام
- ۳۳۹ ----- در توصیف ولادت حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام
- ۳۴۰ ----- در وصف امام هفتم علیه السلام
- ۳۴۰ ----- در توصیف ولادت امام موسی ابن جعفر علیه السلام
- ۳۴۲ ----- در توصیف ولادت علی ابن موسی الرضا علیه السلام

- ۳۴۶ امام رضا عليه السلام
- ۳۴۷ ميلاد امام هشتم عليه السلام
- ۳۴۹ ميلاديه امام هشتم
- ۳۵۱ زائر امام رضا عليه السلام
- ۳۵۲ حريم قدس رضا عليه السلام
- ۳۵۳ نويد عشق
- ۳۵۵ تولد امام رضا عليه السلام
- ۳۵۷ در مدحت حضرت رضا عليه السلام
- ۳۵۹ امام هشتم عليه السلام
- ۳۵۹ ميلاد امام رضا عليه السلام
- ۳۶۱ يا ثامن الحجج
- ۳۶۳ ميلاد امام رضا عليه السلام
- ۳۶۵ در وصف حضرت رضا عليه السلام
- ۳۶۷ در توصيف ولادت امام جواد عليه السلام
- ۳۶۹ جواد
- ۳۷۱ جواد الائمه
- ۳۷۳ در توصيف ولادت امام هادي عليه السلام
- ۳۷۳ در توصيف ولادت امام حسن عسكري عليه السلام
- ۳۷۷ ميلاد امام حسن عسكري عليه السلام
- ۳۷۹ مهدي موعود
- ۳۸۱ ميلاد مهدي
- ۳۸۲ ميلاد امام زمان
- ۳۸۵ در وصف امام زمان
- ۳۸۷ مهدي موعود
- ۳۸۷ ميلاد حضرت مهدي عليه السلام
- ۳۸۹ ميلاديه امام زمان

- ۳۹۱ میلادیه
- ۳۹۵ یا امام زمان
- ۳۹۸ میلادیه امام زمان
- ۳۹۹ ولادت امام زمان
- ۴۰۱ شکوه از زمانه
- ۴۰۱ یا امام زمان
- ۴۰۱ مهدی جان
- ۴۰۳ میلادیه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف
- ۴۰۷ امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف
- ۴۰۹ در میلاد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف
- ۴۰۹ در توصیف ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف:
- ۴۱۳ امام زمان علیه السلام
- ۴۱۳ یا صاحب زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف
- ۴۱۵ حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف
- ۴۱۷ مرثی
- ۴۱۷ اشاره
- ۴۱۹ گریه
- ۴۱۹ یا علی
- ۴۲۱ کوفه
- ۴۲۱ در شهادت علی علیه السلام
- ۴۲۳ شهادت امیر المؤمنین علیه السلام
- ۴۲۳ شهید محراب
- ۴۲۵ کشتی شکسته
- ۴۲۵ خون جای اشک
- ۴۲۷ مولا امیر المؤمنین علیه السلام
- ۴۲۷ راز دل علی

- ۴۲۹ ملاقات خدا
- ۴۳۱ جهان شیعه
- ۴۳۱ فاجعه
- ۴۳۲ هوای یار
- ۴۳۲ سفر مرگ
- ۴۳۴ کاروان غم
- ۴۳۴ شب بی سحر
- ۴۳۶ در ماتم مولا
- ۴۳۶ اذان مرگ
- ۴۳۸ زبان حال مولا
- ۴۴۰ داغ مولا
- ۴۴۰ مدینه
- ۴۴۲ یا زهرا سلام الله علیها
- ۴۴۲ زبان حال حضرت زهرا با مولا علی علیه السلام
- ۴۴۴ پشت در
- ۴۴۴ بدون فاطمه
- ۴۴۴ درد علی
- ۴۴۶ در مصیبت علی علیه السلام
- ۴۴۶ کشتی بی لنگر
- ۴۴۸ زبان حال حضرت زینب سلام الله علیها
- ۴۴۸ زبان حال حضرت مهدی علیه السلام
- ۴۴۸ فاطمه علیها السلام
- ۴۵۰ فاطمه علیها السلام
- ۴۵۰ در مصیبت حضرت زهرا علیها السلام
- ۴۵۲ در مصیبت حضرت زهرا علیها السلام
- ۴۵۲ زبان حال حضرت زهرا علیها السلام

- ۴۵۲ ----- در مصیبت حضرت زهرا علیها السلام و شکوه از روزگار:
- ۴۵۴ ----- ام ابیها
- ۴۵۴ ----- فاطمیه
- ۴۵۶ ----- فاطمه
- ۴۵۸ ----- فتح باب
- ۴۵۸ ----- اجابت دعا
- ۴۶۰ ----- در مصیبت صدیقه کبری
- ۴۶۰ ----- یا فاطمه
- ۴۶۲ ----- حضرت زهرا سلام الله علیها
- ۴۶۲ ----- یا فاطمة الزهرا
- ۴۶۲ ----- مدینه
- ۴۶۴ ----- یا فاطمه
- ۴۶۶ ----- ساغر ماتم
- ۴۶۶ ----- مرثیه حضرت زهرا سلام الله علیها
- ۴۶۶ ----- مرثیه حضرت زهرا سلام الله علیها
- ۴۶۸ ----- یا زهرا سلام الله علیها
- ۴۶۸ ----- اسطوره حجاب
- ۴۶۸ ----- کاسه لیسان
- ۴۷۰ ----- مادر
- ۴۷۰ ----- اهل قلم
- ۴۷۲ ----- در مصیبت حضرت امام حسن علیه السلام
- ۴۷۲ ----- امام مجتبی
- ۴۷۴ ----- شور عشق
- ۴۷۴ ----- احرار
- ۴۷۶ ----- در شهادت هانی ابن عروه
- ۴۷۸ ----- اولین سرباز

۴۷۸	کوفه شهر پیمان شکنان
۴۸۰	مسلم اولین شهید آزادی
۴۸۱	مسلم
۴۸۱	مسلم
۴۸۱	زبان حال مسلم
۴۸۳	حضرت مسلم
۴۸۳	ورود امام بکر بلا
۴۸۵	ارمغان حسین علیه السلام
۴۸۵	خطاب به کربلا
۴۸۷	آن بی حیا
۴۸۸	زینب
۴۸۹	آب
۴۸۹	کوفیان پست
۴۹۱	عطش
۴۹۱	آثار تازیانه
۴۹۱	مسلم
۴۹۳	گفتگوی امام با خواهرش
۴۹۵	سفر عشق
۴۹۵	کسب آبرو
۴۹۷	زبان حال امام در شب عاشورا با خواهرش زینب علیها السلام
۴۹۹	زبان حال امام حسین علیه السلام با خواهرش زینب علیها السلام
۴۹۹	در وصف قمر بنی هاشم حضرت عباس علیه السلام
۵۰۰	زبان حال امام حسین کنار نعش برادری
۵۰۱	در شهادت ابوالفضل العباس علیه السلام
۵۰۱	زبان حال حضرت عباس با برادر
۵۰۳	زبان حال سیدالشهدا با علی اکبر علیه السلام

- ۵۰۵ کاروان
- ۵۰۵ عطش
- ۵۰۷ مناجات امام حسین علیه السلام
- ۵۰۸ عاشورا حضرت علی اکبر علیه السلام
- ۵۱۱ امام حسین علیه السلام
- ۵۱۳ ندای عشق
- ۵۱۳ نامرد ها
- ۵۱۵ زبان حال امام با خدا در مصیبت علی اکبر و شهادتش طبق روایات
- ۵۱۵ زبان حال امام کنار نعش علی اکبر علیه السلام
- ۵۱۷ علی اکبر علیه السلام
- ۵۱۷ قاسم ابن حسن
- ۵۱۹ قاسم بن حسن
- ۵۱۹ قاسم بن حسن
- ۵۲۱ واقعه ای در شهادت قاسم ابن حسن
- ۵۲۱ زبانحال حضرت قاسم علیه السلام
- ۵۲۳ توبه کردن حر و شهادت او
- ۵۲۳ حبیب ابن مظاهر پیرترین سرباز سنگر دین
- ۵۲۵ اصحاب
- ۵۲۵ شهادت علی اصغر علیه السلام
- ۵۲۷ علی اصغر
- ۵۲۷ شهادت آخرین قربانی
- ۵۲۹ در شهادت دو فرزند حضرت زینب سلام الله علیها:
- ۵۲۹ قاسم بن الحسن
- ۵۳۱ در شهادت عبدالله ابن حسن علیه السلام
- ۵۳۱ مظهر شجاعت
- ۵۳۳ قرآن آزادی

- گذشت امام حسین علیه السلام - ۵۳۳
- در شهادت سیدالشهداء علیه السلام - ۵۳۴
- حسین مظهر آزادی - ۵۳۵
- زبان حال حضرت رقیه - ۵۳۶
- زینب علیها السلام - ۵۳۸
- زینب قهرمان صبر و استقامت را - ۵۳۸
- مجلس یزید - ۵۳۸
- رقیه - ۵۴۰
- حضرت رقیه - ۵۴۰
- رقیه - ۵۴۲
- زینب سلام الله علیها - ۵۴۲
- شام غریبان - ۵۴۲
- ورود به مدینه - ۵۴۴
- ماه صفر - ۵۴۶
- گزارشگر - ۵۴۶
- اربعین - ۵۴۹
- دروازه کوفه - ۵۵۱
- در مصیبت امام باقر علیه السلام - ۵۵۲
- امام باقر علیه السلام - ۵۵۲
- امام باقر - ۵۵۴
- امام ششم - ۵۵۴
- امام صادق علیه السلام - ۵۵۶
- امام صادق علیه السلام - ۵۵۶
- امام هفتم علیه السلام - ۵۵۸
- امام هفتم علیه السلام - ۵۵۸
- امام هفتم علیه السلام - ۵۵۸

- ۵۶۰ در مصیبت موسی ابن جعفر علیه السلام:
- ۵۶۱ پیروی کردن:
- ۵۶۲ جواد بن الرضا
- ۵۶۲ امام جواد
- ۵۶۴ امام جواد
- ۵۶۴ امام هادی علیه السلام
- ۵۶۴ آه شبانه
- ۵۶۶ امام حسن عسکری علیه السلام
- ۵۶۶ خونین شهر
- ۵۶۹ پندیات
- ۵۶۹ اشاره
- ۵۷۱ شاه و گدا
- ۵۷۱ داستان جوان قمارباز
- ۵۷۲ خاک
- ۵۷۲ حقیقت تلخ
- ۵۷۴ حرف حق
- ۵۷۴ مرگ
- ۵۷۶ اسیر نفس
- ۵۷۶ تلی دستی
- ۵۷۶ دوست و دشمن
- ۵۷۸ قلمروزر
- ۵۷۸ امروز و فردا
- ۵۸۰ خودستایی
- ۵۸۰ خدمت بخلق
- ۵۸۲ بازی با قدر
- ۵۸۲ زنگ ریا

۵۸۲	گذشت
۵۸۴	سرای دو در
۵۸۴	اسیر نفس
۵۸۶	تغافل
۵۸۶	شکار
۵۸۸	نفس سرکش
۵۸۸	شکوه
۵۸۸	تغافل
۵۹۰	نظر
۵۹۰	بعد منزل
۵۹۰	غافل
۵۹۲	منیت
۵۹۲	اندرز
۵۹۴	نصیحت
۵۹۴	اسیر نفس
۵۹۵	ماندن
۵۹۵	فلسفه روزه
۵۹۷	حج
۵۹۹	عرفات
۶۰۳	دو بیتى ها
۶۰۳	اشاره
۶۰۵	دوبیتی
۶۲۳	خواست
۶۲۳	گل
۶۲۳	حضرت زهرا
۶۳۵	دوبیتی درباره انقلاب

۶۳۶ فهرست

۶۶۴ درباره مرکز

ای چشم‌ها بگریید: اشعار مذهبی

مشخصات کتاب

سرشناسه : ژولیده نیشابوری، حسن، 1325 - 1386.

عنوان و نام پدیدآور : ای چشم‌ها بگریید: اشعار مذهبی / اثر ژولیده نیشابوری؛ مقدمه محمدباقر صدرا.

مشخصات نشر : تهران: سنایی، 1378.

مشخصات ظاهری : 350ص.

شابک : 13500ریال: 8-69-6290-964-978؛ چاپ دوم) ؛ 60000 ریال: چاپ چهارم: 3-69-6290-964-978

یادداشت : چاپ دوم: 1380.

یادداشت : چاپ چهارم: 1390.

موضوع : شعر مذهبی -- قرن 14

شعر فارسی -- قرن 14

چهارده معصوم -- مدایح و مناقب

شناسه افزوده : صدرا، محمدباقر، 1314 - 1391.، مقدمه نویسنده

رده بندی کنگره : PIR8077 / 77 الف 78 1378

رده بندی دیویی : 8فا2/61

شماره کتابشناسی ملی : م 78-5078

اطلاعات رکورد کتابشناسی : رکورد کامل

ص: 1

اشاره

ژولیده نیشابوری حسن 1325 -

ای چشم ها بگریید : اشعار مذهبی / اثر ژولیده نیشابوری مقدمه محمد باقر صدرا - [تهران]: سنایی، 1378 .

10، 351 ص.

ISBN 964 - 6290 - 69 - 8 : ریال 13500

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار).

1. شعر مذهبی - قرن 14. 2. شعر فارسی - قرن 14. 3. چهارده معصوم - مدایح و مناقب الف. صدرا، محمد باقر مقدمه نویس ب. عنوان.

78 الف 7 و/ PIR8077

1/62 فا 8

1378 الف 71 ژ

1378

کتابخانه ملی ایران 5078-78 م

ای چشم ها بگریید

اثر: حسن فرح بخشیان (ژولیده نیشابوری)

با مقدمه: استاد محمد باقر صدرا

چاپ اول 1378 حروفچینی، همراه لیتوگرافی و چاپ احمدی

صحافی ایرانمهر تعداد 3300 نسخه

تلفن ناشر 3903272 - 3914695 - دورنویس 3920659

ISBN: 964 - 6290-69-8

شابک: 8 - 6290-69 - 965

ص: 2

شعر چیست و شاعر کیست؟

مدت هاست که این سؤال در فکر و ذهن من آمده و روح و روانم را می آزارد که چرا برخی از مردم برای رسیدن به شهرت و معروفیت دیواری از دیوار شعر و شاعری کوتاه تر نمی یابند و هر کس که کوره سوادى دارد چون بیکار می شود برای وقت گذرانی شعر می گوید و هر کارمندی که بازنشسته می شود و یا فردی که شب دچار بی خوابی می شود فوراً قلم بر می دارد و به حریم مقدس شعر و ادب پای می گذارد تا این جای قضیه ضرری به کسی نمی رساند و شاید تفریح نامناسب و ناپسندی هم نباشد مثل این است که کسی صدای دلنواز و دلپذیری نداشته باشد ولی دوست داشته باشد که هر وقت به حمام می رود در حین نظافت خود زمزمه ای هم سردهد و خودش کیفش را ببرد اما مصیبت بزرگ وقتی است که صاحب این صدا امر به خودش مشتبه شود که صدایش دلنشین است و بایستی دیگران را هم از این موهبت الهی بهره مند سازد در عالم شعر و شاعری هم عیناً چنین است همه مردم چه بیسواد و چه باسواد مختار هستند به هر هنری که دوست دارند دست بیازند و طبع آزمائی کنند؛ اما مجاز نیستند هر وقت فرصتی به دست آوردند مردم را زجر دهند و شکنجه کنند بویژه بایستی از دبیران و کارگردانان انجمن های ادبی انتظار داشته باشند که برای رضایت خاطر افراد جمعی را بیازارند و آنان را به پشت تربیون ها دعوت کنند بهتر است به این نکته ی بسیار ظریف و پراهمیت توجه کنند که هر کسی نمی تواند شاعر باشد همان طور که کسی نمی تواند خواننده خطاط و یا نقاش بشود بایستی بدانند که هر خواننده ای باید صدائی خوش داشته باشد و هر خطاط و نقاشی بایستی زیربنای این هنر در

فطرت و ذاتش وجود داشته باشد تا بتواند این هنرش را عرضه کند بدون شک باید که در نهاد و ضمیرش قریحه و استعداد شاعری و قدرت مضمون یابی از طرف حضرت آفریدگار به ودیعت نهاده شده باشد تا شاعر شود و این همان است که ایرج گفته است «شاعری طبع روان می خواهد» اما در مصرع دوم کم لطفی کرده که فرموده است: «نه معانی نه بیان می خواهد» که هم معانی و هم بیان می خواهد. چرا که یک شاعر اگر خداوند در حقش عنایت فرموده و او را صاحب ذوق سلیم و قریحه و استعداد کرده است بایستی علم شعر هم بداند وزن و قافیه را تشخیص دهد صناعات ادبی را بشناسد به علم عروض و تقطیع مسلط باشد و با آثار و اشعار گذشتگان آشنا باشد که هر چه شعر بخواند و بیشتر حفظ کند شعرش شفاف تر محکمتر و رساتر خواهد بود اما باز هم تاکید می شود که آن هسته ی اولیه و محور اصلی که همان ذوق و قریحه است و به هر کسی داده نشده بایستی در نهادش باشد البته شک نیست که یک فرد خوش صدا هر چه به دستگاه ها گوشه های موسیقی تسلط پیدا کند صدایش دلنشین تر و دلپذیرتر خواهد بود و یک آدم خوش خط هر چه بیشتر استاد ببیند و خطش را روی قاعده و فرم بیاورد خطش زیباتر و خوش نقش تر می شود.

حسن فرح بخشیان متخلص به «ژولیده نیشابوری» از آن زمره شعرائی است که خداوند بیش از استحقاقش به او عنایت و لطف فرموده که نه تنها به او ذوق و استعداد و قریحه داده است بلکه بنده شخصاً معتقد هستم که در هر شعر و غزلی هم که می سازد او را به حال خود رها نکرده و از عنایات خاصه ی خود او را بهره مند می سازد و به او الهام می بخشد و این حرف این بنده نیست بلکه قولی است که جملگی بر آنند.

اگر سخنی درباره ی او می گویم سخن دل من است و اعتقاد راسخ دارم که مضامین او بکر و لطائف شعرش دست اول است و از طرف پروردگار به او تلقین و الهام می شود.

بنده به دلیل گرفتاری های بسیار و عدم اعتقاد به اغلب شعرائی که امروزه

ادعای شاعری دارند و اصرار هم دارند که سروده هایشان به صورت دیوان چاپ شود کمتر زیر بار مقدمه نویسی می روم چرا که چشم بسته و بدون مطالعه ی دقیق نمی توان آثار شاعری را تجزیه و تحلیل کرد و این امر مستلزم فراغت بال و آسایش خیال است که خداوند ما را از آن محروم کرده است اما چرا به ژولیده جواب رد ندادم به دو دلیل یکی ارادت چهل ساله ام به اوست و همچنین علاقه ی زائدالوصفی که به آثار و اشعارش داشته و دارم و دلیل دوم ارادتی است که به جناب آقای حاجی داود شیرازی مدیر با کفایت انتشارات سنائی دارم که این مرد برخلاف برخی ناشران دیگر چشم به جیب مؤلف و مصنف ندارد و بیشتر همش این است که اثری نیکو و نوشت های سودمند را چاپ و نشر سازد که خدا بیش از این ها توفیقش دهد.

علاوه بر آن چه رفت ژولیده از جمله افراد نادری است که از این نعمت الهی به کار استفاده نکرده و هیچ گاه ذوق و استعداد خود را در هجو و یا دم کسی به سوء نبرده است که خود بهتر می داند که حق جل و علا فرموده است: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» و این است رمز موفقیت او که هر چه می سازد از دیگری بهتر است و هم این است که یک بار بجای خدا می نشیند و به بندگان گنهکار و ناامیدش می گوید:

دلت را خانه ما کن مصفاً کردنش با من *** به ما درد دل افشا کن مداوا کردنش با من

اگر عمری گنه کردی مشو نومید از رحمت *** تو نام توبه را بنویس امضاء کردنش با من

و یک بار به جای ائمه ی اطهار علیهم السلام می نشیند و می گوید:

ما آل علی رابطه با ضابطه داریم *** بی ضابطه با ذات خدا رابطه داریم

ما را بر حق هر که کند واسطه ی خویش *** ما فاطمه را نزد خدا واسطه داریم

نمک شناسی و قدردانی از نعمتی که خداوند در حقش عطا کرده است همین که دست تولی از دامن پربرکت محمد و آل محمد علیهم صلوات الله اجمعین نکشیده و بیشتر اشعار و سروده هایش را به منقبت ائمه اطهار علیهم السلام و یا ی به رثای آن بزرگواران اختصاص داده است.

او سعی کرده است اگر شعری درباره ی ان عزیزان می سراید مستند باشد مبادا که عشق زائدالوصفش به این خاندان جلیل موجب شود که سخنی خلاف و متعصبانه در شعرش بیابد. وی اغلب از اخبار و احادیث صحیح استفاده کرده است: مثل حدیث «حسین منی و انا من حسین» که گفته است:

در این جهان به خدا تار مق به جان من است *** همیشه نام حسین بر سر زبان من است

چه گویمش که پیمبر به وصف او فرمود: *** «که من از ان حسین و حسین از ان من است»

و یا حدیثی که از معراج حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نقل شده است:

سر چشمه هستی جهان هست علی بود *** پیمانه عشق ازلی مست علی بود

می خواست نبی دست خدا را بفشارد *** دستی که خدا داد به او دست علی بود

و نیز نصایح و اندرز هائی را به نظم درآورده که مضمون ان را یا از قران گرفته است و یا از بیانات ائمه اطهار علیهم السلام به دست آورده و نمونه های ان بسیار است که در این مختصر نمی گنجد. اما بقول مولوی:

«آب دریا را اگر نتوان کشید *** هم به قدر تشنگی باید چشید»

اینک چند نمونه به عنوان مشتم نمونه خروار و رفع تشنگی:

ای بی خبر از عمر گران عمر گران رفت *** سرمایه شد از دست و ز دل تاب و توان رفت

گفتم که بکن توبه بگفتی رمضان هست *** بی توبه به ره ماندی و ماه رمضان رفت

ای دل بیا و توبه به نزد اله کن *** با توبه ای سفید تو قلب سیاه کن

خواهی اگر شفاعت مولا به روز حشر *** شرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن

و یا این غزل عرفانی بسیار آموزنده و پر محتوا که دو بیت ان چنین است:

هر ان کس از توانایی به خود مغرور می گردد *** سلیمان گر بود محتاج لطف مور می گردد

نظر مکن تو با چشم حقارت بر تهی دستان *** که موری باعث پیروزی تیمور می گردد

در ابتدا مقال نوشتم که ژولیده ار ان زمره شعرانی است که خداوند بیش از استحقاقش به او عنایت لطف فرمود است. چرا چنین نوشتم زیرا که او دنبال شعر

نرفته است بلکه شعر و شاعری به دنبال او آمده است. او نرفته درس این کار را بخواند و از صنایع و بدایع شعری اطلاع حاصل کند و به قولی او نرفته معانی و بیان بخواند و عروض و قافیه بیاموزد اما همه ی این ها به دنبالش آمده اند و در اشعارش به کار رفته است.

صنایعی که در اشعار او بیشتر به چشم می خورد صنعت تجنیس ترصیع، مراعات نظیر و بیشتر از همه صنعت «تلمیح» است که همان اشاراتی است که به داستان های تاریخی معروف می شود و با یک اشاره ذهن خواننده را متوجه اصل و تمامی داستان می کند.

ژولیده آن قدر نازک خیال و باریک پندار است که گاه از سبک معمول خارج می شود و پیرو سبک هندی می شود و باز هم نمونه های آن بسیار است که مطلب به درازا می کشد و موجب ملال خوانندگان ارجمند می شود.

خلاصه آن که ژولیده یکی از محبوب ترین و ماندنی ترین شعرای دوره ی معاصر است او به مناسبت آن که قلبی پاک از آلودگی و طبعی روان و قریحه ای خوش و سرشار دارد و از همه مهم تر اخلاص و صفای باطن او موجب شده که سروده هایش به دل همگان بنشیند و مورد اقبال و علاقه ی مردم قرار گیرد و او را در ردیف یکی از خوشبخت ترین و موفق ترین شعرای این زمان قرار دهد.

خداوند به او توفیق دهد و مشمول عنایات حضرت حق جل و علا و ائمه ی اطهار علیهم السلام قرار گیرد. . آمین.

قدر این عمر گران را نه تو دانی و نه من *** اسب آمال جهان را نه تو رانی و نه من

گیرم از لطف خدا عمر دو صد نوح کنی *** با خبر باش که آخر نه تو مانی و نه من

کمترین خدمتگزار ادب و فرهنگ این کشور ادب پرور و فرهنگ ساز محمد باقر صدرا دبیر انجمن ادبی هنری امیرکبیر

(اراکي های مقیم تهران)

ستایش

سپاس و حمد بی حد مر خدا را *** که خلق از خون بسته کرد ما را

خداوندی که از خوان عطایش *** دهد روزی خلق ما سوارا

خداوندی که ز آدم تا به خاتم *** فرستاد است صد ها رهنما را

خداوندی که بهر نوح و یاران *** کند آرام طوفان بلا را

خداوندی که از بهر خلیش *** گلستان کرد نار مرگ زارا

خداوندی که اندر دست موسی *** ز رحمت اژدها سازد عصا را

خداوندی که بر عیسی عطا کرد *** دم گرم و بیان جان فزا را

خداوندی که بر ما کرد رهبر *** ابوالقاسم محمد مصطفی را

خداوندی که از بعد پیمبر *** کند رهبر علی مرتضی را

خداوندی که بر او رنگ عصمت *** نشانند مظهر شرم و حیا را

خداوندی که خوانند مظهر صلح *** فروغ چشم زهرا مجتبی را

خداوندی که با خون حسینش *** به بخشد در قیامت جرم ما را

خداوندی که بر ما داد از لطف *** برای رهبری روح خدا را

دعا کن تا که بگشاید دوباره *** به روی خلق راه کربلا را

من ژولیده می گویم دوباره *** سپاس و حمد بی حد کبریا را

مناجات

الهی کن قوی دل های ما را *** صفا ده خاطر شیدای ما را

الهی کن قبول از راه رحمت *** چو آوای دگر آوای ما را

الهی مجری احکام اسلام *** بکن از مهر کاندیدای ما را

الهی از گزند چپ گرایان *** بری کن مجلس شورای ما را

الهی کن به نور خویش روشن *** ز رحمت سینه سینای ما را

الهی تا قیام مهدی ایمن *** بدار این نهضت والای ما را

الهی از برای ما نگهدار *** یگانه رهبر پویای ما را

الهی از پی ترویج اسلام *** به از امروز کن فردای ما را

الهی بهر سرکوبی دشمن *** رساتر کن از این آوای ما را

آرزوی ملت ایران

روز و شب بر درگه حق های و هو داریم ما *** با خدا از پرده دل گفتگو داریم ما

او بود بخشنده و ما بنده محتاج او *** هر چه داریم از عطای لطف او داریم ما

طول عمر عزت و پیروزی و فتح و ظفر *** از برای رهبر خود آرزو داریم ما

از قیام سرخ ما خون باغبانی می کند *** زان که صد ها لاله خوش رنگ و بو داریم ما

از پی ایثار جان، غسل شهادت کرده ایم *** زان که قصد جنگ کردن با عدو داریم ما

از پی ابقا قد قامت به میدان نبرد *** خون به جای آب از بهر وضو داریم ما

مرگ ما بنیانگذار خشت کاخ زندگی است *** زان که آب زندگی را در سبو داریم ما

در بر مخلوق سر را ما نمی سازیم خم *** زین جهت در نزد خالق آبرو داریم ما

شاعر ژولیده می گوید به سوز دل چنین *** روز و شب بر درگه حق های و هو داریم ما

نکته سنجیده

ای بشر بشنوز من این نکته سنجیده را *** تا به عالم حل کنی هر مشکل پیچیده را

زندگی گر می کنی در این جهان مردانه کن *** باز کن ای بی خبر از خواب غفلت دیده را

لذت از شادی خود بردن ندارد ارزشی *** سعی کن تا شاد سازی یک دل غمدیده را

دیده حق بین دمی ای کور باطن باز کن *** تا به چشم خویش بینی خالق نادیده را

در بر ظالم بکن از حق مظلومان دفاع *** زان که ایزد دوست دارد این مرام و ایده را

رو قوی شو تا توانی ورنه سیل حادثات *** طعمه خود زودتر سازد تن رنجیده را

ص: 6

پاسبان گله را چشم بصیرت لازم است *** تا بهر جلدی شناسد گرگ باران دیده را

ریسمان محکمی باید وگرنه چرخ چاه *** با فشاری پاره سازد رشته پوسیده را

صبر باید کرد تا گردد درختی بارور *** باد خواهد تا بیزد خرمن کوبیده را

پیشه خود خدمت خلق کن ای بشر *** ضبط خاطر کن تو پند شاعر ژولیده را

مناجات

آن که از فرط گنه ناله کند زار کجاست *** آن که ز اغیار برد شکوه بر یار کجاست

باز ماه رمضان آمد و بر بام فلک *** می زند بانگ منادی که گنه کار کجاست

سفره رنگین و خدا چشم به راه من و توست *** تا که معلوم شود طالب دیدار کجاست

بار عام است خدا را به ضیافت شتاب *** تا نگوئی که در رحمت دادار کجاست

مرغ شب نیمه شب دیده به ره می گوید *** سوز دل ساز بود دیده بیدار کجاست

ماه رحمت بود ای ابر خطاپوش ببار *** تا نگویند که آن وعده ایثار کجاست

حق به کان کرمش طرفه متاعی دارد *** در و دیوار زند داد خریدار کجاست

آن خدائی که رحیم است و کریم است *** و غفور گوید ای سوته دلان عاشق دلدار کجاست

من ژولیده به آوای جلی می گویم *** آن که با تو به ستاند سپر نار کجاست

مناجات

ای بنده بیا ساکن میخانه ما باش *** ما شمع تو گردیم و تو پروانه ما باش

تا چند خوری با ده ز پیمانہ اغیار *** پیمان بشکن طالب پیمانہ ما باش

از عشق مجازی نشود کام تو حاصل *** از عشق بتان بگذر و دیوانه ما باش

بیگانه شو از دیده که نادیده بینی *** بیزار تو از دیدن بیگانه ما باش

باز است در رحمت ما رحم به خود کن *** در دام نیفتاده بیا دانه ما باش

این کهنه خرابات چرا می کنی آباد *** بگذر تو ز آبادی ویرانه ما باش

یک عمر شدی خانه به دوش هوس و آز *** یک ماه بیا معتکف خانه ما باش

هر در که زدی دست رد آمد به جوابت *** پس منتظر پاسخ جانانه ما باش

ژولیده مشوریزه خور سفره اغیار *** مهمان منی بر سر پیمانہ ما باش

ص: 7

بنده من

بنده من پیش من باز آ که شیدایت کنم *** رو سپید از رحمت خود در دو دنیایت کنم
ای که عمری از تغافل راه را گم کرده ای *** خویش را در خویشتن گم کن که پیدایت کنم
من به مهمانی خود یک ماه کردم دعوتت کن *** اجابت دعوت ما را که ارضایت کنم
بارها گر توبه کردی و شکستی توبه را *** ناامید از ما مشو تا بی من و مایت کنم
از منیت ها جدا شو تا شوی با ما یکی *** عبد شو تا با یکی در دهر مولایت کنم
در مقام آدمیت همچو آدم ندبه کن *** با خلوص دل بیا تا محفل آرایت کنم
ناخدای کشتی دل باش تا مانند نوح *** ایمن از طوفان و خشم موج دریایت کنم
گر خدا را بنده گردی از طریق بندگی *** چون خلیل خود در آتش محو گل هایت کنم
دست رد بر سینه شیطان بزن تا فرصتی است *** گر زنی با دست قدرت مثل موسایت کنم
گر کنی دل مرده ای را زنده با اعمال خویش *** زین عمل عرش آشیان مانند عیسایت کنم
هر که هستی هر چه هستی در بر ما هیچ شو *** هیچ شوکز هیچ هستی بخش دل هایت کنم
هر زمان خواهی بیا در نزد ما تنها میا *** تا اجابت زودتر عرض تمنایت کنم
غیر آل الله نزد ما مقرب تر مجوی *** دامن آنان مده از کف که معنایت کنم

مناجات

بنده من غم مخور کز غم نجات می دهم *** گر گنه کاری بیا خط برات می دهم
من خدایم هر چه می خواهد دل تنگت بگو *** آن چه می خواهی بخواه از من زکات می دهم
بارها گر توبه خود را شکستی غم مخور *** توبه کن کز توبه سر خط ثبات می دهم
صبر کن از تلخی ایام دل را بد مکن *** با خلوص دل بیا حب نبات می دهم
بر رخت در های رحمت را گشودم شاد زی *** میهمان شو باده از جام صفات می دهم
در دل شب بهر قد قامت تو ترک خواب کن *** چون صفای باطن از صوم و صلوات می دهم

نفس سرکش را بکش آب از سبوی کس منوش *** بهر رفع تشنگی آب حیات می دهم

گوهر اشک تو را من دوست دارم گریه کن *** چون لب پر خنده در وقت ممانت می دهم

تا به کی قهری بکن زولیده با ما آشتی *** آشتی کن پرتوی از فضل ذاتت می دهم

ص: 8

من آن گنجینه پر محتوایم *** که بر اسرار خلقت آشنایم
کلید قفل در های بهشتم *** و اگر چه خود بهشتی جانفزایم
بشر را در مسیر کهکشان ها *** به فرمان الهی رهنمایم
پی اثبات نشر دین اسلام *** بزرگ اعجاز ختم الانبیام صلی الله علیه و اله سلم
پس از احمد به تأیید ولایت *** و همه وصف علی مرتضایم
برای حفظ مکتب بی تعارف *** زمینه ساز صلح مجتبیایم
شکوه روز عاشورا است از من *** که من خونین قیام کربلایم
به وقت استجابت هر چه خواهی *** دعا جسم است و من روح دعایم
علوم اولین و آخرینم *** که لاینحل بود قدر و بهایم
خدا را مخزن فقه و اصولم *** به موسی نص شمس والضحایم
پی جلب رضای حق تعالی *** بشر را خط تسلیم و رضایم
به وقت جود می بخشد جوادم *** نگین پادشاهی بر گدایم
حقیقت را یگانه هادیم من *** که بر سیر تکامل رهگشایم
ظهور حجه ابن العسکری را *** به بیت عسکری تنها ندایم
در این عالم طبیبان را طبیبم *** که بر هر درد بی درمان دوایم
نه انسانم نه حورم نه فرشته *** ولیکن هر چه هستم کیمیایم
اگر خواهی بدانی کیستم من *** شکوه نص نون انمایم
منم قرآن کتاب آسمانی *** که این سان بسته در دست شمایم
بگو ژولیده با ذات الهی *** مکن از عترت و قرآن جدایم

بنده من من خدایم سوز دل را ساز کن *** هر چه می خواهد دل تنگت بمن ابراز کن
گر در از راه محبت کس به رویت وانکرد *** باز کردم در بیا و اخم خود را باز کن
هر که هستی هر چه هستی با خلوص دل بیا *** گر نیازت را ندادم شکوه را آغاز کن
دوزخی را من بهستی می کنم با توبه ای *** پس بیا با توبه خود را پیش ما ممتاز کن
گر که از بار گنه خم گشته پشتت غم مخور *** دل به عفو ما ببند و ترک حرص و آرز کن

ص: 9

گر بدام نفس افتادی توکل کن بما *** با توکل خویش را آماده پرواز کن

سر به زیر افکنده ای باز آسرافرازت کنم *** عبد ما شو پس چو عیسی دعوی اعجاز کن

در مقام توبه کردن عاری از کبر و ریا *** می خرم ناز تو را پس هر چه خواهی نازکن

مناجات

الهی بی پناهان را پناهی *** به عبد رو سیاهت کن نگاهی

من آن خانه به دوش شهر دردم *** که نبود جز توام پشت و پناهی

اگر عمری گنه کرده خدایا *** غلط کردم نفهمیدم الهی

نمک خوردم نمکدان را شکستم *** پذیرا شو تو عذر عذر خواهی

سیه رو آمدم کن رو سپیدم *** ترحم کن به عبد رو سیاهی

به هر کویی که رفتم بود بن بست *** ندیدم غیر راه توبه راهی

خداوندا بگیر از مهر دستم *** که من افتاده ام در قعر چاهی

یقین دارم که بی تأثیر نبود *** در این ماه مبارک تیر آهی

الهی من علی را دوست دارم *** ندارم جز علی من داد خواهی

من ژولیده دل امیدوارم *** که می بخشی تو کوهی را به کاهی

بنده من

بشنو از من این بیان دلنشین *** آن چه بر ما گفته رب العالمین

من خدا هستم خدائی مهربان *** دلنواز و رازق و روزی رسان

بندگان را غرق رحمت می کنم *** زیر زین عمل اتمام حجت می کنم

بهر هر امت رسولی داده ام *** سیره و درس اصولی داده ام

در صحف نقش است فرمان نخست *** تا که گردد نادرستی ها درست

در زبور آورده ام صد ها تحف *** تا که بشناسی خذف را از صدف

نقش تورات است خط و مشی من *** زینت انجیل باشد وحی من

نص قرآن وحی من کامل شده *** آن چه بر پیغمبران نازل شده

هست قرآن یک کتاب سرنوشت *** سر خطی از دوزخ و باغ بهشت

ص: 10

بندگان را من مخیر کرده ام *** عقل را با نفس رهبر کرده ام

اختیاری هست کار شیخ و شاب *** تا چه راهی را نماید انتخاب

بنده من هست خاطر خواه من *** ره نمی پوید به غیر از راه من

بنده من از منیت ها جداست *** با همه بیگانه با ما آشناست

بنده من نوش هست و نیش نیست *** همچو گرگی در لباس میش نیست

بنده من از تغافل عاری است *** مست می از ساغر هشیاری است

بنده من ریزه خوار فیس نیست *** سینه چاک و پیر و ابلیس نیست

بنده من چاره سازی می کند *** از فقیران دلنوازی می کند

بنده من می شناسد راه را *** می دهد تشخیص راه و چاه را

بنده من بنده دینار نیست *** دین فروش عرصه بازار نیست

بنده من یار مظلومان بود *** همدم و غمخوار محرومان بود

بنده من اهل آز و کینه نیست *** کینه ای از کس و را در سینه نست

بنده من بر رضای ما رضاست *** آن چه خواهد مرضی ذات خداست

بنده من پیرو راه علیست *** قلبش از نور ولایت منجلی است

پس بیا ای بنده من بنده باش *** از برای دیگران سازنده باش

لحظه ای بر خود بیا اندیشه کن *** خدمت خلق خدا را پیشه کن

عبد ما شو تا که مولایت کنم *** بندگی کن تا که شیدایت کنم

ماه رحمت انتظارت می کشم *** پرده بر زشتی کارت می کشم

آن چه را خواهی تو تأمین کرده ام *** از برای سفره رنگین کرده ام

گر گنه کردی بیا می بخشمت *** تو دعا کن من صفا می بخشمت

توبه کن تا از گنه پاکت کنم *** یکه تاز خطه خاکت کنم

جای گریه از عطای ما بخند *** شو بهشتی باب دوزخ را ببند

ستایش

پرستش سزاوار ذات خداست *** که از هستیش ملک هستی پیاست

خدائی که نادیدنش دید نیست *** سزاوار حمد و سپاس و ثناست

خدائی که روزی رساند بخلق *** پرستیدن خلق جز او خطاست

ص: 11

بفرمان او روز و شب شد پدید *** بتمکین او فرش و عرش علی است

بگردش از او هست هفت آسمان *** بچرخش از او چرخ نه آسیاست

ز بسکه بود مهربان و رحیم *** در رحمتش باز بروی ماست

هر آن کس به او آورد حاجتی *** در آنی همه حاجت او رواست

اگر دردمندی به او واگذار *** که هر درد را بی دوا او دواست

بژولیده یا رب نظر کن که او *** سر سفره نعمت تو گداست

ستایش

یا رب بما تو قدرت ترک خطا بده *** توفیق بندگی بدون ریا بده

از بحر بیکرانه الطاف خویشتن *** بر آن چه لایقیم ز راه وفا بده

از ما بگیر کینه و بخل و حسد ولی *** بر ما صفای باطن صدق و صفا بده

ما مجرم و تو مجری دیوان کیفری *** حکم براءة گنه ما به ما بده

ما غافل از تو مالک روز جزا توئی *** بر ما جزای خیر بروز جزا بده

بیگانه بود گر دل ما با تو سال ها *** امشب ز راه لطف دلی آشنا بده

خم گشته پشت ما اگر ز بار معصیت *** بر دست ما ز خوان عطایت عصا بده

هستی توره گشا و جهان ریزه خوار تو *** از خوان نعمتت نعمی بر گدا بده

تنها توئی طیب دل دردمند ما *** بر درد بی دواى دل ما دوا بده

خون شد ز هجر کربلا قلب شیعیان *** بر دست ما تو تذکره کربلا بده

گوید به طعنه خصم که مهدی تان کجاست *** لطفی نما و مهدی ما را به ما بده

چون نی نوا کند دل ژولیده ای خدا *** بر بی نوای خویش تو برگ و نوا بده

مناجات

یا رب از فرط گنه نامه سیاهم چه کنم *** گرنه بخشی زره لطف گناهم چه کنم

بسته گردیده ز هر سو بر خم راه نجات *** ندهی گر تو در این معرکه راهم چه کنم

جز تو ما را نبود پشت و پناهی به جهان *** بی پناهم ندهی گر تو پناهم چه کنم

یوسف افتاد بیچاه از اثر بی گنهی *** من از فرط گنه افتاده بیچاهم چه کنم

ص: 12

بخشش و لطف تو پاینده تر از کوه بود *** من که ناچیزتر از یک پرکاهم چه کنم

به هدف گر نخورد تیر دعایم هیئات *** به اثر گر نرسد شعله آهم چه کنم

سایه لطف تو از لطف اگر روز معاد *** نشود شامل احوال تباهم چه کنم

کس به روی من ژولیده نگاهی نکند *** نکنی گر تو هم از مهر نگاهم چه کنم

ص: 13

غزليات

اشاره

ص: 15

اول و آخر

گر عاشق خدایی اول بین علی را *** گر طالب صفایی اول بین علی را
ای بنده گر که خواهی حکم برائت از حق *** در موقع گدایی اول بین علی را
خواهی اگر ببخشد جرم تو را خداوند *** با سوز بینوایی اول بین علی را
هنگام توبه کردن گفتا خدا به آدم *** خواهی اگر عطائی اول بین علی را
با نوح هاتقی گفت از دست موج طوفان *** خواهی اگر رهائی اول بین علی را
گفتا خلیل حق را آتش پی اجابت *** در وقت هر دعایی اول بین علی را
آمد ندا به موسی خواهی خدا بینی *** از بهر آشنایی اول بین علی را
روح الامین به عیسی فرمود وقت درمان *** گر طالب شفایی اول بین علی را
در خم ندا به احمد آمد که یا محمد *** با حکم کبریایی اول بین علی را

سرخی رخسار

مدینه داده از کف گوهرش را *** چه گوهر دختر پیغمبرش را
بگو با چشم خود خون بارد امشب *** که ساقی داده از کف کوثرش را
همان زهرا که می بوسید احمد *** مکرر دست و روی انورش را
همان زهرا که می بوئید چون گل *** پیمبر سینه گل پرورش را
حمایت از علی کرد و شکستند *** به یک ضرب لگد بال و پرش را
بسوزد تار و پودش گر که خواند *** حدیث سینه و میخ و درش را
ز شاخه غنچه را نشگفته چیدند *** که تا بستند دست شوهرش را
سیه کردند پیش چشم شوهر *** به ضرب تازیانه پیکرش را
پی غصب فلک در کوچه دشمن *** رقم زد بار دیگر دفترش را
به سیلی سرخ کرد آن پست جانی *** رخ از برگ گل نازکترش را

مهدی موعود

دلَم ز دوری رویت به خون طیبید بیا *** در انتظار تو جانم به لب رسید بیا
خمید قامت سروم ز شادی دشمن *** کنون که قامت از بار غم خمید بیا
پسند دیده بود آن چه را پسندد دل *** ندیده دیده و دل مهر تو خرید بیا
گره به کار فتاده گره گشائی نیست *** توئی به قفل مهمات ما کلید بیا
به جان ما در پهلو شکسته ات زهرا *** به حق محسن شش ماهه شهید بیا
به خون سرخ شهیدان راه آزادی *** که بهر وحدت ما نهضت آفرید بیا
به سینه ای که شد آماج تیر نامردان *** برای یاری این ملت رشید بیا
به مادری که پسر را فدای قرآن کرد *** به آه پرشوری کز جگر کشید بیا
کنون که دشمن ما رو سیاه گردیده *** کنون که نائب تو گشته رو سپید بیا
شعار شاعر ژولیده روز و شب این است *** انان با دهانه تونی امید دل خلق ناامید بیا

دیوانه ایم ما

عمری بود که از همه بیگانه ایم ما *** بیگانه ایم و عاشق دیوانه ایم ما
تا در غدیر خم می خمخانه اش علی است *** برگو به شیخ ساکن می خانه ایم ما
تا گردش زمانه به وفق مراد ماست *** دردی کشان گردش پیمانان ایم ما
جان را به کف گرفته و در ره نشسته ایم *** چشم انتظار دلبر جانانان ایم ما
دل را نداده ایم به هر خار و خس *** ولی دلدادگان آن گل یکدانه ایم ما
ای شمع دل فروز شب تیره کن تو روز *** کز جان و دل به گرد تو پروانه ایم ما
مهدی بیا که فاطمه چشم انتظار توست *** مرثیه خوان میخ در خانه ایم ما
در کوچه باغ خاطره ها یاد کوچه ایم *** در انتظار همت مردانه ایم ما
مادر به پشت در به پسر گفت غم مخور *** تا کشته ولایت جانانان ایم ما

ای خون بهای خون شهیدان کربلا *** باز آ که خصم زاده مرجانه ایم ما

یا حسین

قتیل دشنه کجا ظلم بی حساب کجا *** لبان تشنه کجا و دو نهر آب کجا

صدای العطش کودکان به پیر عطش *** ندا دهد تو کجا و دل کباب کجا

ص: 18

شکسته ساغر و ساقی به پای خم مدهوش *** که نوش آب کجا و شراب ناب کجا

فتاده دریم خون سر و قامت اکبر *** تن بنیه کجا و توان باب کجا

گلی ز باغ حسن چید روزگار و بگشت *** جفای خار کجا و گل گلاب کجا

به شیر خواره عدو شیر داد از پیکان *** شرار آه کجا و دل رباب کجا

شعر شاعر ژولیده روز و شب این است *** لبان تشنه کجا و دو نهر آب کجا

فریادرس

تا در قفس سینه عالم نفسی هست *** صیاد بسی صید بسی دام بسی هست

مرغ دل ما زین قفس آزاد نگردهد *** تا در سر مامیل هوا و هوسی هست

ما را هوس دیدن رخسار کسی نیست *** چون دیده ما طالب دیدار کسی هست

ما منتظران منتظر هستیم *** کو دادرس هر دل بی دادرسی هست

زین قافله سالار دل قافله داران *** ما را بدل امید نوای جرسی هست

از کینه بیدادگران غم مخور ای دل *** فریاد مکن بهر تو فریادرسی هست

تا داد دل از کهر و مهم تر بستاند *** در دادگه عدل خدا دادرسی هست

ای چشمه امید جهان بشریت *** باز که بشر را به تو امید بسی هست

باز آی به صد جلوه گری زان که به عالم *** ژولیده صفت عاشق روی تو کسی هست

پشیمان

آن پشیمانی که بود طالب دادر کجاست *** آن که از فرط گنه ناله کند زار کجاست

باز ماه رمضان آمد و بر بام فلک *** می زند بانگ منادی که گنه کار کجاست

سفره رنگین و خدا چشم به راه من و توست *** تا که معلوم شود طالب دیدار کجاست

بار عام است خدا را به ضیافت بشتاب *** تا نگویند که آن وعده ایثار کجاست

آن خدایی که رحیم است و کریم است و غفور *** گوید ای سوته دلان عاشق دلدار کجاست

مرغ شب نیمه شب دیده به ره می گوید *** سوز دل ساز بود دیده بیدار کجاست

حق به کان کرمش طرفه متاعی دارد *** در و دیوار زند داد خریدار کجاست

ماه رحمت بودای ابر خطا پوش بیار *** تا نگویند که آن یار وفادار کجاست

من ژولیده به آوای جلی می گویم *** آن که با توبه ستاند سپر نار کجاست

ص: 19

اهل دل را دلبری جز دلبر جانانه نیست *** آشنا را حاجتی با مردم بیگانه نیست
 روشنایی بخش بزم دیگران شو همچو شمع *** ورنه هر گرمی که دارد بال و پر پروانه نیست
 بی بها شونزد مردم تا شوی شیخ بها *** ورنه سودی زهد را از سبحة صد دانه نیست
 تا نرفتی زین سرای عاریت کاری بکن *** کز پس امروز فردایی بود افسانه نیست
 ما اسیر دام دنیا از برای دانه ایم *** خالی از صید است آن دامی که در او دانه نیست

تمرکز فکر

هر آن که چوب به دستش گرفت موسی نیست *** کسی که مادر او مریم است عیسی نیست
 حدیث حکمت لقمان مکن بر نادان *** که هر که شهرت او بوعلی است سینا نیست
 کلید قفل معما تمرکز فکر است *** سرکلاف اگر گم شود معما نیست
 توان به سیرت زیبا دل از زلیخا برد *** وگرنه ارزش یوسف به روی زیبا نیست
 بهار عمر جوانی بود ولی افسوس *** که بهر دیدن آن فرصت تماشا نیست
 ز اعتبار سند معتبر شود ای دوست *** وگرنه هر سندی معتبر به امضا نیست
 کنایه گویم و گویم هر آن چه بادا باد *** که ذره ای به دلم در زمانه پروا نیست
 ز آستین وطن دسته فتنه پیدا شد *** ولی چه سود ز گفتن که وقت انشا نیست
 به نرخ روز هر آن کس که می خورد نان را *** به فکر حل گرانی نرخ فردا نیست
 بگو شاعر ژولیده دم فرو بندد *** که از امام اجازت برای افشا نیست

دلم خوش است به عالم که بخت یار من است ما *** سخن به وصف تو گفتن همیشه کار من است

غلام حلقه به گوش توام که این منصب *** ودیعه ای به من از لطف کردگار من است

کبوتر دل من را ترانه ایست دگر *** که واژه آن برگ اعتبار من است

به تاج پادشهی پشت پازدم که به دهر *** گدایی در تو تاج افتخار من است

میان این همه نقش و نگار می گویم *** که نقش روی علی نازنین نگار من است

مرا به چشم حقارت مکن نظر ای دوست *** که عزت دو جهان تحت اختیار من است

به کوچه باغ دلم نخل آرزویی نیست *** که آرزوی من خسته برگ و بار من است

به غیر دیدن مهدی مرا بهاری نیست *** که رویت رخ زیبای او بهار من است

به پرده نیست نهان تا بگویمش بازآ *** به هر کجا که روم یار در کنار من است

بیا برای فرج دست بر دعا گیریم *** که نام نامی او روز و شب شعار من است

دادرس بی کسان

ما را به جهان غیر علی دادرسی نیست *** ما ملتمسان را بجز او ملتمسی نیست

دادگه عدل خدا روز قیامت *** جز آل علی ملجا و فریادرسی نیست

با تیغ اگر بند ز بندم بشکافند *** جز مهر علی در دل من مهر کسی نیست

تا نام تو شد سنبل گلزار ولایت *** بیمی دگر از سرزنش خار و خسی نیست

از هم نفسان رشته الفت بگسستیم *** چون غیر تو ما را به خدا هم نفسی نیست

تا طالب دیدار تو شد ساخت دیده *** ما را هوس دیدن رخسار کسی نیست

ژولیده منم من که زنم دم ز ولایت *** چون غیر تو ما را به جهان دادرسی نیست

گل

در دلم نخل بلند واژه ها گل کرده است *** در تنور سینه داغ لاله ها گل کرده است

از غم رخسار مهدی ناله در نای زمان *** بانوای بی نوایی ای خدا گل کرده است

فرصت هجران رویش کی به پایان می رسد *** کز فراغش سوز و ساز سینه ها گل کرده است

گوهر اشکی که می ریزد دو چشمم از صدف *** فاش می گوید که مظلومی ما گل کرده است

بارالها رحمتی کن تا بیاید یار ما *** کز برای مقدمش نخل ولا گل کرده است

بهر تعجیل ظهورش بر لب اهل ولا *** گلبن ذکر مناجات و دعا گل کرده است

تا بگیرد انتقام محسن شش ماهه را *** باغ سبز سینه خیرالنسا گل کرده است

تا برافزارد به عالم پرچم آزادگی *** پرچم سرخ شهید کربلا گل کرده است

فرق بین شاعر ژولیده و آزاده نیست *** زان که شعرش در بر آل عبا گل کرده است

بخشش

آن چه را حق ز گنه روز جزا می بخشد *** بخدا از قبل آل عبا می بخشد

برو ای دوست دمی در حرم قدس رضا *** که تو را سر خط تسلیم و رضا می بخشد

درد هایی که به درمان نرسد نزد طیب *** او طیبی است که بی نسخه شفا می بخشد

بر سر کوی رضا همچو گدایان بنشین *** که خراج در جهان را به گدا می بخشد

گر گناه من و تو در خور بخشش نبود *** دست بر دامن او زن که خدا می بخشد

از خدا هر چه طلب می کنی از او به طلب *** که خدایت به تو با دست رضا می بخشد

آب از چشمه او نوش اگر تشنه لبی *** که به خورشید از این چشمه صفا می بخشد

اگر آن یار فرخ رخ نقاب از رخ براندازد *** نقاب شرم بر رخ شمس شهر خاور اندازد
اگر از پرده غیبت در آید آن پری طلعت *** فرشته جای فرش زیر پایش شهپر اندازد
اگر پا در رکاب رف رف عزت کند مهدی *** بنای کاخ ذلت را از بیخ و بن براندازد
در این دریای طوفانی که موجش می کند طوفان *** به همت کشتی ما را به ساحل لنگر اندازد
اگر تیغ از نیام آرد برون آن حیدر ثانی *** پهای خلق مستضعف ز پیکر ها سر اندازد
بگیرد داد ما از دیو استبداد با دادش *** که عدل و داد او در دهر طرحی دیگر اندازد
گر آن قامت قیامت قامت مردی علم سازد *** قیامش خرقه شادی به گوش محشر اندازد
بگو ناباوران را تا به جای خویش بنشینند *** که می آید ابر مردی که خوان باور اندازد

عقده دلان

عقده دل را سرشک دیده گان وا می کند *** جلوه گل باغ و بستان را مصفا می کند
هر سخن کز دل برآید می کند بر دل اثر *** هر کجا آتش بیفتد جای خود وا می کند
یک بزرگ گل های را گر نماید در مثل *** فتنه گر هر جا که باشد فتنه برپا می کند
امتحانی می دهد تشخیص دشمن راز دوست *** قدر صاد و ضاد را یک نقطه افشا می کند
بر در دون همتان هرگز مکن اظهار عجز *** عجز و لابه ظالمان را بی محابا می کند
تا توانی ای بشر از آه مظلومان بترس *** گر نکرد آهش اثر امروز فردا می کند
هر که خندد همچو شمعی بر شب تار کسی *** روز خود را تیره تر از شام یلدا می کند
هر که کوشد در پی رسوائی همنوع خویش *** خویش را چون پسته بی مغز رسوا می کند
از من ژولیده بشنو بندگی کن بندگی *** چون خدا درد تو را زین ره مداوا می کند

آدم دانا از صورت پی به معنا می برد *** درک معنا از ضمیر ما و من ما می برد
سیرت یوسف به صورت چون که می گردد *** حجاب گوی سبقت از تمنای زلیخا می برد
از تغافل هیچکس در زندگی طرفی نیست *** با تفکر دزد هم از زنده کالا می برد
اهل دنیا را به عقبا غیر حسرت کار نیست *** بنده حق سود دنیا را به عقبی می برد
مرگ صیاد است و انسان صید و دامش هست گور *** نازم آن صیدی که با خود گل ز صحرا می برد
هیچ کس را نیست از چنگ اجل راه گریز *** گر تو را با خود نبرد امروز فردا می برد
در مقام واقعیت پایداری کن که خضر *** در عمل از کف عنان صبر موسی می برد
اهل محشر را به محشر قدرت انکار نیست *** دست قدرت پرده انکار بالا می برد
دوزخی هستم من ژولیده اما در بهشت *** گر نبرد اعمال زشتم حب مولا می برد

علی تنها

شب است و مرغ سحر این ترانه می خواند *** ترانه غم دل عارفانه می خواند
علی نشسته سر قبر مخفی زهرا *** ز روز حادثه از باب خانه می خواند
حدیث سینه مجروح مادر سادات *** به شب نشینی ماتم شبانه می خواند
به یاد پهلوی از در شکسته زهرا *** سرود درد به گوش زمانه می خواند
قصیده ای به بلندای سینه تاریخ *** ز ضرب و شتم تن و تازیانه می خواند
مقاله ای که به خون لاله کرده بود رقم *** علی به غربت خود غمگنانه می خواند
به خانه زینب او قصه پریشانی *** برای زلف پریشان و شانه می خواند
به کوچه باغ دل مجتبی کبوتر غم *** سرود سیلی و صورت به لانه می خواند
غزل سرای غزالان روزگار حسین *** کتاب پیر عطش عاشقانه می خواند

فلک از دیده امشب اشک دانه دانه می ریزد *** پسر خاک غم از فرط غم جانانه می ریزد

بنال ای دل چونی از دل ز جور دشمنان امشب *** که ساقی جای می غم در دل پیمانہ می ریزد

وفای شمع را بنگر که بعد از سوختن هر دم *** بسر خاکستری در ماتم پروانه می ریزد

ص: 24

سیه پوشیده امشب خانه حق هیچ می دانی *** که امشب خون سرخ از فرق صاحبخانه می ریزد
به محراب عبادت کشته شد شیر خدا امشب *** که از غم خون دل از دیده بیگانه می ریزد
من ژولیده می گویم به آه و شیون و زاری *** که بهر حق پرستی خون حق مردانه می ریزد

علی

قبل از جهان خلقت چشم خدا علی بود *** سر چشمه حیات و راز بقا علی بود
مشتق ز نور سرمد گردید نور احمد *** چون خلقت محمد در خلق یا علی بود
در وقت توبه کردن آدم به نزد خالق *** ذکری که داشت بر لب وقت دعا علی بود
شد بیمه ولایت کشتی نوح و ایمن *** شد از بلای طوفان چون ناخدا علی بود
گردیده کوه آتش تبدیل بر گلستان *** زیرا خلیل حق را قالبی علی بود
می خواست از خدایش موسی ببیند او را *** آن کس که دید موسی جای خدا علی بود
عیسی که مردگان را در دهر زنده می کرد *** وقت دعای عیسی معجز نما علی بود
تنها کسی که او را حق خوانده خانه زادش *** شهکار کلک خلقت در ما سوا علی بود

یا فاطمه

تا دست نوازشگر بابا به سرم بود *** شادی و شعفر در همه جا همسفرم بود
تا رفت پدر تاب و توان از تن من رفت *** جاری ز غمش خون دل از چشم ترم بود
از غربت و مظلومی شوهر چه بگویم، *** تنهایی او باعث رنج دگرم بود
بین در و دیوار گه یورش دشمن *** شمشیر زبان اسلحه محسن پسرم بود
تا بود سپر سینه من حصن امان بود *** بشکافتن سینه ز سوز جگرم بود
از ضرب لگد مرغ دلم از نفس افتاد *** بی هوشیم از شدت درد کمرم بود

یا زهرا

اشاره

كجاست آن كه مي از ساغر ظفر مي زد *** شرار تيغ كجش طعنه بر شرر مي زد

كجاست آن كه يتيمان كوفه را هر شب *** چو قبر فاطمه اش مخفيانه سر مي زد

ص: 25

کجاست آن که به دلجویی تهیدستان *** به خانه فقرا عاشقانه در می زد

دریغ و درد که قدر علی ندانستند *** در آن زمان که ستم ریشه بشر می زد

اگر چه حق علی بود و جای پیغمبر *** و لیک تکیه بر آن خصم بد سیر می زد

به باب خانه او آتشی زدند از کین *** که ناله فاطمه او به پشت در می زد

شکست ضربت در استخوان پهلویش *** چنان که محسن شش ماهه بال و پر می زد

ز خانه شیر خدا را ستمگران بردند *** که زینبش ز قفا دست غم بسر می زد

به یاد کوچه حسن هر زمان که می افتاد *** به ناله بر جگر پاره بیشتر می زد

یا زهرا

تا زیر خاک پیکر ختمی مآب شد *** چشم فلک چو چشمه زمزم پر آب شد

تنها گلی که ماند از او بود فاطمه *** آن هم به جرم حفظ ولایت گلاب شد

آن سینه ای که باغ بهشت رسول بود *** با میخ درب خانه بخونش خضاب شد

از ناله ای که پشت در خانه شد بلند *** (مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد)

ضرب غلاف بازوی زهرا کبود کرد *** آن دم که بسته دست علی بر طناب شد

تا ماجرای کوچه به گوش علی رسید *** گفتا علی که خانه صبرم خراب شد

ای دل بسوز تا که بسوزند عاشقان *** کز ظلم خانه نشین بو تراب شد

گر می بازار

آن دل که غم دوری دلدار ندارد *** سنگی است که احساس در این دار ندارد

هر کس که بود منتظر دیدن مهدی *** در ملک جهان با دگران کار ندارد

ای یوسف ثانی بخدا یوسف مصری *** مانند تو این گرمی بازار ندارد

ما سوته دلان جمله خریدار تو هستیم *** سوز دل ما جز تو خریدار ندارد

تا کی به تمنای وصال تو نشینیم *** باز آی که دل غیر تو دلدار ندارد

بشتاب که بر گریه ما خصم نهندد *** دل طاقت خندیدن اغیار ندارد

ای منتقم محسن شش ماهه زهرا *** تا چند بگویند علی یار ندارد

از ناله بین در و دیوار چه گویم *** لعل لب من قدرت اظهار ندارد

ص: 26

ای کاش یکی بود در آن کوچه و می گفت *** ناموس نبی این همه آزار ندارد

رخسار ز برگ گل نازکتر زهرا *** تابی به بر سیلی اشرار ندارد

بر برگ شقایق بنوشتند عزیزان *** گل تاب فشار در و دیوار ندارد

سه بت شکن

سه بت شکن سه معلم سه رهبر و سه انیس *** که از صلابت شان رو سیاه شد ابلیس

سه انقلاب به پا شد به همت آنان *** که هست نهضتشان هر سه در خور تقدیس

یکی ز کعبه علم کرد قامت مردی *** که کرد مکتب اسلام در جهان تأسیس

یکی ز شهر مدینه به علم وفقه و اصولی *** که هست مذهب ما را در این زمانه رئیس

یکی به عصر اتم کرد در جهان برپا *** قیامتی ز قیامش ز حومه پاریس

برای آن که شوی در جهان سعادت‌مند *** بیا به مکتب اسلام نام خود بنویس

یکی به خلق یکی با قلم یکی با علم *** کنند خلق جهان را به امر حق تدریس

آمادگی

ای بنده بیا ساکن میخانه ما باش *** ما شمع تو گردیم و تو پروانه ما باش

تا چند خوری باده ز پیمانہ اغیار *** پیمان بشکن طالب پیمانہ ما باش

از عشق مجازی نشود کام تو حاصل *** از عشق بتان بگذر و دیوانه ما باش

بیگانه شو از دیده که نادیده بینی *** بیزار تو از دیدن بیگانه ما باش

باز آبدر رحمت ما رحم به خود کن *** در دام نیفتاده بیا دانه ما باش

این کهنه خرابات چرا می کنی آباد *** بگذر تو ز آبادی و ویرانه ما باش

یک عمر شدی خانه بدوش هوس و آز *** یک ماه بیا معتکف خانه ما باش

هر در که زدی دست رد آمد به جوابت *** پس منتظر پاسخ جانانه ما باش

ژولیده مشوریزه خور سفره اغیار *** مهمانی منی بر سر پیمانہ ما باش

ماه خدا

از منادی دمبدم آید ندا آماده باش *** می رسد از گرد ره ماه خدا آماده باش
کرده ذات حق تو را دعوت به مهمانی خود *** و خودشکن در خط تسلیم و رضا آماده باش
از گرانباری بار معصیت دل بد مکن *** از برای توبه و ترک خطا آماده باش
خوان رحمت را خدا گسترده بهرت رنگ رنگ *** گر غذای روح خواهی بی ریا آماده باش
با خلوص دل دعاکن استجاب می شود *** بهر تأثیر دعا وقت دعا آماده باش
ذات حق در های رحمت را برویت کرده باز *** گر که محتاج نیازی چون گدا آماده باش
کس نمی گردد از این درگاه هرگز ناامید *** پس به تأیید تعز و من تشا آماده باش

حصن امان

ای بنده بیا معتکف حصن امان باش *** غافل منشین با خبر از سیر زمان باش
ای مست می از ساغر خود خواهی نخوت *** از ما و منی بگذر از دردکشان باش
تا کی خبرت نیست که فردا خبری هست *** در یک لحظه در اندیشه عمر گذران باش
تا چند خوری حق و حقوق دیگران را *** یک لحظه بفکر جواب دگران باش
از نفس فرومایه چه دیدی که اسیری *** از پیر خرد درس پیاموز و جوان باش
تا خوار نگشتی مطلب خواری کس را *** گل باش ولی با خبر از باد خزان باش
یک ماه زدی کوس اطاعت رمضان را *** بعد از رمضان هم تو مطیع رمضان باش
در رهگذر عمر مکن عزم اقامت *** آماده رفتن به دیار همگان باش
تا کی نگران بر سر بازار جهانی *** از واقعه روز قیامت نگران باش

فردای قیامت

سراسر شعر باور بود دریایی که من دیدم *** گمانم روز محشر بود آن جایی که من دیدم
زمین چون کوره حداد حسرت بود و واویلا *** خطر از پای تا سر بود آن جایی که من دیدم

گروهی شکل انسان و گروهی چون سگ و خنزیر *** عقوبت بود و کیفر بود عقبایی که من دیدم

به نوبت پای میزان عمل دیدم جماعت را **** حساب از روی دفتر بود غوغایی که من دیدم

جهنم بود و آتش بود و ظلمت بود وحشت بود *** عطش طوفان ساغر بود دریایی که من دیدم

خدا را پای میزان عمل شد منبری بر پا *** پیمبر روی منبر بود صحرائی که من دیدم

ص: 28

درمان

من آن درمانده دردم که درمان از تو می خواهم *** من آن بدبخت ولگردم که پیمان از تو می خواهم

تو آن دریای غفرانی که آن را نیست پایانی *** من آن آلوده دامانم که پایان از تو می خواهم

تو آن بخشنده لطفی که من محتاج آن لطفم *** من آن محتاج احسانم که احسان از تو می خواهم

تو آن آرامش جانی که جانان منی یا رب *** من آن محکوم بی جانم که جانان از تو می خواهم

گنه کارم ولی چشم طمع بر عفو تو دارم *** عنایت کن که عفو این پشیمان از تو می خواهم

منت دونان مکش

من مست و خراب از می پیمانه خویشم *** هم ساقی و جام و می و میخانه خویشم

من عاشقم و شکوه ز بیگانه ندارم *** از خویش کنم شکوه که بیگانه خویشم

من مرغ سبک روحم و جایم به قفس نیست *** افتاده به دام از طمع دانه خویشم

در سوختن و ساختن و جامه دریدن *** هم بلبل و شمع و گل و پروانه خویشم

دیوانه نیم لیک ز بد عهدی ایام *** دیوانه ز دست دل دیوانه خویشم

گر مسند شاهی بدهندم نپذیرم *** چون معتکف گوشه ویرانه خویشم

سر خم نکنم بهر دونان در بر دونان *** تاریزه خور همت مردانه خویشم

افسانه به گوش من ژولیده مخوانید *** چون بیخبر از قصه و افسانه خویشم

با علی

من علیم کز غم زهرا ز پا افتاده ام *** جسم بی جانم که از جانم جدا افتاده ام

او به زیر خاک پنهان گشته و در خانه من *** در شگفتم او کجا من در کجا افتاده ام

یا رسول... داغی بر دلم افزوده شد *** کز شرارش همچنان نی از نوا افتاده ام

قتلگاهش مروه هست و قبرش صفا *** بسکه کردم سعی در این ره ز پا افتاده ام

هستی من بود زهرا هستیم از دست رفت *** گوهری بودم که از قدر و بها افتاده ام

بعد زهرا زندگی کردن علی را مشکل است *** مشکلی دارم که بی مشکل گشا افتاده ام

آشنای دردم و داروی دردم کیمیاست *** بین این بیگانگان بی آشنا افتاده ام

ص: 29

یا حسین

ای امید دل من با دل شیدا چه کنم *** با غم هجر تو ای یوسف زهرا چه کنم
بین ما و تو جدایی عملی بود محال *** حال با درد جدایی تو مولا چه کنم
تن تو غرقه به خون و سر تو بر سرنی *** با تن غرقه به خونت من تنها چه کنم
بی کفن پیکر صد پاره تو روی زمین *** سایه ای گر نکنم بهر تو پیدا چه کنم
گر زنان را کنم آرام من سوخته دل *** با یتیمان تو و کینه اعدا چه کنم
دست من بسته ای و امر به صبرم کردی *** تو بگو با غم بی دستی سقا چه کنم
داغ قاسم، غم اکبر، بخدا کشت مرا *** با دل زار رباب و دل لیلا چه کنم
یاد محسن کنم از یاد علی اصغر تو *** نکنم ناله گر از این غم عظمی چه کنم
بر سر نیزه چو دیدم سر خونین تو را *** دیده گر وا نکنم محو تماشا چه کنم
من ژولیده چه گویم که به هنگام سفر *** گفت زینب به برادر من شیدا چه کنم

یا ابوالفضل

چنان از باده عشق تو مستم *** که از مستی دل از هستی گسستم
مرا شیر شهادت داده مادر *** که پیمان شهادت با تو بستم
بجان مادرت تا زنده ام من *** غلام حلقه در گوش تو هستم
از آن روزی که دل بستم به مهرت *** دل از قید علایق ها گسستم
درون آبم و آبی ننوشم *** که یاد لعل عطشان تو هستم
اگر دشمن زند بر دیده ام تیر *** اگر افتد ز پیکر هر دو دستم
عمود آهن آید گر به فرقم *** به پای قامت سرو تو پستم
برای آن که زهرا را ببینم *** به امید چنین روزی نشستم

یا ثامن الائمه

عمری بود که کلب در خانه توام *** از خود مران که عاشق دیوانه توام

چشم طمع ز سفره اغیار بسته ام *** محتاج یک نگاه کریمانه توام

حجاج گرد کعبه چو پروانه در طواف *** من در طواف قبر تو پروانه توام

ص: 30

ای هشتمین ودیعه خالق بی نیاز *** آبادی ام ببخش که ویرانه توام

از آن زمان که با تو شدم آشنا رضا *** آسوده دل ز منت بیگانه توام

منت پذیر سفره شاهان نمی شوم *** تا ریزه خوار سفره شاهانه توام

کمتر نیم ز آهوی صحرا عنایتی *** آبم بده که تشنه پیمانہ توام

مولا مزن به سینه من دست رد که من *** یک عبد رو سیاه در خانه توام

ژولیده را به نوکری خود قبول کن *** چون مستحق لطف کریمانه توام

ترک گناه

گفتم که گشته کارم تفسیر آه کردن *** گفتا به آه شاید راضی اله کردن

گفتم که تیر آهم خواهم خطا نگرده *** گفتا بجو خطا را در اشتباه کردن

گفتم چگونه باید ره بر بهشت بردن *** گفتا اگر توانی ترک گناه کردن

گفتم کلید قفل ترک گناه توبه است *** گفتا بلی به شرط یک کوه کاه کردن

گفتم چگونه باید راضی خدا نمودن *** گفتا به بی پناهی خود را پناه کردن

گفتم که یک مسلمان گردد چگونه سلمان *** گفتا مشخص اول ره را از چاه کردن

گفتم که شیعه بودن برگو نشانه اش چیست *** گفتا به زیر دستان هر دم نگاه کردن

گفتم که شعر گفتن جز مدح آل عصمت *** گفتا که هست نامش عمری تباه کردن

مریض عشق

مریض عشق توام بی دوا دوایم کن *** گدای لطف توأم رحمتی عطایم کن

عنان هستی خود را به دست تو دادم *** تو خواه طلب در خویش یا رهایم کن

ولی توقع من از تو ای رضا این است *** رها مکن ز در خویشتن گدایم کن

کجا روم که جز این در مرا پناهی نیست *** اگر که جای دگر هست آشنایم کن

اگر لیاقت خدای تو در من نیست *** مقیم کفش کنت همچو کفش پایم کن

من آن کبوتر گم کرده لانه ای هستم *** بیا و از غم سر درگمی رهایم کن
اگر بدم که بدم ای رضا تو خوبم کن *** به بندگی خدا من مسم طلایم کن
تورا به جان جوادت به روز محشر هم *** شفاعت از من مسکین بر خدایم کن

ص: 31

ترا صدا کنم این جا به هر کجا هستم *** به روز حشر تو هم از وفا صدایم کن

مدال نوکریت را به سینه دارم من *** بدین سمت تو نگهدار و باوفایم کن

به یک نگاه کریمانه تو محتاجم *** به یک نگاه نوا خوان نینوایم کن

به درگه تو نیم کمتر از بشیر مولا *** مقیم حصن امان با می ولایم کن

شعار شاعر ژولیده در جهان این است *** ساغر حرم قدس کربلایم کن

قبله راز

روی تو مرا قبله راز است حسین جان *** کوی تو به از ملک حجاز است حسین جان

چون شمع شب افروز دل خسته عشاق *** از عشق تو در سوز و گداز است حسین جان

هرکس به کسی نازد و ما هم به تو نازیم *** چون عشق تو سرچشمه ناز است حسین جان

از بس که بود سفره احسان تو رنگین *** دست همه سوی تو دراز است حسین جان

از روز ازل تا به ابد ذکر صفات *** بهر دل ما فلسفه ساز است حسین جان

از فیض طفیل تو در رحمت یزدان *** پیوسته به روی همه باز است حسین جان

قد قامت ما زنده شد از شور قیامت *** قائم ز قیام تو نماز است حسین جان

تا مهر تو زد مهر محبت به دل ما *** با عشق تو در راز و نیاز است حسین جان

ژولیده زند صبح و مسادم ز ولایت *** ذکر تو مرا محرم راز است حسین جان

مصلح کل جهان مهدی موعود

یا رب آن مصلح کل رهبر ما را برسان *** یوسف فاطمه تاج سر ما را برسان

دیده ما به جهان منتظر منتظر است *** یا رب آن نور دو چشم تر ما را برسان

رحمتی کن که شب تیره ما صبح شود *** آن فروزنده مه انور ما را برسان

دل ما خون شد و نامد خبر از دلبر ما *** بهر دلجوئی ما دلبر ما را برسان

بهر نابودی روبه صفتان از ره مهر *** زاده شیر خدا سرور ما را برسان

نایش آمد و شد فاتح و پیروز ولی *** رهبر روح خدا رهبر ما را برسان

تا دهد خرمن هستی ددان را بر باد *** از کرم مصلح فرخ فر ما را برسان

شرق و غرب از پی سرکوبی ما گشته بسیج *** آن که تجهیز کند لشکر ما را برسان

ص: 32

کشور ما که بود دستخوش جنگ و ستیز *** آن که پیروز کند کشور ما را برسان

تا دهد در کف ما تذکره کرب و بلا *** آخرین یاور پیغمبر ما را برسان

من ژولیده دل از پرده دل می گویم *** بارالها فرج رهبر ما را برسان

اذان

بچه ها مظهر صفایم من *** روح را بهترین غذایم من

خواندندم هست بر همه واجب *** مصحف کل انبیایم من

دریم رحمت خداوندی *** گوهری بس گران بهایم من

سد فحشا و دشمن شیطان *** طالب عزت شمایم من

با خدا وقت راز دل کردن *** سخنانی خدا نمایم من

در شناسایی خدای بزرگ *** برگ زرین واژه هایم من

بهترین رهنمای انسان ها *** سوی دربار کبریایم من

قفل دوزخ کلید باب بهشت *** مهر آمرزش خطابم من

با من اعمال تان بود مقبول *** زان که امضای حق نمایم من

دختران را به نهمین نوروز *** جامه عصمت و حیایم من

پانزده ساله چون که گشت پسر *** به سرش تاج پر بهایم من

پنج بار از فراز مأذنه ها *** گوش را گوش کن نوایم من

وصف

نتوان به وصف تو لب خود وا کند کسی *** باشد محال مثل تو پیدا کند کسی

از دیدگاه عشق به عالم ندیده ام *** مانند تو که غارت دل ها کند کسی

از بس که دیده ها شد محو نگاه تو *** جانی دگر نمانده تماشا کند کسی

عشق است جاودانه و ممکن نمی شود *** تا عمر جاودانه به دنیا کند کسی

گاهی به روی فرش و گهی بر فراز عرش *** از فیض صاحبان نظر جا کند کسی

جای شراب ذوق روا نیست ای عزیز *** درد فراق در دل مینا کند کسی

بیدار باشد آن که به بال و لای دوست *** پرواز بر فراز ثریا کند کسی

آن جا که پر عقاب بریزد ز اوج قاف *** از مدّعی پوچ مبرا کند کسی

ص: 33

نگه دار تویی

ای خدا آن که بود محرم اسرار تویی *** محرم راز دل ما به شب تار تویی
وحشتی در دل ما از دو ابر قدرت نیست *** و زان که ما را به جهان یار و نگهدار تویی
ما همه تشنه و بازار شهادت گرم است *** آن که بخشید به ما گرمی بازار تویی
از پی دادن جان در ره اسلام عزیز *** ما فروشنده خونیم و خریدار تویی
آن که در دوزخ سوزنده شن های کویر *** خصم ما را به بلا کرد گرفتار تویی
حاجتی نیست به رادار پی نشر خبر *** زان که سازنده سازنده رادار تویی
آن که با نعره تکبیر کند زیر وزبر *** کاخ صدام دغلباز و تبهکار تویی
من ژولیده به آوای جلی می گویم *** ای خدا آن که بود محرم اسرار تویی

دستگیر

گفتم بیا که کارم گردیده آه و زاری *** گفتا برای عاشق خوبست ببقراری
گفتم که کی رسانی دست مرا به دامن *** گفتا به دست داری گر دست برنداری
گفتم که دوست دارم روی مهت ببینم *** گفتا که با تو هستم گر غیر واگذاری
گفتم که دوست دارم سر در رخت سپارم *** گفتا هوای دنیا داری و سر نداری
گفتم که چند گویم عجل علی ظهورک *** گفتا کنون تو مستی تا مرز هوشیاری
گفتم که حفظ آن را شرطی است در مقابل *** گفتا خطا نکردن از ترس ذات باری
گفتم عنایتی کن ژولیده را به محشر *** گفتا که شاعر ما هستی تو غم نداری

مادر

تو شعر ناب کتاب زمانه ای مادر *** تو بهترین سخن جاودانه ای مادر
یگانگی است از آن خدا و می گویم *** پس از خدای یگانه یگانه ای مادر
بهار بی تو غم انگیزتر از پاییز است *** که نخل سبز صفا را جوانه ای مادر

غروب عمر تو باشد طلوع حسرت و غم *** که شور و شادی ما را بهانه ای مادر

ز طره طره موی سیاه تو پیداست *** که یکه تاز دعای شبانه ای مادر

بلور اشک تو گوید که در نهایت عشق *** تو بحر عاطفه بی کرانه ای مادر

ص: 34

به مهر مهر تو من سجده بر خدا کردم *** که لطف ذات خدا را نشانه ای مادر

به دشت خاطره هایم تو باز کن آغوش *** که مرغ روح مرا آشیانه ای مادر

کسی که اف به تو گوید بسوزدش هستی *** کشد گر آتش قهرت زبان های مادر

دریغ و درد که داغ تو نقره داغم کرده *** که همچو اشک از چشمم روانه ای مادر

مرغ سعادت

مرغ سعادت از وفا نشسته روی بام ما *** ریخته جای می ملک شیر و عسل به جام ما

به دشمن خدا بگو به کوری دو چشمتان *** شکر خدا که گردش چرخ بود به کام ما

قامت خصم خم شده از جلوه قعود ما *** قامت دین علم شده از نهضت و قیام ما

غرب نمی توان کند قصد تجاوزی دگر *** شرق نمیکشد دگر نقشه ی انهدام ما

نهضت ما حسینی است رهبر ما خمینی است *** که شهره گشته در جهان مزیت مرام ما

گسسته رشته الم ز شادی و سرور ما *** شکسته قامت ستم ز وحدت کلام ما درود ما

درود ما به ملت غیور ما سلام ما *** سلام ما بنایب الامام ما

مهدی فاطمه بیا جهان پر انقلاب کن *** ز شرق و غرب بد گهر بگیر انتقام ما

صدام بهر صید ما چیده زکینه دامها *** صدام را از رحمت بکن اسیر دام ما

بیا بیا و داد ما بگیر از فدائیان *** که کرده اند از ستم خون بدل امام ما

یوسف فاطمه بیا پای تو در رکاب کن *** که سکه ولایت خدا زده به نام ما

کنون که از طفیل تو نهضت ماست محترم

به خون پاک شهدا مریز احترام ما

22 بهمن

یاد آن روزیکه ما با هم شدیم *** فارغ از تحلیل بیش و کم شدیم

کوچه هامان پایگاه جنگ بود *** خانه هامان بر جوانان هنگ بود

ورد ما بود این کلام معنوی ***مرگ بر شاه و رژیم پهلوی

دست خالی مرد میدانها شدیم ***راه پیمای خیابانها شدیم

نقش خون بر هر در و دیوار بود ***کشور ما سنگر ایثار بود

ماه بهمن بود ماه انسجام ***ماه تاریخی برگشت امام

ص: 35

ماه بهمن اشک ریزان شاه رفت *** شیر آمد از ره و روباه رفت

ماه بهمن رشته ذلت گسست *** بت شکن آمد همه بت ها شکست

ماه بهمن ماه مرگ زور بود *** در حقیقت انفجار نور بود

ماه بهمن ماه از خود رستگی است *** ماه راحت گشتن از دل بستگی است

ماه بهمن ماه نیک اقبال بود *** ماه آزادی و استقلال بود

امت ایثارگر ایثار کرد *** روز دشمن را چوشام تار کرد

خواب آزادی ما تعبیر شد *** خون ما پیروز بر شمشیر شد

غرب را پیوند خودکامی گسست *** شرق را سد جهانخواری شکست

ملت ما ضد اسرائیل شد *** جنگ تحمیلی به ما تحمیل شد

با رژیم بعث جنگیدیم *** ما پوزه اش بر خاک مالیدیم ما

آرزو داریم با خون شهید *** مکتب اسلام گردد روسپید

تا که جان در تن بود ایستاده ایم *** جان به کف در راه حق آماده ایم

بمناسبت بعثت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم:

شب گشت و تیره گی همه جا را فرا گرفت *** وز نور ماه دامن گیتی ضیا گرفت

در هفده ربیع به شوق وصال حق *** جا در درون غار حرا مصطفی گرفت

مهد صفا به غار حرا تا نهاد پای *** غار حرا زیمن قدومش صفا گرفت

پاسی ز شب گذشت که از ماورای عرش *** نوری جهید و جلوه اش ارض و سما گرفت

روح الامین به غار حرا آمد و بگفت *** این آیه را بخوان که دل از او جلا گرفت

اقرء باسم ربک یا ایها الرسول *** کز خواندنش سزاست ره هر خطا گرفت

باید برای کشتن نمرودیان دهر *** جا در درون آتش عشق خدا گرفت

تا بگسلی ز پای تو زنجیر برده گی *** باید بدست خویش چو موسی عصا گرفت

بهر نجات خلق ز گرداب هم و غم *** باید ره جنایت و ظلم و جفا گرفت
محکم ببند دامن همت که ز امر حق *** باید بدست خود علم اقتدا گرفت
کاخ بستان خراب کن و کاخ معدلت *** آباد کن که دست تو را کبریا گرفت
تاج رسالتی که بفرقت نهاده حق *** ارض و سما ز قدر و بهایش بها گرفت

ص: 36

برخیز و گو بخلق جهان این کلام نغز *** باید برای درد خود از حق دوا گرفت
بانگی برآر از دل و برگو خدا یکی است *** آن خالقی که خلق ز جودش بقا گرفت
ژولیده شادزی که برای نجات خلق *** احمد بدست خویش کتاب خدا گرفت

در بعثت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم:

شد ورد زبان ثنای قرآن *** از مرحمت خدای قرآن
برپا شده جشن باشکوهی *** در محفل ما برای قرآن
امروز که بعثت رسول است *** گردیده لب آشنای قرآن
در غار حرا نشسته احمد *** نی خوانده الف نه بای قرآن
بیگانه ز خود بدی که ناگاه *** آمد بخود از ندای قرآن
با گفتن اقرء باسم ربک *** شد غار حرا برای قرآن
بشنید نبی که هاتقی گفت *** ای مظهر آیه های قرآن
برخیز و بگو به خلق عالم *** شد نوبت اقتضای قرآن
برخیز که جهل و بت پرستی *** نابود شد از ندای قرآن
آینه دل صفا بگیرد *** از جلوه با صفای قرآن
دردی که دوا نمی پذیرد *** درمان شود از دوا قرآن
از غار حرا نبی برون شد *** بگرفته بکف لوای قرآن
بر شد به سما نوای تکبیر *** از یمن فرح فزای قرآن
بر قله قاف معنویت *** زد پرچم حق نمای قرآن
در قدر و شرف بدان کتابی *** هرگز نرسد پبای قرآن
ارزنده ترین کتاب دانش *** نبود بجهان سوای قرآن
تسخیر کنی تو کهکشانشان ها *** از رحمت آیه های قرآن

ژولیده بگو بخلق عالم *** جان دو جهان فدای قرآن

چهارده معصوم

مادح آل عبایم من ندارم هیچ غم *** شامل لطف خدایم من ندارم هیچ غم

تا بود در این جهان دین محمد برقرار *** دوستدار مصطفایم من ندارم هیچ غم

ص: 37

شکر لاله کز عنایات خداوند بزرگ *** شیعه شیر خدایم من ندارم هیچ غم

تا بسر هوش و بتن تاب و رمق دارم بجان *** خادم خیر النسایم من ندارم هیچ غم

حسن یوسف ذره ای باشد بر حسن حسن *** محو حسن مجتبیام من ندارم هیچ غم

تا لوای عاشقی در این جهان باشد پیا *** عاشق کربلایم من ندارم هیچ غم

تا حسین ابن علی باشد شفیعم روز حشر *** شامل لطف و عطایم من ندارم هیچ غم

تا بود نامی ز زهد و طاعت و جود و سخا *** ذاکر زین العبايم من ندارم هیچ غم

علم عالم زنده از علم امام باقرست *** پیرو آن مقتدایم من ندارم هیچ غم

تا بود صادق رئیس مذهب مادر جهان طالب صدق و صفایم من ندارم هیچ غم تا بود موسی ابن جعفر رهنمای راه من *** گمراهان را رهنمایم من ندارم هیچ غم

چون که راضی بر رضای حق علی موسی الرضاست *** بر رضای او رضایم من ندارم هیچ غم

مظهر جود و سخا تا در جهان باشد جواد *** بر سر کوش گدایم من ندارم هیچ غم

تا بود هادی بعالم مشعل عدل و شرف *** مایل آن پیشوایم من ندارم هیچ غم

پرچم فتح و ظفر تا عسکری دارد بکف *** فارغ از چون و چرايم من ندارم هیچ غم

تا بود مهدی صفا بخش دل ژولیده گان *** در مناجات و دعایم من ندارم هیچ غم

خود خواهی

گنه چون بگذرد از حد بشر خودخواه می گردد *** بلی هر کس که ره را گم کند گمراه می گردد

بزور و زر مشو مغرور کز فرط غرور انسان *** بعالم واژگون با سر درون چاه می گردد

تواضع پیشه کن در زندگی ای کور دل زیرا *** خروس از خودستائی طعمه رویاه می گردد

اساس خود نمائی را فروهل زان که می بینی *** رخ آئینه مات از یک شرار آه می گردد

بروز آئینه دل پاک کن گرد دو رنگی را *** که تاریکی شب روشن از نور ماه می گردد

نبندد آدم عاقل به دنیا رشته الفت *** که بر هر رشته ای افتد گره کوتاه می گردد

من از پست و بلندی جهان سفله دانستم *** که گاهی کاه کوه و گاه کوهی کاه می گردد

نظر با دیده تحقیر کم کن بی نوایان را *** که گاهی شه گدا و گه گدائی شاه می گردد

من ژولیده می گویم از قول ساقی کوثر *** ز خودخواهی بشر کمتر ز خاک راه می گردد

ص: 38

افتاده گی:

به پیری چون رسد انسان دگر برنا نمی گردد *** قد سروی اگر خم شد دگر رعنا نمی گردد
مده بیهوده از کف گوهر نقد جوانی را *** که این در گران قیمت دگر پیدا نمی گردد
بدنیا دل مبنده ای دل بفکر توشه ره باش *** که با مرگ من و تو آخر دنیا نمی گردد
مخور هرگز فریب زرق و برق مال دنیا را *** که شیرین کام کس از گفتن حلوا نمی گردد
مکن تعریف از فضل و کمال دیگران ای دل *** که با تعریف کردن هیچ کس دانا نمی گردد
لیاقت باید انسان را که گردد منجی مردم *** هر آن فردی بکف گیرد عصا موسی نمی گردد
من از حسن خدا دادی که یوسف داشت دانستم *** به آرایش رخ زشت کسی زیبا نمی گردد
علی یک عمر با افتادگان بنشت تا گوید *** از این بالا نشستن ها کسی والا نمی گردد
دلی کز مهر آل الله ندارد بهره ای دل نیست *** لب ژولیده جز بر مدح آنان وا نمی گردد

شب خفتن بغداد

رهروان راه حق را وحشتی از گور نیست *** تیره گی را قدرت جنگیدن با نور نیست
طعنه بر آئین حق ای مدعی هرگز مزن *** جامه دین در خور هر وصله ناجور نیست
بهر سیم و زر نگرده مرد حق مزدور کس *** آری آری هر که از زر بگذرد مزدور نیست
نیستی تاکی بفکر مرگ خود ای بی خبر *** چشم عبرت بازکن کاین راه چندان دور نیست
راز دلکن با خدا تا زنده ای چون زیر خاک *** محرم رازی برایت غیر مار و مور نیست
هر شکستی راست پیروزی ولی گاه عمل *** هر که درس از مور گیرد ثانی تیمور نیست
گر بود شب خفتن بغداد روح انگیز لیک *** هیچ شهری را هوای صبح نیشابور نیست

ناعت

خوشا آنان که:

خوشا آنان که در این دار فانی *** به خوب و بد رضا بودند و رفتند

خوشا آنان که در بازار گیتی *** خریدار صفا بودند و رفتند

خوشا آنان که مشغول عبادت *** به محراب دعا بودند و رفتند

خوشا آنان که دائم در نیایش *** بدرگاه خدا بودند و رفتند

خوشا آنان که وقت دادن جان *** بدین مصطفی بودند و رفتند

ص: 39

خوشا آنان که از روی ارادت *** محب مرتضی بودند و رفتند

خوشا آنان که درگاه عبادت *** بهر دردی دوا بودند و رفتند

خوشا آنان که از راه محبت *** نوای بینوا بودند و رفتند

خوشا آنان که در عین رفاقت *** رفیقی با وفا بودند و رفتند

خوشا آنان که در عالم شب و روز *** بفکر کربلا بودند و رفتند

حرف حق؟

نه هر که چوب بدستش گرفت چوپان است *** نه هر عصا که بیفتد بنخاک ثعبان است

نه هر که خرقة بدوش افکند بود دانا *** نه هر که کرد بتن کهنه جامه نادان است

نه هر که لاف محبت زند محب علی است *** نه هر که گشت مسلمان بسان سلمان است

نه هر که سیم و زری داشت می شود قارون *** نه هر که بنده حق شد مطیع فرمان است

مطاع دین بکف آور که بهر فتنه و شر *** مطاع کفر برای بشر فراوان است

گدای درگه حق شوکه در مقام نیاز *** گدای درگه او برتر از سلیمان است

پپوش جامه انسانیت که در معنا *** کسی که فخر کند بر فرشته انسان است

تورا نکرده خدا خلق بهر خوردن و خفتن *** که خورد و خواب بعالم مرام حیوان است

بزن تو دست توسل بدامن شاهی *** که خاک تربت او بهر درد درمان است

همان کسی که خریدار جان انسان ها *** بر غم دشمن قرآن به قیمت جان است

همان کسی که بگفتا بظهر عاشورا *** قیام من بجهان بهر حفظ ایمان است

همان کسی که علی اصغرش بخون غلطان *** برای یاری قرآن ز نوک پیکان است

همان کسی که برای حمایت اسلام *** سرش بنوک سنان همچو ماه تابان است

همان کسی که ز گفتار نغز خواهر او *** بنای ظلم و ستم در زمانه ویران است

همان کسی که سفیرش سه ساله دختر او *** به شهر شام بکوری چشم عدوان است

جزای خیر به ژولیده می دهد یزدان *** که ورد او بجهان مدح مرد مردان است

عاقبت اندیشی

ای بشر تا می توانی عاقبت اندیش باش *** با خبر از اعمال زشت نفس کافر کیش باش

تا بکی در خواب غفلت خفته ئی ای بیخبر *** دیده بگشا و بفکر خویش بیش از پیش باش

ص: 40

تا جوان هستی به غفلت عمر خود منما تلف *** فکر روز پیری و افتاده گی خویش باش
نزد ظالم هم چو شیر و نزد مظلومان حقیر *** خصم گرگان ستمکار و رفیق میش باش
تن بزیر بار ظلم ذلت و خواری مده *** با خدا باش و مترس و عاری از تشویش باش
بهر روز واپسین خویش فکر توشه باش *** پای میزان عمل آماده تفتیش باش
روزگاری گر بلندت کرد دست روزگار *** گاه گاهی هم بفکر مردم دلریش باش
از من ژولیده بشنو ای بشر در زندگی *** همچو مردان خداجو عاقبت اندیش باش

استغناى طبع

من مسلمانم اگر ثانی مسلمان نیستم *** بنده حقم مطیع امر شیطان نیستم
تا مرا برگ و نوائی هست و استغناى طبع *** قانعم چون مور و محتاج سلیمان نیستم
گر فقیرم من ولی شادم که چون دون همتان *** بنده زور و زر و مزدور سلطان نیستم
گر تهی خوانم بودا زنان گرم و آب سرد *** فخرم این بس ریزه خوار خوان دو نان نیستم
خم بود گر قامت سروم ز بار معصیت *** ناامید از درگه خلاق سبحان نیستم
گر نماز جعفر طیار را خوانا نیم *** منکر صوم و صلوات و حکم قرآن نیستم
بنده شرمنده ای هستم که از فرط گناه *** دشمن سرسخت دین و دزد ایمان نیستم
گر محیط ما بود آلوده از فسق و فجور *** شکر لله فاسق و آلوده دامان نیستم
هم چو مجنون از غم مهدی به صحرای جنون *** تا مرا با شد سری در فکر سامان نیستم
گر بیاید یوسف زهرا بدلجوئی من *** این چنین اندوهگین و دیده گریان نیستم
دیده ژولیده گر روشن شود از نور او *** دردمند و ختسه و سر در گریان نیستم

فضل ابن شاذان

ای دل بیا و خیمه بزن در دیار فضل *** بنشین ز روی صدق دمی در جوار فضل
رو کن بیارگاه ملک پاسبان او *** بنگر مقام و حشمت و عز و وقار فضل

دانی که کیست صاحب این قبر با شکوه؟*** فضل است آن که هست در شاهوار فضل

بوی بهشت می وزد از تربتش بیا*** لذت بر از هوای همیشه بهار فضل

ناخورده می بحق خدا مست می شود*** هر کس که روی می کند اندر دیار فضل

ص: 41

فضل و کمال فضل نگرکز فضانش *** شیخ مفید بوسه زند بر مزار فضل
خواند کتاب فضل و را گر که بوعلی *** گردد مطیع و بنده و خدمتگزار فضل
علم و نبوغ و دانش و فقه و اصول او *** هم افتخار ماست هم افتخار فضل
درک امام و گفته معصوم بهر او *** از بهر ماست این سند اعتبار فضل
ای زادگاه شعر و ادب ایمن از بلا *** باشی بزیر سایه پروردگار فضل
ژولیده دیده بست چو از دار این جهان *** دارد هوای آن که بخوابد کنار فضل

راز دل ما

جز سر کوی تو ما و نکنم جای دگر *** جز تو دلبر ندم دل بدل آرای دگر
گر دو صد بار زنی سنگ و کنی نومیدم *** از سر کوی تو هرگز نروم جای دگر
ز آتش عشق تو سوزم که بازار وجود *** نیست ارزنده تر از عشق تو کالای دگر
من که از روز ازل واله و شیدای توام *** چه نیازی که شوم واله و شیدای دگر
دیده را محو تماشای تو کردم زان رو *** که نگردم بجهان محو تماشای دگر
تا که مست از می مینای توام می گویم *** حاجتی نیست مرا بر می و مینای دگر
دیده دهر ندید است و نبیند هرگز *** از ازل تا به ابد غیر تو مولای دگر
کلک قدرت نکشیده است بدیوان قضا *** بهتر از طلعت تو طلعت زیبای دگر
داشتم یک دل و آن هم بتو کردم تقدیم *** دل ندارم که دهم من بدل آرای دگر
دارم امید بیالین من آئی دم موت *** غیر از این نیست مرا از تو تمنای دیگر
به گناهان من ار جامه عرفان پوشی *** ابلهم گر که کنم از تو تقاضای دگر
نی غلط گفتم و ابله نیم و از کرمت *** این بود قطره و خواهم ز تو دریای دگر
بار ها گفتم و صد بار دگر می گویم *** من ژولیده ز کویت نروم جای دگر

تا کی بخواب غفلت بیهوده آر میدن *** تا کی به ملک هستی چون گاو و خر چریدن

تا کی کنی اطاعت از نفس کینه پرور *** تا کی بدامن خود این مار پروریدن

تا کی بخاطر زر مزدور خلق گشتن *** تا کی بخاطر دل دل از خدا بریدن

ص: 42

تا کی به بی نوایان ظلم و ستم نمودن *** تا کی بشانه خود با رستم کشیدن
تا کی به کنج عزلت از بیم جان نشستن *** تا کی چو موش ترسو در گوشه ای خزیدن
تا کی به مزرع دل تخم هوس فشاندن *** تا کی ز شر شیطان دنبال شر دویدن
تا کی ز خود پرستی پیمان حق شکستن *** تا کی بجای تقوا مکر و ریا خریدن
تا کی بخاطر خود از دیگران گذشتن *** تا کی بسان زالو خون کسان مکیدن
تا کی بنزد ظالم سر زیر جیب بردن *** تا کی بسان تیری زود از کمان جهیدن
می کوش تا بدانی معنای آن چه خوانی *** حیف است جای دانش بی دانشی گزیدن
باید چو مرغ یا حق در راه حق بکوشی *** تا بال و پر بیابی در موقع پریدن
حق دیدنی است اما دانی چرا نبینی *** ما راز خودستائی چون نیست چشم دیدن
بشمار تا توانی یک لحظه را غنیمت *** کز گلستان هستی حیف است گل نچیدن
ژولیده خوش مرا می است از بهر حق پرستان *** با مرد حق نشستن گفتار حق شنیدن
از آه مظلومان مکن

حق گرائی:

جوانی چون که از کف رفت انسان پیر می گردد *** نفس در سینه چون شد حبس دامن گیر می گردد
بعالم هر شکستی می رسد بر خویش از خویش است *** بدیده چو اصابت کرد مژگان تیر می گردد
عدالت چون رود از بین ذلت می شود حاکم *** چو دولت گشت ظالم ملت از جان سیر می گردد
چو بنشیند علی در خانه می گردد عدو قاضی *** چو بیند شیر را در بند روبه شیر می گردد
سخن با سوز دل توام چو گردد خانمان سوز است *** برون از کوره چون آهن شود شمشیر می گردد
خریداری نمی باشد بعالم سرد مهری را *** ز گرمی نور مهر و ماه عالم گیر می گردد

سر میثم چو شد زینت فزای دار دانستم *** که حق گو در میان جامعه تکفیر می گردد
مشو در زندگی غافل از مرگ خویش ای عاقل *** که این خواب گران بهر همه تعبیر می گردد
من ژولیده می گویم از قول حضرت صادق *** جوانی چون که از کف رفت انسان پیر می گردد

طمع

هر آن کس از طمع بازیچه در هم نمی گردد *** اسیر منت دو نان در این عالم نمی گردد
بر مخلوق و خالق سر بلند است آن که در عالم *** سرش در نزد ظالم بهر در هم خم نمی گردد
کرامت بایدت تا صاحب جود و کرم گردی *** که از راه درم داری کسی حاتم نمی گردد
طلب کن آن چه می خواهی ز بحر رحمت یزدان *** که از دریای لطفش هر چه بخشد کم نمی گردد
به اشک نیمه شب دل را بری کن از دورنگی ها *** که در گلزار بی شبنم گلی خرم نمی گردد
هزاران سر شود زیب سر دار فنا اما *** سری در سرفرازی چون سر میثم نمی گردد
ز دانائی بر نادان مزین ژولیده دم هرگز *** بگوش خرمخوان یاسین که خر آدم نمی گردد

خدمت بخلق

هر آن قدی که بهر خدمت مردم علم گردد *** بودا از قامتی بهتر که در محراب خم گردد
نگردد گردش گردون بکام آن که از غفلت *** صمد را پشت سر اندازد و گرد صنم گردد
قدم در ساحت خلد برین بگذارد آن فردی *** که با افتاده گان وادی غم همقدم گردد طواف کعبه دل کن که صدره بهتر از آن است *** که
حاجی در درون کعبه دنبال حرم گردد

نگهدارد هر آن فردی بعالم حرمت مردم *** بر مخلوق و خالق در دو عالم محترم گردد
سزاوار سردار است در نزد خردمندان *** سری کاندلر بر ظالم خم از بهر درم گردد
مکن ظلم و ستم ظالم که یک آه دل مظلوم *** در آنی باعث نابودی ظلم و ستم گردد
من ژولیده می گویم که بحکم محکم قرآن *** خوش آن قدی که بهر خدمت مردم علم گردد

شادی دل

هر آن فردی که شاد از او دلی ناشاد می گردد **** دل ناشاد او از شادی او شاد می گردد
هر آن فردی که با غم‌دیده گان گردد شریک غم *** از این شرکت دلش از قید غم آزاد می گردد
فریب این عروس دهر را هرگز مخور ای دل *** که هر ساعت اسیر عشق صد داماد می گردد
مزن بر ریشه خود تیشه هرگز از غم شیرین *** که از صد کوهکن نام یکی فرهاد می گردد
مزن حرص از طمع ای دل که هر مرغ طمع کاری *** به آسانی گرفتار کف صیاد می گردد
بترس از آه مظلومان مکن ظلم و ستم ظالم *** که آه از سینه چون گردد برون فریاد می گردد
اگر مظلوم بردارد ز لب مهر خموشی را *** ز آهش خرمن ظلم و ستم بر باد می گردد
ز قول فرخی بشنو تو از ژولیده این مصرع *** خرابی چون که از حد بگذرد آباد می گردد

گرگ و میش

ای بشر عمر گران ما دوروزی بیش نیست *** پس چرا اندیشه ای ما را بکار خویش نیست
چشم حق بین باز کن تا کی بخواب غفلتی *** کانچه می بینی بچشم خویش خوابی بیش نیست
این سخن بشنو ز عقل کل محمد آن که گفت *** دشمنی خونخوارتر از نفس کافر کیش نیست
گول هر گندم نمای جو فروشی را مخور *** چون بفکر خویشتن هست و بفکر خویش نیست
گر به از بهر شکار موش عابد می شود *** ورنه هرکس خرقه بر دوش افکند درویش نیست
آن چنان مستم از مینای حب زندگی *** کز برای ما مشخص قدر نوش و نیش نیست
بس که گردیده ملبس در لباس میش گرگ *** فکر ما را قدرت تشخیص گرگ و میش نیست

زهد و تقوا با عمل توام چو گردد پر بهاست *** ورنه با گفتار شیرین و عبا و ریش نیست

از من ژولیده بشنو کن بوجدانت رجوع *** چون که وجدان رشوه خوار و دزد نادریش نیست

ص: 45

انسان باش

دلا بزهد و ورع جانشین سلمان باش *** اگر که طالبی سلمان نی ای مسلمان باش

بسان میثم و مقداد و بوذر و جابر *** بفکر تقویت روح و کسب ایمان باش

بقول خواجه شیرازی با خدای بزرگ *** اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش

لباس میش چو گرگان مپوش در عالم *** بهر لباس که حق کرده خلقتت آن باش

غرور و شهوت و نخوت از آن حیوان است *** فروگذار تو این خلق و خوی و انسان باش

بسان مور مکش منت سلیمان را *** تو هم برای خودت در جهان سلیمان باش

چو زیر دست نگشتی در این زمانه پست *** انیس و مونس و غمخوار زبردستان باش

به مال و ثروت دنیا مناز می بازی *** بفکر بردن زادی و دادن جان باش

مشو تو غره به گرمی فصل تابستان *** بفکر سردی صد روزه ی زمستان باش

مدار دست تکدی به پیش خلق دراز *** به آن چه داده خدایت بساز و سلطان باش

مپوش جامه جهل و بکوش در ره علم *** برای خویش تو هم بوعلی و لقمان باش

مرو بنزد طیبیان و خود بسان طیب *** هنوز نامده دردی بفکر درمان باش

بسان خار مکن قدر و ارزش خود کم *** چو گل همیشه صفا بخش باغ و بوستان باش

بدوش خویش مکش بار منت نامرد *** همیشه ریزه خور خوان شاه مردان باش

برای آن که شوی ایمن از بلا ای دل *** بزیر پرچم اسلام و ظل قرآن باش

زیاد خویش مبر پند نغز ژولیده *** به آن چه گفته بیاندیش و عامل آن باش

مهر علی

ترک من و وصل رخ دلبر شدنی نیست *** این کار محال است و میسر شدنی نیست

گر جان من غمزده بیرون شود از تن *** از خانه دل مهر علی در شدنی نیست

هر طفل یتیمی نشود ناجی مردم *** هر کس که امین گشت پیمبر شدنی نیست

هر بی خردی را نتوان گفت خلیفه *** هر حیه دری ساقی کوثر شدنی نیست

هر فرد مسلمان نشود ثانی سلمان *** هر شخصی علی دوست اباذر شدنی نیست

هر سر که شود زیب سردار بعالم *** با میثم تمار برابر شدنی نیست

هر شیشه نگردد به جهان لولو و مرجان *** هر سنگ درخشنده که گوهر شدنی نیست

ص: 46

جائی کہ برادر به برادر نکند رحم *** بیگانه برای تو برادر شدنی نیست

یک عمر اگر دایه به ما و تو دهد شیر *** غافل مشو ای دوست که مادر شدنی نیست

ژولیده مده دل بکسی بیهوده هرگز *** دل خانه حق است و مسخر شدنی نیست

جان جهان

آه از سینه و سوز از سخن آید بیرون *** اشک از دیده عقیق از یمن آید بیرون

می گذارد بدل سنگ اثر گر سخنی *** از دل مردم صاحب سخن آید بیرون

می شود داخل از این گوش از آن گوش بدر *** سخن بیهوده تا از دهن آید بیرون

گوی سبقت برد از حکمت لقمان حکیم *** از دل آدم اگر ما و من آید بیرون

قرن ها چرخ زند چرخ و کند طی طریق *** تا اویس دگری از قرن آید بیرون

سال ها صبر بیاید که کند مادر دهر *** تا آذر پسری بت شکن آید بیرون

چشم یعقوب زمان باز و منور گردد *** بوی یوسف اگر از پیرهن آید بیرون

کارها می شود اصلاح بتوفیق خدا *** از پس پرده اگر یار من آید برون

به چمن گر رسد آن بلبل شیرین حرکات *** لشکر زاغ و زغن از چمن آید بیرون

گر که آن جان جهان جلوه نماید بجهان *** جان بیدادگران از بدن آید بیرون

گر رسد یوسف ما یوسف مصر از دل خاک *** بهر دیدار رخس با کفن آید بیرون

مهدیا زود بیا کز دل هر مرد و زنی *** روز و شب ناله یا ابن الحسن آید بیرون

شعر ژولیده پسندد اگر آن طبع سلیم *** سرفراز از در هر انجمن آید بیرون

انتظار فرج

جان شیرین را بکف وقت خطر باید گرفت *** پیش دشمن سینه را جای سپر باید گرفت

کاخ استبداد را باید ز بن بر باد داد *** داد دل از مردم بیدادگر باید گرفت

محترم حق و حقوق دیگران باید شمرد *** حق خود را از دهان شیر نر باید گرفت

کوس آزادی سر بازار ها باید زدن *** سر خط آزادگی از دادگر باید گرفت

پرچم ظلم و ستم را سرنگون باید نمود *** بر کف خود پرچم فتح و ظفر باید گرفت

نام عدل و داد را با آب زر باید نوشت *** انتقام از ظالمان بدسیر باید گرفت

ص: 47

رشته الفت زهر بیگانه ای باید گسست *** تیشه را از دست دشمن با تبر باید گرفت

در بردن آن قد مردی علم باید نمود *** گوی سبقت را از آنان پیشتر باید گرفت

گر که می خواهی نگردي سرنگون در قعر چاه *** پیش پای خویش را زیر نظر باید گرفت

از پی ترویج دین جد و جهد باید نمود *** درس نیکی و بدی از خیر و شر باید گرفت

دامن هر بی سر و پا را رها باید کنیم *** دامن مهدی امام منتظر باید گرفت

تا نهد پا در رکاب آن خسرو ثانی عشر *** سوی حق دست دعا شب تا سحر باید گرفت

نتیجه بدی

ای دل ز چه رو طاعت دادار نکردی *** خوفی ز عذاب و شرر نار نکردی

یک عمر تو را داد خدا مهلت و هیات *** دل را بری از صحبت اغیار نکردی

گفتم که مکن پیروی از نفس بداندیش *** کردی تو از او پیروی و عار نکردی

گفتم که مرو از ره بیراهه که چاه هست *** رفتی و هراسی ز شب تار نکردی

گفتم بره خیر بکن سیم و زر ایثار *** بس سیم گرفتی و زر ایثار نکردی

گفتم که مزین تیشه تو بر ریشه ی اسلام *** رحمی تو بر این نخل پر از بار نکردی

مزد زحمات علی و آل ندادی *** شرمی ز رخ احمد مختار نکردی

دستی بسر طفل یتیمی نکشیدی *** وز پای بره مانده برون خار نکردی

در مرگ کسی قطره اشکی نشانیدی *** همدردی خود را به کس اظهار نکردی

جز فتنه و شر از تو دگر کار نیاید *** از خیر چه دیدی که تو این کار نکردی

صد بار بدی کردی و دیدی ثمرش *** را نیکی چه بدی داشت که یکبار نکردی

ژولیده مزین دم به عمل کوش که کاری *** از بهر خود از گفتن اشعار نکردی

سوز دل

ایها الناس در این شهر مرا کاری هست *** دلبر حوروشی گم شده دلداری هست

نزنید از ره کین سنگ جفا بر سر من *** که مرا سوز دل و آه شرر باری هست
من غریبم ز ره مهر نشانم بدهید *** گر شما را خبر از خانه ی خماری هست
سینه ام را بشکافید و دلم شاد کنید *** کاندرا این کنج قفس مرغ گرفتاری هست

ص: 48

ای صبا رو توبه آن روح روانم برگو *** که تو را عاشق یکرنگ و وفاداری هست
ای طیبی که بهر درد شفا می بخشی *** کنج میخانه تو را غمزده بیماری هست
گر تو را با من ژولیده سرو کاری نیست *** من دل سوخته را با تو سروکاری هست

بار عصیان

ما بدوش خویش عمری بار عصیان می کشیم *** بهر ما هر چند سنگین است آسان می کشیم
گرگ هستیم و لباس میش را پوشیده ایم *** بره را در خاک و خون در پیش چوپان می کشیم
پاسبانیم و به سرقت مال دزدان می بریم *** شحنة ایم و نقشه دزدی دزدان می کشیم
آن چنان پستی کز پستی برای سیم وزر *** دست از ایمان و دین و درک قرآن می کشیم
همچو زالوروز و شب خون ضعیفان می خوریم *** خط بطلان روی نام باده نوشان می کشیم
از برای داوری ما وضع قانون می کنیم *** بر قوانین الهی خط بطلان می کشیم
خود سرا پا مایه نازیم و باز از فرط آز *** با کمال بی نیازی ناز دو نان می کشیم
می دهد نان دیگری ما را و مادون همتان *** منت از دو نان برای لقمه نان می کشیم
روز و شب در انتظار مهدی صاحب زمان *** خسته دل از پرده دل آه و افغان می کشیم
خود نمی دانیم آید مهدی از بهر چه کار *** ورنه بهر قتل او صد تیغ بران می کشیم
با تمام این تفصیل از تغافل روز و شب *** ای انتظار رحمت از خالق یزدان می کشیم
این سخن را دمبدم ژولیده گوید تا به حشر *** این همه بدبختی از افعال شیطان می کشیم

مقام عالم:

ز علم خویش عالم را منظم می کند عالم *** حمایت از حقوق خلق عالم می کند عالم
کشد بار غم ما را بدوش خویشتن اما *** دل ما را بری از محنت و غم می کند عالم
میان حق و باطل می دهد تشخیص با تحقیق *** حقیقت را برای ما مسلم می کند عالم
ندارد یک دم آرامش ولی اسباب آسایش *** برای راحتی ما را فراهم می کند عالم
بدو خوب جهان را با جهاد و اجتهاد خود *** به پیش دیدگان ما مجسم می کند عالم
دلار و قدر عالم دان که محرم در حریم حق *** ز علم خود دل اولاد آدم می کند عالم
کند از ریشه نخل جهل را با تیشه علمش *** ز فضلش پایه دین تو محکم می کند عالم
بنای عدل را آباد گرداند ولی بر عکس *** بنای ظلم را ویرانه از دم می کند عالم
زیاد خود میر هرگز تو پند نغز ژولیده *** که از علمش منظم نظم عالم می کند عالم

اهل معنا

هر که با دانا نشیند اهل معنا می شود *** چون ز دانائی دل هر پیر برنا می شود
کسب علم و فضل و دانش کن که از بی دانشی *** آدمی چون پسته بی مغز رسوا می شود
علم خورشید فروزانی است کز انوار آن *** دیده هر کور مادر زاد بینا می شود
در عمل کوش و ممکن تنها بدانش اکتفا *** کز عمل قدر و بهای علم پیدا می شود
چون شود علم و عمل توام ز راه اتحاد *** زین توافق سینه ما طور سینا می شود
قطره باران بظاهر گرچه ناید در حساب *** قطره قطره چون که گردد جمع دریا می شود
از مکافات عمل غافل مشو چون روز محشر *** گندم از گندم جو از جو حاصل ما می شود
از من ژولیده بشنو این کلام معنوی *** هر که با دانا نشیند اهل معنا می شود

دانائی

اهل معنا می شود هر کس که با فاضل نشیند *** از حقیقت دور گردد هر که با جاهل نشیند

آدم عاقل شود دیوانه از اعمال جاهل *** می شود دیوانه عاقل گر که با عاقل نشیند

ناخدای کشتی دل باش چون در وقت طوفان *** کشتی بی ناخدا مشکل که در ساحل نشیند

از خدا غافل مشو در زندگی زیرا که ترسم *** پای تو از غفلت بی جای تو در گل نشیند

ص: 50

تا که گردد حق و باطل روشن از بهر خلاق *** می تواند چند روزی جای حق باطل نشیند

در بر اهل سخن برگو سخن سنجیده زیرا *** هر سخن کز دل برآید لاجرم بر دل نشیند

کسب علم از محفل استاد کن تا می توانی *** کز ندانستن بشر مانند خر در گل نشیند

بد و خوب بشر

دلا قدر بشر در نزد داور می شود پیدا *** مقام و ارزش زر پیش زرگر می شود پیدا

بدست باغبان چون تربیت گردد گلی زیباست *** وگرنه خار و خس هر جا مکرر می شود پیدا

به شیر پاک مادر پرورش یابد اگر انسان *** ابر مردی پیا کی اباذر می شود پیدا

پسر رو قدر مادر دان بعالم تا که جان داری *** که حسن تربیت از شیر مادر می شود پیدا

قلم تا هست بی جوهر بود چو شیء بی مصرف *** چرا چون طینت هر کس از جوهر می شود پیدا

بروی آب دریاگر نشیند خس مشو نومید *** که در اعماق دریا لعل و گوهر می شود پیدا

سخن سنجیده باید گفت در نزد سخن سنجان *** چرا چون از سخن قدر سخنور می شود پیدا

خدا گفته است در قرآن فمن يعمل که در معنا *** بدو خوب بشر در روز محشر می شود پیدا

من ژولیده می گویم به نص آیه قرآن *** دلا قدر بشر در نزد داور می شود پیدا

پیروزی تیمور

هر آن کس از توانائی بخود مغرور می گردد *** سلیمان گر بود محتاج لطف مور می گردد

نظر مفکن تو با چشم حقارت بر تهی دستان *** که موری باعث پیروزی تیمور می گردد

خدا یار کسی گردد بهنگام غم و محنت ها *** که یار مردم محنت کش و رنجور می گردد
کند اظهار همدردی هر آن کس با تهی دستان *** بفردای قیامت با علی محشور می گردد
به نص آیه قرآن کل من علیها فان *** به قعر گور هر جنبنده ای مستور می گردد
بصورت از چه می نازی برو در فکر سیرت باش *** که این صورت خوراک مار و مور گور می گردد
کمال نعمت ایزد بعالم جز ولایت نیست *** هر آن کس شکر این نعمت کند منصور می گردد
برو کسب کمال از مکتب شاه ولایت کن *** که از فیض ولای او دلت پر نور می گردد
مگو ژولیده جز حق و حقیقت تا که جان داری *** که هر کس راه حق پوید بحق محشور می گردد

گل چینی

اگر هنگام گل چیدن شوی ای یار یار من *** صفای دیگری دارد کنار تو بهار من
بهار آمد بیا یکدم بسان لیلی و مجنون *** کنار گل چو بنشینم تو بنشینی کنار من
بیا چون وامق و عذرا به عشق ماه فروردین *** بگویم راز دل با تو تو گردی راز دار من
کند فرهاد فریادی که کوه بیستون لرزد *** چو بیند بهتر از شیرین تو هستی غمگسار من
بیا چون شمع و پروانه درون سعد آتش زا *** بسوزم من به عشق تو تو گردی سوگوار من
بیا چون بلبل و گل ای گل بی خار در گلشن *** کنم من جان نثار تو، تو سازی گل نثار من
بتاریکی شام من شب یلدا برد حسرد *** بتاریکی بود از شب سیه تر روزگار من
نبارد آسمان دیگر سرشک از دیده چون بیند *** بجای اشک خون بارد ز چشم اشکبار من
فراموشش شود داغی که دارد لاله در صحرا *** چو بیند از فراق داغ قلب داغدار من
من ژولیده در پیری ز کف دادم جوانی را *** بپایان گر رسد روزی زمان انتظار من

آه صاحب دل

آه دل صاحب دل سوز دگری دارد *** سوز شرر افروزش در دل اثری دارد
برخیز بصد شادی ده مژده تو بر عشاق *** حق در افق آفاق پنهان قمری دارد
از هجر رخ دلبر فریاد مکن دیگر *** کاین شام سیه آخر نیکو سحری دارد
بیهوده مشو ای دل از رحمت حق غافل *** کاین قافله در محمل یک راهبری دارد
از درد و غم و محنت بر خویش مده زحمت *** کاندل صدف عصمت خالق گهری دارد
از سرزنش دشمن بیهوده تو دل مشکن *** چون در پی این جوشن خالق سپری دارد
تا آن که کند ملقا از ظلم و ستم اعدا *** در مهد بقا زهرا زیبا پسری دارد
فریاد مکن ای دل از فرط پشیمانی *** کاین بی سرو سامانی سامان و سری دارد
تا آن که زند بیرق با نعره جاء الحق *** در بیشه شیر ، حق حق شیر نری دارد
ژولیده مکن افغان از هجر رخ جانان *** کاندل پس این پرده حق پرده دری دارد

صبح نیشابور

هر آن فردی که دارد زر بعالم زور هم دارد *** بلی هرکس دارد زور و زر مزدور هم دارد
مخور هرگز فریب زرق و برق زر که می گویند *** اگر ویرانه دارد گنج مار و مور هم دارد
امیری را اگر دیدی فقیری را مکن تحقیر *** که هر شمعی بقدر قدرت خود نور هم دارد
مزن نیش ار نداری بهره ای از نوش ای منعم *** که این قدرت نمائی تو را زنبور هم دارد
عصا در دست موسی چون که باشد می شود ثعبان *** وگرنه این عصا در کف خود کور هم دارد
اگر بهرام گور از گور آرد سر برون گوید *** که هر صیاد صیادی بنام گور هم دارد
اگر تاریخ دارد داستان کاوه را ای دل *** بدفتر قصه خونخواری تیمور هم دارد
بجائی گر رسیدی از نظر مفکن ضعیفان را *** سلیمان با همه حشمت نظر بر مور هم دارد
مکن ترک وطن ژلیده بهر خفتن بغداد *** که آن آب و هوا را صبح نیشابور هم دارد

دلا قدر سخن هنگام سنجش می شود پیدا *** بلی معیار زر هنگام ارزش می شود پیدا
ز دانشگاه اسلامی دلا رو کسب دانش کن *** که قدر و ارزش انسان ز دانش می شود پیدا

زی‌کاری نخواهی کرد کسب افتخار ای دل *** که کسب افتخار از کار و کوشش می‌شود پیدا
گل خود روز خودخواهی شود پژمرده در آنی *** مقام تربیت زین سان پژوهش می‌شود پیدا
نه هرکس روی زیبا داشت دارد سیرت زیبا *** مقام مهر و ماه در وقت تابش می‌شود پیدا
نه هر کس چشم بینا داشت حق را می‌تواند دید *** که حق از دیدگاه اهل بینش می‌شود پیدا
نگردد آدمی ایمن ز چنگ شر و خون ریزی *** که امنیت ز راه صلح و سازش می‌شود پیدا
دلا با نفس خود بستیز کاندر عرصه گیتی *** تمام فتنه‌ها از نفس سرکش می‌شود پیدا
خلیل آسا توکل کن تو بر لطف خداوندی *** که بهرت مسندی از گل در آتش می‌شود پیدا
من ژولیده می‌گویم به هنگام سخن رانی *** مقام هر سخن درگاه سنجش می‌شود پیدا

خزان عمر

تا بکام دل تو چرخ زمان می‌گردد *** لحظه‌ای هم تو چنان باش که آن می‌گردد
شیشه عمر تو با سنگ جهالت مشکن *** که اجل در پی آن گرد جهان می‌گردد
باغبان غره مشو باد به غبغب مفکن *** گل چو از شاخه جدا گشت خزان می‌گردد
گهر مهر و محبت بکس ارزان مفروش *** جنس گردید چونایاب گران می‌گردد
فکر فردا بکن ای دوست که امروز گذشت *** چون که فردا گذرد سود زیان می‌گردد
روز محشر که کسی راز کسی نیست خبر *** آن چه در پرده نهان است عیان می‌گردد
گول هر دانه مخور جانب هر دام مرو *** که بیک تیر نصیبت دو نشان می‌گردد
آن که غافل بود از حال دل گرسنه گان *** روز و شب در پی یک لقمه نان می‌گردد
بشنو این پند و تو با نیک و بد خلق بساز *** آن چه را خواست خدای تو همان می‌گردد
شعر ژولیده بخوان و تو ببر لذت از آن *** که ز اشعار خوشش پیر جوان می‌گردد

محبت

بی‌توبرون ز خانه دل غم نمی‌شود *** اسباب عیش بی‌تو فراهم نمی‌شود

گر خون دل ز چشمه چشمم شود روان *** بی تو برون ز خانه دل غم نمی شود

از من میپوش دیده که از خانه دلم *** یک ذره از محبت تو کم نمی شود

مهدی بیا که پایه ایمان و دین ما *** در این جهان بدون تو محکم نمی شود

ص: 54

ای آخرین شکوفه گلزار دین بیا *** بی تو نظام دهر منظم نمی شود
مهدی بیا که گلشن پژمرده جهان *** بی جلوه جمال تو خرم نمی شود
آئی اگر ز پرده غیبت برون بحق *** دیگر سری بنزد کسی خم نمی شود
باز آ که بی تو نیک و بد خلق این جهان *** در پیش چشم خلق مجسم نمی شود
ژولیده روز و شب ز غمت گوید این سخن *** بی تو برون ز خانه دل غم نمی شود

قدرت ایمان

دلا شخصیت انسان زایمان می شود پیدا *** همان طوری که گل در باغ بوستان می شود پیدا
برو تا می توانی کسب ایمان کن که از ایمان *** ابر شخصیتی مانند سلمان می شود پیدا
ز سخت و سستی عالم مترس و استقامت کن *** که گنج از بردن رنج فراوان می شود پیدا
مشو در زندگی نومید کز لطف خداوندی *** پس از شام سیه صبح درخشان می شود پیدا
ز اعمال بد خود توبه کن ای دل که می گویند *** کلید فتح بعد از یاس و حرمان می شود پیدا
مکن پا را تواز حد گلیم خویشتن بیرون *** که نهی این عمل از نهی قرآن می شود پیدا
مکن از تن برون هرگز لباس خیرخواهی را *** که قدر میزبان از خوان احسان می شود پیدا
حدیث حکمت لقمان مکن خود درک حکمت کن *** که از آثار حکمت قدر لقمان می شود پیدا
غم روزی مخور ژولیده کز لطف خداوندی *** چو روزییت مقرر گشت دندان می شود پیدا

پند

بشنو این پند پر بها دختر *** که شوی با حق آشنا دختر

حق تو را کرده خلقت از آن رو *** که حمایت کند تو را دختر

سرنتابی اگر ز فرمانش *** دوست دارد تو را خدا دختر

به قوانین حق مزین هرگز *** بهر لذت تو پشت پا دختر

گر که خواهی سعادت دوران *** پا منه در ره خطا دختر

مده از کف عنان عفت خویش *** تا شوی در خور دعا دختر

پیروی کن ز مکتب زهرا علیهم السلام *** که شود حاجت روا دختر

مشو اغفال نفس اماره *** که تو را می کند فنا دختر

ص: 55

شکر حق کن که ذات حق برخت *** در رحمت نموده وا دختر

درس عصمت ز مکتبش آموز *** که شوی پاک و با صفا دختر

حفظ کن گوهر نجابت خویش *** که خدایت دهد جزا دختر

هاتمی از عوالم ملکوت *** می زند دم بدم ندا دختر

گوش کن پند نغز ژولیده *** پا منه در ره خطا دختر

راز دل

اشاره

از پرده اگر چهره هویدا کنی ای دوست *** صد ها گره از مشکل ما وا کنی ای دوست

آن روز که آئی ز پس پرده غیبت *** آسوده دل از محنت دنیا کنی ای دوست

آن روز که از در بدو صد جلوه در آئی *** ما را تو زهر طعنه میرا کنی ای دوست

باز آی که پرونده آزادی ما را *** با کلک در ربار خود امضا کنی ای دوست

باز آی که در محکمه عدل و عدالت *** محکوم فنا قاتل زهرا کنی ای دوست

بین در و دیوار ندانم که چه رخ داد *** باز آی که این مساله افشا کنی ای دوست

باز آی که بهر من ژولیده محزون *** آزادی گفتار مهیا کنی ای دوست

لب نمکین

گل ز گلزار رخ ماه تو چپیدن دارد *** قامت سرو دل آرای تو دیدن دارد

بهر دیدار گل روی تو چون بلبل مست *** هی از این شاخه به آن شاخه پریدن دارد

هر که شد ریزه خور سفره احسان تو گفت *** لب لعل نمکین تو مکیدن دارد

بهر عشاق جگر سوخته در مذهب عشق *** دل به عشق رخ ماه تو طپیدن دارد

به حقیقت لب خود باز کن ای آیت حق *** که حقیقت ز لبان تو شنیدن دارد

نازینا همه دارند بناز تو نیاز *** ناز کن ناز که ناز تو کشیدن دارد

همچو مجنون دل افسرده به صحرای جنون *** در ره وصل تو صد جامه دریدن دارد

عوض اشک ز دوری تو ای سرو روان *** خون دل از صدف دیده چکیدن دارد

بهر صید تو چو صیاد بهر کوه و کمر *** سختی و خستگی راه و دویدن دارد

من ژولیده بهر جا که رسم می گویم *** گل ز گلزار رخ ماه تو چیدن دارد

ص: 56

ظفر:

چه باید کرد تا دنیا بری ز آشوب و شر گردد *** و یا از قید لاقیدی رها فکر بشر گردد
چه باید کرد تا بعد از هزاران سال نادانی *** از این راه خطرناکی که انسان رفته برگردد
چه باید کرد تا کاخ نفاق و قتل و خون ریزی *** پی آسایش نسل بشر زیر و زبر گردد
چه باید کرد تا جای لوای ظلم و استبداد *** بعالم پرچم عدل و عدالت مستقر گردد
چه باید کرد تا جای درخت کبر و خودخواهی *** نهال حکمت و نخل ولایت بارور گردد
چه باید کرد تا انسان بجای هرزه گوئی ها *** ز رمز مخفی آیات قرآن باخبر گردد
چه باید کرد تا آدم بجای این همه دوری *** پی احقاق حق خود به حق نزدیک تر گردد
بلی باید مهیا گشت بهر یاری قرآن *** که تا عالم بکام مهدی ثانی عشر گردد
بلی آن روز موعودی که حق فرموده نزدیک است *** که دنیا زنده زیر پرچم فتح و ظفر گردد
من ژولیده می گویم به نص آیه قرآن *** که انسان تحت فرمان امام منتظر گردد

محرم دل

در حریم خانه دل جز تو دل محرم ندارد *** هر که دارد مهر تو در خانه دل غم ندارد
چون ندارد در جهان دل جز تو دلبر دلبربانی *** هر چه دارد از تو دارد دل دگر ماتم ندارد
چون تو هستی محرم راز دل شب زنده داران *** در حریم خانه دل راه نامحرم ندارد
ای خدا ای واقف اسرار دل های پریشان *** تا تو را دارد دل ما غصه در عالم ندارد
کرده ای ما را تو مستغنی ز هر چیزی و چیزی *** غیر مهدی محفل مادر زمانه کم ندارد
رحمتی کن ای خدا تا مهدی ما زود آید *** چون دگر تاب فراقش را بنی آدم ندارد
دوست دارم توتیای دیده گردد خاک پایش *** چون بغیر از خاک پایش زخم دل مرهم ندارد
تا که دارد جان به غیر از دیدن مهدی دل ما *** آرزوی دیگری از خالق اعظم ندارد
خرم آن روزی که آید روشنی بخش دو عالم *** چون نگینی غیر او انگشتر خاتم ندارد

غم مخور ژولیده گر ظالم بنوشد خون مظلوم *** چون که کاخ ظلم ظالم پایه محکم ندارد

عقده دل

عقده دل را سرشک دیده گان وا می کند *** جلوه گل باغ و بوستان را مصفا می کند

هر سخن کز دل برآید می کند بر دل اثر *** هر کجا آتش بیفتد جای خود وا می کند

ص: 57

یک بز گر گله ای را گر نماید در مثل *** فتنه گر هر جا که باشد فتنه بر پا می کند

تا توانی ای بشر از آه مظلومان بترس *** گر نکرد آهش اثر امروز فردا می کند

هر که خندد همچو شمعی بر شب تاری کسی *** روز خود را تیره تر از شام یلدا می کند

هر که کوشد در پی رسوائی همنوع خویش *** خویش را چون پسته بی مغز رسوا می کند

از من ژولیده بشنو گریه کن بهر حسین *** عقده دل را سرشک دیدهگان وا می کند

مرگ ماه

گر بشر شاه بود یا که گدا می میرد *** گر غنی هست و یا از فقرا می میرد

ناخدا غره مشو باد بغبغب مفکن *** که بجز ذات خدا غیر خدا میمیرد

آدمیزاد اگر عمر دو صد نوح کند *** یا که چون خضر خورد آب بقا می میرد

کاسه از آب چو لبریز شود می ریزد *** هر درختی که بیافتاد ز پا می میرد

شمع گر شعله کشد از سر شب تا بسحر *** ز نسیمی که وزد باد صبا می میرد

تا صداقت بود از صدق و صفا بهره بری *** چون صداقت رود از بین صفا میمیرد

مهدیا مهر تو دریا و دل ما ماهی است *** ماهی از آب چو گردید جدا می میرد

مهدیا زود بیا کز اثر فسق و فجور *** نور ایمان بخدا در دل ما می میرد

ما مریضیم و تو هستی به همه خلق طیب *** به مریضت ندهی گر تو دوا می میرد

من ژولیده چه گویم که از دوری رخت *** آه در سینه ما وقت دعا می میرد

قرب حق

خوش آن فردی که در دنیا ز حق غافل نمی گردد *** اگر گردد از حق غافل بحق واصل نمی گردد

برو ای مدعی برگو تو با جهال بد اندیش *** که عاقل پیرو نفس وره باطل نمی گردد

شود دیوانه هر عاقل چو با دیوانه بنشیند *** ولی بر عکس آن دیوانه ای عاقل نمی گردد

میان نقطه غین است هزاران عین پنهانی *** دانه هزاران فعل می باشد یکی فاعل نمی گردد

بکن آینه دل را تو پاک از گرد خودخواهی *** که در دربار حق هر هدیه ای قابل نمی گردد

لیاقت بایدت تا لایق لطف خدا گردی *** که بی حب علی ایمان کس کامل نمی گردد

برو کسب کمال از مکتب شاه ولایت کن *** که هرگز آدم خودخواه روشن دل نمی گردد

ص: 58

این شعر در زمان طاغوت سروده شده

راز دل از اوضاع جهان

دلَم ز هجر تو در خون طپیده مهدی جان *** بیا بیا که بلب جان رسیده مهدی جان

بیا که رنگ ز چهر جهان و خلق جهان *** ز دوری رخ ماهت پریده مهدی جان

اگر چه روی مهت را ندیده ام اما *** ندیده مهر تو را دل خریده مهدی جان

به عدل و داد و جوانمردی و جهانداری *** تو را نمونه خدا آفریده مهدی جان

قدم بیدیده مانه که دیده گیتی *** ندیده چون تو کسی نور دیده مهدی جان

در آز پرده غیبت که خون دل ز فراق *** بجای اشک بریزد ز دیده مهدی جان

بیا ببین که بجای فرشته اهریمن *** بروی مسند دین آرمیده مهدی جان

بیا ببین که چو زالو بنفع خویش عدو *** ز کینه خون ضعیفان مکیده مهدی جان

همای بخت و سعادت ز بس که دیده ستم *** ز آشیانه دل ها رمیده مهدی جان

پیرتگاه فلاکت رسیده شرع نبی *** ز بار غم کمر دین خمیده مهدی جان

کشیده کاخ ستم سر به آسمان و فلک *** چنین زمانه پستی ندیده مهدی جان

بشر به فتنه و شر کرده خوز نادانی *** جهان به اوج ضلالت رسیده مهدی جان

جفا و کینه و جنگ و نفاق و خون ریزی *** محیط دهر در آتش کشیده مهدی جان

بکش تو تیغ دو دم از نیام خود که جهان *** به عدل و داد تو را برگزیده مهدی جان

روا مدار که ژولیده زین جهان برود *** گلی ز گلشن رویت نه چیده مهدی جان

حرف حق

دل غمدیده ما در جهان غم خوار هم دارد *** برای راز دل دل محرم اسرار هم دارد

سخن بسیار دارد دل ز جور روزگار اما *** اگر گوید سخن داند ضرر بسیار هم دارد

نمی گویم بغیر از حق بعالم گر چه می دانم *** که گوش از بهر بشنیدن در و دیوار هم دارد

سر سبزم زبان سرخ آخر می دهد بر باد *** چرا چون حرف حق گفتن طناب دار هم دارد

غنی حق ضعیفان را بغارت می برد اما *** نمی داند جهان یک خالق جبار هم دارد

مکن ظلم و ستم ظالم بترس از آه مظلومان *** که روز روشن هر فرد شام تار هم دارد

بترس از آتش قهر خدا کز بهر ما ایزد *** اگر دارد بهشت و آب کوثر نار هم دارد

اگر تیغ تو می برد مبر نان کسی هرگز *** که این برنده گی را خنجر خونخوار هم دارد

ص: 59

بجای نوش دائم می زنی نیش و نمی دانی *** که این راه و روش را عقرب جرار هم دارد
بگرد هیچ بهر هیچ در عالم مپیچ ای هیچ *** که این پیچیده گی را در طبیعت مار هم دارد
هنوز ای مدعی بهر فراز دار در عالم *** علی در مکتب خود میثم تمار هم دارد
گنه کارم من ژولیده یا رب خود تو می دانی *** که گل با آن همه حسن و لطافت خار هم دارد

طبع بلند

شاد آن دلی که تابع شیطان نمی شود *** مست از غرور و شهوت و عصیان نمی شود
نازم بفکر و طبع بلندی که بهر نان *** اغفال خوان نعمت دو نان نمی شود
صد آفرین به همت مردانه کسی *** کز فرط از بنده سلطان نمی شود
مور ضعیف تا که قناعت کند بدهر *** منت کش جناب سلیمان نمی شود
سر خم مکن بنزد لئیمان برای زر *** چون سیم و زر برای تو ایمان نمی شود
موسی هزار و دست هزار و عصا هزار *** اما یکی چو موسی عمران نمی شود
هر کافری که گشت مسلمان مسلم است *** در این زمانه ثانی سلمان نمی شود
صد ها کتاب گر بنویسند کاتبین *** در قدر و رتبه طالی قرآن نمی شود
در بین عاشقان جهان هیچ عاشقی *** عاشق تر از حسین بدوران نمی شود
غیر از غلام ترک برای خدا کسی *** جسم برهنه وارد میدان نمی شود
ژولیده قدر عمر گرنامه را بدان *** عمر گران بود ارزان نمی شود

بندگی

عیار بندگی کردن ز تقوی می شود پیدا *** چنان که قدر عرضه از تقاضا می شود پیدا
به ظرف هر کسی روزی خدا اندازه می ریزد *** چو از حد بیش گردد جمع و منها می شود
پیدا ز تلخی دوا شیرین شود کامت تحمل کن *** که صبر صبر غوره ثابت کرد حلوا می شود پیدا
رسالت با ولایت لازم و ملزوم هم باشد *** که میزان تولا از تبری می شود پیدا

مشخص می کند حق را ز باطل آن که می داند *** مقام روشنی از شام یلدا می شود پیدا

خطوط مختلف بعد رسول الله پیدا شد *** ولی حق باوری در خط مولا می شود پیدا

قدم مگذار در باغی که نخل آرزو دارد *** که زیر سایه اش صد ها تمنا می شود پیدا

اجل دست از سر ما و تو هرگز بر نمی دارد *** اگر پیدا نشد امروز فردا می شود پیدا

ص: 60

به بزم اهل دل چون پانهی دم می شود پیدا *** که از تاثیر دم معیار آدم می شود پیدا
 به وقت شادمانی یک دل غمدیده شادان کن *** که بی چون و چرا بهر تو هم غم می شود پیدا
 خلوص دل اگر داری مده از کف در این عالم *** که در بازار هستی این گهر کم می شود پیدا
 به اشک دیده روشن کن چراغ خانه دل را *** طراوت گرگلی دارد ز شبنم می شود پیدا
 هدف را از مسیر راستی چون تیر پیدا کن *** که قدر راستان از قامت خم می شود پیدا
 در آن جوی که دشمن می کند سب علی ناگاه *** ندای یا علی از نای میثم می شود پیدا
 گل و گل را به هنگام نوشتن هیچ فرقی نیست *** ولی با نقطه ای حاتم ز خاتم می شود پیدا
 ملاک بندگی تنها نماز و روزه داری نیست *** که در محراب گاهی ابن ملجم می شود پیدا

هجران

سخت است که دور از رخ دلدار بمیرم *** از حسرت گل در صف گلزار بمیرم
 درد است مراکز غم هجران تو دلبر *** باشی تو طیب و من بیمار بمیرم
 ای یوسف زهرا بنما گوشه چشمی *** یک بار تو را بینم و صد بار بمیرم
 مپسند که بی فیض حضور تو به عالم *** از سرزنش و طعنه اغیار بمیرم
 ای منتقم محسن شش ماهه زهرا *** ترسم که به یاد در و دیوار بمیرم
 ژولیده منم من که بگویم ز فراق *** سخت است که دور از رخ دلدار بمیرم

پیمان

با کسی پیمان مبند ای دل که پیمان بشکند *** بگسل از آن که خورد نان و نمکدان بشکند
تا توان داری مکن کاری که در سیر کمال *** در حرمت سعی تو را خار مگیلان بشکند
حیف باشد با وجود رازق روزی رسان *** قامتت بهر دو نان در نزد دو نان بشکند
دین به دیناری در این بازار هستی می خرنند *** شیشه ایمان خود مگذار شیطان بشکند
تن به زیر بار منت کی دهد مور ضعیف *** را با قناعت شوکت خوان سلیمان بشکند
در مقام آدمیت ترجمان خویش باش *** تا برایت همچو یوسف قفل زندان بشکند
خشم بی جا بهر انسان حاصلش شرمندگی *** و سرفرازی از کسی باشد که طغیان بشکند
نیست امید نجاتی ناخدا را بی خدا *** با خدا ناخدا چون شد پشت حیوان بشکند
گفت پیغمبر نباشد عترت از قرآن جدا *** که با عترت نباشد قدر قرآن بشکند
ساغر جرم و گناه شیعه را در روز حشر *** ذات حق با یک نگاه شاه مردان بشکند
دوزخی هستم من ژولیده دل اما علی *** کی گذارد حرمت شعرم به نیران بشکند

عشق

ای که می خواهی بدانی عشق چیست *** جز ولایت چیز دیگر عشق نیست
عشق پیوند خدا و بنده است *** عشق از مهر علی پاینده است
عشق تأثیر دعا را واسطه است *** در مقام وصل سیم رابطه است
عشق اقیانوسی از پای علی است *** ساحل آن حب زهرای علی است
عشق با مولا خدایی می کند *** قلب ها را کیمیایی می کند
عشق بوی خوش به هر گل می دهد *** شور و حالی هم به بلبل می دهد
عشق شمع محفل جانانه است *** رمز بی پروایی پروانه است
عشق معراج تمام انبیاست *** چون براقش عشق و حب مرتضی است

عشق بوی اسم اعظم می دهد *** آدمیت را به آدم می دهد

عشق بر ما می کند توصیف هو *** آیه نکتہ نکتہ مو به مو

عشق کشتی را به ساحل می برد *** عشق از نوح نبی دل می برد

عشق ساغر ها پر از مل می کند *** آتش نمرود را گل می کند

عشق عیسی را کند عرش آشیان *** کز دم او می دهد بر مرده جان

ص: 62

عشق از نور خدا شد منجلی *** عشق احمد شد که احمد شد علی

عشق سیر ماه تا ماهی کند *** تا که خود را عصمت الهی کند

فاطمی گردید عشق از فاطمه *** تا که شد عرش خدا را قائمه

عشق زهرا با علی همدست شد *** عقدشان را بست و شادی مست شد

عشق زهرا بود نیروی علی *** پایگاه زور بازوی علی

عشق زهرا با ولایت گشت جفت *** بر علی اول خدا تبریک گفت

عشق زهرا را بود حرف نخست *** تا از او شد نادرستی ها درست

عشق یعنی عقل را سیر کمال *** عاشقان را جوهر حسن جمال

عشق یعنی ساختن در سوختن *** درس بی پروا شدن آموختن

عشق یعنی در خدا فانی شدن *** در منای قرب قربانی شدن

عشق زهرا را نخستین سنگر است *** ناله او بین دیوار و در است

عشق خواهد محسن مذبح را *** سوزش آن سینه مجروح را

عشق شرح خوردن سیلی بود *** شاهد آن صورت نیلی بود

صبر و تاب از دست مولا برد عشق *** تا که مولا پیش زهرا برد عشق

خصم زهرا را اگر پهلو شکست *** مرتضی را فرق تا ابرو شکست

ز هر درد مجتبی را چاره شد *** عشق شد محو و جگر ها پاره شد

نهضت عاشور کار عشق شد *** منشأ دستور کار عشق شد

عشق آمد خیمه زد در کربلا *** تا که گردد روبرو با هر بلا

کربلا سر تا قدم محراب شد *** آب بود و آبروی آب شد

روز عاشورا در آن دشت فتن *** عشق ساقی بود و ساغر پر محن

لاله از داغ شقایق گشت مست *** باده از پیمان خورده و خود شکست

نسترن پای چمن افتاده بود *** گل به پیش یاسمن افتاده بود

پور لیلا بود با پور حسن *** غرق در دریای خون صد پاره تن

لیلی حسن قدم بی تاب بود *** چشم ها در انتظار آب بود

پای خم سقای ساقی مست شد *** قطعه قطعه پیکرش بی دست شد

عشق آمد گفت با پیر عطش *** از عطش شش ماهه طفلی کرده غش

در جوابش گفت پیر تشنگی *** تشنگی باشد کمال بندگی

آبرومند خدا بی تاب نیست *** آبرو دارد به فکر آب نیست

ص: 63

آن که باشد تشنه نامش اصغر است *** گرچه اصغر هست اما اکبر است

عهد کرده با من از روز الست *** تا بمیرد تشنه لب بر روی دست

جای مادر تیر شیرش می دهد *** باده از خم غدیرش می دهد

اصغر من خود فدایی علی است *** نام او نام خدایی علی است

او علی شد چون علی مولا بود *** تا قیامت حاکم دل ها بود

آن چنان گردیده او مست علی *** تا بنوشد آب از دست علی

روی دست من تلّزی می کند *** نزد خالق خود عزیزی می کند

دست خصم از پشت می بندد علی *** تا به مرگ خویش می خندد علی

خنده او بهر دشمن زاری است *** خواب او سر منشأ بیداری است

عشق شد خاموش و دیگر دم نزد *** قطره گشت و دم به پیش یم نزد

گفت ای مولا قدح نوش توام *** من غلام حلقه در گوش توام

بعد تو من سرفرازی می کنم *** گرچه عشقم عشقبازی می کنم

خواهرت را هم عنان کوفه ام *** خطبه اش را ترجمان کوفه ام

می کنم کاری که او دل بشکند *** از غمت سر را به محمل بشکند

گل

صبحگاهان اشک در چشمان من گل کرده بود *** سینه ام از سوز آه مرد و زن گل کرده بود

قصه گوی بزم ما می گفت از باغ فدک *** در دل ما ناله یا بن الحسن گل کرده بود

شعر جانسوزی به لوح سینه ما نقش بست *** کز شرارش آتش درد و محن گل کرده بود

خصم دون در را شکست و لاله را در خون کشید *** غنچه پر پرگشت و خون پای چمن گل کرده بود

میخ در از آتش بیداد ثانی سرخ شد *** پشت در از سوز سینه پیرهن گل کرده بود

پهلوی زهرا شکست و اشک زینب می چکید *** پیش چشم هفتاد و دو تن گل کرده بود
تازیانه رفت بالا و به هنگام فرود *** بازوی کفو علی بت شکن گل کرده بود
در میان کوچه زهرا خورد سیلی پس چرا *** مهر نیلی بر رخ ماه حسن گل کرده بود
بیت جانسوزی از مولا شمع با پروانه گفت *** کز شرارش خشت خشت انجمن گل کرده بود

«شهیدان»

ای شهیدان وطن پر لاله گلزار شماست *** چهره سرخ شفق مرآت رخسار شماست
ملک ایران گشته داغستان ز فرط داغتان *** ملت بیدار دل مدیون ایثار شماست
رونق بازار هستی را بدون شک شکست *** بس که گرم و با صفا گرمی بازار شماست
آن قدر زیبا بود عکس جهان آرایتان *** کز دل و جان یوسف کنعان خریدار شماست
ای بخون غلتیدگان جبهه قرآن و دین *** راضی و خشنود ذات حق ز پیکار شماست
خلق مشتاق بهشتند و بهشت جاودان *** با هزاران آرزو مشتاق دیدار شماست
هر وجب از خاک ایران کربلای دیگری است *** چون حسینی رهبر بیدار و هشیار شماست
غرب مات و شرق حیران و جهانی در شگفت *** از شکوه همت و ایثار پر بار شماست

شرار عشق

همه شب شرار عشقت کشد از دلم زبانه *** که ز آبشار چشمم شده سیل خون روانه
چوروم به خانه زینب ز تو گیردم نشانه *** که مرا ببر تو بابا سر قبر بی نشانه
ز حسین تو چه گویم به دیار بی قراری *** که برای آب گیرد همه شب تو را بهانه
گل یاس خورده سیلی شده بازوی تو نیلی *** نرود ز خاطر من ضربات تازیانه
ز حدیث کوچه برگو که حسن چه کرد آن جا *** که شرر زند به جانم زنگاه غمگنانه
تو به زیر خاک و زینب به ندای سوگواری *** نزنند به گیسوانش ز غم زمانه شانه
تو بیا به خانه زهرا که علی غریب و تنها *** بگرفته زانوی غم به بغل به کنج خانه

پر و بال من شکسته ز فراق روی ماهت *** که کبوتر دل من نرود به آشیانه

به خدا ز بس که دارد دل من به تو علاقه *** به کنار تربت تو زده خیمه جاودانه

ز تو مانده یادگاری در و میخ غرقه در خون *** که شود مطاف زینب همه شب در این میانه

ولایت

راویان بر ما روایت می کنند *** خاصه تبلیغ ولایت می کنند

از ولایت زاده شد حرف نخست *** نادرستی ها ز حرفش شد درست

از ولایت خلق شد شکر و سپاس *** چون ولایت هست هستی را اساس

از ولایت آب و گل آدم شده *** خاتمیت ختم بر خاتم شده

از ولایت زهر شکر می شود *** نیش نوش و قطره گوهر می شود

از ولایت سنگ گردد در ناب *** ذره بنشیند به جای آفتاب

قبل از آدم شد ولایت منجلی *** در لباس نور با اسم علی

چون ولایت بر علی دارد خدا *** این ولایت را علی دارد به ما

از ولایت کعبه زایشگاه شد *** روشن از نور ولی الله شد

از ولایت نعمت حق شد تمام *** بعد احمد شد علی بر ما امام

از ولایت نازل از حق شد به خم *** آیه الیوم اکملت لکم

از ولایت فاطمه امضا گرفت *** تا که صلح مجتبی معنا گرفت

از ولایت شب اسیر نور شد *** جاودانه نهضت عاشور شد

ای مسلمانان مسلمانی کجاست *** نغمه های ضد شیطانی کجاست

ناخدایان بی خدا گردیده اند *** پیرو دیو هوا گردیده اند

هر که بهر خویش سازی می زند *** سینه بهر امتیازی می زند

جای دین دینار فرمان می دهد *** دیو استعمار جولان می دهد

تا درد این گله را مانند گرگ *** در کمین ماست شیطان بزرگ
ای مسلمان عاقل و هوشیار باش *** آگه از ترفند استکبار باش
زنگی شب در کمین ما و تست *** در پی تاراج دین ما و تست
دین تو مجموع دست آورده است *** نوشداروی تمام دردهاست
مکتب اسلام نافرجام نیست *** هیچ دینی بهتر از اسلام نیست

ص: 66

لحظه ای در دین خود تحقیق کن *** نیک را از جمع بد تفریق کن
عقل دور اندیش را کن یار خویش *** تا شناسی گرگ را در جلد میش
تا علی داری برای داوری *** سر مکن خم پیش موسی اشعری
تا ولایت هست افتد از خواص *** حيله و تزویر و مکر عمر و عاص
تا ولایت هست عزت زنده است *** تا که عزت هست امت زنده است
تا که باشد پرچم مولا بلند *** مکتب ما را نمی باشد گزند
گر تو را خطی بجز توحید نیست *** بی ولایت مورد تأیید نیست
مکتب اسلام فرهنگش غنی است *** آن هم آن مکتب که مولایش علیست
مکتب ما از منیتها جداست *** چون تداوم بخش راه انبیاست
مکتب ما مکتب آزادی است *** خط و مشی اش ضد استبدادی است
مکتب ما هست معیارش عمل *** چون عمل از زهر می سازد
مکتب ما علم را باشد قلم *** تا که گردد قامت دانش علم
مکتب ما مکتب سازندگی است *** محور سازندگی اش بندگی است
مکتب ما خوب می خواهد نه زشت *** دوزخی را می کند اهل بهشت
عیب و نقصی نیست او را در ز من *** عیب گردیدی بجز در خویشتن
هر چه گوید پخته هست و خام نیست *** عیب از ما هست و از اسلام نیست
سیل تهمت گر که گردد رهسپار *** دامن یوسف نگرده لکه دار
اف بر آن هایی که سنگ تفرقه *** بهر زر انداختند در جامعه

مناظره زمین و آسمان

آسمان چون خلق شد گفتا که من ناز آفرینم *** بر بلندای زمان همسایه عرش برینم
کرسی لوح و قلم را همجواری و همشینم *** جلوه گاه مهر و ماه و زهره زیبا جبینم

اختران بی شماری کرده حق نقش نگینم *** فاش می گویم میان بهترین ها بهترینم
در مقام و مرتبت در ملک هستی یکه تازم *** در جهان آفرینش سربلند و سرفرازم
من ز شهد کهکشانشان ها باده در پیمانۀ دارم *** همچنان عیسی بن مریم ساقی میخانه دارم
من ملایک را به گرد خویشتن پروانه دارم *** من نشان از رد پای دلبر جانانه دارم

ص: 67

بهر معراج پیمبر مسند شاهانه دارم *** حامل وحی الهی را درون خانه دارم

سوز دارم ساز دارم در دو عالم غم ندارم *** آن قدر بخشیده حق نعمت که چیزی کم ندارم

من درون سینه ام صد ها هزاران راز دارم *** صد براق عرش پیما طالب پرواز دارم

مات و حیران می شوی رازی اگر ابراز دارم *** در جهان آفرینش شور انسان ساز دارم

بهر انسان جلوه ای بالاتر از اعجاز دارم *** می خرد ناز مرا خالق ز بس که ناز دارم

صد هزاران اختر زیبا جبین از من بروید *** کیست بالاتر از من در کُل ما فیها بگوید

در جواب او زمین گفتا برایت نوش دارم *** شور و غوغائی است در من گر لبی خاموش دارم

خاتم پیغمبران را زینت آغوش دارم *** چون علی بن ابی طالب علم بر دوش دارم

عقل دارم درک دارم علم دارم هوش دارم *** همچو زهرا گوشوار عرش را در گوش دارم

من شکوه آفرینش را به عالم یکه تازم *** هست بالاتر از آن چه گفته ای تو امتیازم

آدمیت را به عالم سنگر ایثار هستم *** مهبط وحی خدای قادر قهار هستم

کعبه را من زادگاه حیدر کرار هستم *** مروه و رکن منا را من طلایه دار هستم

پایگاه دلبری چهارده دلدار هستم *** کاروان عشق را من قافله سالار هستم

در مقام و مرتبت بالاتر از عرش برینم *** صاحب خط امان و معنی حصن حصینم

صاحب شهر مدینه مجد ختم الانبیام *** در نجف من پاسدار تربت شیر خدایم

بهر انسان مجتبی را مکتب صلح و صفایم *** شاهد خونین قیام سرخ دشت کربلایم

پایگاه کاظمین و جلوه گاه سامرایم *** در خراسان جنت مولا علی موسی الرضایم

من ولایت را به فرمان الهی مهد نورم *** پای تا سر چشم بهر دیدن روز ظهورم علی

آید آن روزی که حاکم مهد عدل و داد گردد *** مهدی موعود در من رهبر اوتاد گردد

ریشه کن با ذوالفقارش نخل استبداد گردد *** خرمن هستی دونان در جهان بر باد گردد

شیعیان پاک از گنه چون طفل مادرزاد گردد *** قلب زهرا با ظهور مهدی او شاد گردد

آن مسیحایی که داری تو جلودار است او را *** آن چه داری تو فدایی بهر ایشار است او را

ص: 68

مهدی زهرا چو آید بر سر افسر می گذارد *** روی دیوار بقیع از فرط غم سر می گذارد
سر بروی تربت مخفی مادر می گذارد *** نخل زهد عابدین را در جهان بر می گذارد
قبر باقر را به زیر بقعه زر می گذارد *** دسته ای از گل به پاس فقه جعفر می گذارد
گر بگویم از برایت بیکران دریاست وصفم *** از ازل با مهر فاطمه امضاست وصفم

غزل

ز قیل و قال دو عالم همین مقالم بس *** که از عنایت حق نوکری آلم بس
کمال هر که به حسن است و حشمت و زر و مال *** گدای عشق علیم همین کمالم بس
به نان خشک بسازم که از مناعت طبع *** ز خوان رزق رسد روزی حلالم بس
ز دام کس نخورم دانه که آزادم *** که براسارت من وصف خط و خالم بس
کنار برکه چشم نشسته تشنه خیال *** برای رفع عطش ساغر وصالم بس
مرا به ساقی و میخانه احتیاجی نیست *** که بهر مستی من نشسته خیالم بس
به کوچه باغ دلم فکر دیگران گم شد *** که خط دیدن آن یار ایده آلم بس
غلام حلقه بگوش علی و آل شوم *** ز فیض عالم هستی همین مدالم بس
بهشت را چه کنم چون بهشت من مهدی است *** به ناز طرفه کلاهی گل جمالم بس
شعار شاعر ژولیده در جهان این است *** ز مال هر دو جهان نوکری آلم بس

نگذاشت

خواستم خنده کنم ماتم طه نگذاشت *** خواستم گریه کنم طعنه اعدا نگذاشت
خواستم داد دل فاطمه گیرم ز عدو *** حکمت و مصلحت خالق یکتا نگذاشت
آن زمانی که در خانه عدو آتش زد *** خواستم من بروم ام ایها نگذاشت
آن زمانی که گل و غنچه من پرپر شد *** خواستم داد زخم ناله اسماء نگذاشت
دیدن میخ در خانه مرا آتش زد *** خواستم جان بدهم زینب کبری نگذاشت

دست از غسل کشیدم که به من فرصت آه *** صورت نیلی و آن سینه سینا نگذاشت

خضم میخ واست مرا جانب مسجد ببرد *** تا نفس داشت در آن معرکه زهرا نگذاشت

آن زمانی که عدو فاطمه ام را می زد *** چاره ای صبر به من غیر تماشا نگذاشت

خواستم قصه آن کوچه پیرسم ز حسن *** ترس جان دادن آن شاهد تنها نگذاشت

ص: 69

مدایح

اشاره

ص: 71

مکه آن روز از جهالت روح در پیکر نداشت *** خانه بر پا بود اما این همه زیور نداشت

سفره رنگین بود اما در سرای سفله گان *** آب شیرین بود اما کام کس را تر نداشت

در حرم لات و هبل را می پرستیدند خلق *** نام خالق غیر بتها معنی دیگر نداشت

خنده معنا داشت اما بر لب می خوارگان *** گریه تلخش به ساغر بود هر کس زر نداشت

دفتری از بهر تحریر مسلمانی نبود *** خامه ای از بهر ثبت بندگی جوهر نداشت

لکه ننگی به دامن بود دختر داشتن *** چاره ای دیگر جزای کشتن دختر نداشت

زیر یوغ بردگی هر برده ای جان می سپرد *** چون بشر اندیشه خیری به غیر شر نداشت

از سیاهی شام یلدا بود روز روزگار *** از تباهی نخل درک علم و دانش بر نداشت

بینویان را نوائی جز نوای دل نبود *** ظالمان را ظلم بر مظلوم حد و مر نداشت

در چنین جوی یتیم مکه آمد در جهان *** بهتر از این هدیه از بهر بشر داور نداشت

از قدوم میمنت بار رسول ممتحن *** معجزاتی روی داد آن سان که کس باور نداشت

شاه ساسانی از تخت بخت شد نقش زمین *** چون بهوش آمد توان و تاب در پیکر نداشت

آتش زرتشتیان خاموش گشت و موبدان *** فکرشان در جبهه تحقیق آن سنگر نداشت

طاق کسری شد خراب و شیروان شد در شگفت *** شد زبان ها لال و سر های شهان افسر نداشت

ساوه در دریاچه خشکید و سماوه شد پر آب *** هیچ نقصی معجز میلاذ پیغمبر نداشت

زد قدم در ملک هستی آن که هستی آفرین *** آفریش را بجزا و خلعتی بهتر نداشت

کودکی آمد بدنیا تا شود ثابت به ما *** در صدف دریای رحمت غیر از او گوهر نداشت

احمد محمود ابوالقاسم محمد نام اوست *** در الفبا بهر او حق نام نیکوتر نداشت

گر نمی آمد به دنیا رحمت للعالمین *** آدمیت بهر آدم افسری بر سر نداشت

گر نمی آمد به دنیا حضرت ختمی مآب *** کشتی نوح پیمبر بی گمان لنگر نداشت

گر نمی آمد وجود اقدس خیر الانام *** تخت گل از بهر ابراهیم حق آذر نداشت

گر نمی شد پیر موسی جلوه گر در شهر نور *** سینه سینای قرآن سوره کوثر نداشت

گر نمی شد پیرو او حضرت عیسی مسیح *** بی گمان بر مردگان انفاس احیاگر نداشت

نور او نور علی نور علی نور خدا *** چون خدا غیر علی از بهر او یاور نداشت

گر نمی شد با علی همدست ختم الانبیا *** بهر حکم خاتمیت خاتم انگشتر نداشت

میلاذ حضرت محمد صلی الله علیه و آله

ساقی بده زان باده که از سر بردم هوش *** کز رحمت حق دیگ کرم آمده در جوش

با شور و شعف گشته دل خلق هم آغوش *** یک جرعه اگر خضر از آن جام کند نوش

خود را کند از نشأت آن باده فراموش *** آید هله این مژده که نافله در گوش

کامد به جهان جان جهان سید امجد *** مکی، مدنی، احمد و محمود و محمد

سالی که بزد ابرهه پا بر زبر فیل *** تا مکه کند فتح و از این واقعه تجلیل

از امر خدا لشگر مرغان ابابیل *** کیدش بکشیدند ز یک سنگ به تذلیل

بر یأس شد اندیشه خامش همه تبدیل *** کز فرط شعف داد ندا حضرت جبریل

کامد به جهان جان جهان سید امجد *** مکی، مدنی، احمد و محمود و محمد مول

از مقدم فرخنده فرمانده توحید *** ایوان مدائن به شگفت آمد و خندید

کسری به خود از هیبت این واقعه لرزید *** خاموش شد آتشکده و نور درخشید

از دود سماوه ز شعف آب خروشید *** دریاچه ساوه به فغان آمد و خشکید

کامد به جهان جان جهان سید امجد *** مکی، مدنی، احمد و محمود و محمد

روزی که خدا ساخته دست بشر بود *** از جهل بشر پیرو شر، بنده زر بود

دخترکشی از بهر پدر فتح و ظفر بود *** قوت ضعفا خون دل و اشک بصر بود

احساس تفکر همه احساس خطر بود *** شب منتظر آمدن پیک خبر بود

ڪامد به جهان جان جهان سيد امجد *** مكي، مدني، احمد و محمود و محمد

ص: 74

در محفل ما زیب و فری داد *** بر سوز دل سوته دلانش اثری داد

مرغ دل دلسوخته را بال و پری داد *** کز مقدم او نخل ولا برگ و بری داد

کامد به جهان جان جهان سید امجد *** مکی، مدنی، احمد و محمود و محمد

او آمده تا روز کسی تار نباشد *** بر دوش کسی بار کسی بار نباشد

شلاق ستم دست ستمکار نباشد *** دل باشد و دلداری که اغیار نباشد

دین باشد و کس بنده دینار نباشد *** کن باخبر آن را که خبردار نباشد

کامد به جهان جان جهان سید امجد *** مکی، مدنی، احمد و محمود و محمد

او آمده تا داد ز بیداد بگیرد *** با داد توان از تن الحاد بگیرد

ناخوانده الف کلک ز استاد بگیرد *** تا علم از او عمل یاد بگیرد

یاری ز خدا خواهد و امداد بگیرد *** تا آن که بشر حق خود آزاد بگیرد

کامد به جهان جان جهان سید امجد *** مکی، مدنی، احمد و محمود و محمد

او آمده تفسیر کند نور جلی را *** جاری بکند چشمه فیض ازلی را

از بن بکند نخل سیاه دغلی را *** اثبات کند جاذبه لم یزلی را

بر تخت ولایت بدهد جای ولی را *** در سینه ما مهر زند مهر علی را

کامد به جهان جان جهان سید امجد *** مکی، مدنی، احمد و محمود و محمد

توصیف حضرت محمد صلی الله علیه و آله

دوش دیدم نگار باده فروش *** کوزه باده می کشد بر دوش

گفتمش ای ز پرتو اسمت *** گشته خورشید و ماه برقع پوش

از کجا آمدی بدین تعجیل *** به کجا می روی به جوش و خروش

خیره خیره به من نگاهی کرد *** کز نگاهش برفت از سر هوش

گفت هر جا که می روم باز آی *** این بگفت و شد از سخن خموش

همه جا رفتم از پی او من *** بود می ساکت و سراپا گوش

تا به غار حرا شدیم اندر *** محفلی بود پر ز جوش و خروش

ص: 75

دیدم آن جافرشته صف در صف *** جام در دست و طلیسان (1) بر دوش

دیدم آن جا امین وحی خدا *** بود همچون غلام حلقه بگوش

در بر ختم الانبیا به ادب *** این ندایش به لب بودی منقوش

گفت ای عقل کل بگیر این جام *** نوش جان کن بنوش بادت نوش

گفته حق با تو کس برابر نیست *** جز محمد کسی پیمبر نیست

میلاذ حضرت رسول

آن روز، روزگاران همچو شب بود *** شلاق بی رحمی بدست بولهب بود

آن روز مولا بود هرکس سیم و زر داشت *** فرمانروا بود آن که قدرت بیشتر داشت

آن روز انسان جای حیوان کار می کرد *** با بردگی برگ معیشت بار می کرد

آن روز دختر داشتن ننگ بشر بود *** گر بود دختر زنده در گور پدر بود

آن روز کوس جهل را بوجهل می زد *** توسن نفس هوس ها بغل می زد

آن روز در بیت خدا لات و هبل بود *** در زادگاه شیر، روباه دغل بود

آن روز عفریت ستم بیداد می کرد *** بیداد او هر ظالمی را شاد می کرد

مستضعفان چشم انتظار یار بودند *** خواهان نابودی استکبار بودند

سالی که جیش ابرهه با لشگر فیل *** شد رویرو با حمله طیاراً ابابیل

زیبا گلی از باغ رحمت باز گردید *** کز بوی او عالم سراپا ناز گردید

از دامن بنت وهب از امر سرمد *** آمد به دنیا عقل کل، یعنی محمد

آمد به دنیا پاسدار اسم اعظم *** طفلی که خیل انبیاء را هست خاتم

آمد به دنیا مظهر وحی الهی *** بنیان کن بنیاد طغیان و تباهی

آمد به دنیا آن که نورش منجلی شد *** کوثر از او زهرا شد و زهرا علی شد

فرمانروای کل عدل و داد آمد *** جانی که از او شد جهان آباد آمد

قدوسیان معراج را آماده کردند *** کروییان پیمانہ ہا پر بادہ کردند

لاہوتیان شعر رسالت می سرودند *** ناسوتیان آہنگ شادی می نمودند

او آمدہ گردد سعادت بخش انسان *** با نور حق ایفا نماید نقش انسان

ص: 76

1- عبا

او آمده تا با علی علیه السلام همدست گردد *** در دو بدن جان جهانی هست گردد

چون جمع گردد با علی علیه السلام میهن ندارد *** نام محمد صلی الله علیه و اله و سلم بی علی علیه السلام معنا ندارد

چون با علی علیه السلام گردد یکی نعمت تمام است *** هم آخرین پیغمبر و اول امام است

تا این شگفتی در جهان رخ داد آن روز *** نوشیروان از تخت بخت افتاد آن روز

ایوان کاخ شاه ساسانی فرو ریخت *** مستکبران را ز هر درنای گلو ریخت

شاهان عالم زین تحول لال گشتند *** دیوانه از گلبانگ استقلال گشتند

رود سماوه خشک بود و آب نوشید *** دریاچه ساوه فروکش کرد و خشکید

گردید از میلاد احمد نیش ها نوش *** زرتشت را آتشکده گردید خاموش

میلاد پیغمبر اکرم

ساقی خمار باده ام از آن می نابم بده *** از بوی مشک افزای می مستم کن و تابم بده

بگشا در خم خانه را تسکین اعصابم بده *** مردم ز سوز تشنگی آبم بده آبم بده

داروی درد دین مرا در نور مهتابم بده *** یک جرعه سیرم کی کند ساغر زهر بابم بده

کامشب و شب های دگر الحق سرآمد آمده *** میلاد ختم الانبیا یعنی محمد صلی الله علیه و اله و سلم آمده

امشب ز نور احمدی عالم سراپا ناز شد *** بر روی ابناء بشر در های رحمت باز شد

خیل ملائک فوج فوج آماده پرواز شد *** از بهر ختم المرسلین آهنگ رجعت ساز شد

از امر حق روح الامین آئینه دار راز شد *** از مقدم ختم رسل اعجاز شد اعجاز شد

کامشب و شب های دگر الحق سرآمد آمده *** میلاد ختم الانبیا یعنی محمد صلی الله علیه و اله و سلم آمده

گفتا به جبریل امین حق امر ما را گوش کن *** دریاچه ساوه تهی از بانگ نوشانوش کن

کن طاق کسرا سرنگون نوشیروان مدهوش کن *** شهر سماوه ساقی صد ها سبو بر دوش کن

آتشکده زرتشتیان خاموش کن خاموش کن *** این بیت روح افزای را بر لوح دل منقوش کن

کامشب و شب های دگر الحق سرآمد آمده *** میلاد ختم الانبیا یعنی محمد صلی الله علیه و اله و سلم آمده

زنده بگوران را بگو ظلمت حریف نور نیست *** برنامه دختر کشی ملغی بود دستور نیست
دختر بود محبوب اب جایش دگر در گور نیست *** انسان بود آزاده و بر بردگی مجبور نیست

ص: 77

در سایه عدل خدا فرمان بدست زور نیست *** در حبس بیداد بتان دیگر کسی محصور نیست

کامشب و شب های دگر الحق سرآمد آمده *** میلاد ختم الانبیا یعنی محمد صلی الله علیه و اله و سلم آمده

باید خدا با خلق خوش نیکو پیمبر پرورد *** در دامن بنت وهب او را مطهر پرورد

کز صلب او یک فاطمه با نص کوثر پرورد *** او فاطمی شد تا از او حق نور دیگر پرورد

از فاطمیون فاطمه مانند جعفر پرورد *** دیگر نشاید مثل او در دهر مادر پرورد

کامشب و شب های دگر الحق سرآمد آمده *** میلاد ختم الانبیا یعنی محمد صلی الله علیه و اله و سلم آمده

در ملک هستی زامر حق محبوب عالم زد قدم *** خاتم به کل انبیاء با خلق اعظم زد قدم

بر پیکر بی روح ما روحی مجسم زد قدم *** روحی که دم از او زند دم دمام زد قدم برگو به ختم الاوصیا در دهر خاتم زد قدم *** کز او صدیق الصادقین با عزم محکم زد قدم

کامشب و شب های دگر الحق سرآمد آمده *** میلاد ختم الانبیا یعنی محمد صلی الله علیه و اله و سلم آمده

امشب بیا در بزم ما شادی بی مر را ببین *** در جمع ما سوته دلان یک دل دو دلبر را ببین

چشم حقیقت بازکن روی پیمبر را ببین *** از دیدنی ها درگذر نادیده داور را ببین

شعر محمد را بخوان اوصاف جعفر را ببین *** پر از می حب علی پیوسته ساغر را ببین

کامشب و شب های دگر الحق سرآمد آمده *** میلاد ختم الانبیا یعنی محمد صلی الله علیه و اله و سلم آمده

او آمده ما را بری از جهل و نادانی کند *** این آمده با دانشش نعمت فراوانی کند

او آمده بت بشکند تا فقر را فانی کند *** این آمده با مذهبش در دهر سلطانی کند

او آمده اسلام را بر خلق ارزانی کند *** این آمده او هام را با علم قربانی کند

که امشب و شب های دگر الحق سرآمد آمده *** میلاد ختم الانبیا یعنی محمد صلی الله علیه و اله و سلم آمده

میلاد پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم:

جهان سر سبز و خرم گشت از میلاد پیغمبر *** منور قلب عالم گشت از میلاد پیغمبر

بده ساقی می باقی که غرق عشرت و شادی *** دل اولاد آدم گشت از میلاد پیغمبر

تعالی الله از این نعمت کز او اسباب آسایش *** برای ما فراهم گشت از میلاد پیغمبر

ص: 78

ز لطف و رحمت ایزد ز یمن مقدم احمد *** ظهور حق مسلم گشت از میلاد پیغمبر
بشام هفده ماه ربیع و سال عام الفیل *** رسالت ختم خاتم گشت از میلاد پیغمبر
بشارت ده به مشتاقان که زامر قادر منان *** دل ما عاری از غم گشت از میلاد پیغمبر
ز ناموس قدر بشنو تو گلبانگ خطر زیرا *** سرنابخردان خم گشت از میلاد پیغمبر
بنای جهل ویران شد ز یمن میمنت بارش *** جهان از علم اعلم گشت از میلاد پیغمبر
دو صد اعجاز شد ظاهر که در عرش علی حیران *** دو صد عیسی ابن مریم گشت از میلاد پیغمبر
بشد دریاچه ساوه تهی از آب و بر عکسش *** سماوه همچنان یم گشت از میلاد پیغمبر
به شهر فارس چون شمی بشد آتشکده خاموش *** جمال حق مجسم گشت از میلاد پیغمبر
ز یمن مقدمش منشق جدار طاق کسری شد *** که حیران خسرو جم گشت از میلاد پیغمبر
بنای ظلم شد ویران ولی در سایه ایمان *** بنای عدل محکم گشت از میلاد پیغمبر
قدم در ملک هستی زد چو ختم الانبیا احمد *** مقام ما مقدم گشت از میلاد پیغمبر
نوا ی بانگ جاء الحق بباطل چیره شد ای دل *** نظام دین منظم گشت از میلاد پیغمبر
ز حسن پرتوروش خجل در مغرب و مشرق *** مه و خورشید اعظم گشت از میلاد پیغمبر
من ژولیده می گویم بگو بر دوستارانش *** که شر دشمنان کم گشت از میلاد پیغمبر

در مولودیه ختمی مرتبت

مژده که روی زمین دوباره پرنور شد *** جهان بقدر و شرف چو وادی طور شد
بساط شادی ما ز هر جهت جور شد *** محنت و اندوه و غم ز بزم ما دور شد
غرق شعف شد ملک مست طرب حور شد *** چشم حسود و بخیل از این خبر کور شد
که زد قدم در جهان ودیعه داوری

آمنه بنت وهب نکو خلف یافته *** که کعبه از مقدمش قدر و شرف یافته

چه پر بها گوهری حق از صدف یافته *** مروه و سعی و صفا شور و شعف یافته

تیر دعای بشر باز هدف یافته *** راه سعادت فلک زهر طرف یافته

که می کند طبع من به مدح او شاعری

مژده که باب کرم بروی ما باز شد *** ز یمن خیر البشر بشر سرافراز شد

جهان ز شوق رخس جلوه گه ناز شد *** بگو به عیسی بیا که گاه اعجاز شد

شادی و شور و شعف دوباره آغاز شد *** ز پشت پرده عیان رسول ممتاز شد

که دل برد از گفت به شیوه دلبری

ص: 79

گشت به یمن نبی طاق مدائن خراب *** گشت سماوه پر آب ساوه تهی شد ز آب
فتنه و شر ریشه کن گشت از این انقلاب *** کوکب بخت بشر پریده ناگه ز خواب
آتش زردشتیان خموش شد با شتاب *** ز پرده تا شد عیان چهره ختمی مآب
شمس و قمر شد خجل مات رخس مشتری

اوست که بر هم زند دفتر اوهام را *** اوست که با فکر خود پخته کند خام را
اوست که سازد علم پرچم اسلام را *** اوست که شیرین کند تلخی ایام را
وز می وحدت کند پر همه دم جام را *** به تیشه عدل خود بشکند اصنام را
تا که جهان را کند ز بت پرستی بری

میلاذ علی ابن ابی طالب علیه السلام

مادری باردار و اشک افشان *** بی قرار و پریش و سرگردان
در حرم گرد کعبه می گردید *** همچو پروانه با دلی سوزان
نال می کرد همچون نی از دل *** اشک می ریخت همچنان باران
از سویدای دل همی می گفت *** با خداوند قادر منان
کای خدای کریم و بنده نواز *** بنوازم که نیست پشتیبان
هست لطف تو لطف بی منت *** بحر جود تو بحر بی پایان
تو طبییی و آمدم به برت *** که تو هستی به درد من درمان
گره از کار من تو باز کنی *** کز تو هر مشکلی شود آسان
می رسد از عوالم ملکوت *** دم به دم این ندا به مضمهر جان
که به فرمان قادر مطلق *** حق بود با علی با حق
این بگفت و خدا جوابش داد *** ناتوان بود و خسته تابش داد
فارغ از رنج و التهابش کرد *** تشنه لطف بود و آبش داد

بهر او حق جدار خانه شکافت *** به حرم ره ز فتح بابش داد

گفت باز آ که میهمان منی *** سر خط حس انتخابش داد

تا که شد وارد حریم حرم *** از خم عشق حق شرابش داد

آسیه گل به مقدمش بفشانند *** هاجر از جام گل گلابش داد

بوسه ها خورد از لب و رویش *** آفرین گفت بر لب نوشش

تا فزاید به قدر مهر علی *** کرد بر لوح سینه منقوشش

ص: 80

چشم حق بین مرتضی شد باز *** بر رخ شمس عافیت کوشش

مصطفی را به یادگار بماند *** این سخن از زبان حق جوشش

که به فرمان قادر مطلق *** حق بود با علی با حق

میلا دیه خانه زاد حق

امشب حرم سر تا قدم دارد صفای دیگری *** گسترده رنگین سفره ای بگشوده از رحمت دری

آماده کرده بهر گل از لطف خالق بستری *** ساعت شماری می کند بهر ورود مادری

تا آورد با دلبری از بهر دل ها دلبری *** برگو به ساقی بهر ما از باده پر کن ساغری

امشب قدم در بیت حق محبوب سرمد می زند *** پیوند الفت با علی دین محمد می زند

بنت اسد را با احد راز و نیاز دیگری است *** در پهندهشت سینه اش سوز و گداز دیگریست

او را به درگاه خدا زیبا نماز دیگریست *** در راه وصلش با خدا شیب و فراز دیگریست

با تار و پود او عجبین درد مخاز دیگریست *** در قطره قطره اشک او سوزی و ساز دیگریست

امشب قدم در بیت حق محبوب سرمد می زند *** پیوند الفت با علی دین محمد می زند

بنت اسد با ذات حق گفتا که سوزم ساز کن *** در مانده ام در پشت در در را به رویم باز کن

مرغ دلم را از قفس آماده پرواز کن *** با رحمت خود ای خدا اعجاز کن اعجاز کن

درد مرا آسان کن و شوری دگر آغاز کن *** بنده نوازی کار تو پس بنده ات را ناز کن

امشب به بیت حق قدم محبوب سرمد می زند *** پیوند الفت با علی دین محمد می زند

آمد ندا از سوی حق باز آ که مهمان منی *** مهمان سه شب بر سفره رنگین احسان منی

جان جهان را مادری زین رو تو جانان منی *** از بی دوایی دم مزین چون تحت درمان منی

باز آ درون خانه ام چون مهد عرفان منی *** خوش باش زیرا شامل لطف فراوان منی امشب به بیت حق قدم محبوب سرمد می زند ***

پیوند الفت با علی دین محمد می زند

ناگه جدار بیت حق چون نامه از هم باز شد *** از حق ندای ادخلی بر او طنین انداز شد

بهر ورود میهمان گسترده خوان ناز شد *** بنت اسد را از احد لطف و کرم دمساز شد

ص: 81

دیوار کعبه بسته شد حق پرده دار راز شد *** ماه رجب در رتبه و قدر و شرف ممتاز شد

امشب قدم در بیت حق محبوب سرمد می زند *** پیوند الفت با علی دین محمد می زند

بعد از سه شب از بیت حق جان جهان آمد برون *** با یک جهان شور و شعف آرام جان آمد برون

شمس ولایت از افق دامن کشان آمد برون *** از بیت هستی آفرین هستی نشان آمد برون

مهد کرم کان سخا حصن امان آمد برون *** سحر نبی یعنی علی قطب زمان آمد برون

امشب قدم در بیت حق محبوب سرمد می زند *** پیوند الفت با علی دین محمد می زند

آمد ابر مردی کز او شادی دل صد باره شد *** بهر ظهور مهدیش همواره همواره شد

آغوش ختم الانبیا بهر علی گهواره شد *** پیوند تنهائی او از هم گسست و پاره شد

آمد علی و درد دین با بودن او چاره شد *** گنجینه شعر مرا حب علی رهواره شد

امشب قدم در بیت حق محبوب سرمد می زند *** پیوند الفت با علی دین محمد می زند

چشم خدا بین علی بر روی احمد باز شد *** انجیل و تورات و صحف بالعل او دمساز شد

گفت از زیور و در جهان افشا هزاران راز شد *** با خواندن قرآن او اعجاز شد اعجاز شد

از جلوه روی علی عالم سراپا ناز شد *** وز مقدمش بر روی ما در های رحمت باز شد

امشب به بیت حق قدم محبوب سرمد می زند *** پیوند الفت با علی دین محمد می زند

یا علی

از بعد نبی نام علی انجمن آراست *** زیرا که علی بعد نبی بر همه مولاست

جمعی به خدایی علی قائل و فوجی *** گویند علی حادثه خلقت دنیاست

حق توبه پذیر است که در وقت اجابت *** او در بر حق واسطه آدم و حواست

بر کشتی طوفان زده نوح پیمبر *** لوحی است که بنوشته علی ساحل دریاست

بر لوح مقدر سخنی غیر علی نیست *** کز او به خلیل آتش نمرود مصفاست

حق بهر کلیمش سخن از نای علی گفت *** کو مظهر اعجاز عصا در کف موسی است

گر زنده کند مرده مسیحا عجیبی نیست *** زیرا زدم گرم علی زنده مسیحا است
بر فاطمه بنت اسد گفت خداوند *** شو داخل این خانه مخور غم علی از ماست

ص: 82

در وادی خُم گفت ز قول احد احمد *** امروز شما باعث خوشبختی فرداست
این دست که بر دست من امروز بلند است *** فردا که نیم من به شما رهبر و مولاست
هر کس که بود منکر او منکر حق است *** چون دشمن او دشمن خلاق تواناست
تا روز قیامت به شکاف حرم دوست *** چشم حقیقت طلبی محو تماشاست
اورا بجز از خالق من کس نشناسد *** کز درک بشر قدر علی در خور منهاست
در وصف علی بس که خدا گفته به قرآن *** در آیه تطهیر که از رجس مبراست

کیست مولا

کیست مولا ذات بی همتای حق *** بعد حق آن کس که شد شیدای حق
کیست مولا نور حق را منجلی *** آن که نام نامیش باشد علی
کیست مولا لام خلقت را هدف *** عین علم و یای دریای شرف
کیست مولا بیت حق را پرده دار *** خانه زاد خانه پروردگار
کیست مولا دین احمد را کمال *** متصل نورش به ذات لایزال
کیست مولا نعمت حق را اتم *** جوهر تفسیر نون و القلم
کیست مولا کفوزهرای بتول *** حجت بر حق حق نفس رسول
کیست مولا قاسم نار جحیم *** صاحب تقسیم جنات النعیم
کیست مولا ناخدا بعد از خدا *** در عطا مشکل گشای انبیا
در ولایت حب او تکوینی است *** دین منهای علی بی دینی است
بی علی در جسم هستی روح نیست *** کشتی شرع نبی را نوح نیست
بی علی قرآن کتابی بی بهاست *** چون علی یک نقطه هست وزیر باست
بی علی مفتاح فتح باب نیست *** عالمی لب تشنه اند و آب نیست
بی علی اسلام تمثالی بود *** در مثل چون طبل تو خالی بود

بی علی هر کس بمیرد جاهل است *** بی علی اصل عبادت باطل است

بی علی تقوا گلی بی رنگ و بوست *** بندگی همچون نمازی بی وضوست

جز علی کو آن که گردد سد راه *** ضمیر خویش بر فکر گناه

اولین مظلوم عالم کیست او *** دومین معصوم عالم کیست او

بوسه ها خورد از لب و رویش *** آفرین گفت بر لب نوشش

ص: 83

تا فریاد به قدر مهر علی *** کرد بر لوح سینه منقوشش

چشم حق بین مرتضی شد باز *** بر رخ شمس عافیت کوشش

مصطفی را به یادگار بماند *** این سخن از زبان حق جوشش

که به فرمان قادر مطلق *** حق بود با علی علی یا حق

طبق فتوای تمام انس و جان *** نقطه ضعفی نداد از خود نشان

این علی معنی نون انماست *** شامل شأن و نزول هل اتی ست

این علی جمع است و ما منهای آن *** این علی عین است و ما جویای آن

ما همه چون قطره و دریاست او *** ما به صورت آدم و معناست او

تا علی مولا بود ما کیستیم *** پیرو راه علی ما نیستیم

پیرو راه علی راهش جداست *** ما همه محو خود او محو خداست

پیرو راه علی شاید نیست *** کاسه لیس دیو استبداد نیست

پیرو راه علی زحمت کش است *** در ولایت چون طلای بی غش است

پیرو راه علی گمراه نیست *** بنده سیم و زر و خودخواه نیست

پیرو راه علی آزاده است *** دستگیر هر ز پا افتاده است

پیرو راه علی دجال نیست *** طالب تاراج بیت المال نیست

پیرو او میثم تمار بود *** رشته مهرش طناب دار بود

پیرو او طاعت از قرآن کند *** آن چه را فرموده حق کن آن کند

پیرو او در خدا فانی شود *** گرچه در این راه قربانی شود

پیرو او خیر خواه مردم است *** از خودی بیگانه و در خود گم است

پیرو او بینوایان را نواست *** گاه گاهی با یتیمان غذاست

هم پیرو او خیره و گستاخ نیست *** تا که کوخی هست فکر کاخ نیست

حرف کوتاه کن بنوش از این عسل *** از علی آموز اخلاص عمل

مولا

یا علی نام تو دل ها را مصفا می کند *** طبع خاموش مرا وصف تو گویا می کند

گر ز ابر رحمتت بارد به صحرا قطره ای *** برگ را بر خاک گل غنچه را وا می کند

گوشه چشم تو را نازم که از امر خدا *** مرده زنده لال گویا کور بینا می کند

ص: 84

گر نمی از باده حب تو ریزد بر زمین *** سنگ را در خاک را زر راز افشا می کند
گر شود نقش لبانت آیه کن فیکون *** نیستی را هست و هستی را بحق لا می کند
گر بخواهد جلوه عشقت دهد خود را نشان *** حق و باطل را جدا چون جمع و منها می کند
گر برون آید ید بیضای تو از آستین *** خشک را تر بحر را ابر قطره دریا می کند
من نمی گویم علی باشد خدا عبد خداست *** آن هم آن عبدی که مهرش عبد مولا می کند
شاعر ژولیده می گوید که با نام خدا *** یا علی نام تو دل ها را مصفا می کند

یا علی

به تایید حق قطب عالم علیست *** ز اسماء حق اسم اعظم علیست
علی قبل از آدم علی بوده است *** که احیاگر نسل آدم علیست
خدا لا شریک است و او نا خداست *** به بخشندگی خدایم علیست
ز طوفان رها بخش نوح نبی *** که آرامش یم مسلم علیست
از او نار نمرود شد گلستان *** که قاسم به نار جهنم علیست
به فرمان خالق برای کلیم *** شکافنده نیل از هم علیست
مسیحا به او می کند افتخار *** که او را به حق صاحب دم علیست
قدم در حرم زد که ثابت شود *** حرم را اگر هست محرم علیست
به حکم احد بعد احمد به ما *** وصی بلا فصل خاتم علیست
همه کاره خالق بی نیاز *** ز بعد رسول مکرم علیست
نبی شهر علم و علی باب اوست *** که در علم از خلق اعلم علیست
به تیغ کجش نخل دین راست شد *** که در راستی مرد عالم علیست
کسی که به هنگام بخشندگی *** گدای درش گشته حاتم علیست
کسی که کلامش برای بشر *** چو قرآن بود نغز و محکم علیست

کسی که سرش را به جز نزد حق *** نکردی بر هیچ کس خم علیست

در مدح مولا

قلم با من نه تنها یا علی گفت *** سخن چون یافت معنا یا علی گفت

به فرمان مطاع حق تعالی *** چو خلقت گشت دنیا یا علی گفت

ص: 85

اساس خلقت ما شد مهیا *** که آدم خواست از جا یا علی گفت
به طوفان بلا نوح پیمبر *** دل را چون زد به دریا یا علی گفت
چو ابراهیم در آتش مکان کرد *** پی برداً سلاما یا علی گفت
علیه ساحران کاخ فرعون *** عصا در دست موسی یا علی گفت
به وقت مردگان را زنده کردن *** بدون شک مسیحا یا علی گفت
جدار کعبه تا گردید منشق *** حرم از شوق مولا یا علی گفت
قدم زد تا علی در خانه حق *** خدا در عرش اعلی یا علی گفت
گه بشکستن بت ها ز شادی *** در و دیوار بطحا یا علی گفت
به وقت رجعت از معراج احمد *** به ذات حق تعالی یا علی گفت
به زیر برگه ختم رسالت *** خدا در وقت امضا یا علی گفت
چو کامل گشت آئین محمد *** هر آن کس بود آن جا یا علی گفت
به وقت فتح خیبر گفت احمد *** شنیدم کوه و صحرا یا علی گفت
ولی افسوس از بعد پیمبر *** علی گردید تنها یا علی گفت
به پشت در نمی دانم چه رخ داد *** که جای ناله زهرا یا علی گفت

یا علی

ای خدا را به جهان محرم اسرار علی *** ای نبی را به قدم یار و جلودار علی
من کیم تا به مدیح تو بگویم سخنی *** ای خداوند سخن در همه اعصار علی
نیست در دایره کون و مکان جز تو کسی *** بعد احمد به جهان نقطه پرگار علی
مریم آمد به حرم در به رخس حق نگشود *** به رخ مام تو منشق شده دیوار علی
هدف از رفتن معراج نبی نصب تو بود *** چون تویی منتخب حضرت دادار علی
ملک هستی همه از بود تو آمد بوجود *** جود ما ذره بود جود تو بسیار علی

هر چه گویند به توصیف صفات تو کم است *** چه کند مشتی کمی در بر خروار علی

تو همان خرقه بدوشی که به شب برقعہ پوش *** می زدی سر به یتیمان به شب تار علی

تو همانی که در از قلعه خیبر کندی *** ذوالفقار تو بود قاتل کفار علی

تو همانی که به معراج خدا گفت سخن *** با زبان تو به سر حلقه احرار علی

ص: 86

کارپرداز خدایی که به یک برق نگاه *** می کنی باز هزاران گره از کار علی
تا به دامان تو زد دست تو سل آدم *** توبه اش گشت قبول از کرم یار علی
کشتی اش از دل طوفان به سلامت برخاست *** تا تو را نوح نبی گشت خریدار علی
به خلیل آتش نمرود گلستان گردید *** کز گل روی تو شرمنده شود نار علی
اژدها گشت عصا در کف موسی که کلیم *** کرد پیوسته به لب نام تو تکرار علی
دم تو صاحب دم کرد مسیحا را چون *** کرد بر مرتبه و قدر تو اقرار علی
انبیا را به شرف مایه فخر است نبی *** می کند فخر به تو احمد مختار علی
حیف و صد حیف که شناخت بشر قدر تو را *** که شدی خسته دل از کینه اغیار علی
آه از آن لحظه که از ضرب لگد بشنیدی *** ناله فاطمه بین در و دیوار علی

یا علی

علی خدا نبود بنده خداست علی *** ولی به نام خدا واقعاً سزاست علی
اگر نکیر بپرسد بگو خدای تو کیست *** بگو خداست علی زان که دلرباست علی
اگر سؤال کند مُنکر از تو چیست کتاب *** بگو علی است کتابم که هل اتی است علی
اگر که نام رسولت ز تو سؤال کنند *** بگو که نفس محمد به انماست علی
اگر ز قبله بپرسند کز تو می پرسند *** بگو که کعبه دل مروه و صفاست علی
خداشناس نئی گر ورا تو شناسی *** که همچو آینه بر ما خدا نماست علی
دعا بدون علی قابل اجابت نیست *** که مُهر اصل اجابت به هر دعاست علی
وسیله ساز خداست و او وسیله ماست *** برای آن که همه کاره خداست علی
چه گویم و چه بخوانم به وصف مولایی *** که ذکر روز و شب ختم الانبیاست علی
اگر نبود علی عالم وجود نبود *** که جوهر گل آدم در این سر است علی
به وقت حادثه نوح نبی به طوفان گفت *** در این سفینه بیا ز آن که ناخداست علی

خلیل حق چو در آتش قدم نهاد بگفت *** قسیم دوزخ و جنت صف جزاست علی

خدا به حضرت موسی عصا بداد و بگفت *** که ره گشای تو و معجز عصاست علی

مسیح از دم گرم علی مسیحا شد *** که گرمی دم او را فرح فراست علی

قیامتی که شنیدی قیامتت به پا *** در آن قیامت عظاما گره گشاست علی

به پای میز عمل یا علی بگو و مترس *** که اصل سنجش و شوینده خطاست علی

به غیر راه علی پامنه به راه دگر *** که می برد به بهشت ز راه راست علی

بزن تو دست توسل به دامن مولا *** که درد جامعه را بهترین دواست علی

در آن زمان که امام زمان ظهور کند *** ندا دهد که مرا صاحب لواست علی

یا علی

ای خدا را جوهر آب و گل آدم علی *** ای شکوه خلقت هستی این عالم علی

ای به طوفان بلا نوح نبی را ناخدا *** چون به یک برق نگاهت قطره گردیدم علی

تا شنید آتش ز ابراهیم حق نام تو را *** آتش از شرم گل روی تو شد خرم علی

تیغ ابرو را به میدان گر سرناز آوری *** می شکافد بهر موسی نیل را از هم علی

لاف نبود گر بگویم برتر از عیساستی *** شد مسیحا از دم گرم تو صاحبدم علی

نام تو بر خاتم ختم رسولان نقش شد *** چون که بر انگشتر خاتم تویی خاتم علی

بین ابناء بشر از بدو خلقت تا ابد *** مادر گیتی نزاید چون تو در عالم علی

گفته احمد شهر علم من علی باشد درش *** زن که از علم تو گوید عقل لا یعلم علی

از حرم آمد ندای ادخلی یعنی بدان *** انبیا هستند نامحرم تویی محرم علی

گر کند خورشید عالم تاب لطفت ذره را *** ذره ای از لطف تو هرگز نگردد کم علی

چون قسیم النار و الجنة خدایت خوانده است *** در قیامت نیست دیگر شیعیان را غم علی

ای قیامت قامت ای روز قیامت را قیام *** از قیامت می کند قامت شفاعت خم علی

لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار *** گفته در وصفت به خاتم خالق اعظم علی

گفت احمد در غدیر خم به توصیفت که نیست *** بی ولایت پایه ایمان کس محکم علی

کوری آنان که از قدر و مقامت غافلند *** شیعیان را بهشتی می کنی از دم علی

با تمام این همه قدر و جلالت از چه رو *** درد دل با چاه می گفتمی در این عالم علی

سال ها در خانه بنشستی ولی بی فاطمه *** غبطه می خورد از صفای اشک تو شبنم علی

یاد سیلی خوردن زهرا سبب شد سال ها *** از تنت بیرون نشد پیراهن ماتم علی

داغ زهرا از نفس انداختت ورنه نبود *** باعث قتل تو تیغ زاده ملجم علی

عشق می ورزید با نام تو فرزندت حسین *** زین سبب نام پسر ها را نهاد از دم علی

ص: 88

ای به روایت قدر مشیت قضا علی *** ای به حقیقت اتم حقیقت خدا علی
ز بعد نام ذات حق نام نکوی تو بود *** نقش نگین خاتم الانبیا علی
تو کیستی که مصطفی بهر اجابت دعا *** تو را وسیله می کند به نزد کبریا علی
تو کیستی که آدم از تو توبه اش قبول شد *** مهر قبول تا که زد ولایت تو را علی
تو کیستی که کشتی نوح به ناخدائیت *** به ساحل نجات شد هدایت از بلا علی
تو کیستی که گل شود نار ز شرم روی تو *** رهین لطف تو بود خلیل مقتدا علی
کلیم را تو خوانده ای به جنگ سحر ساحران *** که شکل اژدها کنی بدست او عصا علی
صاحبدم مسیح را نموده گرمی دمت *** کز دم گرم تو بود تجلی بقا علی
سعادت تو را خدا به هیچکس نداده است *** که در جهان زند قدم بخانه خدا علی
قیم نار و جنتی ز حق اتم نعمتی *** گوهر بحر رحمتی به خلق ما سوا علی
حجت حی سرمدی نفس نفیس احمدی *** مکمل محمدی به رهبری ما علی
به مصطفی برادری، به شهر علم او دری *** فاتح بدر و خیبری که گشته دین به پا علی
نخست و خاتمه تویی به عرش قائمه تویی *** همسر فاطمه تویی به مسند ولا علی
کتاب صلح مجتبی نشانه ای ز صبر تو *** که صلح اوست منشاء قیام کربلا علی
اگر نگاه مرحمت به ما کنی چه می شود *** مس وجود را کند نگاه تو طلا علی
عین خداست عین تو دست خداست دست تو *** که وا کند به دست تو گره ز کارها علی

ای جاودانه مرد زمین و زمان علی *** ای یکه تاز عرصه هفت آسمان علی

ای راز ناشناخته عالم وجود *** ای برتر از قصور و حدس و گمان علی

ای خانه خدا به قدوم تو مفتخر *** ای کعبه از ولای تو حصن امان علی

ای اولین مدافع اسلام راستین *** ای رهنورد سنگر حق در جهان علی

از وصف تو به وادی حیرت نشسته عقل *** عاجز بود ز مدح و ثنایت زبان علی

جز تو کسی نگفته سلونی که آگهی *** از رمز و راز مخفی کون و مکان علی

از بس خدای داده به تو قدر و مرتبت *** آن کند به لیلہ قدرت بیان علی

انسان نئی فرشته نئی و خدا نئی *** انسان کجا و این همه نام و نشان علی

ص: 89

بودی تو با نبی شب معراج همسفر *** بودی تو میزبان و نبی میهمان علی
مهر قبول تو به آدم ولای توست *** داده به نوح حب تو خط امان علی
آتش شنید نام تو و بر خلیل حق *** از اشتیاق عشق تو شد گلستان علی
موسی شنید حرف خدا از زبان تو *** عیسی به مرده داد به امر تو جان علی
نفس رسول و کفو بتول و ولی حق *** هستی وصی خاتم پیغمبران علی
در گیرودار روز قیامت ولای تو *** برگ ورود ماست به باغ جنان علی
تیغ کج تو قامت اسلام کرده راست *** ای مظهر صلابت و خصم خسان علی
ای شرزه شیر بیشه شجاعان روزگار *** ای قامت یلان به بر تو کمان علی
ای کوچه گرد شهر سخاوت به شام تار *** بر خوان رزق خلق تویی آب و نان علی
هستی بدون شک تو همه کاره خدا *** چون از خداست حکم و تو مجری آن علی

مکتب علی

کیست علی ساقی بزم الست *** آن که به حق پشت بتان را شکست
کیست علی بعد خدا ناخدا *** حرف نخست همه ما سوا
کیست علی سلسله جنبان عشق *** ما حصل رحمت دیوان عشق
کیست علی محور چرخ زمان *** قطب زمین لنگر هفت آسمان
کیست علی نفس نفیس رسول *** روح جوانمردی و کفو بتول
کیست علی چشم خدا دست حق *** آن که شد از روز ازل مست حق
کیست علی مرشد روح الامین *** و اعتصموا به نص جبل المتین
کیست علی مظهر جود و کرم *** آن که علم شد ز قیامش قلم
کیست علی حاصل کل کمال *** آئینه حسن جمیل جمال
کیست علی صدر نشین نخست *** آن که از او نقص جهان شد درست

کیست علی قائمه عدل و داد *** در حرم امن خدا خانه زاد

کیست علی صاحب تیغ دو دم *** کمال دین نعمت حق را اتم

کیست علی خیر بشر در سرشت *** ولایتش سرخط باغ بهشت

کیست علی نادره روزگار *** کلک خدا را به عمل شاهکار

کیست علی نص کتاب مبین *** حسن کلام احسن الخالقین

ص: 90

کیست علی آن که برد روی دوش *** مشک پر از آب زن ژنده پوش

کیست علی آن که به شب های تار *** بار یتیمان ببرد بنده وار

کیست علی خسته دلان را معین *** ساخته یک عمر به نان جوین

کیست علی راز ولی ناشناس *** آن که بود هستی حق را اساس

گفت نبی وصف علی را چنین *** هست علی نص امام مبین

نام علی تاب و توان تن است *** بود علی بود و نبود من است

وصف علی فوق همه وصف هاست *** ز آن که علی عالی و عین خداست

جود علی بوی خدا می دهد *** نگین شاهی به گدا می دهد

عدل علی عدل خدایی بود *** کار علی کارگشایی بود

مثل علی نیست به ملک وجود *** هست ز جودش همه بود و نبود

تا که خدا هست علی با خداست *** تا که علی هست ولایت بجاست

علی

خدا را هیچ می دانی ولی کیست *** علی هست و کسی غیر از علی نیست

علی آئینه حسن جمیل است *** کمین شاگرد درشش جبرئیل است

علی بانی خلق نه فلک بود *** نمکدان الهی را نمک بود

علی میزان کل عدل و داد است *** علی بیت خدا را خانه زاد است

علی جان است و عالم جسم بی جان *** علی شمع است و جان پروانه آن

علی سحر نبی کفو بتول است *** که از او توبه آدم قبول است

علی بر کشتی نوح است ساحل *** که از او دین احمد گشت کامل

علی بر آتش نمرود شد گل *** شد ابراهیم را وصل توسل

علی اعجاز موسی را نشانی است *** خدا را او ندای لن ترانی است

علی همگام معراج نبی بود *** پذیرایی احمد با علی بود

علی باشد خدا را اسم اعظم *** مسیحا از دمش شد صاحب دم

علی نفس نبی کفو بتول است *** که شام قدر را شأن نزول است

علی انگشتر خود بر گدا داد *** که داد وصف او از آنما داد

علی را هل اتی تأیید کرده *** ز اکرامش خدا تمجید کرده

ص: 91

نبی علم و علی باشد در علم *** نبی نخل و علی برگ و بر علم
به احمد از احد شد وحی نازل *** رسالت بی ولایت نیست کامل
قبولی ولایت فیض عام است *** علی چون فیض شد نعمت تمام است
علی یعنی خدا هست و خدا نیست *** به هر جا حق بود از حق جدا نیست
ولی با این همه قدر و جلالت *** علی شد کشته از فرط عدالت
سحرگاهان به دست زنگی مست *** ز پا افتاده ساقی جام بشکست
همان دستی که زهرا را کتک زد *** شرر بر خرمن باغ فدک زد
همان دستی که می زد جابرانه *** به زهرای عزیزش تازیانه
خوارج گرد یکدیگر نشستند *** کمر بر کشتن اسلام بستند

مولود کعبه

در حرم امشب زن دل خسته ای *** بار درد از بارداری بسته ای
سینه اش آتش فشان درد بود *** از حضور درد رنگش زرد بود
کعبه با سوز دلش دمساز شد *** گفتگویش با خدا آغاز شد
با خدایش گفت: سوزم ساز کن *** در پس در مانده ام در باز کن
ای خدای کعبه ای فرد صمد *** ای شکوه قل هو الله احد
بی پناهم در پناهت آمدم *** طالب برق نگاهت آمدم
آدمم تا فارغ از دردم کنی *** در میان بانوان فردم کنی
بار سنگین مرا باشد به دوش *** بار بردار ای خدای عیب پوش
آدمم تا آن چه باید آن کنی *** درد زاییدن به من آسان کنی
ناگهان از خانه آوایی شنید *** کز شنیدن رنگ رخسارش پرید
هاتقی گفتش مخور غم فاطمه *** سرفرازی سر مکن خم فاطمه

در حریم ما تو تنها محرمی *** محرمی زیرا تو غیر از مریمی
مریم آمد بهره ای آهش نداد *** مسجد الاقصی به خود راهش نداد
نزد ما باز آ که تا نازت کنم *** در برنسون سرافرازت کنم
خانه را بهر تو آ زین کرده ام *** سفره را گسترده رنگین کرده ام
خانه بهرت بی قراری می کند *** سال ها ساعت شماری می کند
روزی ات را ما مقرر ساختیم *** خانه از بهر تو دلبر ساختیم

ص: 92

پس بیا تا غرق شیدایی شوی *** میهمان شو تا پذیرایی شوی
نک به رویت باز می گردد جدار *** تا بماند تا قیامت یادگار
این شنید و سوز هستی ساز شد *** باب رحمت بر رخ او باز شد
در درون خانه شد بنت اسد *** میهمان گردید بر خوان احد
تا که از دل بستگی وارسته شد *** باب دیواری به رویش بسته شد
الغرض بعد از سه شب آمد سحر *** سر زد از بیت خدا شمس و قمر
از حرم سر صمد آمد برون *** با اسد بنت اسد آمد برون
هاتقی می گفت با صوت جلی *** حق علی هست و بود با حق علی
تا نبی قنذاقه حیدر گرفت *** میوه از نخل ولایت برگرفت
چشم حق بین حجت حق باز کرد *** با رسول حق سخن آغاز کرد
خواند بهر مصطفی انجیل را *** داد از تورات شرح نیل را
از صحف صد آیه را تفسیر کرد *** مصطفی را محور در تکبیر کرد
آری آن لعل گویا شده *** خواند از قرآن نازل نا شده
بهر احمد گشت لوحی منجلی *** کای محمد نام او باشد علی
او بود ممدوح و مداحش خداست *** جز خدایش هر چه من خوانم سزااست
این علی شهکار کلک خلقت است *** این علی هر حکمتی را علت است
این علی قبل از ولادت نور بود *** ذات من را تابع دستور بود
نور او اصل سرشت آدم است *** حب او باغ بهشت آدم است
حب او در جسم هستی روح بود *** کشتی نوح نبی را نوح بود
جام ابراهیم پر گل می کند *** آتش از حب علی گل می کند
با زبان او خدای ذوالمنن *** با کلیم خویش می گوید سخن

گر نبودی جلوه ای از دم نبود *** صاحب دم عیسی مریم نبود
بس که او را نزد حق قدر و بهاست *** کارپرداز امور کارهاست
گر علی را نعمت پابندگی است *** بی تعارف از طفیل بندگی است
چون علی سرچشمه راز بقاست *** تا خدا باشد علی هم با خداست
بندگی را او بود اصل سرشت *** نی ز ترس دوزخ و شوق بهشت
بندگی با سرفرازی می کند *** عاشق است و عشقبازی می کند
نازم آن عبدی که مولایش علی است *** هستی امروز و فردایش علی است
لطف وجودش دائمی گردیده است *** پای تا سر فاطمی گردیده است

ص: 93

نیست تنها مادر او فاطمه *** بلکه باشد همسر او فاطمه

می کند ژولیده دل را منجلی *** بانو ای یا علی و یا علی

یا علی

خدا را مظهر الاسماء علی بود *** که نام خالق یکتا علی بود

به ظاهر زد قدم در خانه حق *** وگرنه ز اول دنیا علی بود

قبول توبه آدم از او شد *** که قبل از آدم و حوا علی بود

خدا را ناخدا در کشتی نوح *** به امر ذات حق تنها علی بود

به ابراهیم حق گل گشت آتش *** چرا چون سنبل گل ها علی بود

به پیش ساحران در دست موسی *** عصا شد اژدها اما علی بود

مسیحایی که صاحب دم از او گشت *** به عالم حضرت عیسی علی بود

شب معراج در عرش الهی *** پذیرایی احمد با علی بود

به وقت رجعت احمد ز معراج *** کلام آفرینش با علی بود

ابر مردی که با سرپنجه عشق *** در آن قلعه کند از جا علی بود

خداجویی که در وقت عبادت *** ارادت بود سر تا پا علی بود

سلحشوری که روز غزوه بدر *** نبودش ثانی و همتا علی بود

جوانمردی که عقدش را خداوند *** از اول بست با زهرا علی بود

نبی را در غدیر خم به مردم *** شکوه وال من والا علی بود

بگو با مردم ضد ولایت *** که خشم عاد من عادا علی بود

رسالت با ولایت گشت کامل *** تمام نعمتش مولا علی بود

امیری با گدا کی می نشیند *** یکی بنشت در دنیا علی بود

کلامی مختصر گویم به وصفش *** که هستی قطره و دریا علی بود

کتاب حل مشکل ها علی هست *** کلید قفل مشکل ها علی بود

بهین شب زنده داری بار بر دوش *** میان کوچه ها شب ها علی بود

کسی که مشک آب پیرزن را *** کشد بر دوش خود تنها علی بود

کسی که بود با مرد جذامی *** به عالم یار و هم آوا علی بود

من ژولیده را مولا علی هست *** چنان که از ازل مولا علی بود

ص: 94

در وادی خم غلغله بر پا شده امروز *** زان غلغله دل واله و شیدا شده امروز
سرمایه خوشبختی فردا شده امروز *** صد ها گره از مشکل ما وا شده امروز
فرمان خدا لازم الاجرا شده امروز *** پرونده عفو همه امضاء شده امروز
عالم همه مست از می فیض ازلی شد *** تکمیل رسالت به تولای علی شد
جبریل امین وحی خدا را شده حامل *** بر ختم رسل گفت که ای میر قبایل
ابلاغ نما آن چه شد از حق به تو نازل *** کز نشر ولایت بشود دین تو کامل
بگشا در خمخانه شاهد عادل *** کز باده خم درد و غمت می رود از دل
عالم همه مست از می فیض ازلی شد *** تکمیل رسالت به تولای علی شد
فرمود نبی جمله حجاج بیایند *** در وادی خم از شتران بار گشایند
از خانه دل خستگی راه زدایند *** آنان که ز جان تابع فرمان خدایند
بر خاک اطاعت ز وفا جبهه بسایند *** پیغام خدای ازلی گوش نمایند
عالم همه مست از می فیض ازلی شد *** تکمیل رسالت به تولای علی شد
منبر ز جهاز آمد و احمد به فرازش *** تا باز نماید در گنجینه رازش
با حب علی کرد خدا رفع نیازش *** چون ناز علی را بخرد بنده نوازش
او ساقی خم گشت و علی فلسفه سازش *** او اصل نماز است و علی روح نمازش
عالم همه مست از می فیض ازلی شد *** تکمیل رسالت به تولای علی شد
فرمود نبی بس که علی عالی و اعلاست *** بعد من ز امر خدا بر همه مولاست
گو حجت بر حق خداوند تعالی است *** با دوستی اش زنده و پاینده تولاست
چون دشمنیش دشمنی خالق یکتاست *** او باب بشیر و شبر و همسر زهراست
عالم همه مست از می فیض ازلی شد *** تکمیل رسالت به تولای علی شد

هر کس که زند چنگ به دامان ولایش *** هرگز نرسد هیچ گزندی ز بلایش

ص: 95

حق کرده به قرآن همه جا مدح و ثنایش *** چون منتخب از روز ازل کرد خدایش
او نیست خدا لیک خدا داده بهایش *** هستی جهان کرده خدا خلق برایش
این عالم همه مست از می فیض ازلی شد *** تکمیل رسالت به تولای علی شد
از روز ازل ساقی میخانه علی بود *** درنای زمان نعره مستانه علی بود
مقصود حق از گردش پیمانان علی بود *** در وادی خم هم خم و خمخانه علی بود
در بحر شرف گوهر یکدانه علی بود *** هر جا که شدم پرتو کاشانه علی بود
عالم همه مست از می فیض ازلی شد *** تکمیل رسالت به تولای علی شد
تا هست جهان هست جهاندار علی هست *** در کون و مکان محرم اسرار علی هست
در جود و سخا مظهر ایثار علی هست *** در جبهه حق قاتل کفار علی هست
در گلشن هستی گل بی خار علی هست *** این قافله را قافله سالار علی هست
عالم همه مست از می فیض ازلی شد *** تکمیل رسالت به تولای علی شد

غدیریہ

امروز روز حمد رب العالمین است *** روز براندازی شرک و مشرکین است
روز وداع حج ختم المرسلین است *** روز غدیر و عید اصحاب الیمین است
روز ولایت عهدی حبل المتین است *** روز اتم نعمت و اکمال دین است
جبریل از سوی خدا گفتا به احمد *** ابلاغ کن فرمان ما را یا محمد
در خم در خمخانه ها را باز کردند *** سوز دل دردی کشان را ساز کردند
لاهوئیان ساغر به کف پرواز کردند *** ناسوتیان شور شعف آغاز کردند
بیتوته بهر احمد ممتاز کردند *** خود را مهیا بهر کشف راز کردند
جبریل از سوی خدا گفتا به احمد *** ابلاغ کن فرمان ما را یا محمد
شد از جهاز اشتران آماده منبر *** بر روی منبر شد رسول حی داور

زینت فزای دست او شد دست حیدر *** دستی که از جا کنده بودی درب خیبر

ص: 96

حجاج خاموش از سخن بودند یکسر *** کز امر حق در گوش احمد بار دیگر

جبریل از سوی خدا گفتا به احمد *** ابلاغ کن فرمان ما را یا محمد

دست علی را برگرفت و برد بالا *** حجاج را با گفتن من کنت مولا

مولا علی شد بیان با حرف هذا *** تا وال من والای او شد نور دل ها

از عاد من عادای او شد خصم رسوا *** آری در آن روز سعید و روح افزا

جبریل از سوی خدا گفتا به احمد *** ابلاغ کن فرمان ما را یا محمد

تا ساقی بزم ولایت مرتضی شد *** حکم رسالت مرضی ذات خدا شد

از انتصابش غرق شادی ما سوا شد *** ورد زبان دومی هم مرحبا شد

بخ لک بر لعل لب ها آشنا شد *** این بیت در تاریخ ثبت ماجرا شد

جبریل از سوی خدا گفتا به احمد *** ابلاغ کن فرمان ما را یا محمد

محو زمین چرخ زمان گردید آن روز *** مست علی کون و مکان گردید آن روز

تبریک گو پیرو جوان گردید آن روز *** طشتی پر از آب روان گردید آن روز

فرمان بیعت بر زنان گردید آن روز *** حجاج را ورد زبان گردید آن روز

جبریل از سوی خدا گفتا به احمد *** ابلاغ کن فرمان ما را یا محمد

گفتا به توصیف علی ختم رسولان *** عالم بود چون جسم بی جان و علی جان

مداح او گردیده حق بانص قرآن *** او هست دریای صفا و کوه ایمان

فرمان من از بعد من او راست فرمان *** بر لوح دل ها نقش شد در ملک ایمان

جبریل از سوی خدا گفتا به احمد *** ابلاغ کن فرمان ما را یا محمد

نزد حق اظهار ارادت بی علی هیچ *** بهر بشر کسب سعادت بی علی هیچ

زاد و ولد نص ولادت بی علی هیچ *** نوشی اگر شهد شهادت بی علی هیچ

اسلام را مجد و سیادت بی علی هیچ *** گردی اگر کوه عبادت بی علی هیچ

جبریل از سوی خدا گفتا به احمد *** ابلاغ کن فرمان ما را با محمد

ص: 97

او خانه زاد خانه خلاق یکتاست *** بر توبه آدم به وقت توبه امضاست
آرامش نوح نبی در قلب دریاست *** بهر خلیل بت شکن بردا سلاماست
الهام اعجاز عصا در دست موسی است *** صاحبدم از انفاس گرم او مسیحاست
جبریل از سوی خدا گفتا به احمد *** ابلاغ کن فرمان ما را یا محمد
آری علی قبل از تمام ما سوا بود *** بر فلک هستی او خدا را ناخدا بود
معراج را مهمان پذیر مصطفی بود *** از در در و بت بشکن و خیبر گشا بود
باب یتیمان و نوای بینوا بود *** بخشنده انگشتر خود بر گدا بود

جبریل از سوی خدا گفتا به احمد *** ابلاغ کن فرمان ما را یا محمد
هر جا که اسمی از خدا باشد علی هست *** تا دین ختم الانبیا باشد علی هست
تا هستی هستی به پا باشد علی هست *** تا نامی از جود و سخا باشد علی هست
تا نص نون انما باشد علی هست *** تا نقش قرآن هل اتی باشد علی هست
جبریل از سوی خدا گفتا به احمد *** با ابلاغ کن فرمان ما را یا محمد

رشته ولایت

رشته ای به ز ولایت نتوان تافت که نیست *** جامه ای به از امامت نتوان بافت که نیست
نکته سنجان جهانگر همه تحقیق کنند *** در علی نقطه ضعفی نتوان یافت که نیست
در وصف علی حق در ناسفته ندارد *** زیباتر از این گفته نبی گفته ندارد
ای ضعف برو دام تو در جای دگر نه *** زیرا که علی پاک بود نقطه ندارد
احمد که بر او ذات احد فخر فزاید *** در بر رخ او در شب معراج گشاید
دانی هدف از رفتن معراج نبی چیست *** می خواست خدا قدر علی را بنماید
فهم ما قادر به درک حضرت معبود نیست *** ذات نا محدود حق در خانه ای محدود نیست
تا علی در خانه حق زد قدم معلوم گشت *** از طواف کعبه مقصودی جز این مولود نیست

حکم ولایتی که علی را امام کرد *** اسلام را برای ابد مستدام کرد

تاراه را ز چاه شناسند رهروان *** خالق به خلق حجت خود را تمام کرد

فرمان ولایت زازل حکم جلیله است *** در وادی خم خواندن آن حکم وسیله است

هر کس که زند غیر علی کوس خلافت *** جایش عوض تخت خلافت به طویله است

ص: 98

در منقبت ولادت علی بن ابیطالب علیه السلام:

آمده ام که دین خود به شیعیان ادا کنم *** بوصف حجت خدا لب بلب آشنا کنم

مدح علی مرتضی خسرو انما کنم *** ز گفتن صفات او خدای را رضا کنم

کور دو دیده عدو ز نعت مرتضی کنم *** بنام نامی علی غنچه لب چو وا کنم

نثار طبع من کند هزار مرحبا علی

خیز ز جا و تیشه را بریشه اسف بزن *** تیر دعای خویش را درست بر هدف بزن

دم زولای مرتضی قائمه نجف بزن *** دست بدامن علی امیر لوکشف بزن

پای بکوب بر زمین خنده بصد شعف بزن *** بنام نامی علی بگو علی و کف بزن

که زد قدم در این جهان ولی کبریا علی

مژده به شیعیان بده که موسم طرب بود *** شاد شود دل شما سیزده رجب بود

روز عدو ز مقدمش تیره بسان شب بود *** شب ولادت علی پادشه عرب بود

سه روز میهمان حق علی به بیت رب بود *** بزن کفی ز بهر او که در خور ادب بود

که هست بعد مصطفی امیر و رهنما علی

نقش بلوح دل بود مهر ارادت علی *** سعادت بشر بود درس سعادت علی

بیت خداست شاهد زهد و عبادت علی *** خانه کعبه شد بنا بهر ولادت علی

اطاعت خدا بود رمز شهادت علی *** شفاعت بشر بود به حشر عادت علی

جزای خیر می دهد بخلق در جزا علی

بهر کجا رو کنم حکایت علی بود *** بهر که گفتگو کنم روایت علی بود

درک بشر بحیرت از درایت علی بود *** مشعل راه زندگی هدایت علی بود

اصل رضایت خدا رضایت علی بود *** کمال نعمت خدا ولایت علی بود بود

بقدر و مرتبت سوای ماسوا علی

ای که وجود عالمی فناست بی وجود تو *** بود و نبود عالمی بیا بود ز بود تو

عبادت خدا بود زنده ز هر سجود تو *** روزی ما دهد خدا از خوان لطف وجود تو

قیامتی بیا کند قیام و هر قعود تو *** خانه کعبه شد بنا بخاطر ورود تو

ارض و سما ز مقدم تو گشته با صفا علی

پناه بی کسان بود در دو جهان پناه تو *** عفو کند گناه ما خدا بیک نگاه تو

رهر و راه حق رسد به قرب حق ز راه تو *** منور است بیت حق ز نور روی ماه تو

گرفته رونقی دگر چو گشته زادگاه تو *** خر من خصم شد فناز یک شرار آه تو

بخاطر تو شد بنا بنای کعبه یا علی

ص: 99

کعبه توئی حرم توئی سعی توئی صفا توئی *** رکن توئی حجر توئی مروه توئی منی توئی

لطف توئی عطا توئی جود توئی سخا توئی *** مهر توئی وفا توئی قدر توئی قضا توئی

شاه توئی گدا منم درد منم دوا توئی *** بی کس و بینوا منم مونس و یار ما توئی

بکن ز راه مرحمت یک نظری بما علی

توئی که یازده گهر به ما سوا عطا کنی *** محیط دهر با صفاز صلح مجتبی کنی

بیاری حسین خود تو یاری خدا کنی *** به زهد عابدین بنا عبادت و دعا کنی

ز علم باقرالعلوم قامت جهل تا کنی *** ز صدق صادقین بیان اصول ما سوا کنی

بنام موسیت کنی درد همه دوا علی

جان جهانیان توئی جان جهان فدای تو *** رضاست بر رضای حق در دو جهان رضای تو

به احتراز آورد جواد تو نوای تو *** رنج کشد برای دین هادی تو برای تو

تکیه زند چو عسکری بعد نقی بجای تو *** شاعر ژولیده زند ز دل دم از ولای تو

بهر ظهور مهدیت ز لطف کن دعا علی

در صفات علی ابن ابی طالب علیه السلام

نه خدا شیعه تو را می خواند *** نه جدایت ز خدا می داند

یا علی چرخ زمان را شب و روز *** ماه گردش چشم تو می چرخاند

آسیائی که دهد روزی ما *** بخدا دست تو می گرداند

غنچه را با همه خندان دهنی *** لب خندان تو می خندانند

چشمه چشم فلک را بخدا *** چشم گریان تو می گریاند

قامت سرو سلحشوران را *** نعره خشم تو می لرزاند

عاصیان را به شرار دوزخ *** آتش قهر تو می سوزاند

مومنان را به بهشت موعود *** جذبه عشق رخت می خواند

معنی خوب و بد عالم را *** به بشر علم تو می فهماند

کس نداند بخدا قدر تو را *** چون خدا قدر تو را می داند

نظری کن توبه ژولیده علی *** بزبان نام تو را می راند

ص: 100

ولای حضرت علی علیه السلام

بسر افتاده هوای تو علی *** جان عالم بغدادی تو علی

آید از عرش برین جبرائیل *** که زند بوسه بیای تو علی

هستی ما بود از هستی تو *** این بود راز بقای تو علی

بس که اوصاف تو پر قدر و بهاست *** گفته وصف تو خدای تو علی

هیچکس غیر خداوند و رسول *** نبرد پی به بهای تو علی

سایه افکننده به اقلیم وجود *** جلوه فر همای تو علی

از ثری تا بثریا همه چیز *** خلق گردیده برای تو علی

به شهان از نظر قدر و شرف *** می زند طعنه گدای تو علی

بهر افشای سلونی احدی *** نزند تکیه بجای تو علی

حاتم از فقر نشیند شب و روز *** بر سر خوان عطای تو علی

چهارده قرن گذشته است و بشر *** می زند دم ز ولای تو علی

چهارده قرن گذشته است و هنوز *** هست پاینده لوای تو علی

گفته در مدحت تو پیغمبر *** ها علی بشر کیف بشر

در وصف حضرت علی علیه السلام

ای که هستی به همه خلق امیر *** نظر مرحمتی کن به فقیر

ای که در بارگه قدس نبی *** هم مشیری و دبیری و وزیر

مهر از شرم رخت گشته خجل *** ماه پیش تو سرافکننده بزیر

به چسان وصف تو گویم که خدا *** کرده وصف تو بقرآن تفسیر

چه کسی غیر تو ای آیت حق *** بدهد آگهی از سر ضمیر

چه کسی جز تو سه شب داده غذا *** به یتیم و به فقیر و به اسیر

چه کسی غیر تو در عرصه جنگ *** دهد از لطف به دشمن شمشیر

بخدائی خدا نیست تو را *** بعدا حمد بجهان مثل و نظیر

شیر را رام کند هیبت تو *** داده چون شیر بتو دختر شیر

خم به ابرویت نیاید هرگز *** بدر آرند گر از پایت تیر

دین حق شد ز ولایت کامل *** در چه روزی بکجا روز غدیر

گفته در مدحت تو پیغمبر *** ها علی بشر کیف بشر

ص: 101

دلا این مژده جانبخش دوشم از بشیر آمد *** که ای بیمار درد و غم شب عید غدیر آمد
بروز هجده ذیحجه در نزد رسول الله *** بفرمان خدا جبرئیل با امری خطیر آمد
بگفتا یا محمد بهر تو امروز دستوری *** ز درگاه خداوند بزرگ و بی نظیر آمد
ز جا برخیز و کن ابلاغ دستور خدایت را *** که این دستور دستوری است کز حی خیر آمد
پا کن از جهاز اشتران اورنگ وحدت را *** که فرمان وزارت بهر تعیین وزیر آمد
اگر خواهی کنی تکمیل فرمان رسالت را *** بخوان حکم ولایت را که از بهرت سفیر آمد
علی را کن وصی و جانشین خویشتن امروز *** که دستور موکد بهرت از حی غدیر آمد
بگو هر کس که مولایش منم او را علی مولاست *** که او مانند من آگه دل روشن ضمیر آمد
هر آن کس دوستش دارد خدایش دوست می دارد *** که او از سوی حق حجت بهر برنا و پیر آمد
خدا را دشمن است آن کس که باشد با علی دشمن *** بلی این گفته حق است کز بالا بزیر آمد
شود تکمیل دین و نعمت ما بر شما زیرا *** علی بهر شما امروز مولا و امیر آمد
دم از وصف علی ژولیده دائم می زند یا رب *** که او غم خوار مسکین و یتیم و هم اسیر آمد

در مدح علی ابن ابی طالب علیه السلام

دنیا بدون مهر علی محوری نداشت *** بی حب او سفینه دین لنگری نداشت
از خلقت جهان هدف او بود ورنه حق *** از بودن جهان هدف دیگری نداشت

پیغمبری که بود بحق یاور خدای *** غیر از علی بحق خدا یآوری نداشت

خود را اگر رسول خدا شهر علم خواند *** آن شهر جز علی به حقیقت دری نداشت

ساقی علی و کوثر او بود فاطمه *** گر فاطمه نبود علی کوثری نداشت

گر او نبود مادر گیتی بدامنش *** دیگر برای دخت نبی شوهری نداشت

دخت نبی نبود اگر بین بانوان *** از بهر خود علی بجهان همسری نداشت

ذات خدا به محکمه عدل داوری *** عادل تر از علی بجهان داوری نداشت

گر او نبود تارک مردان روزگار *** در قدر و جاه و مرتبه تاج سری نداشت

گر او نبود سفره بیچارگان دهر *** دلسوز و یار و مونس و نان آوری نداشت

گر او نبود مسجد و محراب بهر حق *** در سجده و رکوع ستایش گری نداشت

گر او نبود عرصه هیجابهگاه جنگ *** مرحب کش و دلاور و ازدر دری نداشت

گر او نبود صلح به معنای واقعی *** پرچم فراز و رهبر و احیاگری نداشت

گر او نبود کلک هنر پرور خدای *** زیباتر از حسن، حسن دیگری نداشت

گر او نبود عرصه عاشور نینوا *** سرلشکر و مجاهد و روشنگری نداشت

گر او نبود ناطق قرآن حسین او *** در کوفه بهر خواندن قرآن سری نداشت

گر او نبود بهر عبادت حسین او *** چون عابدین بزهده و ورع اختری نداشت

گر او نبود مسند دانشگاه علوم *** چون باقر العلوم خدا مظهري نداشت

گر او نبود دانش و فقه و اصول دین *** بهر نجات خلق جهان جعفری نداشت

گر او نبود سینه سینای روزگار *** موسی صفت چو موسی ما سروری نداشت

گر او نبود مسند تسلیم و ارتضا *** راضی تراز رضا بجهان زیوری نداشت

گر او نبود از پی ابقاء جود حق *** همچون جواد نخل سخاوت بری نداشت

گر او نبود هادی او بهر حفظ دین *** آماده سینه را عوض اسپری نداشت

گر او نبود از پی نابودی عدو *** اندر زمانه عسکر او عسکری نداشت

گر او نبود مهدی او بهر انتقام *** اندر نیام تیغ جهان گستری نداشت

آن مادری که دختر شیر است نام او *** چون شیر حق به معرکه شیر نری نداشت

در بیت حق بزاد و را تا شود عیان *** این افتخار را بجهان مادری نداشت

گر او نبود از پی مدحت سرانیش *** زولیده سان غلام سخن پروری نداشت

ص: 103

از اشک دیده ی تو گهر می خورد شکست *** وز خنده تو سنبل تر می خورد شکست
از جلوه جمال تو یا مرتضی علی *** حور و پری و جن و بشر می خورد شکست
یوسف به شهر مصر ببیند اگر بخواب *** روی تو را بوقت سحر می خورد شکست
افتد اگر به نرگس مست تو چشم مست *** با یک نظر به تیر نظر می خورد شکست
شیرین ز بس که شهد لب دلربای تست *** نقل و نبات و قند و شکر می خورد شکست
گلبانگ الحذر شکنند رونق سکوت *** وز ذوق فکر توست حذر می خورد شکست
وصف تو را چگونه توان گفت یا علی *** کز حکمت تو عقل بشر می خورد شکست
آدم به اصل گر پدر خلق عالمست *** این جا پدرز وصف پسر می خورد شکست
نبود عجب ز منطق بکرت ورق ورق *** محصف بدست نوح اگر می خورد شکست
تورات را زیر بر موسی بخوان که او *** در کوه طور پای شجر می خورد شکست
انجیل را به معجز خود گردهی تو شرح *** بی شک مسیح معجزه گر می خورد شکست
قرآن ز قرب تو بخدا قدر و قرب یافت *** کز ضرب ناز شصت تو زر می خورد شکست
احمد چو کرد معجز شق القمر بگفت *** از عارض تو شمس و قمر می خورد شکست
کوه ابوقیس بلرزد ز هیبت *** کز صولت تو ضیغم نر می خورد شکست
رأیت اگر به فتح قضا اقتضا کند *** از قدرتت قضا و قدر می خورد شکست
فتح و ظفر نصیب عدو گر شود چه غم *** از نهضت تو فتح و ظفر می خورد شکست
ای شاهکار کلک هنر پرور خدای *** از جذبه ی تو کلک هنر می خورد شکست
با بودن تو ای اسد بیشه نبرد *** ترس و هراس و خوف و خطر می خورد شکست
ژولیده وحشتی نکند از شرار نار *** کز مهر تو شرار سقر می خورد شکست

آن روز در خم غدیر آمد به احمد این ندا *** ای آن که در قدر و شرف هستی تو ختم الانبیاء

راز مگورا با تو حق فرمود در عرش اعلا *** افشا کن آن راز نهان تاکی بماند در خفا

ص: 104

بر آن چه نازل کرده حق این راز باشد محتوا *** کز راستای او شود دنیا بهشت جانفزا

تا محتوای راز حق گردد به عالم منجلی *** حق آید به گوش از گفتن یک یا علی علیه السلام

در قاب او ادنا تو را محرم به محفل کرده ایم *** از بعد شور و مشورت حل مسائل کرده ایم

حکم ولایت عهدی اش تصویب یک دل کرده ایم *** از خرمن هستی خود این بهره حاصل کرده ایم

برگو به مردم آن چه را ما بر تو نازل کرده ایم *** نامی بجز نام علی از لوح زائل کرده ایم

تا محتوای راز حق گردد به عالم منجلی *** لبیک حق آید به گوش از گفتن یک یا علی علیه السلام

ای پیر درد آشام ما بگشا در خمخانه را سال *** با ما تو پیمان بسته ای پر کن ز می پیمانه را

مست از می حب علی کن عاقل و دیوانه را *** بر مردم آزاده ده این رهبر فرزانه را

از بهر او آماده کن آن مسند شاهانه را *** شو شمع روی منبر و با خود ببر پروانه را

تا محتوای راز حق گردد به عالم منجلی *** لبیک حق آید به گوش از گفتن یک یا علی علیه السلام

شد از جهاز اشتران بهرش مهیا منبری *** منبر ندیده بهتر از ختم رسولان زیوری

شد آشنا دست خدا بر آن ید پیغمبری *** بر روی منبر جلوه گر گردید ز امر داوری

شمس و قمر پهلوی هم خورشید و ماهش مشتری *** بشکست احمد مهر لب در وصف حیدر حیدری

تا محتوای راز حق گردد به عالم منجلی *** لبیک حق آید به گوش از گفتن یک یا علی علیه السلام

احمد فراز منبر و شیب زمین شد پست او *** دستش فراز آسمان دست خدا در دست او
حجاج گرداگرد او مست از نگاه مست او *** حکم ولایت در کفش تا بود گردد هست او
تیرش مهبای هدف نازم به ناز شست او *** پیوند ذلت بگسلد عزت شود پا بست او
تا محتوای راز حق گردد به عالم منجلی *** لبیک حق آید به گوش از گفتن یک یا علی علیه السلام
ز جلوه روی نبی عالم سراپا ناز شد *** باغچه لعل لبش در های رحمت باز شد
سیمرغ بخت شیعیان آماده پرواز شد *** فرمان نصب مرتضی گنجینه دار راز شد
در وادی خم غدیر اعجاز شد اعجاز شد *** آهنگ بخا بخا از بهر علی ابراز شد
تا محتوای راز حق گردد به عالم منجلی *** لبیک حق آید به گوش از گفتن یک یا علی علیه السلام
گفتا نبی از بعد من باشد علی مولایتان *** مشکل گشای کارها از امر بی همتایتان
من بر شما اولاستم از بعد من اولایتان *** پیوند امروز شما شد عزت فردایتان
حجت بود اینک تمام این حکم و این امضایتان *** در پیروی این علی باید نلغزد پایتان
تا محتوای راز حق گردد به عالم منجلی *** لبیک حق آید به گوش از گفتن یک یا علی علیه السلام
با جانشینی علی دین خدا تکمیل شد *** الیوم اکملت لکم بر مصطفی تحلیل شد
کانون شورای خسان با نصب او تعطیل شد *** اتمام نعمت آمد و از امر حق تجلیل شد

مامور نشر امر حق در عرش جبرئیل شد *** اسلام شد مرضی حق بر حب او تعجیل شد

تا محتوای راز حق گردد به عالم منجلی *** لبیک حق آید به گوش از گفتن یک یا علی علیه السلام

قدر و مقام او بود از قدر آدم بیشتر *** نوح نبی چون قطره ای او هست ازیم بیشتر

از او خلیل بت شکن گردید از کم بیشتر *** اعجاز موسی را بود سر پیش او خم بیشتر

تاثیر دم خواهد از او عیسی بن مریم بیشتر *** بر قدر او پی می برد هر روز عالم بیشتر

تا محتوای راز حق گردد به عالم منجلی *** لبیک حق آید به گوش از گفتن یک یا علی علیه السلام

فرش آستان عرش آشیان جنت مکان باشد علی *** فخر زمین صدر زمان جان جهان باشد علی علیه السلام

بر جسم بی جان جهان روح و روان باشد علی *** کلک قضا لوح قدر ایزد نشان باشد علی

رکن و مناسعی صفا حصن امان باشد علی *** بحر سخاکان عطا روزی رسان باشد علی

تا محتوای راز حق گردد به عالم منجلی *** لبیک حق آید به گوش از گفتن یک یا علی علیه السلام

قائم مقام ذات حق بر کل ما فیهاست او *** نایب مناب دین من بر هستی دنیاست او

هم قاسم نار من و هم جنت المأواست او *** اعلا تر از اعلاست او زیبا تر از زیباست او

در جلوت و در خلوت پیدا و ناپیدا است او *** گنجینه اسرار من امروز تا فرداست او

تا محتوای راز حق گردد به عالم منجلی *** لبیک حق آید به گوش از گفتن یک یا علی علیه السلام

در بندگی ذات حق حقا که بی همتا بود *** ناموس حق را همسر و همسنگ با زهرا بود
صلح حسن خون حسین از او جمال آرا بود *** شاگرد درس مکتبش دوزینب کبری بود
بر سید سجاد او گنجینه تقوی بود *** بحر العلوم باقری از علم او دریا بود
تا محتوای راز حق گردد به عالم منجلی *** لبیک حق آید به گوش از گفتن یک یا علی علیه السلام
فقه و اصول جعفری اصلی است از ارشاد او *** صبر و ثبات کاظمی بعدی است از ابعاد او
مهر امام هشتمین مهری است از اسناد او *** جود جوادی چشمه ای از بحر استمداد او
هادی از او شد رهنما نازم بر این اولاد او *** صلب حسن می پرورد مهدی صاحب داد او
تا محتوای راز حق گردد به عالم منجلی *** لبیک حق آید به گوش از گفتن یک یا علی علیه السلام

غدیر خم

در غدیر خم خدا اعجاز کرد *** تا در خمخانه اش را باز کرد
عقل کل را کرد پیر می فروش *** تا دهد حجاج را زان باده نوش
منبری آماده گردید از جهاز *** تا رود از شیب احمد بر فراز
دست او دست علی را برگرفت *** با علی جابر سر منبر گرفت
گشت منبر پای تا سرمست او *** بوسه زد دست خدا بر دست او
غنچه لب را محمد باز کرد *** بعد حمد حق سخن آغاز کرد
گفت ای مردم علی جان من است *** بهتر از جان جان جانان من است
این علی کاندرا بر من جای اوست *** هر که را مولا منم مولای اوست
هر که او را دوست دارد بی گمان *** دوستش دارد خدای انس و جان
عاد من عادا به وصف او رواست *** دشمن او دشمن او دشمن ذات خداست

طبق فرمان خدای ذوالمنن *** جانشین من بود از بعد من

بی علی هر ادعایی باطل است *** هر که زد کوس خلافت جاهل است

بی علی اسلام نامی بیش نیست *** ادعا جز فکر خامی بیش نیست

خانه زاد خانه حق کیست او *** شرزه شیر بدر و خندق کیست او

آن چه حق می خواست از او خواست شد *** قامت اسلام از او راست شد

هل اتی در شأن او نازل شده *** انما در وصف او واصل شده

دلربا تر از نسیم است این علی *** چون صراط المستقیم است این علی

در خدا فانی الا هو شده *** توبه آدم قبول از او شده

عالم بی روح را روح است او *** ناخدای کشتی نوح است او

بر خلیل آتش از او گل می کند *** تا به ذات حق توکل می کند

با نگاهش شاخه ها پُر پر شود *** در کف موسی عصا اژدر شود

کسب دم از او مسیحا می کند *** با دم او مرده احیا می کند

با علی بودن کمال بودن است *** بر مقام و قدر خود افزودن است

با علی بودن آتم نعمت است *** چون علی حق را همای رحمت است

هر که باشد بی علی بیچاره است *** سنگلاخی پر ز سنگ خاره است

هر مسیری را هدایت لازم است *** هر هدایت را درایت لازم است

بی ولایت عقل انسان خسته است *** راه بر روی درایت بسته است

بی ولایت را خلل دارد سرشت *** دوزخی کی می شود اهل بهشت

الغرض نازل به احمد شد به خم *** آیه الیوم اکملت لکم

از نبی از سوی حق تجلیل شد *** با ولایت دین او تکمیل شد

تا ولایت یافت در عالم قوام *** نعمت حق گشت بر امت امام

تا که شیرین مصطفی را کام شد *** مرضی ذات خدا اسلام شد
شیعه تا دارد علی آزاده است *** در رهش با نقد جان آماده است
شیعه را ترسی ز نیش خار نیست *** بیمی از ترفند استکبار نیست
شیعه سد راه خصم جانی است *** ضد هر انگیزه شیطانی است
شیعه دلال سر بازار نیست *** دین فروش در هم و دینار نیست
شیعه فقرش تیر چشم اغنیاست *** چون حسابش از حساب او جداست
شیعه کارش خدمت مردم بود *** آشنای خلق و در خود گم بود

ص: 109

شیعه نان خود به مردم می دهد *** جو اگر خواهند گندم می دهد

شیعه خونخوار و جنایت پیشه نیست *** خون خلقش دائماً در شیشه نیست

شیعه اهل حيله و نیرنگ نیست *** با گرانی یار و هم آهنگ نیست

شیعه او از پلیدی عاری است *** مخلص فرمان ذات باری است

شیعه او بینوایان را نواست *** با نوای بینوایان آشناست

شیعه او پیر و آگاه اوست *** راه مولا در شریعت راه اوست

تا علی بر شیعه مولایی کند *** در دو دنیا شیعه آقایی کند

یا علی

خدا را هیچ می دانی ولی کیست *** علی هست و کسی غیر از علی نیست

علی بانی خلق نه فلک بود *** نمکدان الهی را نمک بود

علی شهکار کلک لایزالی است *** اولی الامر و به حق مولی الموالی است

علی آئینه حسن جمیل است *** کمین شاگرد درشش جبرئیل است

علی میزان کل عدل و داد است *** علی بیت خدا را خانه زاد است

علی جان است و عالم جسم بی جان *** علی شمع است و جان پروانه آن

علی همگام معراج نبی بود *** پذیرائی احمد با علی بود

علی صهر نبی کفو بتول است *** که از او توبه آدم قبول است

علی بر کشتی نوح است ساحل *** که از او دین احمد گشت کامل

علی بر آتش نمرود شد گل *** شد ابراهیم را وصل توصل

علی اعجاز موسی را نشانی است *** خدا را او ندای لن ترانی است

علی باشد شکوه اسم اعظم *** که عیسی از دمش شد صاحب دم

علی انگشتر و خاتم نگین است *** نبی علم و علی علم الیقین است

علی را هل اتی تأیید کرده *** ز اکرامش خدا تمجید کرده

علی انگشتر خود بر گدا داد *** که داد وصف او را انما داد

نبی علم و علی باشد در علم *** نبی نخل و علی برگ و بر علم

علی شعر بلند عشق‌بازی است *** یگانه سر‌بدار سر‌فرازی است

علی انسان کامل در وجود است *** شکوه سجده در عین سجود است

ص: 110

علی شیرازه قاموس هستی است *** شکوه همت یکتا پرستی است
علی باقی است تا باقی است هستی *** علی ساقی است تا باقی است مستی
به احمد از احد شد وحی نازل *** رسالت بی ولایت نیست کامل
قبولی ولایت فیض عام است *** علی چون فیض شد نعمت تمام است
علی عین خدا هست و خدا نیست *** به هر جا حق بود از حق جدا نیست
ولی با این همه قدر و جلالت *** علی شد کشته از فرط عدالت
سحرگاهان به دست زنگی مست *** ز پا افتاد ساقی جام بشکست
همان دستی که زهرا را کتک زد *** شرر بر خرمن باغ فدک زد
همان دستی که می زد جابرانه *** به زهرای عزیزش تازیانه
خوارچ گرد یکدیگر نشستند *** کمر بر کشتن اسلام بستند
ضلالت را برای خود خریدند *** عدالت را به خاک و خون کشیدند
نوای عشق را خاموش کردند *** شرنگ غم به جام نوش کردند
ولایت را به زیر پا نهادند *** در دوزخ به روی خود گشادند
سخاوت را به شهر غم کشاندند *** یتیمان را به خاک غم نشانند
عدالت را به زیر خاک کردند *** فضیلت را گریبان چاک کردند
شب است و آسمان را غم گرفته *** عروس شهر شب ماتم گرفته
ملک در عرش کارش سوگواری است *** بلور اشک شان از دیده جاری است
به جنت بزم ماتم چیده آدم *** به تن رخت سیه پوشیده آدم
ز جام دیده چیده عقد گوهر *** به سوگ ناخدا نوح پیمبر
خلیل از دست غم ساغر گرفته *** زای ساقی کوثر گرفته
کلیم از ماتمش تنها نشسته *** به روی فرشی از غم ها نشسته

نهاده سر به روی زانوی غم *** به سوگ مرتضی عیسی بن مریم

علی علیه السلام

رمز و ثبات حمد و ثنای خدا علیست *** آئینه تمام نمای خدا علیست

نام خدا علی است که داده است بر علی *** نبود علی خداکه ولای خدا علیست

مهمان نبی به عرش شد و دید میزبان *** در کسوت جلال به جای خدا علیست

ص: 111

آن چه بر عرش گفت خدا با رسول خویش *** احمد شنید و گفت خدای خدا علیست
مُهر قبول توبه آدم نزد خدا *** آن کس که کرد جلب رضای خدا علیست
از موج خیز حادثه تا ساحل نجات *** از بهر نوح راه گشای خدا علیست
بر تخت گل نشست خلیل به خنده گفت *** الحق که عشق و شور و صفای خدا علیست
موسی عصا به نیل زد و نیل را شکافت *** اعجاز آن عصا به ندای خدا علیست
عظم رمیم از دم عیسی گرفت جان *** آن دم که بود راز بقای خدا علیست
بیهوده خضر در پی آب حیات رفت *** آب بقا و بحر سخای خدا علیست
یونس به بطن حوت رها شد به خویش گفت *** تنها کلید دفع بلای خدا علیست
بخشد نگین پادشهی بر گدا ولی *** تنها گدای عشق برای خدا علیست
ابلاغ شد به ختم رسولان بگو به خلق *** اکمال دین و اصل رضای خدا علیست
روزی رسان خداست ولی اکمل نعم *** در خوان بیکران عطای خدا علیست
شد خانه زاد خانه حق و رسول گفت *** تنها هدف ز طوف بنای خدا علیست

امیر المؤمنین علیه السلام

تو کیستی که می کند مدح تو را خدا علی *** گهی به نص ائما گهی به هل اتی علی
تو کیستی که محترم حرم شد از ولادتت *** که کرده کعبه را خدا برای تو بنا علی
تو کیستی که دست تو گرفت در غدیر خم *** بهر معرفی تو خاتم الانبیا علی
تو کیستی که ز امر حق ز جانشینی تو شد *** اتم نعمت خدا به بندگان اتی علی
تو کیستی که از تو شد کمال دین احمدی *** چه حکمتی نهفته در ولایت تو یا علی
تو کیستی که توبه حضرت آدم از تو شد *** به مُهر مهر حُبّ تو قبول کبریا علی
تو کیستی که نوح هم دست به دامن تو زد *** که شد ز خشم موج ها کشتی او را علی
تو کیستی که آتش از سخاوت تو گل شد *** که جا به تخت گل کند خلیل مقتدا علی

تو کیستی که نیل را به عشق تو دو نیمه کرد *** کلیم را چو آشنا به آب شد عصا علی

تو کیستی که با دقت زنده کنی مسیح را *** که جان دهد به مردگان با دم جانفزا علی

فوق تصور بشر هست مقام و قدر تو *** پی به مقام و قدر تو نبرده جز خدا علی

حدوث را قدم تویی که حادث از تو شد عدم *** مگر به دست تو بود بقای ما سوا علی

ص: 112

خدا نئی ملک نئی بشر نئی تو پس که ای *** که مانده ام چه خوانمت در این جهان تو را علی

شکوه درک قدر تو ز سر ربوده هوش ها *** که از بهای قدر تو شرم کند بها علی

تو راز ناشناخته برای خلق عالمی *** که از طفیل تو بود کون و مکان بیا علی

رسالت محمدی زنده شد از ولایت *** که بی ولای تو بود رسالتش فنا علی

اتم خوان نعمتی قسیم نار و جنتی *** چه مظهري چه آیتی بگو بگو به ما علی

بشر کجا و این همه قدر و مقام و منزلت *** تو کیستی که داده حق بر تو چنین بها علی

اگر مشیت خدا قضا به اقتدا کند *** نقش شود به دست تو مشیت قضا علی

گهی کشی به دوش خود تو مشک آب پیرزن *** گهی نهی تو در دهن یتیم را غذا علی

گهی سر جذامیان به روی دامن نهی *** گهی نگین خویش را دهی تو بر گدا علی

گهی عقیل را دهی شرر به جای سیم و زر *** که بر حقوق دیگران نمی کنی جفا علی

تورا به جان فاطمه بکن شفاعت از همه *** که حق به پاس تو کند حاجت ما روا علی

بهشت بی ولای تو برای ما جهنم است *** جهنم از ولای تو بهشت جانفزا علی

تا نرسی به داد من تا ندهی مراد من *** از کف خود نمی کنم دامن تو را علی

غدیر خم

غدیر نقطه عطفی به وسعت دنیا است *** غدیر بهر ملل شور مجلس شور است

غدیر کنگره نشر عزت دین است *** بزرگ فلسفه ساز عقوبت عقباست

غدیر ناشر قاموس روح آزادیست *** که نص حکم رسالت بنام او امضاست

غدیر سلسله جنبان مکتب علویست *** کز او عصاره جهد پیمبران پیدا است

غدیر مهر اجابت به توبه آدم *** چنان که ساحل کشتی نوح در دریا است

غدیر باغ گل است از برای ابراهیم *** که محو وادی طورش هزار ها موساست

غدیر مهبط وحی خدای لم یزلی است *** که از نسیم خوشش زنده حضرت عیسا است

غدیر در خم خمخانه اش شراب طهور *** برای خلق جهان تا به حشر در میناست

غدیر جوشش می در خم ولای علی است *** که پیر باده فروشش پیمبر طاهاست

غدیر مرکز تفسیر کل قرآن است *** که آیه آیه آن شرح لیلہ اسراست

غدیر وجه کمال شریعت نبوی است *** اتم نعمت حق در تمام ما فیهاست

غدیر برگ ثبات حقیقت شیعه است *** که مجد تاج گذاری حضرت مولاست

ص: 113

غدیر صفحه زرین دفتر هستی است *** که بهترین سند افتخار در دنیاست

غدیر ما حصل آیه اُولی الامر است *** که مزد پیرویش نص وال من وال است

غدیر پرده برانداز دشمنی ولی است *** که آشکار زایراد عاد من عادات

غدیر سمبل آیات لیلۃ القدر است *** که قدر و مرتبه اش معنی من اُولی است

علیست آن که غدیرش به صفحه تاریخ *** به حکم محکم حق تا ابد جهان آراست

علیست آن که نماینده خدا به بشر *** به نص آیه قرآن پس از رسول خداست

علیست آن که قدم زد به خانه ای که در آن *** ندای اُخْرُجی از بهر مریم عذر است

علیست آن که به معراج میزبان نبی *** ز باب فتح به فرمان خالق یکتاست

علیست آن که چنان شیر شرز به بی پروا *** علیه دشمن قرآن به عرصه هیجاست

علیست آن که ز عدلش بداد آمد ظلم *** چنان که هستی دونان همه به باد فناست

علیست آن که برایش ز سهم بیت المال *** حقوق غیر و برادر بدون استثناست

علیست آن که به شب ناشناس و برقع پوش *** به دلنوازی ایتم مهد عشق و صفاست

علیست شمس ولایت که پرتو نورش *** به رغم ظلمت شب شمع کلبه فقر است

علی سقیفه لطف است در جوانمردی *** و علی عصاره بخشش به وقت جود و سخاست

علی نهایت هستی است تا که هستی *** هست که هستی همه چون قطره هست و او دریاست

زبان ز گفتن اوصاف او بود عاجز *** قلم به وقت رقم در شگفت از معناست

ز قدر وصف علی می توان همین را گفت *** به شهر علم در و باب یازده عیسانست

بگو به شاعر ژولیده کز مقام علی *** همین بس که شوهر به حضرت زهراست

غدیره

پس از اتمام حج از امر ذوالمن *** نبی احرام بیرون کرد از تن
وداعش در حقیقت دیدنی بود *** گل از گلزار رویش چیدنی بود

گل لبخند بر لب داشت احمد *** که بر لب ذکر یا رب داشت احمد

منا را سوی یثرب بار بستند *** گنه را حاجیان طومار بستند

نبی شمع و علی پروانه اش بود *** نبی ساقی علی خمخانه اش بود

نبی رادر مسیر راه هادی *** ندایی گشت از نای منادی

به فرمان خدای حی سرمد *** ندا آمد که بلغ یا محمد

ص: 114

شب معراج رازی با تو گفتم *** در ناسفته ای بهر تو سفتم

بگفتم با تو آن سرجلی را *** نشان دادم مقامات علی را

به عالم از علی بهتر ندیدم *** که او را در ولایت برگزیدم

تو هم او را به جا تایید کردی *** بر این تایید حق تاکید کردی

کنون آن راز باید فاش گردد *** که سد مردم او باش گردد

نبی از این پیام حی سرمد *** به لب لبخند را پیوند می زد

در وصف ولادت صدیقه کبری حضرت فاطمه زهرا علیهم السلام

مرغ سعادت از وفا نشسته بر روی بام ما *** ریخته جای می ملک شیر و عسل بجام ما

همای بخت را نگر چگونه گشت رام ما *** غزال وادی شرف شده اسیر دام ما

ز سوی عشق پخته شد خمیر فکر خام ما *** آب شود دل شکر ز شکرین کلام ما

که شد کلام ما همه مدح و ثنای فاطمه *** سزد که جان عالمی شود فدای فاطمه

طوطی طبع من اگر لب بلب آشنا کند *** ز وصف همسر علی شور نوا بپا کند

عروس فکر بکر من غنچه لب چو وا کند *** بناز و غمزه و ادا حق سخن ادا کند

بگو به ماه آسمان شرم کند حیا کند *** که دختری خدا عطا به ختم الانبیا کند

هزار مهر و مه زند بوسه پبای فاطمه *** سزد که جان عالمی شود فدای فاطمه

گر ز ولادت نبی کاخ بتان خراب شد *** از نور روی دخترش قمر به پیچ و تاب شد

ز جلوه جمال او جهان پر انقلاب شد *** به روی خلق ما سوا دوباره فتح باب شد

ز پشت پرده جلوه گر همسر بوتراب شد *** که غرق شادی و شعف زمین او تراب شد

عقد علی و فاطمه بسته خدای فاطمه *** سزد که جان عالمی شود فدای فاطمه

بجز جلال حق بود فوق همه جلال او *** جمال حق عیان بود ز آئینه جمال او

کمال دین عقل کل مکمل از کمال او *** کمیت عقل گشته پی ز جذبه خصال او

محور این جهان علی نکته اوست خال او *** بحق حق که مادری نیورد مثال او

تکیه نمی زند کسی دگر بجای فاطمه *** سزد که جان عالمی شود فدای فاطمه

ص: 115

چادر عصمتش بود مایه افتخار زن *** گوهر عفتش بود سکه اعتبار زن

حجاب اوست در جهان باعث اقتدار زن *** اوست بروز واپسین مونس و غمگسار زن

بیک اشاره واکند دو صد گره ز کار زن *** بدست فضا اش بود عنان اختیار زن

خوش آن زنی که می کند جلب رضای فاطمه *** سزد که جان عالمی شود فدای فاطمه

اوست که یازده پسر هدیه به ما سوا کند *** پرچم صلح را علم ز صلح مجتبی کند

نماز را حسین او زنده بکر بلا کند *** بنای زهد را بنا عابدش از وفا کند

بنور علم قلب ما با قرش آشنا کند *** مدرسه اصول را صادق او پیا کند

موسی جعفرش دهد بما ولای فاطمه *** سزد که جان عالمی شود فدای فاطمه

اوست که می دهد بما امیر ارض طوس را *** ز جود او جواد او زنده کند نفوس را

خجل کند ز حسن خود هادی او شמוש را *** بدست عسکری دهد عصای آبنوس را

بنام او زند ملک بیام عرش کوس را *** مزن ز فرط غم دگر بهم کف فسوس را

که مهدیش نشان دهد بما سرای فاطمه *** سزد که جان عالمی شود فدای فاطمه

مهدی فاطمه عیان رخ از پس نقاب کن *** سپس تو پای خویش را بحلقه رکاب کن

بنای کاخ ظالمان ز بیخ و بن خراب کن *** ز حسن روی خویشان خجل تو آفتاب کن

به پهلوی شکسته ما در خود شتاب کن *** چو قاتلش برون کنی ز قبر این خطاب کن

بگو چرا کمان بود قد رسای فاطمه *** سزد که جان عالمی شود فدای فاطمه اش

بنده منم که کرده ام ورد زبان ثنای تو *** این همه رنج می کشم در طلب لقای تو

بیا بیا که منتظر نشسته ام برای تو *** اگر رسم بخدمتت ز رحمت خدای تو

بجای سرمه می کشم بدیده خاکپای تو *** تو پادشاهی و بود ژولیده گدای تو

که ورد اوست روز و شب مدح و ثنای فاطمه *** سزد که جان عالمی شود فدای فاطمه

میلاد با سعادت حضرت زهرا علیها السلام

آن شب زمین مکه بر خود ناز می کرد *** با ناز خود در های رحمت باز می کرد

آن شب حرم سر تا قدم حق را هدف بود *** گویای تکبیر بلال از هر طرف بود

ص: 116

آن شب شفق در باغ دل ها لاله می کاشت *** آن را به عشق یار هجده ساله می کاشت

آن شب سحر سجاده دل باز می کرد *** قامت به قد قامت مؤذن ساز می کرد

آن شب فلق شعر گل مهتاب می خواند *** از بهر غم شادی حدیث خواب می خواند

آن شب سپیده جامه بر تن چاک می کرد *** گرد ملال از روی احمد پاک می کرد

آن شب زمان چرخ و فلک را تاب می داد *** کلک قضا لوح قدر را آب می داد

آن شب زمین آبستن شور و شعف بود *** غواص دل آماده صید صدف بود

آن شب منا شعر مبارک باد می خواند *** زیبا سرود آن شب میلاد می خواند

آن شب خدیجه بود و درد بارداری *** از بارداری بود کارش بی قراری

آن شب ز تنهایی روانش رنج می برد *** رنج شکوفایی به پای گنج می برد

آن شب زنان مکه بر او پشت کردند *** از او بریدند و نکوهش مشت کردند

آن شب میان آن دو اسراری مگو بود *** وقت شکوفایی نخل آرزو بود

آن شب به مادر از بهشت و حور می گفت *** از مرگ ظلمت در دیار نور می گفت

آن شب قمر آهنگ شادی ساز می کرد *** در را برای صبح صادق باز می کرد

آن شب خدیجه بود و آه جانگدازش *** لطف خدای مهربان سوز و سازش

آن شب بهشتی بانوان اوراد کردند *** با یاری خود قلب او را شاد کردند

آن یک به دستش ساغری آکنده از مل *** ان کلمات آن یک برایش سندس استبرق و گل

آن یک به پایش با ترنم لاله می ریخت *** لبخند از لب در دیار ناله می ریخت

آن یک برایش باده در پیمانہ می کرد *** آن یک پریشان گیسوانش شانه می کرد

مریم به گوشش آیه انجیل می خواند *** آسیه بهرش داستان نیل می خواند

سارا برایش عود و عنبر دود می کرد *** او را مهیا بهر یک مولود می کرد

ناگه خدا از راز هستی پرده برداشت *** آهنگ فتح نور در شهر سحر داشت

تا مصطفی را ابتران ابتر نخوانند *** شعر هجا در وصف پیغمبر نخوانند

ام القرا آئینه دار نور گردید *** چشم کج اندیشان عالم کور گردید

کون و مکان را ذات حق زیب و فری داد *** بر خاتم پیغمبرانش دختری داد

آن هم چه دختر نازنین و ناز پرور *** دختر نه بلکه بر یتیم مکه مادر

بالاتر از او بین زن ها دختری نیست *** در امتحان همسرش شد نمره اش بیست

هر تار مویش آیه جبل المتین است *** بر حلقه انگشتر خاتم نگین است

آمد به دنیا عصمت کبرای سرمد *** ام الائمه فاطمه ام محمد

ص: 117

آمد به دنیا شاهکار کلک خلقت *** گنجینه شرم و حیا و کان عصمت

آمد به دنیا آن که نورش منجلی بود *** معراج احمد بود و منهاج علی بود

آمد به دنیا آن که هستی هست مستش *** از مستی هستی بشر شد پای بستش

گر او نبودی هستی عالم نبودی *** مشهودی از آب و گل آدم نبودی

گر او نبودی زندگی بی محتوا بود *** در پرده ابهام آیات خدا بود

او رحمتی بر رحمت للعالمین است *** او زینت آیات قرآن مبین است

بر جسم ختم الانبیا روح است زهرا *** بر کشتی عدل علی نوح است زهرا

آئینه دار نهضت پیغمبر است او *** بهر پدر دلسوزتر از مادر است او

مظهر خدا هست و خدا را اوست مظهر *** ساقی علی هست و علی را اوست کوثر

شرمنده از نور جمالش آفتاب، است *** درس نخستش بر زنان حفظ حجاب است

لب های ختم الانبیا بوسید دستش *** پیمانه صبر علی گردید مستش

از بس که داده ذات حق قدر و مقامش *** قد قامت احمد بود از احترامش

بی فاطمه نام نبی معنا ندارد *** فرقی علی با حضرت زهرا ندارد

میلاد حضرت زهرا علیهم السلام

بساقی ای صبا بگو حاجت ما بر آورد *** ساغری از برای ما ز آب کوثر آورد

بساغر لطیفه گو بگو لطیفه ای بگو *** که مطرب از ره وفا چنگ به مضمهر آورد

بگو به ماه آسمان بخود نبالد اینقدر *** که ماه بی قرین من سراز افق در آورد

ماه جمادی آمده موقع شادی آمده *** باز منادی آمده به نخل دل بر آورد

دوباره گشته این جهان برتبه برتر از جنان *** که حق به خیل بانوان هادی و رهبر آورد

دوش شنیدم این ندا که امشب از ره وفا *** برای ختم الانبیا خدیجه دختر آورد

چه دختری که مظهر شرم و حیا و عفت است *** چه عفتی که عصمتش صفای دیگر آورد

نیافریده ذات حق بجز خدیجه مادری *** که دختری چو فاطمه پاک و مطهر آورد
به بحر رحمتش خدا بیافرید یک صدف *** که یازده گهرا زا وز صلب حیدر آورد
خدا برای عقل کل دختری همچو برگ گل *** بکوری دو دیده مردم ابتر آورد
بهر نثار مقدمش ز فر و شادی و شعفر *** لعل و گهر طبق طبق مریم و هاجر آورد
بشأن دخت مصطفی جبریل امشب از سما *** چو برگ گل ورق ورق آیه ز داور آورد

ص: 118

ساره و کلثوم از جنان به امر خالق جهان *** مشک و گلاب و عنبر و عطر معطر آورد
حور و پری که از یمین که از یسار در زمین *** حضور فاطمه به بین عود به مجمر آورد
ندیده مهر مادری چو خاتم پیغمبران *** فاطمه را خدای او بجای مادر آورد
قدم نهاد در جهان مایه فخر بانوان *** آن که چو مجتبی حسن به سروران سر آورد
مهین حبیبه خدا دیده گشوده از وفا *** که چون حسین آیتی خصم ستمگر آورد
عین عیون عابدین مام امام پنجمین *** آمده بهر مؤمنین مذهب جعفر آورد
بسان کاظم و رضا همچو تقی شیر خدا *** برای رهبری ما رهبر و سرور آورد
همچو تقی و عسکری هادی و میر و رهبری *** ز بهر حفظ دین حق ماه منور آورد

یا فاطمه

امشب شب ولادت محبوبه خداست *** جشن ولادتی که به هفت آسمان به پاست
امشب شکوه خلقت هستی است در جهان *** آن خلقتی که بانی هستی ماسواست
امشب امین و وحی خدا حامل پیام *** از جانب خدا به بر ختم الانبیاست
امشب فرشتگان همه گویند یک صدا *** امشب شب تبلور انوار کبریاست
امشب مدینه سفره شاهانه چیده است *** مهمان پذیر سلسله خیل انبیاست
امشب ز خلد آدم و نوح و خلیل حق *** مهمان احمدند غذا حب مرتضی است
امشب مسیح دست فشان طالب حضور *** بهر زیارت گل گلزار مصطفاست
امشب ز کوه طور پی عرض تهنیت *** موسی ز راه آید و در دست او عصاست
روح الامین به هادی کل گفت ذات حق *** کوثر عطا کند که تورا بهترین عطاست
حق از خدیجه داده تورا دختری و گفت *** آینه تمام نمای صفات ماست
او را بنام فاطمه خوانیم و فاطمه *** کانون مهر و عاطفه و معدن صفاست
صد ها هزار زهره از او کرده کسب نور *** زهرا بخوان که خواندن زهرا و را سزاست

گر او نبود نام و نشان از بقا نبود *** بی او بقا به معرکه محکوم بر فناست

کیست زهرا

کیست زهرا حرف اول در نخست *** آن که زو شد نادرستی ها درست

کیست زهرا نقطه عطف *** وجود تار و پود هستی بود و نبود

ص: 119

کیست زهرا آفرینش را سبب *** ام زینب ام کلثوم ام اب

کیست زهرا روح آدم در سرشت *** قفل دوزخ سنبل باغ بهشت

کیست زهرا نوح را فلک نجات *** تشنگان را چشمه آب حیات

کیست زهرا نار را باب دخیل *** معنی برداً سلاماً بر خلیل

کیست زهرا شهروند شهر نور *** بهر موسی حرف حق بر کوه طور

کیست زهرا صد مسیحا را مسیح *** در ملاحظت هر ملیحی را ملیح

کیست زهرا گوهری کامل عیار *** اولین پروده پروردگار

کیست زهرا آفتابی در حجاب *** آن که از شرمش خجل شد آفتاب

کیست زهرا پاره تن بر رسول *** راضیه مرضیه عذرای بتول

کیست زهرا نوگل پژمرده ای *** در میان کوچه سیلی خورده ای

کیست زهرا روح قرآن مبین *** تازیانه خورده ای از بهر دین

کیست زهرا یار هجده ساله ای *** تا ابد در نای هستی ناله ای

ناله اش فریاد مظلومیت است *** با علی هم درد محرومیت است

ناله اش افشاگر قدر علی است *** پرده دار صدره صبر علی است

ناله اش تیری به قلب دشمن است *** چل چراغ عشق از او روشن است

کیست زهرا مریمش خدمتگذار *** مهبط وحی خدا را پرده دار

کیست زهرا معنی الله نور *** جلوه نور محمد در ظهور

کیست زهرا نور حق را منجلی *** باعث پیدایش مولا علی

کیست زهرا زینت روی زمین *** رحمتی بر رحمت للعالمین

کیست زهرا عرش حق را قائمه *** فاطر ارض و سماء را فاطمه

کیست زهرا نعمت حق بر نبی *** هم علی زهراست هم زهرا علی

کیست زهرا عصمت کبری حق *** سینه چاک سینه سینای حق

کیست زهرا هر مرادی را مرید *** کوثر حق نص قرآن مجید

کیست زهرا شعر سبز روزگار *** بانوان را بهترین آموزگار

کیست زهرا یکه تاز دلبری *** همسری را لایق پیغمبری

ص: 120

فاطمه سلام الله علیها

ای فاطمیون فاطمه فتح و ظفر آورده است *** بهر حسین فاطمه قرص قمر آورده است

از بیشه شیر خدا یک شیر نر آورده است *** مردافکن و صف بشکن و قدرت قدر آورده است

سرلشکر و آب آور سینه سپر آورده است *** پشت و پناه زینب نیکو سیر آورده است

مرکز هاتف غییم ندا از حی سرمد آمده *** عباس بهر یاری دین محمد آمده

او آمده تا در جهان نیکو علمداری کند *** هم پاسداری از حرم هم حفظ همیاری کند

امضا به خون خویشتن خط وفاداری کند *** با غیرت و مردانگی اسلام را یاری کند

پیر عطش را مست می در حال هوشیاری کند *** امشب ز روی ماه او حق پرده برداری کند

کز هاتف غییم ندا از حی سرمد آمده *** عباس بهر یاری دین محمد آمده

او آمده تا کربلا نازد به ناز شصت او *** پیوند هستی می زند بر هستی ما هست او

شرمنده سازد آب را لعل لبان مست او *** گلبوسه بر چشمش زند تا خضر شد پابست او

سازد جدا تیغ ستم در راه داور دست او *** تا صدگره را وا کند خالق ز بند و بست او

کز هاتف غییم ندا از حی سرمد آمده *** عباس بهر یاری دین محمد آمده

او جان خود را در جهان تقدیم جانان می کند *** جان جهانی زنده او با قیمت جان می کند

از ما شفاعت نزد حق از راه احسان می کند *** امشب نگاه مرحمت بر اهل ایمان می کند

هر کس ابوالفضلی بود بر خویش میهمان می کند *** دردی که بی درمان بود عباس درمان می کند

کز هاتف غییم ندا از حی سرمد آمده *** عباس بهر یاری دین محمد آمده

یا فاطمة الزهرا علیها السلام

فاطمه ای روح ریحان مبین *** رحمتی بر رحمت للعالمین

کیستی تو کز تو هستی شد به پا *** حق ز بودت گفته بر خود مرحبا

ذات حق از مصطفی تقدیر کرد *** نام نیکوی تو را تفسیر کرد

فاطمه یعنی حقیقت را سرشت *** کز سرشت او بود باغ بهشت

از همه باشد فراتر فاطمه *** چون همه طفلند و مادر فاطمه

ص: 121

فاطمه نوری ز نور سرمدی است *** نور او میلاد نور احمدی است

معنی نور علی نور است او *** از پلیدی ها چو حق دور است او

فای او سرچشمه فیض خدا *** آی او آئینه ایزد نما

طای او طهر طهارت ها بود *** میم او مهر محبت ها بود

های او ما را هدایت می کند *** راهی راه ولایت می کند

ماسوا از او و او از ما سواست *** چون وجودش رمز اثبات خداست

گر نبود فیض سرمد هم نبود *** گر نبود او محمد هم نبود

گر نبود او علی مولا نبود *** هستی کون و مکان بر پا نبود

فاطمه فتح جهانی می کند *** از ولایت پشتمانی می کند

از وجود او بود غیب و شهود *** شاهد جودش بود بود و نبود

فاطمه ثقل عفاف عصمت است *** شهپر عشق همای رحمت است

فاطمه یعنی ولایت را سپر *** درد ها را ناله ای در پشت در

فاطمه یعنی رسالت را نگین *** مادر اول شهید راه دین

فاطمه محبوب حی داور است *** بر نبی هم دختر و هم مادر است

فاطمه یعنی اصول ما ترک *** یاس نیلی گشته باغ فدک

فاطمه یعنی ولایت را ولی *** تازیانه خورده در راه علی

فاطمه یعنی محبت را ثمر *** فاطمه یعنی شهادت را اثر

فاطمه یعنی کمال احتجاج *** نوش دارویی به هر دردی علاج

فاطمه یعنی شکوه بندگی *** بانوان را خط و مشی زندگی

فاطمه یعنی صفا یعنی جلال *** بر علی الیوم اکملت کمال

فاطمه یعنی شکوه یاس ها *** دست پینه بسته از دستاس ها

فاطمه یعنی قیامت را قیام *** زخمی اما زخم ها را التیام

فاطمه یعنی علی بت شکن *** جلوه حسن خداداد حسن

فاطمه یعنی نبی را نور عین *** چشمه سار جوشش خون حسین

فاطمه یعنی سجود ساجدین *** زینت تقوای زین العابدین

فاطمه یعنی ولایت بر عموم *** اوستاد مکتب بحر العلوم

فاطمه یعنی فراز برتری *** صاحب فقه و اصول جعفری

فاطمه یعنی شکوه رشک طور *** بی عصا اعجاز موسی را ظهور

ص: 122

فاطمه یعنی علی موسی الرضا *** شمسه شمس الشموس والضحی

فاطمه یعنی در دریای جود *** هم جواد و هم جهاد و هم سجود

فاطمه یعنی سخاوت را سخی *** سر خط تقوی و دانش بر تقی

فاطمه یعنی امید روزگار *** عسکری را بهترین آموزگار

فاطمه یعنی سرور سروری *** انتظار حجة بن العسکری

چون نهد مهدی او پا در رکاب *** می کند بر قاتل زهرا خطاب

مادر ما دخت پیغمبر نبود؟ *** بهترین محبوبه داور نبود؟

بازویش را جوهر نیلی زدی *** بر رخ او از چه رو سیلی زدی

توصیف حضرت زهرا علیها السلام نص حضرت باری تعالی

من خدایم که زمان در خط فرمان من است *** هستی کون و مکان مطلع دیوان من است

همه ذرات جهان ریزه خور خون من است *** لیلی حسن قدم سمبل نسوان من است

خلقت او زازل کلک مرا لازمه بود *** هدف از خلقت هستی جهان فاطمه بود

اولین واژه که بنوشت قضا زهرا بود *** ثمر بودن زهرا علی و طاها بود

ما سواله همه چون صورت او معنا بود *** فاطمه منشاء پیدایش این دنیا بود

غیر او هیچ کسی عرش مرا قائمه نیست *** بین خوبان جهان خوبتر از فاطمه نیست

موقع خلقت عالم نفس او دم بود *** نور او منشاء آدم شدن آدم بود

نوح در کشتی و او راه گشای یم *** بود به خلیل آتش نمرود از او خرم بود

ناز موسی بود از او وید بیضایش *** دم عیسی بود از آن دم روح افزایش

بود او لازمه بود و نبود است مرا *** قدر او جاذبه رکن و سجود است مرا

جود او جلوه اثبات وجود است مرا *** نور او بارقه غیب و شهود است مرا

خاتم از بودن او تاج سر عالم بود *** دخت خاتم شد و مادر به گل خاتم بود

حرم وحی مرا محرم اسرار بود *** قلم صنع مرا جوهر ایثار بود

سنگر عشق مرا قافله سالار بود *** رشته مهر مرا پود بود تار بود

بین زن های جهان فاطمه ناموس من است *** لوح محفوظ من و مطلع قاموس من است

فاطمه همسر شایسته و نیکوی علی است *** طبق فتوای توان قدرت بازوی علی است

رمز پیروزی پی در پی و نیروی علی است *** چشمه خلق نبی نادره خوی علی است

رمز تحصیل ولایت به ولی زهرا شد *** فاطمه کرد تجلی که علی مولا شد

روز محشر که بود شعله ور از سوزش نار *** صفی از خیل رسل هست ملائک بسیار

همه هستند پیاده گل طاهاست سوار *** می برد جلوه او از کفشان صبر و قرار

تا که اسباب شفاعت همه آماده شود *** حکم تام از طرف ما به کفش داده شود

با نگاهی به جزا شور و صفا می بخشد *** گر بخواهد همه راحق به جزا می بخشد

کرمش بس که زیاد است خطا می بخشد *** شیعیان را همه بی چون و چرا می بخشد

انبیاء بر کرمش چشم شفاعت دارند *** اوصیا در بر او عرض ارادت دارند

چادر عصمت او بافته از نور بود *** فاضله فاطمه و انسیة الحور بود

سینه چاک علی عالی منصور بود *** آن که او را نشناسد به جهان کور بود

گر علی هست بدان اصل سرشتش زهراست *** باغبان هست نبی باغ بهشتش زهراست

او گلی هست که تاب ستم خار نداشت *** پهلویش طاقت ضرب در و دیوار نداشت سینه اش طاقت بوسیدن مسمار نداشت *** جز

حمایت از علی فاطمه ام کار نداشت مصلحت بد علی صبر کند دم نزند *** تا کسی تیشه به اندیشه خاتم نزند

بهر پرواز به سیلی پر و بالش دادند *** بازویش را بشکستند و مدالش دادند

ز هر از ساغر اندوه و ملالش دادند *** گرچه کشتند ولی قدر و کمالش دادند

گرچه سد هدف حیدر کرار شدند *** لیک با چیدن گل در دو جهان خار شدند

خدیجه همسر رسول الله

خدیجه اولین بانوی اسلام *** کز او زن را به نامم زنده شد نام
یگانه همسر پیغمبر است او *** به قدر و رتبه از مردم سر است او
خدا را بین زن ها او یگانه است *** که در تاریخ نامش جاودانه است
ز ایثارش کرم شرمنده گشته *** کرم پیش سخایش بنده گشته
به سهم خویش دین خود ادا کرد *** تمام ثروت خود را فدا کرد
شریعت را قوام از ثروت اوست *** حقیقت را دوام از ثروت اوست
بود او زینت آئین احمد *** که از او زنده شد دین محمد
چو شد ایثار او در حد وفای *** سرآمد لطف حق بهر تلافی
هر آن چه جود بود در کان وجودش *** بر او بخشید از دریای جودش
تلافی گذشش را خدا کرد *** به او زهرای اطهر را عطا کرد
چه زهرایی که هستی گشته مستش *** بود هستی عالم پای بستش
چه زهرایی که او را نیست مانند *** به همسر داری و تعلیم فرزند
چه زهرایی طلوع صبح روشن *** نبی را روح ریحان پاره تن
چه زهرایی خدا را اصل ناموس *** به پیش نور او خورشید فانوس
چه زهرایی کلام بی نهایت *** شکوه شکر حق بهر ولایت
چه زهرایی نبی را ناز دختر *** همان دختری که او را هست مادر
چه زهرایی سرود باور صلح *** بسرای حفظ قرآن مادر صلح
چه زهرایی که آرد مجتبی را *** زمینه ساز جنگ کربلا را
چه زهرایی که شمس مشرقین است *** ز شیر جوشش خون حسین است
گل از شرمش گلاب ناب گردد *** گلاب از بوی عطرش آب گردد

اصالت صورت زهرا *** جلال قطره و دریاست زهرا

ولی با این همه جاه و جلالت *** بجای دادن مزد رسالت

نمک خواران نمکدان را شکستند *** دل احمد ز راه که خستند

شکستند استخوان پهلویش را *** سیه کردند از کین بازویش را

نکرد از مصطفی شری عدویش *** میان کوچه زد سیلی به رویش

ص: 125

امشب به فرمان خدا عالم سراپا ناز شد *** از رحمت ماه خدا در های رحمت باز شد

سیمرغ بخت شیعیان آماده پرواز شد *** آهنگ شادی و شمع در خانه دل ساز شد

حسن خدا داد حسن آئینه دار راز شد *** کلک هنر خیز خدا آماده اعجاز شد

تاج تبارک از احد از بهر احمد آمده *** یعنی حسن روشنگر دین محمد آمده

امشب به هر جا پا نهی جشن و طرب برپا بود *** فریاد شادی و شمع از هر طرف گویا بود

گسترده خوان نعمت خلاق بی همتا بود *** حکم پذیرایی آن با آدم و حوا بود

از شادی نوح نبی غرق شمع دریا بود *** آتش به ابراهیم حق چون جنت المأوا بود

تاج تبارک از احد از بهر احمد آمده *** یعنی حسن روشنگر دین محمد آمده

در سینه سینای او موسی عصا انداخته *** عیسی به گردن در برش طوق ولا انداخته

رحل اقامت بر سر کویش گدا انداخته *** از حسن او یوسف سپر نزد خدا انداخته

قدر گهر را پیش او حق از بها انداخته *** شوری دگر میلاد او در ماسوا انداخته

تاج تبارک از احد از بهر آمد آمده *** یعنی حسن روشنگر دین محمد آمده

چشم حقیقت بازکن حسن خدا دادش ببین *** لبخند زهرا را به لب در شام میلادش ببین

چشم علی را روشن از دیدار نوزادش ببین *** تحسین ختم الانبیا بر کلک استادش ببین

انصار را لب تشنه احسان و امدادش ببین *** آکنده در ارض و سما فریاد میعادش ببین

تاج تبارک از احد از بهر احمد آمده *** یعنی حسن روشنگر دین محمد آمده

سرسبزی عالم بود از سبزی رخسار او *** باشد طیب درد ها آن نرگس بیمار او

غرق شگفتی شد کرم از همت و ایثار او *** عاجز بود نطق بشر از سنجش معیار او یوسف اگر آگه شود از گرمی بازار او *** سیری نبیند تا

ابد از لذت دیدار او

تاج تبارک از احد از بهر احمد آمده *** یعنی حسن روشنگر دین محمد آمده

نامش حسن، وصفش حسن از فرق تا پایش حسن *** بودش حسن، جودش حسن، حسن دلارایش حسن

راهش حسن خطش حسن گفتار زیبایش حسن *** قامت قیامت قامت و زلف چلیپایش حسن

ص: 126

پیغام انسان پرور و تفسیر و معنایش حسن *** میلاد امروزش حسن میعاد فردایش حسن

تاج تبارک از احد از بهر احمد آمده *** یعنی حسن روشنگر دین محمد آمده

برد یمانی در برش تاج سخاوت بر سرش *** باب شفاعت سنگرش تخت عدالت منبرش

هستی بود زیر پرش جبریل دربان درش *** هستی عالم کشورش جن و بشر فرمانبرش

خیل ملایک عسگرش ام اییها مادرش *** صلح حقیقی جوهرش نور حق از پا تا سرش تاج تبارک از احد از بهر احمد آمده *** یعنی حسن روشنگر دین محمد آمده

از صلح او قرآن و دین جاوید و پابرجا بود *** از ساز او آوازه خونین عاشورا بود مکر عدو چون قطره و صلح حسن دریا بود *** بهر یحب الصابرين صبر حسن معنا بود

عفو گناهان تو را عشق حسن امضا بود *** طبع من ژولیده دل از وصف او گویا بود

تاج تبارک از احد از بهر احمد آمده *** یعنی حسن روشنگر دین محمد آمده

حسن مظهر صلح

ای یگانه امیر کشور صلح *** در جهان نیست جز تو رهبر صلح

از طفیل وجود ذی جودت *** بر رخ ما گشوده شد در صلح

صلح جوئی که دم ز صلح زند *** ورقی خوانده او ز دفتر صلح

حق نپرورده در صدف هرگز *** بخدا ثانی تو گوهر صلح

صلح شد با بیان تو تصویب *** رنگ بگرفته از تو جوهر صلح

آتش جنگ و کینه شد خاموش *** تا نجنبند ز جای محور صلح

شد بیا انقلاب سرخ حسین *** تا بعالم شود برابر صلح

از قیام حسین و صلح تو شد *** دین حق زنده پیش داور صلح

اول از تو شروع گشت و سپس *** شد بنام تو ختم آخر صلح

ورد ژولیده گشته توصیفت *** ای یگانه امیر کشور صلح

مجتبی را صلح عین جنگ بود *** جنگ ضد خدعه و نیرنگ بود

صلح او را بود جو آن زمان *** آتشی در زیر خاکستر نهان

صلح او یعنی قیام بی سلاح *** فتح را آئینه دار افتتاح

صلح او یعنی اطاعت از خدا *** بر قوانین خدا راز بقا

صلح او یعنی قیام مشترک *** بازتاب واقعه باغ فدک است

صلح او یعنی بهاران را نسیم *** مشعلی بهر صراط المستقیم

صلح او یعنی تز دشمن شکار *** تا قیامت دین حق را پاسدار

صلح او یعنی ولایت را سپر *** نخل توحید خدا را برگ و بر

صلح او یعنی دفاع از عدل و داد *** سر خط آزادی مردان راد

صلح او یعنی کمال بندگی *** صحنه ساز صحنه آزادگی

صلح او باشد حدیث درد ها *** قصه نامردی نامرد ها

صلح او سب علی را سد بود *** سد راه شر دیو و دد بود

صلح او شمشیر تیز رهبری است *** بهترین تز ضد انسان پروری است

صلح او گویاترین فریاد هاست *** در سیاست دادخواه دادهاست

صلح او بادام دین را مغز بود *** هر عاشورا چراغ سبز بود

صلح او بر دیوزنگی راه بست *** شیشه عمر ابوسفیان شکست

صلح او هیئات منازله است *** نردبان عاشقی را پله است

صلح او سازش نبود و جنگ بود *** خصم را بر جبهه داغ ننگ بود

صلح او کاری چوکار ذوالفقار *** کز شرارش آفریند افتخار

صلح او دارای صد ها راز بود *** بهر عاشورا زمینه ساز بود

با برادر صلح او همدست گشت *** باعث مرگ یزید پست گشت

صلح او را هست در هستی نشان *** مصلح کل مهدی صاحب زمان

امام حسن علیه السلام

مدینه شهر شادی بود آن شب *** ولایت را منادی بود آن شب

رسالت را ندایی آشنا بود *** پیامش روح بخش و دلربا بود

ص: 128

شفق باغ فلق را آب می داد *** صبا گیسوی شب را تاب می داد
سحر سوز دلش را ساز می کرد *** به شادی سفره دل باز می کرد
سپیده با شقایق شعر می خواند *** غزل با واژه های بکر می خواند
زمان آئینه دار راز می گشت *** زمین را ساز مهد ناز می گشت
دل زهرا به سینه داد می زد *** که دادش داد یک میلاد می زد
به شام نیمه ماه مبارک *** نبی می خواند آیات تبارک
جهان مرده را حق زنده می کرد *** علی نقش لبانش خنده می کرد
منادی گفت ختم الانبیا را *** بشارت ده علی مرتضی را
بگو قرص قمر آورده زهرا *** برایت یک پسر آورده زهرا
ز اشک شوق ترکن پیرهن را *** بین حسن خداداد حسن را
حسن اسم و حسن خلق و حسن خوی *** حسن چشم و حسن موی و حسن روی
حسن وصف و حسن رسم و حسن دست *** که می از نرگس مستش شده مست
شگفتی در شگفت از روی ماهش *** کند تاراج دل ها یک نگاهش
سخن شرمنده از درک کلامش *** هزاران یوسف مصری غلامش
از او شد سبز نخل بارور صلح *** که مظهر را بود او مظهر صلح
مگو صلح حسن بی آب و رنگ است *** که صلحش با عدو اعلان جنگ است
حسن را صلح آغاز نبرد است *** که در آزادگی آزاد مرد است
جهاد فی سبیل لله است صلحش *** زمینه ساز عاشورا است صلحش
ز صلح او علم شد قامت دین *** علم شد پرچم قد قامت دین
اگر صلح حسن انشا نمی شد *** قیام کربلا اجرا نمی شد

امشب خدا بر مصطفی تقسیر کوثر می کند *** تقسیر های هل اتی از بهر حیدر می کند
لبخند را نقش لب زهرای اطهر می کند *** بر بندگان ایثار را چندین برابر می کند
از جلوه روی حسن عالم منور می کند *** ناباوران دهر را مجذوب باور می کند
چون اولین گل واژه گلزار احمد آمده *** پور علی و فاطمه جان محمد آمده
امشب دل دردی کشان در سینه ها پر می زند *** پیک پیام سرمدی هی حلقه بر در می زند

ص: 129

گلبوسه جبریل امین دست پیمبر می زند *** ساقی کوثر از صفا ساغر به ساغر می زند

لبخند سبزی بر نبی زهرای اطهر می زند *** نام حسن را ذات حق چون سکه بر زر می زند

چون اولین گلوآژه گلزار احمد آمده *** پور علی و فاطمه جان محمد آمده

بین زمین و آسمان گوید منادی دمبدم *** صلح آفرین دین حق در ملک هستی زد قدم

کز مقدمش روی زمین گردید چون باغ ارم *** پیروز شد شور شعف بر غصه و اندوه غم

آمد کریم اهل بیت از بهر تصمیم کرم *** ساقی بیاور جام می بهر سپاس این نعم

چون اولین گلوآژه گلزار احمد آمده *** پور علی و فاطمه جان محمد آمده

سرسبزی رخسار او صد ها روایت می کند *** اندیشه بیدار او حفظ ولایت می کند

شیرینی گفتار او ما را هدایت می کند *** حق بودنش را صبر او بر حق کفایت می کند

خط حسینی را به ما عشقش حکایت می کند *** با خوردن خون جگر از دین حمایت می کند

چون اولین گلوآژه گلزار احمد آمده *** پور علی و فاطمه جان محمد آمده

نامش حسن وصفش حسن خلقش حسن خویش حسن *** چشمش حسن دستش حسن زیبایی رویش حسن

صلحش حسن جنگش حسن گفتار دلجویش حسن *** پورش حسن جودش حسن آن عطر خوش بویش حسن

دادش حسن عدلش حسن لعل سخنگویش حسن *** فکرش حسن ذکرش حسن آن طاق ابرویش حسن

چون اولین گل واژه گلزار احمد آمده *** پور علی و فاطمه جان محمد آمده

رخت امامت در برش تاج ولایت بر سرش *** خیل ملانک عسگرش جبریل دربان درش

هستی عالم منبرش قرآن ناطق دفترش *** زهرای اطهر مادرش نور حق از پا تا سرش

صلح و صفا برگ و برش جود و سخا در جوهرش *** ماه خدا همسنگرش کشتی علی او لنگرش

چون اولین گل واژه گلزار احمد آمده *** پور علی و فاطمه جان محمد آمده

مظهر حسن

ای که شعر بکر سبز جنگ ختم الانبیائی *** شاهکار کلک هستی آفرین کبریائی

رحمت للعالمین را رحمت ماه خدایی *** هدیه ارزنده خالق به خلق ماسوائی

پور زهرا میوه قلب علی مرتضائی *** شامل شأن نزول انما و هل اتایی

مظهر حسن خدائی ای شکوه دین احمد *** خورده ای شیر فضیلت از لب نوش محمد

کیستی تو من ندانم آن قدر دانم که نوری *** در حضور اقدس حق فیض را عین حضوری

ص: 130

پای تا سر مست حق از باده جام طهوری *** هم کریم اهل بیت و سالک حی غفوری

هم چراغ مهد گوری هم عصای دست کوری *** کان لطف و بهر جود و مظهر درک و شعوری

مظهر حسن خدائی ای شکوه دین احمد *** خورده ای شیر فضیلت از لب نوش محمد

نص کوثر را به رقم ابتران اول سفیری *** بعد پیغمبر علی را هم مشاور و هم مشیری در جهان آفرینش وارث خم غدیری *** با ولایت هم
عنان و در هدایت بی نظیری

در کمان صلح قلب آل سفیان را تو تیری *** هم کریمی هم حلیمی هم امام و هم امیری

مظهر حسن خدائی ای شکوه دین احمد *** خورده ای شیر فضیلت از لب نوش محمد

ای عنان اختیار هستی عالم به دست *** مایه فخر جهان آفرینش گشته هستت

هستی کون و مکان را کرده صبرت پای بستت *** خضر پیغمبر نخورده می سراپا گشته مستت

گفته هستی آفرین صد آفرین از ناز شستت *** صلح تو باشد نشان همت روز الستت

مظهر حسن خدائی ای شکوه دین احمد *** خورده ای شیر فضیلت از لب نوش محمد

حسن تو نازم که حیران کرده مهر خاوری را *** برده در وادی حیرت ماه و صد ها مشتری را

داده زینت قامت تو مسند پیغمبری را *** تیز کرده تیغ ابروی تو تیغ حیدری را

از شگفتی در شگفت آورده قدرت گوهری را *** داده رونق حسن تو بازار ناز و دلبری را

مظهر حسن خدائی ای شکوه دین احمد *** خورده ای شیر فضیلت از لب نوش محمد

صلح تو آئینه دار دین ختم الانبیا شد *** ناشر حکم ولایت از علی مرتضی شد

در جهان ناموس ما را ضامن شرم و حیا *** شد صلح تو سنگر نشین آیه قالب بلا شد

ساز و برگ نهضت خونین دشت کربلا شد *** آن چه کردی مورد تأیید و مرضی خدا شد

مظهر حسن خدائی ای شکوه دین احمد داد *** خورده ای شیر فضیلت از لب نوش محمد

هدیه خدا به علی

ماه رحمت سفره اش گسترده شد *** زنده از فیضش جهان مرده شد

ماه رحمت ماه ترک خودسری است *** ماه توبه ماه عفو داوری است

ص: 131

ماه رحمت هست همراه علی *** ماه میلاد حسن ماه علی

ماه رحمت رحمتش ارزانی است *** ذات حق را دعوت مهمانی است

نای شب پرگشته از فریاد نور *** سبزی شعر است از میلاد نور

زد قدم در عالم ملک وجود *** آن که او رادر کرامت حق ستود

زد قدم در ساحت روی زمین *** رحمتی بر رحمت للعالمین

زد قدم فرزند دل‌بند علی *** آن که از نورش جهان شد منجلی

لیلی حسن قدم از حسن ظن *** زد رقم نام نکویش را حسن

مظهر حسن خدا داد آمده *** یوسف از حسنش به فریاد آمده

این حسن حسن خدا را مظهر است *** اولین تفسیر نص کوثر است

این حسن آئینه ایزد نماست *** هدیه ماه خدا بر مرتضی است

از شرافت احمد نیکو سرشت *** خوانده او را از جوانان بهشت

زینت از او شد حریم اهل بیت *** خوانده حق او را کریم اهل بیت

صلح را دیشب شب میلاد بود *** مجتبی را داد عدل و داد بود

در شب میلاد پرچمدار صلح *** پرده بردارم من از اسرار صلح

مجتبی را صلح نفس جنگ بود *** بر جبین خصم داغ ننگ بود

صلح او از بهر دفع دشمنان بود *** آتش زیر خاکستر نهان

صلح او یک درس انسان ساز بود *** قفل هستی را کلید راز بود

صلح او بر قلب دشمن تیر گشت *** تا که خون پیروز بر شمشیر گشت

صلح او در کربلا فریاد شد *** تیشه ای بر مرگ استبداد شد

صلح او بر مسند قدرت نشست *** قامت ضد ولایت را شکست

این حسن اندوه بی مر دیده است *** داغ جانسوز پیمبر دیده است

دیده تیره او فضای کوچه را *** بوده شاهد ماجرای کوچه را

دیده او از کینه قوم عنود *** سینه مجروح و بازوی کبود

معجز شق القمر را دیده است *** فرق خونین پدر را دیده است

همسرش در جام او خوناب ریخت *** زهر در کامش به جای آب ریخت

ص: 132

گوئید بر دلداده گان دلدار ما باز آمده *** از بهر دلجوئی ما آن یار طناز آمده
اسرار دل با کس مگو چون محرم راز آمده *** گو بر مسیحون مسیح از بهر اعجاز آمده
بر موسائیان مژده ده موسی سرفراز آمده *** بهر تماشای حسن یوسف بصد ناز آمده
تا جلوه گر شد از افق روی دل آرای حسن شرمنده شد شمس و قمر از روی زیبای حسن
برگو به ساقی ساغری از آب کوثر آورد *** بر خادم مجلس بگو تا عود و عنبر آورد
که امشب ولی عهدی خدا از بهر حیدر آورد *** بهر علی زیبا گلی زهرای اطهر آورد
جبرئیل بهر مقدمش صد ها طبق زر آورد *** صد ها طبق لعل و گهر میکال از در آورد
تا که کنند از جان و دل زیب قدم های حسن *** شرمنده شد شمس و قمر از روی زیبای حسن
چشم حقیقت باز کن روی دل آرایش ببین *** با دیده حق بین نگر رخسار زیبایش ببین
صد یوسف زیبا ببین محو تماشایش ببین *** نور خدائی جلوه گر از فرق تا پایش ببین
سروروان را در شگفت از قدر عنایش ببین *** خلق جهان را سر بسر غرق تمنایش ببین
کاین سان دل دلداده گان گردیده شیدای حسن *** شرمنده شد شمس و قمر از روی زیبای حسن
او آمده با صلح خود اسلام را احیا کند *** نخل و لا را بر دهد مشت عدو را واکند
رونق بدین حق دهد فرمان حق اجرا کند *** کانون عدل و داد را جاوید و پا برجا کند

کاخ ستم را زیر رو با آن ید بیضا کند *** با صلح خود پرونده عاشورا را امضاء کند
دین خدا پاینده شد از فکرت و رای حسن *** شرمنده شد شمس و قمر از روی زیبای حسن
امشب ید قدرت نما از آستین آید برون *** از چشمه چشم فلک در ثمین آید برون
زیرا که از جیب افق ماهی مهین آید برون *** کز شرم روی ماه او مه شرمگین آید برون
امشب گلی از گلشن جبل المتین آید برون *** از دامن دخت نبی سلطان‌دین آید برون
کاین سان زبانم روز و شب گردیده گویای حسن *** شرمنده شد شمس و قمر از روی زیبای حسن
تا پرده از رخسار خود آن یار سیمین برگرفت *** مه از نظر پنهان شد و خورشید در خاور گرفت
دست نیایش سوی حق داماد پیغمبر گرفت *** عالم زیمن مقدمش هم زیب و هم زیور گرفت
نخل دل دلدادگان از مهر دلبر برگرفت *** بلبل به عشق روی گل این نغمه را از سر گرفت
تا پرورید از امر حق در دل تولای حسن *** شرمنده شد شمس و قمر از روی زیبای حسن
نامش حسن وصفش حسن خلقش حسن خویش حسن *** قدرش حسن صبرش حسن القاب دلجویش حسن
فکرش حسن ذکرش حسن طاق دو ابرویش حسن *** لطفش حسن جودش حسن رنگش حسن بویش حسن
صلحش حسن عدلش حسن دادش حسن رویش حسن *** دستش حسن حسنش حسن قدش حسن مویش حسن
ژولیده شد از جان و دل خاک ره پای حسن *** شرمنده شد شمس و قمر از روی زیبای حسن

میلاذ با سعادت امام حسین علیه السلام

بیار باده ساقیا بده به میگسار ها *** از آن می ای که می برد قرار بی قرار ها
که شد به کام عاشقان گردش روزگار ها *** صلاى عشق می زند نای خبرنگار ها
تنور لاله داغ شد برای جان نثار ها *** ز گرد راه می رسد سرور سر بدار ها
که اوست حجت خدا زینت دوش احمدی *** کسی که زنده شد از او شریعت محمدی
گره به عشق او بزن رشته ناگسسته را *** بدام او اسیر کن عقل ز بند رسته را
به نام او توان بده موالیان خسته را *** که او بر آب افکند فلک به گل نشسته را
نثار عشق می کند گلان دسته دسته را *** ز لطف بال و پر دهد فطرس پر شکسته را
که اوست حجت خدا زینت دوش احمدی *** کسی که زنده شد از او شریعت محمدی
داد به ختم الانبیا خدا می حیات را *** کرد عطا به مرتضی صحیفه صلوات را
داد ز طهر فاطمی تجلی ثبات را *** مهر زد از برای ما لایحه برات را
بهر نجات بندگان به بین عطای ذات را *** که کرده ایمن از خطر سفینه النجات را
که اوست حجت خدا زینت دوش احمدی *** کسی که زنده شد از او شریعت محمدی
حسینیان دهر را بگو کفن به برکنند *** قامت خویش را علم برای ترک سر کنند
بی خبران عشق را در این جهان خبر کنند *** عزم سفر به عشق حق به قله ظفر کنند
برای حفظ جان او سینه خود سپر کنند *** لوای عدل و داد را به دهر مستقر کنند
که اوست حجت خدا زینت دوش احمدی *** کسی که زنده شد از او شریعت محمدی
آمده او به خون خود به کربلا وضو کند *** اقامه صلوات را به عشق روی هو کند
تشنه ز آب بگذرد که کسب آبرو کند *** کاخ یزید سقله را از ریشه زیر و رو کند
به خون خویش بارور نهال آرزو کند *** می طهور بر ما همواره در سبو کند
که اوست حجت خدا زینت دوش احمدی *** کسی که زنده شد از او شریعت محمدی

آمده او که خلق را بنده کند ارادتش *** ریشه ظلم برکند اقامه شهادتش

زنده کند نماز را خلوص در عبادتش *** برای حفظ دین حق مرگ بود سعادتش

ص: 135

سر خط بندگی دهد صحیفه سیادتش *** روز عدو سیاه شد ز جلوه ولادتش
که اوست حجت خدا زینت دوش احمدی *** کسی که زنده شد از او شریعت محمدی
آمده او قیامت از قیام خود به پا کند *** زنده به نطق زینبش سیره مصطفی کند
حمایت از ولایت علی مرتضی کند *** مشت یزید سفله را به پیش خلق وا کند
به خون شیرخواره اش محاسنش حنا کند *** هستی خویش را فدا به دشت کربلا کند
که اوست حجت خدا زینت دوش احمدی *** کسی که زنده شد از او شریعت محمدی
خداست خونبهای او به پاس قدر دانی اش *** صفای باغ دین بود رهین باغبانی اش
ولایت علی بود ز نهضت جهانی اش *** نقش به لوح دل بود کلام آسمانی اش
خلیل غبطه می خورد به ذبح جاودانی اش *** هیچ کسی نمی رسد به پای جان فشانی اش
که اوست حجت خدا زینت دوش احمدی *** کسی که زنده شد از او شریعت محمدی
امام ساجدین بود هدیه ناز شصت او *** علوم باقری بود سرخط بند و بست او
فقه و اصول جعفری نوشته شد بدست او *** رشته صبر موسوی خورده گره به دست او
رضایت رضا بود زنده و پای بست او *** دل از جواد میبرد نرگس حق پرست او
که اوست حجت خدا زینت دوش احمدی *** کسی که زنده شد از او شریعت محمدی
مصلح کل برای او دیده پر آب می کند *** به انتقام خون او پا به رکاب می کند
ولای بوتراب را مهر تراب می کند *** ستمگران دهر را خانه خراب می کند
نقشه شوم مشرکین نقش بر آب می کند *** ز خون خصم ز خون خصم فاطمه تیغ خضاب می کند
که اوست حجت خدا زینت دوش احمدی *** کسی که زنده شد از او شریعت محمدی

میلاد با سعادت امام حسین علیه السلام

ساقی بیا ساقی بیا بگشا در خمخانه را *** از بهر رفع تشنگی پر کن ز می پیمان را
از بند غم آزاد کن این عاشق دیوانه را *** دیوانه کن دیوانه کن هر عاقل فرزانه را

از قول می خواران بگو آن دلبر جانانه را *** از بهر جانبازی دگر رخصت بده پروانه را

فطرس فراز آسمان گوید به آواز جلی *** آماده ای عاشوریان آمد حسین بن علی

ص: 136

امشب قلم با واژه ها پیوند محکم می کند *** با شعر های دلنشین دل عاری از غم می کند

سیر الی الهی پی دیدار خاتم می کند *** گسترده خوان رحمتش خلاق اعظم می کند

اسباب عیش و نوش را آدم فراهم می کند *** دعوت به مهمانی حق نوح از دل یم می کند

فطرس فراز آسمان گوید به آواز جلی *** آماده ای عاشوریان آمد حسین بن علی

امشب خلیل بت شکن لبخند زهرایی زند *** موسی قدم در سینه سینای مولایی زند

عیسی بن مریم کف به کف از فرط شیدایی زند *** اسلام شهید زندگی از جام زیبایی زند

عدل و عدالت در جهان کوس شکوفایی زند *** از ساغر قالوابلا شهد طهورایی زند

فطرس فراز آسمان گوید به آواز جلی *** آماده ای عاشوریان آمد حسین بن علی

دریای عصمت از صدف زیبا گهر آورده است *** از کان هستی ذات حق وجهی دگر آورده است

شمس ولایت از افق قرص قمر آورده است *** ختم رسولان را بگوزهرا پسر آورده است

بر هم زن کاخ ستم فخر بشر آورده است *** از بیشه شیر خدا یک شیر نر آورده است فطرس فراز آسمان گوید به آواز جلی *** آماده ای

عاشوریان آمد حسین بن علی

میلاذ با سعادت امام حسین علیه السلام

آن شب بهاران بوی عطر یاس می داد *** سوسن حریم حرمتش را پاس می داد

آن شب به دست یاسمن گل جام می داد *** سنبل به نیلوفر می پیغام می داد

آن شب شقایق بوسه روی لاله می زد *** لبخند شادی یار هجده ساله می زد

آن شب مدینه شهد عزت نوش می کرد *** آتشفشان درد را خاموش می کرد

آن شب ملایک دسته دسته دست افشان *** تبریک می گفتند بر ختم رسولان

آن شب شفق پیراهن ایثار می دوخت *** آری کفن با سوزن پیکار می دوخت

آن شب فلق سوز دلش را ساز می کرد *** ره را به روی بامدادان باز می کرد

آن شب سحر قامت به قد قامت علم کرد *** قد قامت او قامت بیداد خم کرد

آن شب شگفتی بود و حیرت بود و زهرا *** آثار وضع حمل در او بود پیدا

آن شب ز فرط درد زهرا ناله می کرد *** با ناله دلجویی ز داغ لاله می کرد

آن شب زنانی گرد زهرا جمع بودند *** از جان و دل پروانه آن شمع بودند

ص: 137

مریم برایش باده در پیمانه می کرد *** سارا پریشان گیسوانش شانه می کرد
هاجر برایش شعر فتح نور می خواند *** زیبا سرود نهضت عاشور می خواند
تا گه منادی زد ندا از امر سرمد *** آمد به دنیا زینت دوش محمد
آمد به دنیا سرخ پوش سبزه زاران *** آئینه دار حجله شب زنده داران
نالمد آمد به دنیا باغبان باغ غیرت *** در لاله زاران داغدار داغ غیرت
آمد به دنیا چلچراغ آفرینش *** منظومه آزادگی اهل بینش
جام بلا را می فروش مست آمد *** خون خدا ضد یزید پست آمد
گلبوسه زد احمد به رخسار نکویش *** لب را نهاد و بوسه زد زیر گلویش
آن شب شب نوشیدن جام بلا بود *** آئینه دار صد هزاران ماجرا بود
آن شب علی را عقده در نای گلو بود *** صحبت ز منع آب و کسب آبرو بود
آن شب دل زهرا به سینه داد می زد *** فریاد از بی مهری صیاد می زد
آن شب علی از دیده اش خوناب می ریخت *** بر آتش قلب پیمبر آب می ریخت
آن شب نبی خون خدا را پاس می داد *** پاس غم بی دستی عباس می داد
آن شب سخن از اکبر گل پیرهن بود *** شرح فداکاری قاسم با حسن بود

میلاد با سعادت امام حسین علیه السلام

آزادگان را مرشد ارشاد آمد *** دانش پژوهان را بهین استاد آمد
فطرس به عشقش زندگی از سر گرفته *** از معجز قنداقه او پر گرفته
او خاتم پیغمبران را نور عین است *** فرزند دلبنده علی یعنی حسین است
هیات من الذله اش پیغام دارد *** پیغام بهر امت اسلام دارد
پیغام او بر رهروان حق چنین است *** مرگ بدون ذلت عزت آفرین است
ای سینه چاک سنگر ماه محرم *** ای جرعه نوش ساغر اندوه و ماتم

دانی هدف از نهضت آن پاره تن چیست *** مقصود او از خط و مشی ذوالمنن چیست
در خط و مشی من ستم کردن حرام است *** آزاده است آن کس که این خطش مرام است
فریاد من فریاد سبز سرفرازی است *** سر دادن من درس ضد بی نمازی است
هر کس که با من هست دردش درد دین است *** با اغنیا بیگانه با مستضعفین است
من تشنه آزادی اهل ولایم *** من کشته مظلومی شیر خدایم
فریاد بی آبی من از آب جو نیست *** آبی به غیر از آبرویم در سبونیست

ص: 138

تولد امام حسین علیه السلام

اگر سیمرغ بختم پر بگیرد *** ز فرق شاعران افسر بگیرد
ز واژه واژه اشعار مغزم *** قلم گلبوسه از دفتر بگیرد
بگو تا ساقی از خمخانه عشق *** شراب ناب در ساغر بگیرد
رقم سازم به دفتر شعر نغزی *** که دل از دست هر دلبر بگیرد
شب میلاد مسعود حسین است *** که شادی بحر و بر را بر بگیرد
به زهرا داده خالق نور چشمی *** که از چشم جهان اختر بگیرد
به دنیا آمد آن عشق آفرینی *** که عشق از عقل ما سنگر بگیرد
تولد یافت در دامان زهرا *** که شیر مهر از مادر بگیرد
حسین آمد که فطرس بهر پرواز *** برای خویشتن شهپر بگیرد
حسین آمد که نخل سبز اسلام *** به ملک آفرینش بر بگیرد
حسین آمد که تا حکم شجاعت *** ز دست فاتح خیر بگیرد
حسین آمد که از لعل لب او *** هزاران بوسه پیغمبر بگیرد
حسین آمد از او پرچم صلح *** مکان در قله باور بگیرد
حسین آمد که بهر حفظ قرآن *** از او خط شهادت سر بگیرد
حسین آمد که تا نسل جوان را *** به بر با دادن اکبر بگیرد
حسین آمد که تا پرچم به عشقش *** بدوش عباس آب آور بگیرد
حسین آمد که قاسم از دل و جان *** برای حفظ جانش سر بگیرد
حسین آمد که امضای شفاعت *** به تیر عشق از اصغر بگیرد
حسین آمد که با ایثار خونس *** ز مزدوران زر کیفر بگیرد
حسین آمد که بهر یاری دین *** سر او جا به طشت زر بگیرد

حسین آمد که انسان از قیامش *** ز اول درس تا آخر بگیرد

ص: 139

حسین و تن به ذلت دادن هیئات *** بگو دشمن ره دیگر بگیرد

حسین و با یزید پست بیعت *** معاذ الله اگر جوهر بگیرد

حسین و متی اش فرمود احمد *** کز او بر سوره کوثر بگیرد

در آن دریا که او فلک نجات است *** بگو تا ناخدا لنگر بگیرد

امید شاعر ژولیده این است *** که دستش را علی محشر بگیرد

میلادیه امام حسین علیه السلام

شکر الله که جهان بار دگر احیا شد *** در رحمت بر خ خلق دو عالم وا شد

دل ما از نعم رحمت حق شیدا شد *** همچو فردوس برین روی زمین زیبا شد

مژدگانی بده ای دل که به شادی و خوشی *** جشن میلاد حسین ابن علی بر پا شد

در شب سوم شعبان بدو صد جلوه گری *** صاحب یک پسر خوش سیری زهرا شد

جلوه گر شد ز افق کوکب بخت بشری *** که مقام بشریت ز حسین پیدا شد

شد نبی شاد و علی خرم و زهرا مسرور *** که گل سر سبب گلشن طاها وا شد

روز روشن ببر چشم عدو گشت سیاه *** تا که خورشید شب افروز جهان آرا شد

پیش از این واقعه آزادی ابناء بشر *** قطره ای بود زمین قدمش دریا شد

آمد آن مظهر آزادگی و آزادی *** که رژیم ستم از قدرت او ملغا شد

آمد آن هم نفس نفس رسول مدنی *** که از انفاس خوشش زنده دم عیسی شد

آمد آن شیر شجاعت که بهنگام نبرد *** زهره شیر ژیان آب از آن مولا شد

آمد آن پاک سرشتی که جناب موسی *** از ید قدرت حق مات ید بیضا شد

آمد آن منبع لطف و کرم و جود و سخا *** که ز خوان نعمتش نفس بشر احیا شد

مجمع پنج تن از آمدنش شد کامل *** حکم توشیح قوانین خدا اجرا شد

بوسه زد بر لب و رخسار وی گفت نبی *** سند چوب بدنجان زدنت امضا شد

نقشه قتل تو در کربلا ریخته شد *** سبط آزادگیت زیب و فر دنیا شد

حکم بیریدن انگشت و سرت شد تصویب *** سرگذشت سر تو همچو سر یحیی شد

سرگذشت تو گذشته است ز توصیف بلا *** با گذشت تو پیا مکتب دین ما شد

در توصیف ولادت سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام

گوئید بر خلق جهان جانان جانان آمده *** بر جسم بی جان بشر از این خبر جان آمد

جانان ما با یک جهان حسن در خشان آمده *** از پرده عصمت برون سلطان خوبان آمده

بر ناطق قرآن بگو قاری قرآن آمده *** سوم امام و رهبر آزاد مردان آمده

کوهست فرزندان علی ختم رسولان را خلف

بر عالمیان مژده ده عالم حسین آباد شد *** بر پا در اکناف جهان کانون عدل و داد شد

بر آل بوسفیان بگو هستی تان بر باد شد *** چون زاده در مهد شرف آزاده ای آزاد شد

از بیخ و بن زیر و زبر کانون استبداد شد *** آسوده خلق این جهان از شر هر شیاد شد

چون زد قدم در این جهان نور دل شاه نجف

بر خلق عالم مژده ده عالم سراپا ناز شد *** از یمن این زیبا پسر در های رحمت باز شد

در روز میلاد حسین افشا دو صد اعجاز شد *** فطرس به اوج کهکشانش آماده پرواز شد

در ملک هستی شادی و شور و شعف آغاز شد *** در رتبه و قدر و شرف از هر جهت ممتاز شد

کامد بدنیا رهبر پیغمبران ما سلف

از خانه شیر خدا شیر نری آمد برون *** بهر ثبات دین حق دین پروری آمد برون

بهر سرب ی افسران تاج سری آمد برون *** از بهر آزادی دین فرخ فری آمد برون

از بهر حفظ دین حق نام آوری آمد برون *** از بحر رحمت گوهری زیب و فری آمد برون

کو ذات یزدان را بود از خلقت عالم هدف

در ملک هستی زد قدم می ری که حق را مظهر است *** نخل رسالت را ثمر بحر ولا را گوهر است

نور دو چشمان علی نوباوه پیغمبر است *** کشتی دین را لنگر و عرش علی را محور است

گنجینه صدق و صفا بر اهل عالم رهبر است *** قائم مقام ذات حق خون خدا را جوهر است

دیگر چنین زیبا دری ایزد ندارد در صدف

پیک سعادت از وفاهی حلقه بر در می زند *** از فر و شادی حلقه را بر در مکرر می زند

دم از حسین ابن علی میر فلک فر می زند *** از پرده دل نعره الله اکبر می زند

ساغر به ساغر از شعف ساقی کوثر می زند *** جبرئیل در عرش علی شهیر به شهیر می زند

چون شد بعالم جلوه گر سرمایه عز و شرف

اسلام و دین مرهون او قرآن بود مدیون او *** عالم بود مفتون او دل ها بود مجنون او

هستی بود ممنون او قانون حق قانون او *** فرمان حق فرمان او کانون حق کانون او

عیسی بود شمعون او موسی بود هارون او *** آبی که می نوشد بشر باشد رهین خون او

کز قدر و شاننش هیچکس جز ذات یزدان ما عرف

او آمده با خون خود اسلام را یاری کند *** رونق دهد بر دین حق از حق هواداری کند

مانند جدش مصطفی ترویج دین داری کند *** مثل علی مرتضی دفع تبهکاری کند

منکوب با ایثار جان عجز و غم و زاری کند *** از بین ابناء بشر رفع گرفتاری کند

ظلم و ستم را او کند از ملک هستی بر طرف

او کاخ استبداد را با خاک یکسان می کند *** با خون هفتاد و دو تن یاری قرآن می کند

جان را بکف بگرفته و تقدیم جانان می کند *** در راه جانان اکبر و عباس قربان می کند

جان جهان را می خرد ترک سر و جان می کند *** ژولیده را با لطف خود دل شاد و خندان می کند

کو هست فرزند علی ختم رسولان را خلف

گلوازه کربلا

ای کوه وقار زینب ای زینب *** ای روح نثار زینب ای زینب

ای جام بلور قطره اشکت *** اکثیر بهار زینب ای زینب

از صبر تو صبر گشته در عالم *** بی صبر و قرار زینب ای زینب

گلوازه شعر کربلایی تو *** دریاری یار زینب ای زینب

از بهر حسین فاطمه فاطمه ای *** تا آخر کار زینب ای زینب

در فصل بلوغ نهضت عاشور *** تو آینه دار زینب ای زینب

با تیغ زبان کشیده هر عصری *** از خصم دمار زینب ای زینب

از اسب پیاده شده حسینت آن روز *** گشتی تو سوار زینب ای زینب

در کوفه و شام خطبه خواندی تو *** چون باب بکار زینب ای زینب

در دشت به خون تپیده وادی تف *** بودی تو هزار زینب ای زینب

از هجرت لاله روضه خواندی تو *** با قلب فکار زینب ای زینب

حفظ آبرو

باز شد بار دگر طبع فلک پیمای من *** تا شوی آگه ز سوز سینه سینای من

گر شود الهام بخش شعر من دادار من *** محشری برپا شود از شعر عاشورای من

گفت سالار شهیدان با گروه کوفیان *** مرگ من امروز باشد ضامن فردای من

دست بیعت را نخواهم داد بر دون همتان *** قطعه قطعه گر شود در این زمین اعضای من

مرگ با عزّت به کامم از عسل شیرین تر است *** تلخ تر از زهر باشد بیعت اعدای من

آبرو بر آب دادن بهر من باشد محال *** نیلگون از تشنگی گردد اگر لب های من

نخل دین گر آبیاری می شود با خون من *** این من و این خنجر برنده و رگ های من

خواستم خط شهادت را اسارت طی کند *** دست روی سینه آمد زینب کبرای من

خواستم با لیلی حسن قدم ساغر زخم *** ریخت می در ساغر من اکبر لیلای من

خواستم صلح برادر را در این نهضت شریک *** قاسم آمد تا بنوشد باده از مینای من خواستم دستی بگیرد پرچم اسلام را *** پیش پای

من علم شد قامت سقای من

خواستم منشور آزادی شود امضا به خون *** خون حلق اصغرم شد جوهر امضای من

یا حسین

ای به قرآن گفته حق مدح و ثنایت یا حسین *** ای همه هستی نهاده سر به پایت یا حسین

کاف و ها و یا و عین و صاد را *** نقش قرآن کرده در شأنت خدایت یا حسین

نهضت سرخ تو را نازم که در عین ثبات *** کاف قرآن هست شرح کربلایت یا حسین

های آن کوس هلاکت می زند در کربلا *** تا شود راز بقای ما فنایت یا حسین

یای آن دارد حکایت از جنایات یزید *** تا کند خاموش فریاد رسایت یا حسین

عین آن دارد حکایت از عطش کز تشنگی *** تا قیامت آب می‌گرید برایت یا حسین

صاد آن از صبر زینب می‌دهد بر ما *** پیام چون ز صبر او علم گردد لوایت یا حسین

ص: 144

خون تو شد آبیار نخل سبز بندگی *** زین جهت ذات خدا شد خون بهایت یا حسین
خط و مشی خط توسر خط تسلیم و رضاست *** زین جهت با شد رضا حق بر رضایت یا حسین
عهد و پیمان با خدا بستی تو از روز الست *** گشته هستی مست از قالوا بلایت یا حسین
گفت پیغمبر حسین از من بود من از حسین *** چون بها داده بدین او بهایت یا حسین
تا که هستی هست هستی ز امر هستی آفرین *** آفرین بر همت وجود و عطایت یا حسین
توصراط المستقیم زان که ختم الانبیا *** در هدایت خوانده مصباح الهدایت یا حسین
در مثل دنیا بود دریا تو کشتی نجات *** ساحل نور است خاک کربلایت یا حسین
آماری کشته گشتی تشنه تا کشته نگردد عدل و داد *** زین جهت ژولیده خون گرید برایت یا حسین

امام سجاد علیه السلام

مژده ای دل که شب ما سحری پیدا کرد *** بخت ما کوکب فرخنده فری پیدا کرد

سجده شکر بجا آر که از رحمت حق *** سر بی افسر ما تاج سری پیدا کرد

دخت شاهنشاه ایران ز شهنشاه عرب *** بهتر از یوسف کنعان پسری پیدا کرد

مژدگانی بده ای سائل در مانده که باز *** صدف جود سخاوت گهری پیدا کرد

سبحه و مسجد و سجاده و محراب دعا *** امشب از لطف خدا زیب و فری پیدا کرد

ملک از کنگره عرش دهد مژده به ما *** شجر طیبه دین ثمری پیدا کرد

گو به خورشید دل افروز نیاید بیرون *** کآسمان شرف امشب قمری پیدا کرد

تیر جانسوز دعایت به هدف خورد سپس *** شرر شعله آهت اثری پیدا کرد

مژده ای همسفران کز پی توفیق و نجات *** کشتی دین خدا راهبری پیدا کرد

نظر لطف خدا بین که حسین ابن علی *** پسری طیب و صاحب نظری پیدا کرد

بهر نابودی رویه صفتان همچو علی *** پسر شیر خدا شیر نری پیدا کرد

ای صبا گر به رسول مدنی گلشن دین *** باز از نوگل نیکو سیری پیدا کرد

گوی بر منکر اسلام شود چشم تو کور *** که به کف طاعت و تقوا سپری پیدا کرد

تا قدم زد به جهان سید سجاد علی *** بزم ما شور و صفای دگری پیدا گرد

من ژولیده چه گویم به مدیحه‌ش کامشب *** دلم از شوق رخس بال و پری پیدا کرد

ص: 145

مدینه شور و حالی داشت آن شب *** سه فرخنده فالی داشت آن شب
شد زمین گلبوسه بر جام شفق زد *** زمان قاموس هستی را ورق زد
به عشق دلبری قامت قیامت *** به قد قامت سحر می بست قامت
خدا از خلقت خود ناز می کرد *** صفا سجاده دل باز می کرد
سیادت از شعف احرام پوشید *** عبادت باده گلغام نوشید تا را

حماسه آفرین

وستای حسین ای پیشوای مسلمین *** زینت آغوش ختم المرسلین
ای ز نورت گشته دلها منجلی *** لاله خونین بستان علی
ای امید ناامیدان جهان *** ما سواله جسم بی جان و تو جان
ای به حق عرش علی را قائمه *** روشنائی بخش قلب فاطمه
ای ز خونت نخل دین شد بارور *** ای به نخل زندگانی برگ و بر
ای حماسه آفرین کوی عشق *** ای ز خونت سرخ گشته روی عشق
ای قیامت سرخ و قامت سرخ پوش *** ساغر قالوا بلا را جرعه نوش
ای ز تو کاخ ستمگر زیر و رو *** کرد اسلام از تو کسب آبرو
هر زمینی کربلای ما بود *** بهر ما هر روز عاشورا بود
کن نظر بر ما و حال ما بین *** از ستم از ستم بشکسته حال ما بین

میلاد امام حسین علیه السلام

اگر سیمرغ بختم پر بگیرد *** ز فرق شاعران افسر بگیرد
ز واژه واژه اشعار نغزم *** قلم گلبوسه از دفتر بگیرد
بگو تا ساقی از خمخانه عشق *** شراب ناب در ساغر بگیرد

رقم سازم به دفتر شعر نغزی *** که دل از دست هر دلبر بگیرد

شب میلاد مسعود حسین است *** که شادی بحر و بر را بر بگیرد

به زهرا داد خالق نور چشمی *** که از چشم فلک اختر بگیرد

ص: 146

قدم زد در جهان آزاد مردی *** که آزادی از او زیور بگیرد

بدنیا آمد آن عشق آفرینی *** که عشق از عقل ما سنگر بگیرد

تولد یافت در دامان زهرا *** که شیر مهر از مادر بگیرد

حسین آمد که فطرس بهر پرواز *** برای خویشان شهر بگیرد

حسین آمد که نخل سبز اسلام *** به ملک آفرینش بر بگیرد

حسین آمد که تا حکم شجاعت *** ز دست فاتح خیبر بگیرد

حسین آمد که از لعل لب او *** هزاران بوسه پیغمبر بگیرد

حسین آمد که از و پرچم صلح *** مکان در قله باور بگیرد

حسین آمد که بهر حفظ قرآن *** از او خط شهادت سر بگیرد

حسین آمد که تا نسل جوان را *** به بر با دادن اکبر بگیرد

حسین آمد که تا پرچم به عشقش *** به کف عباس آب آور بگیرد

حسین آمد که قاسم از دل و جان *** برای حفظ جانش سر بگیرد

حسین آمد که امضای شجاعت *** به تیر عشق از اصغر بگیرد

حسین آمد که با اهداء خورش *** ز مزدوران زر کیفر بگیرد

حسین آمد که بهر یاری دین *** سر او جا به طشت زر بگیرد

حسین آمد که انسان از قیامش *** ز اول درس تا آخر بگیرد

حسین و تن به ذلت دادن هیئات *** بگو دشمن ره دیگر بگیرد

حسین و با یزید پست بیعت *** معاذ الله اگر جوهر بگیرد

حسین منیاش فرموده احمد *** کز او بر سوره کوثر بگیرد

در آن دریا که او فلک نجات است *** بگو تا ناخدا لنگر بگیرد

امید شاعر ژولیده این است *** که دستش را علی محشر بگیرد

ای حسین ای سینه چاک تیر عشق *** ای همه هستی تو تفسیر عشق

ای حسابت از حساب ما جدا *** ای جدا لب تشنه رأست از قفا

ای می قالوا بلا را جرعه نوش *** ای به بزم عشق پیر می فروش

ای ز پیمان تو پر پیمانها *** ای شده میخانه تو خانه ها

عشق جانان مست مست کرده بود *** فارغ از هستی و هستت کرده بود

تا ابد دین خدا مدیون توست *** خط آزادی رقم از خون توست

زندگی با مرگ تو آغاز شد *** نغمه آینده سازان ساز شد

آن که بی تو عشقبازی می کند *** کودکست و خانه سازی می کند

عشق بی تو در مثل چون آب جوست *** عشق بازی با تو کسب آبروست

عشق بی تو باعث گمراهی است *** عشق بازی با تو عین الهی است

عاشق تو وقف حفظ مکتبت *** پس تو را یک عاشق آن هم زینب است

آن هم آن زینب که زهرا پرورید *** دامن پر مهر مولا پرورید

صبر، از صبرش به فریاد آمده *** عقل از عشقش به صد داد آمده

نام او لوح قدر را محتواست *** ترجمان خطبه اش کلک قضاست

استقامت در برش زانو زده *** بوسه بر دستان این بانو زده

چادر او تاج کرمناستی *** افتخار عصمت زن هاستی

نازم آن بانو که زینب گونه است *** چرخ را گنجینه گردونه است

رنج زینب گرچه باشد بی حساب *** مزد رنج او حجاب است و حجاب

فارغ التحصیل این مکتب شود *** هر زنی که پیروزینب شود

یا حسین

بیا ساقی که وقت عیش و نوش است *** میلاد پیر می فروش است

بگو تا میگساران جمع گردند *** چنان پروانه جمع شمع گردند

ره صد ساله را یک روزه طی کن *** سپس پیمانهاشان پر ز می کن

از آن می ده که هستی آفرین است *** صفابخش دل اهل یقین است

از آن می ده که باشد راحت جان *** طهورایش نموده نقش قرآن

که امشب پاسداران شور دارند *** هوای نهضت عاشور دارند

به پاس جشن آزادی انسان *** زمین و آسمان شد نورباران

مدینه غرق شور و شادمانی است *** که شور و شادمانی اش جهانی است

در و دیوار یثرب می زند داد *** که شد خون خدا را شام میلاد

امین وحی احمد را خبر داد *** که ذات حق به زهرایت پسر داد

ص: 148

بزن مضراب ناقوس قدر را *** خبر کن فطرس بی بال و پر را

کنار مهد او سنگر بگیرد *** حسینی گردد و شهپر بگیرد

حسین آمد که هستی گشته مستش *** بود منشور آزادی به دستش

به پاس شکر آن قامت قیامت *** به قد قامت محمد بست قامت

خدا را دید در روی نکویش *** هزاران بوسه زد زیر گلویش

از این مولود سر تا پا مؤید *** روان از دیده شد اشک محمد

چو می از ساغر سرخ شفق زد *** کتاب نهضت او را ورق زد

چنین فرمود آن فرزانه رهبر *** نه یک بار این سخن بلکه مکرر

اگرچه من رسول عالمینم *** حسین از من بود من از حسینم

حسین من حماسه آفرین است *** شکوه عزت و آئین دین است

حسین من توان سرنوشت است *** که آفای جوانان بهشت است

حسین من هدایت را چراغ است *** کز او بازار داغ لاله داغ است

حسین من سراپا عشق و مستی است *** به همت طالب ایثار هستی است

حسین من حقیقت را حیات است *** به طوفان بلا فلک نجات است

حسین وزیر بار زور هرگز *** قیاس تیره گی با نور هرگز

امام حسین علیه السلام و ابوالفضل

اگر ساقی کند امشب به صرف می مرا مهمان *** کنم کاری که برخیزد می و میخانه دست افشان

اگر طبع شکر ریزم به ناز و غمزه برخیزد *** قلم را می کند بر مسند شعر و ادب سلطان

سحر از هاتف غییم ندا آمد به صد شادی *** که سر زد از افق خورشید صبح سوم شعبان

خدا از بحر عصمت داد زهرا را یکی گوهر *** که نام نامیش را خواند در قرآن خود مرجان

به ختم الانبیا روح الامین فرمود یا احمد *** خدا بهر تو این سان می کند تفسیر الرحمن

به زهرای عزیزت داد حق فرزند دلبندی *** که ز او جاوید ماند تا قیامت عترت و قرآن

حسین آمد به دنبالش قدم در ملک هستی زد *** ابر مردی که ناموس خدا را هست پشتیبان

بده ساقی می باقی که آمد از در رحمت *** دو هم مکتب دو همسنگر دو هم ساغر دو هم پیمان

ص: 149

دو هم عزم و دو هم رزم و دو هم درس و دو هم آئین *** دو احیاگر دوروشنگر یکی جان و یکی جانان
دو هم فکر و دو هم ذکر و دو هم کام و دو هم آهنگ *** دو دریادل دو هم ساحل یکی کشتی یکی سکان
یکی مونس یکی همدم یکی محرم یکی محرم *** یکی صاحب یکی پرچم یکی رکن و یکی ارکان
یکی اعلم یکی عالم یکی ناصر یکی ناظم *** یکی حاکم یکی خادم یکی لطف و یکی احسان
یکی شمع دل افروز و یکی مانند پروانه *** یکی سید یکی سرور یکی روح و یکی ریحان
یکی عزت یکی غیرت یکی نعمت یکی رحمت *** یکی بر زخم ها مرهم یکی بر درد ها درمان
یکی ساقی یکی سقا یکی عبد و یکی مولا *** یکی سر تا قدم تقوا یکی سر تا پیا ایمان
یکی لب تشنه آب و یکی بر تشنه آب آور *** یکی قائد یکی شاهد یکی مجری یکی فرمان
یکی دست ادب بر سینه دارد بهر جانبازی *** که تا گردد جدا دستش به عشق خالق سبحان
یکی در روز عاشورا ولایت را بود حامی *** یکی با همت والا رهایی بخش هر انسان
یکی با نغمه الله اکبر می دهد اکبر *** که تا ماند به عالم مکتب اسلام جاویدان
یکی کاخ عدالت را به عالم می کند بر پا *** یکی کاخ شقاوت را از بیخ و بن کند ویران
یکی با دادن هستی به هستی می دهد هستی *** یکی جان جهان را می خرد از حق به بذل جان
یکی اتمام حجت می کند با بردن اصغر *** اگر چه حلق او گردد هدف بر ناوک مژگان
ز مدح این دو در بادل قلم عاجز زبان الکن *** که نبود گفتن توصیف وصف وجه حق آسان
من ژولیده می گویم بنابر قول پیغمبر *** ندارد بیکران دریای شرح کربلا پایان

میلاد ابوالفضل العباس علیه السلام

دیشب حسین فاطمه چشم انتظار یار بود *** چشم انتظار دیدن سردار پرچم دار بود
وادی تف در تاب و تف از دوری دلدار بود *** زینب به استقبال او در سنگر ایثار بود
کلثوم مشک خالیش لب تشنه دیدار بود *** عشق حسینی طالب پیروزی پیکار بود
کز فاطمه بر فاطمه مولا گل یاس آورد *** بر یاری خون خدا آزاده عباس آورد

امشب حسین بن علی از انتظار آید برون *** کز دامن ام البنین امشب قرار آید برون

بر یاری دین خدا رزمنده بار آید برون *** از بهر پاس خیمه ها یک پاسدار آید برون

ص: 150

از نور ماه هاشمی مه شرم سار آید برون *** از سنگر آزادگی یک جان نثار آید برون

کز فاطمه بر فاطمه مولا گل یاس آورد *** بر یاری خون خدا آزاده عباس آورد

امشب علمداران علم بر قله باور ززند *** بر بام شادی و شعف طبل بشارت برزند

با ساقی لب تشنه گان گلبوسه بر ساغر ززند *** ساغر به ساغر زین خبر از رحمت داور ززند

خانه شیر خدا از باب غیرت در ززند *** با حلقه در نعره یا ساقی کوثر ززند

کز فاطمه بر فاطمه مولا گل یاس آورد ** بر یاری خون خدا آزاده عباس آورد

غیرت به پاس غیرتش پیوسته شیدایی کند *** همت بیای همتش باید صف آرایی کند

بی او وفا در کربلا احساس تنهایی کند *** رخسار ماهش ماه را مفتون زیبایی کند

پیر عطش را کامیاب از جام سقایی کند *** عشق حسین فاطمه او را تماشایی کند

کز فاطمه بر فاطمه مولا گل یاس آورد *** بر یاری خون خدا آزاده عباس آورد

برگو بر ماه آسمان محورخ جانانه شو *** محو تماشای رخسار دزدانه شو دزدانه شو

برگرد شمع روی او پروانه شو، پروانه شو *** با ساقی لب تشنه گان پیمان را پیمان شو

از بهر حفظ آبرو با آب جو بیگانه شو *** لب تشنه باش و ناظر رقص خم و خمخانه شو

کز فاطمه بر فاطمه مولا گل یاس آورد *** بر یاری خون خدا آزاده عباس آورد

از دامن امّ البنین ماه از حجاب آمد برون *** بدر منیر دلبری با آفتاب آمد برون

در بحر رحمت از صدف درّی خوشاب آمد برون *** یار حسین فاطمه بر فتح باب آمد برون

صف شکنی شیر اوژنی چون بوتراب آمد برون *** ساقی برای خوردن جام شراب آمد برون

کز فاطمه بر فاطمه مولا گل یاس آورد *** بر یاری خون خدا آزاده عباس آورد

گل چیند از باغ لبش ساقی حوض کوثرش *** دور حسین بن علی گرداند او را مادرش

گوید حسن همسنگرش خواند حسین آب آورش *** گاهی بگیرد مادرش گاهی ببوسد خواهرش

در کربلای پربلا افتد دو دست از پیکرش *** در روز محشر از کرم حق می دهد بال و پرش

کز فاطمه بر فاطمه مولا گل یاس آورد *** بر یاری خون خدا آزاده عباس آورد

ص: 151

دردی کشان عشق را هستی بود از هست او *** عاشوریان را می دهد مستی نگاه مست او
عشق حسین از او طلب نازم به بند و بست او *** کاخ بلند واژه ها در وصف باشد پست او
دانی چرا مولا علی گلبوسه زد بر دست او *** زیرا خدا در کربلا نازد به ناز شست او
کز فاطمه بر فاطمه مولا گل یاس آورد *** بر یاری خون خدا آزاده عباس آورد
سرچشمه فیض خدا لعل لب نوشش بود *** بر یاری قرآن و دین پرچم سر دوشش بود
مهد ولایت بستر گرمی آغوشش بود *** آماده تیر و سنان جسم کفن پوشش بود
عشق حسین بن علی چون حلقه در گوشش بود *** فریاد در نای زمان فریاد خاموشش بود
کز فاطمه بر فاطمه مولا گل یاس آورد *** بر یاری خون خدا آزاده عباس آورد

دیشب و امشب

افتاده بسر شور دگر دیشب و امشب *** شد شادی دل بی حد و مر دیشب و امشب
غم بسته ز دل بار سفر دیشب و امشب *** بگرفته جهان زینت و فر دیشب و امشب
دو یار شد از پرده بدر دیشب و امشب *** سر زد ز افق شمس و قمر دیشب و امشب
روح القدس داد خبر دیشب و امشب *** حق داده علی را دو پسر دیشب و امشب
دیشب به جهان لطف خدا زیب و فری داد *** امشب ز وفا شور و صفای دگری داد
دیشب شجر باغ ولایت ثمری داد *** امشب به بشر بحر عنایت گهری داد
دیشب ز کرم فاطمه را حق پسری داد *** امشب به علی شیر خدا شیر نری داد
ده مژده به ابناء بشر دیشب و امشب *** حق داده علی را دو پسر دیشب و امشب
برخیز که شد موقع تسبیح و مناجات *** تا باز شود بر رخ تو باب مهمات
از بهر نجات بشریت پی اثبات *** شد جلوه نماز امر خدا آینه ذات

آمد سحر این مژده به گوشم ز سماوات *** برخیز که از بهر برآوردن حاجات
بر روی تو شد باز دو در دیشب و امشب *** حق داده علی را دو پسر دیشب و امشب
گردیده جهان مهد صفا چشم تو روشن *** شد مهد صفا ارض و سما چشم تو روشن
و اشد گره از مشکل ما چشم تو روشن *** جشنی شده در عرش به پا چشم تو روشن
گویم به تو ای باد صبا چشم تو روشن *** برگو به رسول دو سرا چشم تو روشن
گردیده وصی تو پدر دیشب و امشب *** حق داده علی را دو پسر دیشب و امشب
از امر خدای احد و قادر منان *** از بهر علی آمده از راه دو مهمان
آن یک شده در قدر و شرف شهره دوران *** دمه دوران از هیبت این یک بشود شیر گریزان آن
معنی آیات و دگر حافظ قرآن *** از دامن دو فاطمه دو غنچه خندان
بشگفت به هنگام سحر دیشب و امشب *** حق داده علی را دو پسر دیشب و امشب
شد جلوه گر از امر خدا بر سر بازار *** دو همدم و دو محرم و دو مونس و غمخوار
دو سید و دو سرور و دورهبر و سالار *** دو راکع و دو ساجد و دو دلبر و دلدار
دو مرد سلحشور و دو آزاده پیکار *** آن هست فروشنده و این هست خریدار
بیرون ز صدف شد دو گهر دیشب و امشب *** حق داده علی را دو پسر دیشب و امشب
آن صف شکن این پیل تن آن سرور و این سر *** آن ریشه و این شاخه آن ساقه و این بر
آن عالم و این حاکم آن کشور و این در *** آن مظهر و این مظهر آن زینت این فر
هم مذهب و هم مسلک هم کیش و برابر *** هم خون و هماهنگ هم آئین و برادر
بخشید دعای تو اثر دیشب و امشب *** حق داده علی را دو پسر دیشب و امشب
آن سرور و این رهبر آن پیکر و این روح *** آن لنگر و این محور و آن کشتی و این نوح
آن مصلح و این صالح و آن مظهر و مصبوح *** جان می دهد این در ره دین با تن مجروح
لب تشنه شود آن به صف ماریه مذبوح *** با ریختن اشک شد این نشریه مشروح

ریزد ز لبم قند و شکر دیشب و امشب *** حق داده علی را دو پسر دیشب و امشب

ص: 153

آن آمده از بن بکند ریشه غم را *** این آمده حیران بکند شیر دژم را

آن آمده آماده کند خوان نعم را *** این آمده مفتوح کند باب کرم را

آن آمده نابود کند کاخ ستم را *** این آمده گیرد به کف خویش علم را

بر خصم شد اعلان خطر دیشب و امشب *** حق داده علی را دو پسر دیشب و امشب

شیری که و را فاطمه پرورده به شیرش *** مردی که ندیده است کسی مثل و نظیرش

چون مهر برآمد ز قفا بدر منیرش *** شه آمده از پیش و بدنبال وزیرش

ارتشبد و سالار و سپه دار و مشیرش *** فرمانده و سقا و علمدار دلیرش

نابود شده فتنه و شر دیشب و امشب *** حق داده علی را دو پسر دیشب و امشب

بشنید سحر گوش من این صوت جلی را *** کز لطف خدا داده دو فرزند علی را

برخیز و بین چشمه فیض ازلی را *** احیاگر دین نابغه لم یزلی را

ارتشبد اسلام ببین پور ولی را *** رخساره عباس و حسین بن علی را

شرمنده شده شمس و قمر دیشب و امشب *** حق داده علی را دو پسر دیشب و امشب

جان دو جهان باد فدای تو حسین جان *** یزدان شده راضی به رضای تو حسین جان

گویم به چسان مدح و ثنای تو حسین جان *** افتاده به سر شوق لقای تو حسین جان

دارم هوس کربلای تو حسین جان *** نازم به تو و صحن و سرای تو حسین جان

افتاده به سر شور دگر دیشب و امشب *** حق داده علی را دو پسر دیشب و امشب

دست من و دامان تو یا حضرت عباس *** درد من و درمان تو یا حضرت عباس

چشم من و احسان تو یا حضرت عباس *** خط من و فرمان تو یا حضرت عباس

سر در خم چوگان تو یا حضرت عباس *** از گردش چشمان تو یا حضرت عباس

ژولیده شده معجزه گر دیشب و امشب *** حق داده علی را دو پسر دیشب و امشب

ای علمدار

ای علمدار کربلا عباس *** بنده مخلص خدا عباس
ای رهین گذشت و ایثارت *** مکتب ختم الانبیا عباس
بس که خوبی بدست و بازویت *** زده گلبوسه مرتضی عباس
ای ابر مرد زنده تاریخ *** نغمه نای نینوا عباس

میلاذ عباس

امشب مدینه از شعف اعلان سقائی کند *** تا تشنگان عشق را سرمست شیدائی کند
گسترده رنگین سفره ای زیبا و رؤیائی کند *** کز میهمان خویشتن نیکو پذیرائی کند
برگو به ساقی پر ز می جام طهورائی کند *** تا شمع جمع عاشقان یار تماشائی کند
کز هاتف غییم ندا از حی سرمد آمده *** عباس بهر یاری دین محمد آمده
امشب علی گلبوسه بر چشمان مستش می زند *** گلبوسه ها بر سینه و بازو و دستش می زند
فریاد شوق از غیرت یکتا پرستش می زند *** لبخند بر ام البنین از ناز شصتش می زند
مهر شکست دشمنان با بند و بستش می زند *** آتش به هستی ددان خالق ز هستش می زند
کز هاتف غییم ندا از حی سرمد آمده *** عباس بهر یاری دین محمد آمد
ساقی بیا ساقی بیا بگشا در خمخانه را *** از بهر رفع تشنگی پرکن ز می پیمان را
از بند غم آزاد کن این عاشق دیوانه را *** دیوانه کن دیوانه کن هر عاقل فرزانه را
از قول می خواران بگو آن دلبر جانانه را *** از بهر جانبازی دگر رخصت بده پروانه را
کز هاتف غییم ندا از حی سرمد آمده *** عباس بهر یاری دین محمد آمده

عباس

ای شکوه عشق را سنگ محک *** ای به میدان شجاعت تیز تک
ای فروغ دیده ام البنین *** ای هم آوای امیر المؤمنین

ای به قد قامت قیامت متصل *** ای مه از رخسار ماه تو خجل

ص: 155

ای غزالان محو چشم مست تو *** ای ولایت دست بوس دست تو
ای به غیرت شرزه شیر کربلا *** ای به همت پاسدار نینوا
ای ز صهبای حسینی گشته مست *** ای ز هستی در ره او شسته دست
دست تو نازم که دست مرتضاست *** زان که دست مرتضا دست خداست
ساقی لب تشنگانت خوانده اند *** مظهر ایثار جانت خوانده اند
ای بلاگردان مولایت حسین *** ای که خوانده میر و سقاییت حسین
از وفایت خصم دون تو بیخ شد *** نام تو گلوآزه تاریخ شد
تشنه جان دادی کنار آب جو *** کرده از تو آب کسب آبرو
روز عاشورا که تنها شد حسین *** داغدار پور لیلا شد حسین
فاش می گویم در آن آوردگاه *** شد پناهنده به تو آن بی پناه
آه از آن ساعت که از تیغ جفا *** دست های نازنینت شد جدا
آه از آن ساعت که آب از مشک ریخت *** مشک بر مظلومی تو اشک ریخت
آه از آن ساعت که بر فرقت عمود *** از جفا آمد ز راه کین فرود
آه از آن ساعت که بعد از سال ها *** تشنه لب کردی برادر را صدا
پور زهرا تا صدایت را شنید *** از سویدای دلش آهی کشید
آمد و بالین نعش تو نشست *** گفت داغ مرگ تو پشتم شکست
دید زهرا را کنار پیکرت *** همچو گل بنهاده بر دامن سرت

هدیه خدا

خدا به فاطمه یک دختری عطا کرده *** که با ولادت خود محشری بپا کرده
مدینه از قدمش غرق شادی و شور است *** زمینه ساز قیام خدای عاشورا است
به چهره هاله ای از نور سرمدی دارد *** طراوت گل سرخ محمدی دارد

توان به وصف نگاهش دو صد کتاب نوشت *** قصیده ای به بلندای آفتاب نوشت

شکنج زلف سیاهش سکوت شب شکند *** حریر حفظ حجابش در ادب شکند

قمر ز درک قعودش به التجا برخاست *** سحر ز فیض قیامش به اقتدا برخاست

نخست صورت او ختم الا انبیا بوسید *** علی و فاطمه بوسید و مجتبی بوسید

بدست مام و پدر مست بیقراری بود *** بناز حسن و حسن غرق سوگواری بود

ص: 156

گرفت خون خدا همچو گل در آغوشش *** به گوش او سخنی گفت و کرد خاموشش
چنان ز فرط شعف دست و پای خود گم کرد *** که جای گریه نمودن چو گل تبسم کرد
بگو به ساقی مجلس که مست مستم کن *** به عشق زینب کبرا خدا پرستم کن
دهید مژده که همسنگر حسین آمد *** علی و فاطمه را نور هر دو عین آمد
نبی به شیر خدا گفت کوه صبر است این *** تو شیر بیشه اسلام و همچو ببر است این
رسید آن که از او سر خط رضا پیدا است *** شکوه نهضت خونین کربلا پیدا است
به غیر او به بلا هیچکس رضا نشود *** که از حسین علی لحظه ای جدا نشود
به حکم نغز شهامت کلام او تیر است *** زبان او بخدا تیزتر ز شمشیر است
درون سینه دل داغ پروری دارد *** برای چو به محمل به تن سری دارد
به اهل کوفه بگوئید تا که لال شوند *** به گوشه ای بنشینند و خسته حال شوند
که زینب آه کاخ ستم خراب کند *** بجام ددمنشان زهر جای آب کند

میلاذ حضرت زینب

آن شب مدینه با بهاران جام می زد *** طبل بشارت بر فراز بام می زد
آن شب منادی مژده میلاذ می داد *** ما را خیر از مرگ استبداد می داد
آن شب صبوری کوس شادی ساز می کرد *** گویی که راه کربلا را باز می کرد
آن شب سحر با مرغ شب رازی مگو داشت *** رازی مگو از جنگ آب و آبرو داشت
آن شب شفق در باغ دل ها لاله می کاشت *** در دشت داغ سینه بابا ناله می کاشت
آن شب شب میلاذ تسلیم و رضا بود *** آینه دار آیه قالوا بلا بود
آن شب غم و شادی کنار هم نشستند *** با گردش پیمانها با هم عهد بستند
آن شب خدا در دست ساقی ساغری داد *** با نص کوثر کوثرش را کوثری داد
آن شب ولایت را شکوه دیگری بود *** زینت فزای دست خاتم دختری بود

آن شب به عشق لاله شب‌نم گریه می کرد *** شادی به گهواره غم گریه می کرد
در دست خاتم دخت زهرا اشک می ریخت *** در دامن پر مهر بابا اشک می ریخت
با اشک چشمش مجتبی را آب می داد *** گهواره اندوه و غم را تاب می داد
تا جا در آغوش برادر کرد زینب *** آغوش او را مهد باور کرد زینب
از گرمی آغوش پر مهر حسینش *** خشکید آب چشمه سار هر دو عینش

ص: 157

اورا برادر با نگاهش نوش می داد *** با نوش خود او را توان و توش می داد

آری خدا را در صبوری مظهر آمد *** بهر حسین بن علی همسنگر آمد

او آمده تا داغ روی داغ بیند *** غم روی غم وقت خزان باغ بیند

او آمده تا هم عنان درد گردد *** غم نامه بازار آه سرد گردد

او آمده تا بشکند سد ستم را *** حرمت بدارد عزت اهل حرم را

او آمده بر ما دهد درس شهادت *** ما را برد تا سرزمین استقامت

اسوه صبر

ای دختر دختر پیمبر *** ای همچو پدر حماسه پرور

ای خواننده کتاب عشق و ایثار *** در مکتب احتجاج مادر

پرورده تورا به دامن خویش *** در مکتب صبر خویش حیدر

تو ناله فاطمه شنیدی *** از ضرب لگد به پشت آن در

دیدى تو در آستانه در *** گل را به کنار غنچه پرپر

منشوق سر نازنین بابا *** دیدى توز تیغ خصم کافر

صدپاره جگر به طشت دیدى *** از زهر جفا تو در برابر

خواندى تو نماز خود نشسته *** از کثرت غم بسان مادر

دارى تو به لوح سینه مکتوب *** مرثیه داغ شش برادر

ای پیر عطش ز صبر تو مات *** ای چشم جهان ز غربت تر

ای نبض زمانه از تو تنظیم *** ای چرخ زمان ز تو مدور

هرگز ز حسین جدا نگشتى *** او هست سفینه و تو لنگر

سوگند به ذات حى داور *** مانند تورا نزاده مادر

زینب قهرمان کربلا

بهرجا می کنم لب را به نامت آشنا زینب *** قیامت می کند نام دل آرایت بپا زینب

چه لفظی بر زبان آرم که باشد در خور و صفت *** که توصیف تو را باید کلامی دلربا زینب

سر از جیب تفکر پیر فکرم بر نمی دارد *** تو گوئی گشته سر درگم میان واژه ها زینب

ص: 158

تو آن شعر بلند صفحه زرین تاریخی *** که هر حرفش زند پهلوی به صد ها ماجرا زینب
تو آن گلوآژه عشقی که زد بر روی زیباییت *** به هنگام ولادت بوسه ختم الانبیا زینب
تو را حق خوانده زینب زان که زینت بخش بابایی *** که هستی مایه فخر علی مرتضی زینب
تو از پستان عصمت خورده ای شیر شهامت *** را که گفته استقامت از قیامت مرحبا زینب
تو از خیل کثیر کوثری کز کثرت صبرت *** یحب الصابین را گفته در شانت خدا زینب
تو آن آلاله صبری که در شهر مصیبت ها *** ربودی گوی سبقت را ز چوگان بلا زینب
تو را شد سینه داغستان ز داغ مادرت زهرا *** که داغش می زند آتش به جان ماسوا زینب
نمی دانم چه رازی را حسین فاطمه گفتت *** که با لبخند خود سفتی به لب قالوا بلا زینب
تو تنها خواهری هستی که با خون خدا بودی *** شریک شادی و غم ز بتدا تا انتها زینب
ز شرح صدر تو این بس که زیر بار سختی ها *** شدی پیروز و گشتی قهرمان کربلا زینب
تو آن اسطوره مهری که از فرط وفاداری *** نگشتی از حسین فاطمه آنی جدا زینب
اگر ایوب پیغمبر بخواند شرح صبرت را *** به دیده خاک پایت را نماید توتیا زینب
به فتوای اساتید سخن وقت سخنرانی *** زبان ها لال می گردد کنی لب را چو او زینب
نفس در سینه ها بند آمد از نطق گهر بارت *** چنان که زنگ اشتر ها بیفتاد از صدا زینب
به کوفه آیه کن فیکون را اصل تفسیری *** که کاخ ظلم را کردی فنا با حرف لا زینب
اگر پیروز بر شمشیر شد خون خدا خوش *** به خون سر تو گشتی حافظ خون خدا زینب
چو جد خود نرفته مکتب و نادیده استادی *** به علم مایکون هستی به عالم آشنا زینب
من ژولیده را این بس که گویم عقل من مات است *** از آن صبری که داده خالق سبحان تو را زینب

کیست زینب

کیست زینب شاه بیت جنگ عشق *** قهرمان کشور شش دانگ عشق

کیست زینب شهروند شهر نور *** پای تا سر نور و سر تا پا شعور

کیست زینب قافله سالار صبر *** صابران را سر خط معیار صبر

کیست زینب کلک حق را شاهکار *** شاهکار بی نظیر روزگار

کیست زینب زینت دامان اب *** امّ اب را جانشین از امر رب

کیست زینب کان مهر و وفا همه *** وارث شرم و حیای فاطمه

کیست زینب مظهر آزادگی *** اسوه زهد و ورع در بندگی

ص: 159

کیست زینب ماده شیری شیردل *** آن که غم ماند ز صبرش پا به گل

کیست زینب استقامت را قوام *** در نسب دخت الامام آخت الامام

کیست زینب قهرمان کربلا *** دست پرورد علی مرتضی

در شگفتی مانده شرم از شرم او *** داغ ها دارد تنور گرم او

اوز خُردی داغ بی مر دیده است *** پهلوی بشکسته از در دیده است

مادرش را چهره نیلی دیده است *** بر رخ او جای سیلی دیده است

دیده او شق القمر وقت سحر *** تارک آغشته در خون پدر

به او به چشم خویش دیده از حسن *** لخته خون جگر را در لگن

سینه اش از داغ داغستان شده *** جرعه نوش اشک او باران شده

ی چش - چشم نامحرم ندیده روی او *** روی او تنها «نه» تار موی او

بازگردد گل به ناز چشم او *** کور گردد چشم ها از خشم او

پخته گردد از کلام او کلام *** تا بود تیغ زبانش در نیام

در ولایت او ولی دیگری است *** در سخن گفتن علی دیگری است

هر چه گویم وصف او کم است *** طفل ابجد خوان درشش مریم است

اولین درشش بود درس حجاب *** چون حجاب اوست درس انقلاب

هر که گردد پیرو او او شود *** شامل الطاف ذات هو شود

پیرو زینب مراش زینبی است *** خط و مش گام گامش زینبی است

پیرو زینب حجابش کامل است *** کشتی شرم و حیا را ساحل است

پیرو زینب عروس خلق نیست *** پیرو فرهنگ غرب و شرق نیست

پیرو زینب سراپا همت است *** در نجابت خواستار عصمت است

پیرو زینب نباشد هرزه گرد *** هرزه گردی را نگردد رهنورد

آن شب مدینه خنده زنان ناز می فروخت *** گلبوسه می خرید ولی باز می فروخت

آن شب فضا ستاره به تصویر می کشید *** عکسی ز ماه خامه تقدیر می کشید

آن شب به لاله گفت شقایق بهار شد *** از مقدم بهار جهان لاله زار شد

آن شب به یاسمن گل مریم پیام داد *** سوسن به دست یاس صمیمانه جام داد

آن شب به کوچه های مدینه صفا نشست *** سیمرخ بخت بر سر بام دعا نشست

آن شب طلوع فجر به مولا نوید داد *** بر او نوید آمدن روز عید داد

آن شب شراب عشق به ساغر نشسته بود *** ساقی کنار بستر کوثر نشسته بود

آن شب به روی فاطمه واشد دری دگر *** شد جلوه گر ز دامن او اختری دگر

آن شب امین وحی به احمد سلام کرد *** بعد از سلام آگهش از این پیام کرد

کای یکه تاز عالم هستی مبارکست *** امشب که شام ز شان نزول تبارک است

امشب خدا به فاطمه ات داده دختری *** دختر مگو به مرتبه زهرای دیگری

زیننده بهر او ز خدا نام زینب است *** زیرا که عشق تشنه لب جام زینب است

او را ببوس بوسه او مهر آبروست *** نقش لبش همایشی از بوسه گلوست

او شاهکار خامه گلپیز سرمدی است *** آئینه دار مکتب ناب محمدی است

نقش ورا به رنگ بلا من کشیده ام *** او را برای خون خدا آفریده ام

قنداقه اش گرفت نبی تا که روی دست *** از آبشار دیده او گل به گل نشست

از بهر درک قیمت فیض حضور اشک *** از جام دیده ریخت به دستش بلور اشک

زینب به روی دست علی اشک می فروخت *** با اشک خود به مادر خود رشک می فروخت

او را حسن گرفت ولی باز گریه کرد *** کز گریه اش رسول سرافراز گریه کرد

آمد حسین بر رخ او فتح باب شد *** از دیدگاه زینب او ترک خواب شد

در حیرتم چه گفت برادر به خواهرش *** کز گریه شد خموش بدست برادرش

محو خدای عشق شد و عشق زنده شد *** از فیض عشق گریه مبدل به خنده شد

زینب که بود رحمتی از لطف سرمدی *** گلوآزه ای ز گلبن ناب محمدی

زینب که بود دختر بی باک بوتراب *** زینت فزای دامن قدرت نمای باب

زینب که بود عالمه بی معلمه *** پرورده ای ز دامن پر مهر فاطمه

زینب که بود ماحصل صبر روزگار *** آئینه دار عصمت و ناموس کردگار

زینب که بود گوهر گنجینه عفف *** تیر و کمان خاتمه عشق را هدف

زینب که بود شیرزن بیشه سخن *** فرمانروای مقتدر قلب مرد و زن

زینب که بود نادره سنگر حجاب *** شمعی که کسب نور از او کرده آفتاب

زینب شکوه مکتب دین پیمبر است *** تفسیر نص کوثر و همتای مادر است

زینب به حکم عقل به نسوان یگانه است *** نامش به لوح سبز زمان جاودانه است

زینب یگانه سینه سپر در بر غم است *** آنسان که غم ز همت او قامتش خم است

ص: 161

زینب برای مرده دلان آب زندگی است *** معنای شعر قاف بلندای بندگی است

زینب سرآمد همه در جانفشانی است *** شایسته مدال از این قهرمانی است

مولا علی که روح نماز از طلوع اوست *** زینب قیام متصل بر رکوع اوست

زهره که از برای نبی جای مادر است *** زینب به ام اب به خدا پاک دختر است

تنها نه زیب دامن پر مهر مرتضی است *** زینت فزای سفره خونین کربلاست

بر کوچه باغ خاطره اش از خزان باغ *** در سینه اش نشانده زمان داغ روی داغ

او دیده داغ مادر پهلو شکسته را *** روی کبود و سینه در خون نشسته را

او خوانده در عزای پدر این قصیده را *** شرح فراق و نوحه فرق دریده را

آتش زند حسن به دل او اشاره اش *** آن هم نظاره بر جگر پاره پاره اش

او دیده در زمانه به پهنای روزگار *** غم روی غم بدشت بلا با دلی نزار

او هم عنان قافله سالار کربلاست *** او نوحه خوان ناله جانسوز نینواست

او سینه چاک داغ جگر سوز اکبر است *** مرثیه خوان تعزیه شش برادر است

او دیده داغ اصغر و حلق دریده را *** جسم به خون تپیده و راس بریده را

زینب

بعد زهره بهترین زن بین نسوان زینب است *** شاه مردان را به عالم زیب دامان زینب است

آن که صبر از صبر او در آزمون مردود شد *** ماده شیر بیشه اسلام و قرآن زینب است

آن که گوشش را نوازش داد با تکبیر *** خویش غنچه لعل لب ختم رسولان زینب است

آن که در خط الهی سر نهاد و بر نداشت *** در بلا قالوا بلا را بست پیمان زینب است

آن که همچون لاله بس که داغ روی داغ دید *** لاله زد از داغ او سر در بیابان زینب است

آن که در خردی صدای مادر خود را شنید *** در میان شعله های نار سوزان زینب است

آن که بعد از داغ مادر ریخت در داغ پدر *** گوهر اشک از دو چشمش روی دامان زینب است

آن که از لخت جگر آکنده طشتی دید و کرد *** از غم داغ حسن گیسو پریشان زینب است

آن که هم دوش حسینش در زمین کربلا *** استقامت کرد و کوشید از دل و جان زینب است

آن که از سوز عطش می سوخت سر تا پا چو شمع *** لیک سهم آب خود دادی به طفلان زینب است

آن که هجده سر بر سر نی در مقابل دید و زد *** مشت محکم بر دهان آل سفیان زینب است

آن که با تیغ زبان جنگید و شهر کوفه را *** کرد با نطق و بیان خویش ویران زینب است

ص: 162

آن که شهر شام را آورد با یک ناله اش *** تا قیامت دست خالی تحت فرمان زینب است
خم به ابرویش نیامد زیر بار مشکلات *** آن که با صبرش کند هر مشکل آسان زینب است
آن که در هر عصر از بهر تأئید دین حق *** می دهد درس فدا کاری به انسان زینب است

میلادیه حضرت زینب علیها السلام

بگو به ساقی از وفا باده به جام زر کند *** در دکشان عشق را ندا دهد خیر کند
که ذات حق به فاطمه عنایتی دگر کند *** به او عطا ز رحمش گرانها گهر کند
که نخل سبز عشق را به اشک بارور کند *** صبر ز استقامتش جامه غم به بر کند
گفت به ختم الانبیاء حامل وحی سرمدی *** داده خدا به فاطمه دسته گل محمدی
بیایا به بزم ما می زخم ولا بزن *** پرچم فاتحانه را به دشت کربلا بزن
چونی به عشق نینوا به عاشقان ندا بزن *** به آن چه غیر او بود مترس و پشت پا بزن
سری به خانه علی به شوق هل اتی بزن *** حلقه بکوب بر در و فاطمه را صدا بزن
گفت به ختم الانبیاء حامل وحی سرمدی *** داده خدا به فاطمه دسته گل محمدی
داده خدا به فاطمه دخت رسول دختری *** که در فصاحت بیان بود به حق علی دیگری
که مثل او نیاورد در این زمانه مادری *** آمده بهر مجتبی خواهر درد پروری
بهر حسین فاطمه همسفر دلآوری *** گشوده شد به ما ز رحمت خدا دری
گفت به ختم الانبیاء حامل وحی سرمدی *** داده خدا به فاطمه دسته گل محمدی
دختر دخت مصطفی آمده دلبری کند *** ز جذبه کلام خود حمله حیدری کند
بهر حسین فاطمه ادای خواهری کند *** ایوب را ز صبر خود به صبر رهبری کند
ز جلوه جمال خود به حسن سروری کند *** طائف روی او خدا زهره و مشتری کند
گفت به ختم الانبیاء حامل وحی سرمدی *** داده خدا به فاطمه دسته گل محمدی
نبی به روی ماه او بوسه جاودانه زد *** گفت که دختر علی گل به سر زمانه زد

آب بر آتش دلش ز اشک دانه دانه زد *** تیر و کمان عشق را درست بر نشانه زد

ص: 163

دید حسین و بهر او خنده عاشقانه زد *** به روی دست فاطمه ناله عاشقانه زد

گفت به ختم الانبیاء حامل وحی سرمدی *** داده خدا به فاطمه دسته گل محمدی

آمده او که داغ ها به دل بود نشانیش *** دامن خویش را علی بسته به باغبانیش

نشان غم دهد به او فاطمه و جوانیش *** داغ علی و مجتبی ندیده ناتوانیش

قامت دین علم بود ز قامت کمانیش *** به صبر داده ذات حق مدال قهرمانیش

گفت به ختم الانبیاء حامل وحی سرمدی *** داده خدا به فاطمه دسته گل محمدی

یک زن و این همه وفا یک زن این همه صفا *** یک زن و این همه ستم یک زن و این همه جفا

یک زن و این همه محن، یک زن و این همه بلا *** لطف و عنایتش کرم ورد زبان او دعا

صبر ز صبر او خجل عشق ز عشق او پیا *** رضا اسیر دام او کجا به دشت کربلا

گفت به ختم الانبیاء حامل وحی سرمدی *** داده خدا به فاطمه دسته گل محمدی

تحت تسلطش قضا گوش به امر او قدر *** کلک قلمروش قلم تحت تصرفش خطر

مادر اوست امّ اب زینت دامن پدر *** به کوفه ورا بود مقرر شام ز فیض او سحر

به پیش تازیانه ها سینه او بود سپر *** سر حسین روی نی به عشق او شکسته سر

گفت به ختم الانبیاء حامل وحی سرمدی *** داده خدا به فاطمه دسته گل محمدی

اوست که از خطابه اش کوفه به داد آمده *** شام شده مرید او که او مراد آمده

علیه دشمنان دین بهر جهاد آمده *** جهاد او به خاطر دفع فساد آمده

یزید سفله را بگو علی نژاد آمده *** کسی که هستی تو را دهد به باد آمده

گفت به ختم الانبیاء حامل وحی سرمدی *** داده خدا به فاطمه دسته گل محمدی

قیامتی به پا کند قیام از قیام او *** نوش شود به کام ما کلام از کلام او

حرمت خویش نشکند قوام از قوام او *** گرفت خط بندگی مرام از مرام او

پیام عشق می دهد پیام از پیام او *** خون حسین زنده شد ز تیغ انتقام او

گفت به ختم الانبياء حامل وحى سرمدى *** داده خدا به فاطمه دسته گل محمدى

ص: 164

خوش آن کسی که پیرو مشی و مرام زینب است *** که شیوه حسینیان خط قیام زینب است
به دشت کربلا اگر باده به جام زینب است *** قسم به صبر می خورم صبر غلام زینب است
قیام و نهضت حسین بسته به نام زینب است *** بین مقام زینبی که شام شام زینب است
گفت به ختم الانبیاء حامل وحی سرمدی *** داده خدا به فاطمه دسته گل محمدی
به چشم خویش دیده او صید به خون تپیده را *** دشت ز تن فتاده فرق ز کین دریده را
پیکر پاره پاره و سر ز تن بریده را *** طفل گلو دریده و گل ز شاخه چیده را
ضربت تازیانه و رنگ ز رخ پریده را *** به حنجر حسین خود خنجر آبدیده را
گفت به ختم الانبیاء حامل وحی سرمدی *** داده خدا به فاطمه دسته گل محمدی

زینب

از سر کوی تو آهنگ سفر دارم من *** گرچه از دیده روان خون جگر دارم من
دوستت دارم و دانم که مرا داری دوست *** وعده دیدن تو جای دگر دارم من
هیجده سر سرنی همسفر راه منند *** تو مپندار که بیمی ز خطر دارم من
می کنم سعی که سیلی نخورد دختر تو *** چون که در وقت سحر سینه سپر دارم من
گر سرت بر سرنی غرق به خون است حسین *** چوب محمل پی بشکستن سر دارم من
غم مخور جان برادر که پس از کشتن تو *** با عدو جنگ نمایان دگر دارم من
می کنم زیر و زیر کاخ ستم پرور ظلم *** ز آن که شمشیر زبان زیر سپر دارم من
بی رقیه بر سر قبر تو بر می گردم *** چون که از عاقبت کار خبر دارم من
بهر ژولیده دل از محضرت ای خون خدا *** خواهش طبع گهر ریز و اثر دارم من

مثنوی حضرت زینب کبری

دهید مژده که همسنگر حسین آمد *** علی و فاطمه را نور هر دو عین آمد
ز شوق دیدن رویش ز دیده ناهید *** سحر به شهر مدینه ستاره می تابید

خدا به فاطمه تک دختری عطا کرده *** که از ولادت خود محشری به پا کرده

مدینه از قدمش غرق شادی و نور است *** زمینه ساز قیام خدای عاشورا است

ص: 165

به چهره هاله ای از نور سرمدی دارد *** طراوت گل سرخ محمدی دارد

توان به وصف نگاهش دو صد کتاب نوشت *** قصیده ای به بلندای آفتاب نوشت

حریر حفظ حجابش در ادب شکند *** که طره طره مویش سکوت شب شکند

قمر ز درک قعودش به التجا برخواست *** سحر ز فیض سجودش به اقتدا برخواست

به شهد لعل لب او حلاوتی است دگر *** به کنه ذات کلامش تلاوتی است دگر

زبان به گفتن وصفش هزار دستان است *** قلم به قلزم مدحش همیشه گریان است

نخست صورت او ختم الانبیاء بوسید *** علی و فاطمه آن گاه مجتبی بوسید

به روی دست نبی مست بی قراری بود *** ز جام دیده او در اشک جاری بود

به دست مام و پدر بود و گریه کارش بود *** حسن گرفت در آغوش و بی قرارش بود

گرفت خون خدا همچو گل در آغوشش *** به گوش او سخنی گفت و کرد خاموشش

چنان ز فرط شعف دست و پای خود گم کرد *** که جای گریه به روی ابا تبسم کرد

بگو به ساقی مجلس که مست مستم کن *** به عشق زینب کبری خدا پرستم کن

نبی به شیر خدا گفت کوه صبر است این *** تو خود عصاره قدری و شام قدر است این

چو فاطمه گل لبخند زینش را دید *** دلیل خنده او از برادرش پرسید

که ای خلاصه هستی دلم تسلا کن *** دلیل خنده او را به مادر افشا کن

حسین فاطمه گفتا در سخن سفتم *** حدیث پیر عطش را به خواهرم گفتم

سرشک دیده او بهر روز عاشوراست *** بدان که خنده او بهر گریه فرداست

درون سینه او داغ لاله می کارد *** به لب تبسم او بذر ناله می کارد

ز واژه واژه شعرش شکوه غم پیدا است *** ز قطره قطره اشکش خط ستم پیدا است

به غیر او به بلا کس رضا نمی گردد *** که از حسین تو آئی جدا نمی گردد

به پهن دشت شهادت به صبر تجهیز است *** زبان او به خدا ضد تیغ خون ریز است درون سینه دل داغ پروری دارد *** برای چوبه

محمل به تن سری دارد

به یک اشاره او اهل کوفه لال شوند *** به گوشه ای بنشینند و خسته حال شوند

چنین بگفت قضا تا که دید زینب را *** خدا برای حسین آفرید زینب را

شعار شعر ژولیده در جهان این است *** حسین و زینب کبری دو محور دین است

ص: 166

تولد حضرت زینب علیها السلام

خدا را بار دیگر میوه نخل باور آورده *** شکوه عشق را زهرای اطهر مظهر آورده

به ختم الانبیا جبریل گفتا دیده ات روشن *** که زهرا دخترت با نص کوثر برایت دختر آورده

علی را مژدگانی ده بگو ای فاتح خیبر *** بناز شست تو کوثر برایت کوثر آورده

بگوش مجتبی خون خدا گوید برادر جان *** برای یاری ما مادر ما خواهر آورده بده ساقی می باقی که بهر یاری قرآن *** حسین بن علی را فاطمه همسنگر آورده

به شهر استقامت گر علی معیار صبر امر *** به شهر پایداری حق علی دیگر آورده

اگر ام اییها را نبی پرورده در دامن *** علی را ام اب از بهر دامن زیور آورده

اگر پیغمبری را حق بزن می داد می گفتم *** خدا را بهر نسوان جهان پیغمبر آورده

شب میلاد زینب هست و خیل دوستان جمعند *** که طبع سرکشم شعر شهامت پرور آورده

ز واژه واژه شعرم نوای عشق می آید *** که پیر عشق را ساقی بگردش ساغر آورده

چه لفظی بر زبان آرم که باشد در خور وصفش *** که از توصیف وصفش مرغ جانم پر در آورده

به ماه آسمان برگو به پشت ابر پنهان شو *** که از شمس ولایت ماه مولا اختر آورده

زینت آب

کیست زینب زینت دامان اب *** ام اب را هدیه ای از سوی رب

کیست زینب اسوه شرم و حیا *** در شهامت قهرمان کربلا

کیست زینب شاهکاری بی بدیل *** پای تا سر معنی حسن جمیل

کیست زینب ساقی صهبای صبر *** ناخدای کشتی دریای صبر

کیست زینب قره العین بتول *** دختر فرخ فردخت رسول

کیست زینب سمبل دیوان عشق *** سینه چاک داغ داغستان عشق

کیست زینب شمع جان افروخته *** شاهد پروانه ای پر سوخته

کیست زینب ناظر دیوار و در *** داغدار مرگ مادر با پسر

کیست زینب بعد زهرا خانه دار *** معجز شق القمر را پاسدار

کیست زینب همدم و یار علی *** بعد زهرا یار و غمخوار علی

کیست زینب شاهد مرگ پدر *** سینه چاکی، روضه خوانی، نوحه گر

کیست زینب داغدار مجتبی *** جرعه نوش ساغر قالوا بلا

ص: 167

کیست زینب زنده از بوی حسین *** عاشق و دیوانه روی حسین

کیست زینب روح عصمت را حیات *** ناخدای عشق بر فلک نجات

کیست زینب در دریای شرف *** تیر غم را در مصیبت ها هدف

کیست زینب رهسپار شهر خون *** معنی انا الیه راجعون

کیست زینب شهر آشوب سخن *** در سخن همچون علی بت شکن

کیست زینب یار و دم‌ساز حسین *** از ولادت محرم راز حسین

کیست زینب همسفر با قافله *** نیمه شب روح نماز نافله

کیست زینب پای تا سر انقلاب *** سینه چاک سنگر حفظ حجاب

کیست زینب بی معلم عالمه *** در کمال استقامت کامله

کیست زینب در فصاحت بی نظیر *** باطناً آزاد در ظاهر اسیر

در تولد علی اکبر

شب است ساقی مجلس به گردش ساغر آورده *** که سیمرخ دل مستان ز شادی پر در آورده

نمی دانم چه رخ داده که طبع سرکشم امشب *** قلم را بار دیگر در مصاف دفتر آورده

گمانم لیلی حسن قدم از قلم رحمت *** برای رحمت للعالمینش گوهر آورده

کمال نهضت خونین عاشور است شادی کن *** که پیک خوش خبر یک مژده جانپور آورده

امیر آمد وزیر آمد سفیر آمد که هستی را *** ورود این سه تن تاب و توان دیگر آورده

حسین فلک نجات و سید سجاد و سکانش *** بر این کشتی خدا هم بادبان و لنگر آورده

برو باد صبا برگو به زهرا دیده ات روشن *** که از بهر حسین ات ام لیلا یاور آورده

در و دیوار یثرب می زند فریاد آزادی *** که مصباح الهدی را حق شکوه یاور آورده

پدر آمد پسر آمد عمومی نازنین آمد *** به پشتیبانی آنان علی را مظهر آورده

برای سرفرازی بر فراز نیزه دشمن *** علی اکبر از بهر سرفرازی سر آورده

قد و بالای او را دید جبرئیل و بخود گفتا *** خدا از بعد پیغمبر مگر پیغمبر آورده

شگفتی آفرین خوش تماشائی بود رویش *** تعالی الله از این نقشی که کلک داور آورده

عروس فاطمه امشب به پاس یاری قرآن *** برای سنگر الله اکبر، اکبر آورده

جوانان را بشارت ده خدا از نسل پیغمبر *** برای جانفشانی بر جوانان رهبر آورده

چه رهبر رهبری قاطع چه قاطع در عمل فاتح *** که از فتحش فلک فتحاً مبیناً زیور آورده

قدم در ملک هستی زد علی را مظهر قدرت *** چه قدرت قدرت مطلق که حق احیاگر آورده

حسین بن علی را داده حق فرخنده مولودی *** که با میلاد خود تفسیر نص کوثر آورده

بگو تا کربلا آماده سازد سنگر خود را *** که بهر یوسف زهرا خدا همسنگر آورده

به تیر و نیزه و شمشیر و خنجر مزدگانی ده *** که این زیبا پسر بهر نشانه پیکر آورده

برای سرفرازی بر فراز نیزه دشمن *** علی اکبر از بهر سرفرازی سر آورده

آن که در سینه زند مرغ دلش داد منم *** آن که گردیده اسیر کف صیاد منم
آن که در کربلا پیکر هفتاد دو تن *** دید پرپر شده از کینه بیداد منم
آن که برگردن خود داشت غل جامعه را *** به گناهی که علی را بود اولاد منم
آن که لب تشنه لب آب فرات از ره کین *** پدرش تشنه در آن معرکه جان داد منم
آن که در آتش تب سوخت ولی آب نخورد *** تا به یاد لب خشک پدر افتاد منم
آن که در مدحت او گفت فرزدق به هشام *** بود او حجت حق سید سجاد منم
آن که از زهر ستم پاره جگر گشت و نکرد *** سر خود خم بر آن جانی جلاد منم
آن که با خواندن آن خطبه تاریخی خویش *** با یزید بن معاویه در افتاد بایزید منم
آن که مانند پدر تشنه لب از زهر ستم *** بهر دیدار رخ فاطمه جان داد منم
آن که در قید غل جامعه گردید اسیر *** کز کف غیر شود دین حق آزاد منم
آن که از خطبه او کاخ ستم گشت خراب *** تا از او کاخ عدالت شود آباد منم
شعر ژولیده جگر سوز بود چون به جهان *** آن که مرغ دلش از کینه زند داد منم

در توصیف ولادت امام سجاد علیه السلام

ای به عباد این جهان استاد *** ای ملقب به سید سجاد
ای نبی را تو بهترین فرزند *** ای علی را تو برترین اولاد
ای ز هست تو هستی عالم *** ای ز جود تو جود ما ایجاد
ای ز فضل تو عقل آدم مات *** ای ز علم تو در عجب عباد
ای ز تو شد خراب کاخ ستم *** وی ز تو کاخ عدل و داد آباد
طاعت خلق این جهان صفر است *** طاعت تو فزون تر از اعداد
نخل دین کامیاب شد از تو *** خر من ظلم از تو شد بر باد

گشت رسوا یزید بد فرجام *** تا که کردی تو خطبه ای ایراد
از بیانات خانمان سوزت *** سرنگون شد ز تخت ابن زیاد
نطق زیبا و آتشین سخنت *** درس آزاده گی به عالم داد
با گذشت تو ای ولی خدا *** ریشه کن شد بنای استبداد
سخنانت به صفحه تاریخ *** ثبت شد تا بشر شود ارشاد
گشت امشب ز یمن میلادت *** دل ما شاد خلق عالم شاد
شعر ژولیده را بکن تضمین *** ای به عباد این جهان استاد

ص: 170

ساقیا می ده که دل از اضطراب آید برون *** کز افق جای مه امشب آفتاب آید برون
آن چنان مستم کن ای ساقی که از فرط شغف *** جای اشک از دیده ام در خوشاب آید برون
بزم شادی کن بیا امشب بصد جاه و جلال *** تا ز پشت پرده یارم بی حجاب آید برون
شد شب میلاد مسعود امام پنجمین *** آن که توصیف صفاتش از حساب آید برون
زد قدم در عرصه گیتی گل گلزار عشق *** تا ز شرم روی او از گل گلاب آید برون
چشم حق بین باز کن کز بارگاه قرب حق *** موکب نوباوه ختمی مآب آید برون
از قدوم میمنت بار در دریای علم *** بوی مشک و عود و عنبر از تراب آید برون
تا منور ملک هستی گردد از نور رخس *** یوسف فرخ رخ ما بی نقاب آید برون
آمد آن شاهی که آدم از برای دیدنش *** از جنان حق حق زنان غرق خضاب آید برون
آمد آن شاهی که موسی با عصا از کوه طور *** بهر دیدار رخس با صد شتاب آید برون
آمد آن شاهی که بهر کسب فیض از محضرش *** حضرت عیسی بن مریم با کتاب آید برون
آمد آن فرمانروای مکتب صدق و صفا *** کز صفایش نخل ایمان کامیاب آید برون
آمد آن آموزگاری کز کتاب ناطقش *** از برای حل هر مشکل جواب آید برون

آمد آن استاد علم و منطق و فقه و اصول *** کز اصولش نفس اصل انقلاب آید برون

آمد آن آموزگار مکتب ثار الهی *** کز ثبات هر کلامش صد کتاب آید برون

گر که از جام ولایش خضر نوشد جرعه ای *** جای آب از چشمه چشمش گلاب آید برون

نرگس مستش اگر نرگس به بیند در بهار *** از در بستان سحر مست و خراب آید برون

زلف پر پیچ و خمش را گر با فشانند بدوش *** چنبر چرخ برین از پیچ و تاب آید برون

در توصیف ولادت امام پنجم حضرت باقر علیه السلام

دلیم پر می زند امشب برای حضرت باقر *** که گویم شرحی از وصف و ثنای حضرت باقر

ندیده دیده گیتی به علم و دانش و تقوا *** کسی را برتر و اعلم بجای حضرت باقر

ز بهر رفع حاجات و نیاز خویش گردیده *** سلاطین جهان یکسر گدای حضرت باقر

زبان از وصف او الکن قلم از مدح او عاجز *** که جز حق کس نمی داند بهای حضرت باقر

نزاید مادر گیتی ز بهر خدمت مردم *** به جود و بخشش و لطف و سخای حضرت باقر

بود عقل بشر مات به حیرت عارف و دانا *** ز صدق و پاکی و مهر و وفای حضرت باقر

به ذرات جهان یکسر بودا و هادی و رهبر *** که جان عالمی گردد فدای حضرت باقر

بزیر ابر پنهان شد مه و خورشید از خجلت *** ز شرم نور روی دلربای حضرت باقر

برو کسب فضیلت کن چو مردان خدا ای دل *** ز بحر دانش بی منتهای حضرت باقر

اگر گردد شفیع ما بنزد خالق یکتا *** بهر دردی شفا بخشد دعای حضرت باقر

خدا ایمن کند او را ز بیم آتش دوزخ *** در هر آن کس پا گذارد جای پای حضرت باقر

ز اندوه و غم و محنت بود آسوده و راحت *** بزیر سایه و تحت لوای حضرت باقر

بود ژولیده را این بس که از لطف خداوندی *** زند صبح و مسادم از ولای حضرت باقر

ولادت امام باقر علیه السلام

امشب منادی دمبدم فریاد شادی برزند *** آتش به جان هم ز غم از رحمت داور زند

پیک سعادت از وفا هر خانه ای را در زند *** تا شیعۀ ثانی عشر گلبوسه بر ساغر زند

در اول ماه رجب ماهی زیثرب سر زند *** مرکز اشتیاق روی او مرغ دل ما پر زند

چون مظهر علم خدا از نسل احمد آمده *** پنجم وصی مصطفی یعنی محمد آمده

امشب به جنت فاطمه تفسیر کوثر می کند *** لبخند شادی می زند رو بر پیمبر می کند

قلب علی را خنده زهرا مسخر می کند *** طوطی طبعم تکیه بر او رنگ باور می کند

تسخیر دل ها نعره الله اکبر می کند *** دانی چرا ماه رجب دل را منور می کند

چون مظهر علم خدا از نسل احمد آمده *** پنجم وصی مصطفی یعنی محمد آمده

امشب عروس فاطمه قرص قمر آورده است *** نی نی غلط گفتم غلط شمس دگر آورده است

از بهر زین العابدین رخشان گهر آورده است *** از بهر زهرا فاطمه زیبا پسر آورده است

هم سنگر خون خدا یک همسفر آورده است *** نخل خیام کربلا از او ثمر آورده است

چون مظهر علم خدا از نسل احمد آمده *** پنجم وصی مصطفی یعنی محمد آمده

او آمده تا علم را در دهر زین و فر دهد *** زیب و فری بر مکتب آئین پیغمبر دهد

شرح قیام کربلا ز اول الا آخر دهد *** درس اصول مذهبی در دهر چون جعفر دهد
نخل ولایت را از او خلاق برگ و بر دهد *** از بحر رحمت گوهری نایاب و دین پرور دهد
چون مظهر علم خدا از نسل احمد آمده *** پنجم وصی مصطفی یعنی محمد آمده
او آمده دیباچه اوهام را بر هم زند *** با علم خود بر قله کون و مکان پرچم زند
نقش دگر بر حلقه انگشتر خاتم زند *** کی می توان از وصف او آدم به عالم دم زند
جایی که دم از وصف او خلاق این عالم زند *** شادی رسید از گرد ره آتش به جان غم زند
چون مظهر علم خدا از نسل احمد آمده *** پنجم وصی مصطفی یعنی محمد آمده

میلادیه امام باقر علیه السلام

بگو به ساقی از وفا می ظهور آورد *** که طبع سرکش مرا به وجد و شور آورد
به وجد و شور قلب ما ز فتح نور آورد *** ز فتح نور مژده فیض حضور آورد
ماه رجب برای ما وجد و سرور آورد *** مژده وصل دلبر و روز ظهور آورد
که با صفات احمدی فخر مفاخر آمده *** دسته گل محمدی امام باقر آمده
به شهر علم علم را داده خدا بری دگر *** برای کشف رازها گشوده شد دری دگر
به اهل علم ذات حق داده پیمبری دگر *** پیام او دهد به ما قدرت باوری دگر
قلم نوشته این سخن به لوح دفتری دگر *** بگو به ساقی آورد زیاده ساغری دگر
با صفات احمدی فخر مفاخر آمده *** دسته گل محمدی امام باقر آمده
صبا بگو به عقل کل داده خدا ثمر تورا *** فاطمه ای ز نسل تو کرده عطا پسر تورا
داده خدا ز فاطمه دسته گلی دگر تورا *** که تا ز علم او بود در این جهان اثر تورا
تلخی این جهان شود به کام چون شکر تورا *** هاتف غیب این ندا داده که سحر تورا
که با صفات احمدی فخر مفاخر آمده *** دسته گل محمدی امام باقر آمده
آمده آن که در جهان محمد است نام او *** علی است نام باب او فاطمه است مام او

به وقت رهبری بود مشی حسن مرام او *** حسین را بقا دهد به کربلا قیام او

ص: 174

حدیث هر محدثی گل کند از کلام او *** قامت خود علم کند علم به احترام او

که با صفات احمدی فخر مفاخر آمده *** دسته گل محمدی امام باقر آمده

برای درک محضرش علم به جستجو بود *** که دانش از علوم او صاحب آبرو بود

کلام دلنشین او بهشت آرزو بود *** تیشه علم و دانشش ریشه کن عدو بود

آن چه حدیث از نبی مانده بجا از او بود *** شهید ولایتش مرا همیشه در سبب بود

که با صفات احمدی فخر مفاخر آمده *** دسته گل محمدی امام باقر آمده

اوست که نام نامیش زبان زد بشر شود *** ز فیض کار خیر او بری بشر ز شر شود

قلم به پای علم او به دهر معتبر شود *** کتاب شرع احمدی بیمه زهر خطر شود

شام سیاه عالمان ز علم او سحر شود *** به شهر لاله با پدر مسافر سفر شود

که با صفات احمدی فخر مفاخر آمده *** دسته گل محمدی امام باقر آمده

آمده او برای ما بخواند این قصیده را *** شرح دهد حقیقت سوز عطش چشیده را

قصه خنده کردن طفل گلو دریده را *** رو به چشم خود ببیند او جسم به خون تپیده را

فرق ز کین دریده و سر ز تن بریده را *** فاش کند مصائب عمه قد خمیده را

که با صفات احمدی فخر مفاخر آمده *** دسته گل محمدی امام باقر آمده

در توصیف امام صادق علیه السلام

گرفته دین حق رونق ز نام حضرت صادق *** بود پاینده و باقی قیام حضرت صادق

بغیر از ذات حق آگه نباشد هیچ دیاری *** از قرب و رتبه و قدر و مقام حضرت صادق

احادیثی که از قول نبی گویند واعظان *** بود از قول و گفتار و پیام حضرت صادق

بود آکنده از مهر و صفا و صلح و آزادی *** ز بهر مردم دانا کلام حضرت صادق

بقای دین و قرآن و قوانین خدا باشد *** ز فیض و کوشش و جهد مدام حضرت صادق

بعالم اعتبار و حرمت ما هست جاویدان *** ز فیض اعتبار و احترام حضرت صادق

به امر قادر اعظم شده مخلوق این عالم *** گدا و چاکر و عبد و غلام حضرت صادق

دو صد دانشگه تقوا در این عالم بود بر پا *** ز علم و دانش و فضل و مرام حضرت صادق

ص: 175

ولی از جور منصور لئیم ملحد کافر *** شد از زهر ستم لبریز جام حضرت صادق
بشد مسموم زهرکین فروزان پیشوای دین *** که شد تلخ از شرار زهر کام حضرت صادق
خدا ز آن ملحد کافر برای دادن کیفر *** بگیرد در قیامت انتقام حضرت صادق
دل ژولیده محزون شد از این مصیبت خون *** که باشد او در این عالم غلام حضرت صادق

در توصیف ولادت حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام

می سزد گر ساقی امشب باده در ساغر بریزد *** باده در ساغر به عشق یار سیمین بریزد
می سزد گر آب زر امشب برای وصف دلبر *** جای جوهر از قلم بر صفحه دفتر بریزد
می سزد امشب اگر طوطی طبعم پر گشاید *** جای شعر از سینه ام لعل و در و گوهر بریزد
می سزد امشب اگر از رحمت حق ابر رحمت *** جای باران بر زمین که عطر و گه عنبر بریزد
می سزد امشب اگر روح الامین از فرط شادی *** بر سر خلق جهان از عرش اعلا زر بریزد
می سزد امشب اگر از دیدن باب الحوائج *** شادی از رخسار و نور از روی پیغمبر بریزد
می سزد امشب اگر از مقدم موسی ابن جعفر *** اشک شوق دیده گان ساقی کوثر بریزد
می سزد امشب اگر بهر نثار مقدم او *** آسمان از دیده گان خویشتن اختر بریزد
می سزد امشب اگر از یمن این مولود مریم *** بهر کوری حسودان عود در مجمر بریزد
می سزد امشب اگر از آسمان از ابر ظلمت *** خاک غم بر فرق خصم موسی جعفر بریزد

زد قدم در ملک هستی آن که از یمن قدمش *** وجد از دیوار و شادی و سرور از در بریزد

زد قدم شاهی که از بهر نثار مقدم او *** ز آسمان روح القدس از شوق دل اختر بریزد

آمد آن فرمان روائی کز برای مدحت او *** جای شعر از سینه ژولیده گان گوهر بریزد

در وصف امام هفتم علیه السلام

خواهم ز صفا باز کنم دفتر دیگر *** چون می چکد از نیش قلم جوهر دیگر

خوشبختی ما را بنگر کز افق بخت *** با جلوه گری جلوه کند اختر دیگر

برخیز و بده مژده دلا کز ره احسان *** امشب بجهان داده خدا زیور دیگر

روشن شده چون روز و شب ما بگمانم *** مشتق شده از نور خدا مظهر دیگر

ای دل مخور اندوه و غم از دوری دلبر *** کامد پی دلجوئی دل دلبر دیگر

جبرئیل زند بانگ که ماه صفر آمد *** زیرا شجر طیبه داده بر دیگر

خوش باش که امشب ز کرم دست الهی *** بر تارک عالم زده باز افسر دیگر

حق داده به صادق پسری کز نظر جود *** ثانیس نژاید بخدا مادر دیگر

از نسل علی شیر خدا ساقی کوثر *** حق داده به خلق دو جهان گوهر دیگر

بنگر که زیمن قدم موسی جعفر *** عالم چو جنان یافته زیب و فر دیگر

از واقعه روز قیامت نزنم دم *** کز قامت او گشته پیا محشر دیگر

گر ختم نمیشد به نبی حکم رسالت *** می گفت ملک آمده پیغمبر دیگر

از بهر نجات بشر از نسل محمد *** ژولیده بما داده خدا رهبر دیگر

در توصیف ولادت امام موسی ابن جعفر علیه السلام

بزم ما را نبود زیب و فری بهتر از این *** نیست ما بی خبران را خبری بهتر از این

بهر پرواز به کاشانه قاف ملکوتی *** حق نداده است مرا بال و پری بهتر از این

هر کسی را اثری هست گرنامه‌ی و من *** بین اشعارم ندارم اثری بهتر از این

آمد این مژده بگوشم سحر از عالم غیب *** که نباشد شب ما را سحری بهتر از این

ص: 177

شب میلاد همایون بهین رهبر ماست *** که بشر را نبود راهبری بهتر از این

جای دارد که بگوید بدو صد جلوه زمین *** آسمانا تو نداری قمری بهتر از این

صادق آل نبی را پسری داد خدا *** که نباشد پدری را پسری بهتر از این

بعد صادق زره لطف نداده است بما *** صدف بحر ولایت گهری بهتر از این

بخدائی خدا نیست در اقلیم وجود *** بهر زیب سرما تاج سری بهتر از این

بهترین روز سفر هفتم ماه صفر است *** نیست ما هم سفران را سفری بهتر از این

بهر نابودی هارون ستمگر نبود *** خفته در بیشه دین شیر نری بهتر از این

بهر پریر شدن زهر ندارد به یقین *** شجر گلشن دین برگ و بری بهتر از این

گوئیا خلق نکرده است بدین حسن و خصال *** بین ابناء بشر حق بشری بهتر از این

چشم خورشید چو افتاد به او گفت نداشت *** کلک ذات احدیت هنری بهتر از این

ای شه ملک خراسان پسر شیر خدا *** چون تو نبود پسری را پدری بهتر از این

نیست در گردش ایام بدین جلوه گری *** مهر و مه را شب و روز دگری بهتر از این حاجت خویش طلب کن که ندارد پس از این *** تیر

جانسوز دعایت اثری بهتر از این

من ژولیده چه گویم که زیمن قدمش نضال *** بزم ما را نبود زیب و فری بهتر از این

در توصیف ولادت علی ابن موسی الرضا علیه السلام

ده مژده که شب رفت و همایون سحر آمد *** وز نغمه ی باد سحری خوش خبر آمد

کز جیب افق کوکب اقبال بر آمد *** غم رفت از این محفل و شادی ز در آمد

روزی که خدا داد بما وعده سر آمد *** میلاد رضا خسرو جن و بشر آمد

کز مقدم او شاد دل ما فقرا شد *** چون خلد برین بزم محبان رضا شد

آمد مه ذیقعه و شد حل مشاکل *** از یمن قدوم گل گلزار فضائل

شد جلوه نما روی رضا میر قبایل *** تا آن که کند بهر بشر حل مسائل

روشن شده از جلوه او شمع محافل *** خوش باش که شد رحمت حق بهر تو نازل

کز پرده برون روی معین الضعفا شد *** چون خلد برین بزم محبان رضا شد

برخیز که میلاد رضا شمس شمس است *** کز شرم رخس شمس و قمر مات و عبوس است

ص: 178

محکوم فنا ز آمدنش گیر و مجوس است *** ارزنده تر از خلدبرین خطه طوس است

چون مولد ناموس خدا نفس نفوس است *** زهرا به جنان شاد ز شادی عروس است

کز شادی او مهد صفا محفل ما شد *** چون خلد برین بزم محبان رضا شد

امشب بجهان زیب و فری داد خداوند *** بر دست عدالت سپری داد خداوند

بر آه دل ما اثری داد خداوند *** ما را به جهان راهبری داد خداوند

بر نجمه گل خوش سپری داد خداوند *** بر موسی جعفر سپری داد خداوند

کز مقدم او لطف خدا شامل ما شد *** چون خلد برین بزم محبان رضا شد

چون ختم رسل تاج سر مرد و زن است او *** مانند علی بت شکن و صف شکن است او

نور دل زهرا و حسین و حسن است او *** سجاد صفت زینت هر انجمن است او

چون باقر و صادق در درج ز من است او *** یا موسی ید و عیسی دم و شیرین سخن است او

کز نور رخس غرق شعف ارض و سما شد *** چون خلد برین بزم محبان رضا شد

عیسی ز دمش گر بدهد روح جسد را *** با یک نظر این زنده کند نقش اسد را

موسی ار نی گفت اگر ذات احد را *** این دیده در آئینه دل فرد صمد را

حق داد به موساش چنین پاک ولد را *** تا ریشه کن از ریشه کند بخل و حسد را

کز آمدنش شاد دل شیر خدا شد *** چون خلد برین بزم محبان رضا شد

او آمده تشریح کند شرط ولا را *** با شرط ولا زنده کند دین خدا را

بر روی بشر باز کند باب سخا را *** آسان کند از راه کرم مشکل ما را

تصویب کند لایحه صدق و صفا را *** بر خاک کشد پوزه مامون دغا را

کز مقدم او حاجت مشروعه روا شد *** چو خلد برین بزم محبان رضا شد

با مهر تو دل مهد صفا گشته رضا جان *** وز یمن تو این جشن بپا گشته رضا جان

وز جود تو حل مشکل ما گشته رضا جان *** وز مقدم تو درد دوا گشته رضا جان

ورد همه امروز رضا گشته رضا جان *** راضی برضای تو خدا گشته رضا جان

از پرده چو رخسار مهت جلو نما شد *** چون خلد برین یزم محبان رضا شد

ص: 179

ای آن که ملقب به غریب الغربائی *** در وصف مسما به معین الضعفائی

در قدر و شرف شهره به حج فقرائی *** سرچشمه لطف و کرم و جود و سخائی

آیند بدربار تو شاهان بگدائی *** ای ریزه خور خوان تو صد حاتم طائی

با آمدنت شاد دل شاه و گدا شد *** چون خلد برین بزم محبان رضا شد

ای زنده ز انفاس تو صد عیسی مریم *** وی نور خدائی ز جمال تو مجسم

اسباب جهان گشته برای تو فراهم *** احکام الهی بود از حکم تو محکم

مهر تو زدید زدل غمزده گان غم *** ژولیده زند دم زولای تو دمام

تا شاعر دربار تو از لطف خدا شد *** چون خلد برین بزم محبان رضا شد

امام رضا علیه السلام

ای شکوه بارگاهت برتر از عرش برین *** ای غلام کمترین درگهت روح الامین

ای غبار خاک کویت سر مه چشم ملک *** ای خدا را دست قدرت در درون آستین

ای گدای سفره احسان تو جن و بشر *** ای همای رحمت حق ای امام راستین

ای نبی را پاره تن ای علی را نور عین *** قبله هفتم ولی حسن امام هشتمین

من چه گویم در مقامت کز جلال و مرتبت *** مادرت باشد به عالم دخت ختم المرسلین

گر ولایت بر نبی از حق اتم نعمت است *** تو اتم نعمتی بهر امیر المؤمنین

یک طوافت هفتصد و هفتاد حج اکبر است *** قبله دل ها تویی بهر قلوب مسلمین

ای که آهوی بیابانی ببوسد پای تو *** ای که از بهر شتر شد صحن تو حصن حصین

بی پناهم من پناهم ده که از فرط گناه *** خواب راحت نیست چشمم را به روز واپسین
دست رد بر سینه ام مولا مزن گر چه بدم من *** توشه ای بر من عنایت کن که هستم بی معین
از افق خورشید چون آید برون هر صبحگاه *** می شود با بوسه از گلدسته هایت خوشه چین
شاعر ژولیده را مانند دعبل کن قبول *** تا نگوید مدح کسی را غیر آل طاهرین

میلاد امام هشتم علیه السلام

شهر مدینه نور باران بود آن شب *** گوئی بهاران در بهاران بود آن شب
آن شب شقایق خیمه در باغ شفق زد *** دیباچه شعر طبیعت را ورق زد
آن شب به سوسن نسترن پیغام می داد *** از جام لاله یاسمن را کام می داد
آن شب ز بوی یاس ساقی مست می بود *** می در پیاله با نوای گرم نی بود
آن شب هزاران بهر یاران شعر می خواند *** اشعار گل با واژه های بکر می خواند
آن شب زمین بر تن لباس سبز پوشید *** دریا ز شادی نعره می زد می خروشید
آن شب رسالت کوس استقلال می زد *** بر بام هستی مرغ رحمت بال می زد
آن شب امامت بر ولایت مهر تأیید *** با حکم تأکید خدا در دهر کوبید
آن شب سعادت باده در پیمانه می کرد *** دست صبا گیسوی سنبل شانه می کرد
آن شب نسیم از فرط شادی داد می زد *** آتش به دام و دانه صیاد می زد
آن شب ز شادی قلب آدم در طپش بود *** لبخند حوا آن طپش را واکنش بود
آن شب به کشتی نوح دریا دل دلی داشت *** در بندر عشق ولایت محفلی داشت
آن شب خلیل حق به تن احرام پوشید *** از ساغر زمزم می گلفام نوشید
آن شب عصا در دست موسی راز می گفت *** راز شب میلاد صد اعجاز می گفت
آن شب مسیحا را مسیح دیگر آمد *** هشتم وصی آخرین پیغمبر آمد
آن شب بهاران را شب نشو نما بود *** میلاد مسعود علی موسی رضا بود

آن شب به جعفر دست قدرت گوهری داد *** بر نخل سبز باور احمد بری داد

آن شب خدا بر نجم فرزندی عطا کرد *** کز مقدمش ارض و سما را با صفا کرد

ص: 181

آمد به دنیا حجت خلاق سرمد *** موسی پدر نامش علی بابش محمد

آمد به دنیا میوه دلبنده زهرا *** از نسل احمد هفتمین فرزند زهرا

آمد به دنیا آن که هستی گشته مستش *** باشد عنان عالم هستی به دستش

آمد به دنیا چهل چراغ شام روشن *** ختم رسولان را چو زهرا پاره تن

در تحت فرمان هست چرخ آب نوشش *** خورشید خواند از شرف شمس و شمسش

و الشمس باشد لمعه ای از نور رویش *** و الیل باشد قصه ای از تار مویش

آهو اسیر دانه خال سیاهش *** اشتر به عزت می نشیند در پناهِش

مرضی ذات حق شد و نامش رضا شد *** بی نسخه بر هر درد بی درمان دوا شد

جام ولایت را شراب ناب آمد *** یعنی علی باب ها را باب آمد

از نور حق نور جمالش منجلی گشت *** از بس علاقه بر علی بودش علی گشت

نام علی زیباترین نام است آری *** از نام او پاینده اسلام است آری

نام علی گر اسم اعظم نیست پس چیست *** آن کس که شناسد علی را در جهان کیست

نام علی شهیدست در جام محمد *** محواست بی نام علی نام محمد

غیر از محمد پی به کنه او نبرده است *** نام علی را بی وضو احمد نبرده است

آمد علی آدم به خاتم گفت تبریک *** خاتم به کل خلق عالم گفت تبریک

در مهربانی خوان استمداد از اوست *** بینائی صد کور مادر زاد از اوست

از او دو صد افتاده از پا پا گرفته *** گوی سبق از معجز عیسی گرفته

لطف عمیّمس اول و آخر ندارد *** ژولیده دست از دامن او بر ندارد

میلادیه امام هشتم

بده ساقی می باقی که آمد محرم دل ها *** گشوده دیده در عالم فروغ دیده طاها

از آن می ده که در جنت به رقص آورد آدم را *** به عشق آن که نامش شد علی از ربی العلا

از آن می ده که حو را چنان بیگانه از خود کرد *** که وردش در جنان پیوسته گشته ذکر یا زهرا

از آن می ده که تا نوشید یک پیمانہ ای از آن *** پس از آرامش طوفان رها شد نوح از دریا

از آن می ده که ابراهیم را در آتش نمرود *** بشد ناجی و بنشاندش به روی مسند گل ها

از آن می ده که موسی را ز کوه طور تا یثرب *** کشاند تا شود عمری مقیم کوی بن موسی

از آن می ده که گرمی داد انفاس مسیحا را *** که در عالم کند با گرمی دم مرده را احیا

ص: 182

از آن می ده که اشتر را کشاند مست از مسلخ *** که در حصن امان زاده موسی کند مأوا
از آن می ده که از یمن قدم قبله هفتم *** به رقص آید ز فرط شور و شادی آهوی صحرا
به شام یازده از ماه ذیعقده تجلی کرد *** همان نوری که موسی دید اندر سینه سینا
گلی از دامن نجمه شکوفا شد که از بویش *** معطر شد مشام دهر زامر خالق یکتا
خدا موسی بن جعفر را عنایت کرده فرزندی *** که سرخط ولایت شد به مهر مهر او امضا
قدم در ملک هستی زد خدا را حجّت هشتم *** که با علمش علم سازد لوای علم در دنیا
تولد یافت از مادر امام ثامن و ضامن *** که در وقت گرفتاری ضمانت می کند از ما
قدم بر چشم ما بگذاشت تا با گوشه چشم ها *** به صد ها کور مادرزاد بخشد دیده بینا
قدم در ملک هستی زد ابر مردی که از جودش *** به عالم می کند صد ها هزاران لال را گویا
بگو خورشید عالم تاب را شمس الشموس آمد *** که پیش نور او نورت ندارد در جهان معنا
به یک ایما کند نقش دو شیر پرده را زنده *** کزین اعجاز گردد کور چشم خصم بی پروا
ز بعد مادرش زهرا نبی را بضعة منیست *** که ثانیس نزاید مادری در توده غبرا
به وصف او چه گویم من که حق فرمود در قرآن *** به نص آیه تطهیر از رجس است مستثنی
قلم ها از قلمدان ها برون آیند پیوسته *** قدم در شهر نیشابور بگذارد چو آن مولا
حدیثی را که عنوان کرد بهر اهل نیشابور *** خدا را راز هستی شد از آن زیبا حدیث افشا
ولایت بهر ما حصنی بود از هر بلا ایمن *** که بی حب علی راهی ندارد بهر ما اصلاً
رضا شو بر رضای او که راضی از تو گردد حق *** رضا آمد که باطل را کند از جمع حق منها
زنده ژولیده دم از وصف او امروز تا دستش *** بگیرد پای میزان عمل نزد خدا فردا

زائر امام رضا علیه السلام

نسوزد تا که دل چشمی به عالم تر نمی گردد *** نگرید تا که ابری نخل بار آور نمی گردد
ملاک خاتمیت قابلیت هست انسان را *** وگرنه هر یتیم مکه پیغمبر نمی گردد

ز هر ساقی مکن خواهش که می در ساغرت ریزد *** که هر ساقی به عالم ساقی کوثر نمی گردد

اگر بارد ز ابر آسمان صبح و مساء باران *** لیاقت چون نباشد قطره ای گوهر نمی گردد

به درگاه رضا رو کن به عالم گر تهی دستی *** کز این در هیچکس با دست خالی بر نمی گردد

میسر گر نشد لطفش برو خود را ملامت کن *** که کم لطفی ز اولاد علی باور نمی گردد

کسی که ضامن آهو شود وقت گرفتاری *** مسلم زائرش بی بهره از این در نمی گردد

ص: 183

حریم قدس رضا علیه السلام

بیا که قائمه عرش کبریا این جاست *** حریم قدس رضا حجت خدا این جاست
برای جلب رضای خدا اگر کوشی *** همان مکان که خدا را کند رضا این جاست
اگر بضاعت آن نیست سوی کعبه روی *** بیا که کعبه دل مروه و صفا این جاست
گدای کوی رضا شوکه بی نیاز شوی *** که جود را پدر و مظهر سخا این جاست
به وصف او چه بگویم که حضرت آدم *** به جای باغ جنان دست بر دعا این جاست
ز موج سرکش طوفان روزگار مترس *** بگو به نوح بیاید که ناخدا این جاست
همان مکان که خلیل خدا کند خلوت *** به پاس نعمت حق بهرالتجا این جاست
همان مکان مقدس که بهر دریانی *** گرفته حضرت موسی به کف عصا این جاست
همان مکان مقدس که عیسی مریم *** گرفت نشأت دم از دم رضا این جاست
مدینه گر که نصیبت نشد بیا در طوس *** که پاره ای ز تن ختم الانبیاء این جاست
ز مهربانی او بس که ضامن آهوست *** مرو به جای دگر منبع عطا این جاست
میر تو حاجت خود را به نزد حاجتمند *** کسی که حاجت ما را کند روا این جاست
مرو به نزد طبییی که خود مریض رضاست *** شفا دهنده هر درد بی دوا این جاست

نوید عشق

آن شب مدینه محرم راز و نیاز بود *** آئینه دار گرمی سوز و گداز بود
آن شب شفق قصیده شب را مرور کرد *** از پیچ و تاب دره ظلمت عبور کرد
آن شب فضا مصاحب صد ها ستاره بود *** مشغول ذکر لاله برگاهواره بود
آن شب همای رحمت حق بال بر گشود *** شعر طلوع فجر حکیمانه می سرود
آن شب فرشتگان می مستانه می زدند *** زلف سیاه نافله را شانه می زدند
آن شب خدا ز چهره شب پرده برگرفت *** نوری جهید و کون و مکان زیب و فر گرفت

آن شب عروس فاطمه از درد خسته بود *** در را به روی خویشان از پشت بسته بود

آن شب ز نیش درد ز سر رفت هوش او *** لب تشنه بود و جام بلا گشت نوش او

آن شب ز سوز سینه دلش بیقرار بود *** چشم انتظار دیدن رخسار یار بود

ناگه صدای گریه طفلی شنیده شد *** کائینه دار خنده صبح سپیده شد

شهر مدینه بار دگر رشک طور گشت *** ظلمت فرار کرد و جهان غرق نور گشت

ص: 184

موسی ز کوه طور به سینای فاطمه *** آمد برای دیدن موسای فاطمه
تا چشم او به صورت ماه رضا فتاد *** بی اختیار گشت و ز دستش عصا فتاد
شهر و لاز لعل لبش تا که نوش کرد *** همچون غلام حلقه مهرش بگوش کرد
آن شب منادیان خدا داد می زدند *** داد سخن به مردم آزاد می زدند
کای اهل دل بحرمت امشب ادب کنید *** تکبیر را تبلور ساز و طرب کنید
امشب شب تجلی انوار سرمدی است *** میلاد هشتمین گل باغ محمدی است
آمد رضا که خانه دل هاست جای او *** راضی خداست در دو جهان بر رضای او
اینک به پای بوسی آن میر تاجدار *** اشتر به رقص آید و آهو به کوهسار
آمد رضا که جان دو عالم فدای او *** بر لوح سنگ نقش شود جای پای او
آمد رضا که زنده کند نقش شیر را *** از جان کند ضمانت صید اسیر را
او آمده که دیده بینا دهد به کور *** گویا هزار لال کند بامی طهور
حامی شیعه است و خدا هست حامی اش *** مشتق بود ز نام علی نام نامیش
نام رضا که نفخه ای از نام سرمد است *** نام علی مؤید نام محمد است
زیبا بهشت روی زمین آستان اوست *** چشم امید شیعه به حسن امان او است

تولد امام رضا علیه السلام

دهید مژده که آمد خبر ز خطه نور *** که گشته توده غبرا قرین وجد و سرور
شب است و عارف و عامی به گرد هم جمعند *** بگو به ساقی مجلس بیار جام بلور
به پای خم شده بیهوش و سربراده فروش *** ز بس که خورده به عشق علی شراب طهور
بهار و فصل گل و باغ از زغن خالیست *** ترانه خوان شده بلبل به شیوه ماهور
به پای لاله شقایق به رقص و نیلوفر *** فکنده باد به غبغب که تا زند شیپور
به ده زبان بنگارد به وصف او سوسن *** قصیده ای به بلندی نهضت عاشور

شب ولادت شمس الشموس آمد و شمس *** به زیر ابر ز شرم رخس شده مستور

عروس فاطمه را داده حق سپر امشب *** که نام نامی او بر رضا شود مشهور

گلی به دامن نجمه به خنده لب وا کرد *** که غنچه غرق عرق می شود از شرم حضور

خدا به موسی جعفر بداد فرزندی *** که کاخ مهر و عطوفت از او شود مأمور

قدم به ملک جهان زد کسی که به صبح و مسا *** ز نند بوسه به خاک درش فرشته و حور

ص: 185

قدم به ملک جهان زد کسی که از علمش *** نشسته اند استاتید عالمش مخمور
قدم به ملک جهان زد کسی که کرد بیان *** حدیث حصن امان خدای حی غفور
همان حدیث که فرمود باد و صد اجلال *** برای مردم مشتاق شهر نیشابور
به دست بوسی او آدم از جنان آمد *** که نوح آمده با کشتی اش ز ساحل نور
خلیل آمده بهر طواف قنذاش *** عصا به دست کلیم آمده ز وادی طور
مسیح سر خط اعجاز را ز او آموخت *** که نقش شیر به درندگی کند مأمور
به التجا سر کویش شتر زند زانو *** که اوست ضامن آهو و یار وحش و طیور
بدون نسخه شفا می دهد به هر دردی *** کز او گرفته شفا صد هزار دیده کور
کسی که دین محمد از او بود باقی *** به رغم دشمن دین تا به وقت روز ظهور
کسی که حصن ولایت بود به امر خدا *** به زیر سایه لطفش ز هر گزندی دور
کسی که مادر او فاطمه بود هرگز *** نمی کند سر خود خم به زیر سلطه زور
قلم به موقع تحریر مدح او عاجز *** زبان ز گفتن توصیف وصف او معذور
ز طبع شاعر ژولیده گر گهر ریزد *** عجب مدار که او هست ز اهل نیشابور

در مدحت حضرت رضا علیه السلام

بیا به کوی رضا کوی او صفا دارد *** که دل ز کوی رضا، راه بر خدا دارد
رضاست آن که خدا بر رضای او راضی است *** از این جهت دل من کار با رضا دارد
دم از صفات رضا دمبدم زند آدم *** که آدمیت از او نزد حق بها دارد
نشسته نوح نبی در سفینه کرمش *** بگو به خوف نیاید که ناخدا دارد
پس از مناسک حج از حریم کعبه، خلیل *** هوای کوی رضا بهرالتجا دارد
بین شرافت شان که بهر دربانی *** هزار موسی عمران به کف عصا دارد
به گاه معجزه، عیسی از او مدد جوید *** که از نسیم دم او فنا بقا دارد

به مهربانی او مادری نژاده پسر *** چرا؟ که خلق خوش از ختم الانبیاء دارد

ولایت از نام حضرت رضا باقی است *** که نام از علی مرتضی رضا دارد

شرافتش به جهان بس که مادرش زهرا است *** که از شرافت زهرا رضا خدا دارد

ص: 186

امام هشتم علیه السلام

بیا که جسم جهان را قرار جان این جاست *** بهشت روی زمین روضه جنان این جاست
به دهر حصن امانی به جز ولایت نیست *** کسی که می دهدت سر خط امان این جاست
اگر که کعبه نصیبت نگشت دل خوش دار *** که کعبه فقرا جان این جهان این جاست
اگر مدینه نرفتی بیا به کوی رضا *** که پاره تن ختم پیغمبران این جاست
اگر به نسخه دارو نشد دوا دردت *** بیا که نبض شناس و دواى آن این جاست
اگر که معرفتت نیست کمتر از آهو *** بیا که ضامن غفران انس و جان این جاست
برون ز خانه دل کن محبت اغیار *** که بهر خانه دل یار مهربان این جاست
به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است *** مرو به جای دگر شمس آسمان این جاست
در این عقیده من شک و اشتباهی نیست *** که محرم حرمش صاحب الزمان این جاست

میلاد امام رضا علیه السلام

خبر دهید به دردی کشان خطه طوس *** که سر زد از افق بخت شیعه شمس شمس
ز نور طلعت گیتی فروز مهر افروز *** به چاه ظلمت شب مهر و ماه شد محبوس
مهی ز قلب مدینه برای یاری دین *** قدم به ملک جهان زد که گشت نفس نفوس
ز روی او شده والشمس و والضحی تفسیر *** به تار زلف سیاهش اسیر گشته محبوس
خبر به مادر پهلو شکسته اش بدهید *** که صاحب پسری گشته از نهاد عروس
نبی به خنده علی را به شور و شادی گفت *** که شد علی دگر را به تخت وقت جلوس
ز خلد آمده آدم ز شوق دیدارش *** که تا زند به رخ ماه او هزاران بوس
به استغاثه طلب کرد نوح دریا دل *** که قطره گردد و اصل شود به اقیانوس
به شوق طواف حریمش خلیل در احرام *** که اوست قبله هفتم خدای را ناموس
عصابه دست گرفته به درگهش موسی *** که کسب فیض از خورشید می کند فانوس

چنان ز نرگس مستش مسیح شد سرمست *** که شد خموش به تکبیر ناله ناقوس

قدم به ملک جهان زد کسی که آتش زد *** ز تار و پود سپاه نگون ستاره روس

قدم به عرصه گیتی نهاد مولایی *** که از درش نشود آهوی ختا مایوس

ز بام عرش به نام رضا به گوش آید *** صدای طبل بشارت نوای ناله کوس

به بحث پاسخ دندان شکن جواب رضاست *** اگر که گبر بپرسد ز عهد دقینوس

ص: 187

خدا کند که دلم از رضا جدا نشود *** و گر شعر مرا ذات حق کنا معکوس
به یک نگاه رضانتش شیر زنده شود *** که تاز هم بدرد جسم رویه سالوس
اگر که یوسف کنعان به حسن او نگرد *** ز فرط غبطه او می زند کف افسوس
قلم به وصف ورودش به شهر نیشابور *** رقم نموده به دنیا هزار ها قاموس
حدیث سلسله گوش برای نسل بشر *** خلاصه ای بود از درس او ز کل دروس
شتر ز مسلخ خون شد بر او پناهنده *** که در پناه رضا ایمن است از کابوس
خدا به نجمه گلی داد با طراوت یاس *** که هست رشته قنقاش از پر طاووس
گلی ز گلبن آل علی شکوفا شد *** که عطر یاس بهشتی از او شود محسوس

یا ثامن الحجج

آن شب مدینه تشنه آب بقا بود *** آلاله را هنگامه نشو و نما بود
آن شب بهار آئینه دار لطف حق شد *** خونیاگر زیبایی شعر شفق شد
آن شب شقایق جام را پر باده می کرد *** از بهر بلبل باغ گل آماده می کرد
آن شب سحر گیسوی شب را تاب می داد *** باغ ولایت تشنه بود و آب می داد
آن شب فرشته عود و عنبر دود می کرد *** باب جهنم را خدا مسدود می کرد
آن شب درون خانه موسی بن جعفر *** شادی لباس شادمانی کرد در بر
آن شب عروس فاطمه در تاب و تب بود *** از بارداری خسته در رنج و تعب بود
آن شب ملایک گرد او پروانه بودند *** چشم انتظار جلوه جانانه بودند
آن یک برایش باده در پیمانه می کرد *** آن یک پریشان گیسوانش شانه می کرد
آن یک ز جام صبر او را نوش می داد *** بر جسم بی جانش توان و توش می داد
آن یک برایش با ترنم شعر می خواند *** شعر رضا با واژه های بکر می خواند
ناگه صدف خندید و دریا پر گهر شد *** چشم پدر روشن به دیدار پسر شد

در دامن گل سنبللی خندید آن شب *** کز خنده اش کاخ ستم لرزید آن شب

آن شب خدا را هاتقی فریاد می زد *** فریاد شادی زان شب میلاد می زد

کای اهل عالم مژده کز ره یار آمد *** دلدادگان را مهربان دلدار آمد

از دامن نجمه به امر حی سرمد *** آمد به دنیا عالم آل محمد

آمد به دنیا آن که بنشانند خدایش *** از بعد موسی بر سریر ارتضایش

ص: 188

در خلق و خویادآور پیغمبر است او *** دریای عصمت را فروزان گوهر است او

آمد به دنیا آن که نورش منجلی شد *** نام نکویش مشتق از نام علی شد

گلوازه عشق از دیار نور آمد *** آئینه دار شهر نیشابور آمد

باشد مطیع امر چرخ آبنوسش *** آهوی صحرائی است از جان پایبوسش

از پرده تا رخسار ماهش جلوه گر شد *** از مقدمش نخل ولایت بارور شد

او آمده بر قلب دشمن تیر گردد *** با یک نگاهش زنده نقش شیر گردد

آمد مرادی تا شود عالم مریدش *** بر هم و غم گوئید پیدا شد کلیدش

بر خلق عالم می رسد امداد از او *** بینا شود هر کور مادرزاد از او

اشتر ز مسلخ راه کوی او بگیرد *** سر خط آزادی از او آهو بگیرد

فوجی بخوانند از شرف شمس الشموسش *** جمعی بگویند از شعف نفس نفوسش

از وصف او تیغ زبان ها گشته الکن *** جائی که احمد خوانده او را پاره تن

میلاد امام رضا علیه السلام

ساقی باوفا بیا ز دیده ترک خواب کن *** ساغر خالی مرا دوباره پر شراب کن

خضر نشسته پشت در به یاری اش شتاب کن *** طهور بهر او به جام جای آب کن

به روی شادی و شعف بیا و فتح باب کن *** کاخ فراق یار را به فرق غم خراب کن

که می رسد ز گرد ره عالم آل احمدی *** امام ثامن الحجج دست گل محمدی

صبا بگو به فاطمه جان جهان فدای *** تو غارت دل کند ز ما خنده دلربای تو

مژده که بر عروس تو داده پسر خدای تو *** که تا نهد قدم قدم پای به جای پای تو رضاست نام نامیش رضاست بر رضای تو *** حامل

وحی سرمدی آمده در سرای تو

که می رسد ز گرد ره عالم آل احمدی *** امام ثامن الحجج دست گل محمدی

سریر ارتضای را وقت جلوس آمده *** در آسمان معدلت شمس الشموس آمده

ز نسل نفس احمدی نفس نفوس آمده *** حکم اقامت رضا به ارض طوس آمده

حامل وحی سرمدی به دست بوس آمده *** ز باغ خلد فاطمه نزد عروس آمده

که می رسد ز گرد ره عالم آل احمدی *** امام ثامن الحجج دست گل محمدی

ص: 189

آمده آن که می کند جوان جهان پیر را *** زنده کند به یک نگه به پرده نقش شیر را

کند ز قید غم رها صد آهوی اسیر را *** زنده کند ولایتش واقعه غدیر را

ز نور علم روشنی بیخشد او ضمیر را *** فراهم از برای او کرده خدا سریر را

که می رسد ز گرد ره عالم آل احمدی *** امام ثامن الحجج دست گل محمدی

شفا به کوری می دهد تبلور نگاه او *** دوی درد می شود جلوه بارگاه او

طعنه به ماه می زند جلوه روی ماه او *** حصن امان حق بود هر که رود پناه او

راه بهشت می دهد نشان شیعه راه او *** خوش آن کسی که در جزا رضاست دادخواه او

که می رسد ز گرد ره عالم آل احمدی *** امام ثامن الحجج دست گل محمدی

نهاده نام او علی خدای فرد اکبرش *** رخت اصالت و شرف دوخته گشته در برش

تاج ولایت علی سایه فکنده بر سرش *** سریر ارتضا بود بهر جلوس منبرش

صبح و مسافرشتگان بوسه زنند بر درش *** به باغ خلد شادمان فاطمه گشته مادرش

که می رسد ز گرد ره عالم آل احمدی *** امام ثامن الحجج دستگل محمدی

ز جلوه جمال او جلال کبریا ببین *** صورت ختم الانبیا به صورت رضا ببین

عصاره ولایت علی مرتضی ببین *** کلیم را به درگهش ستاده با عصا ببین

مسیح را مفسر تعز من تشاء ببین *** اگر ندیده ای خدا بیا بیا خدا ببین

که می رسد ز گرد ره عالم آل احمدی *** امام ثامن الحجج دست گل محمدی

ای به رضای ذات حق در دو جهان رضا رضا *** پاره تن توئی توئی به ختم الانبیا رضا

از تو گرفته زیب و فر سریر ارتضا رضا *** توئی که وعده داده ای ز لطف خود به ما رضا

به داد شیعه می رسی بعد فنا سه جا رضا *** زند شب ولادت منادی این ندا رضا

که می رسد ز گرد ره عالم آل احمدی *** امام ثامن الحجج دسته گل محمدی

در وصف حضرت رضا علیه السلام

دل بسته ام به موی تو یا ثامن الحجج *** چون عاشقم بروی تو یا ثامن الحجج

تنها نه من گدای توام زان که گشته است *** عالم گدای کوی تو یا ثامن الحجج

ص: 190

ما را بکوی خویش طلب کن که روز و شب *** دارد دل آرزوی تو یا ثامن الحجج

پروانه سان بهر تو پر می زند دلم *** کآید دمی به سوی تو یا ثامن الحجج

نام تو آشنا به لب و گفتگوی من *** گردیده گفتگوی تو یا ثامن الحجج

آید شمیم دلکش کوی تو بر مشام *** چون زنده ام ببوی تو یا ثامن الحجج

دیوانه ام اگر که بهشت آرزو کنم *** آیم اگر بکوی تو یا ثامن الحجج

از دوزخم چه باک که ایزد گناه من *** بخشد به آبروی تو یا ثامن الحجج

مجنون صفت وادی درد آور جنون *** آیم به جستجوی تو یا ثامن الحجج

یوسف شود محو تماشای تو اگر *** بیند رخ نکوی تو یا ثامن الحجج

ژولیده ام که بین همه ماه طلعتان *** عاشق شدم بروی تو یا ثامن الحجج

در توصیف ولادت امام جواد علیه السلام

امشب زمین و آسمان باید چراغانی شود *** سرتاسر روی زمین از گل گل افشانی شود

بلبل به عشق روی گل مست غزلخوانی شود *** اکناف عالم سربسر تزئین و نورانی شود

و آن گه ملک آماده پست نگهبانی شود *** جبرئیل مامور از پی گهواره جنبانی شود

چون حجت بر حق محبوب معبود آمده *** یعنی جواد ابن الرضا سرچشمه جود آمده

در دهم ماه رجب ماهی ز یثرب سر زدی *** کز مقدمش روح الامین در عرش بال و پر زدی

وز پرده دل نعره الله اکبر بر زدی *** کامروز ذات حق شرر بر تار و پود شر زدی

بر تارک خلق جهان زین مژده حق افسر زدی *** ساقی کوثر زین خبر فریاد شادی بر زدی

کز بهر یاری بشر سرمایه سود آمده *** یعنی جواد ابن الرضا سرچشمه جود آمده

از یمن این زیبا پسر واشد گره از کار ما *** شد سایه لطف خدا شامل بحال زار ما

وز رحمت حق شد عیان از پشت پرده یار ما *** تا آن که گردد جود او سرمایه بازار ما

روشن شده از نور او چون روز شام تار ما *** با دلربائی دل برد از دست ما دلدار ما

برگو تو بر خلق جهان آن روز موعود آمده *** یعنی جواد ابن الرضا سرچشمه جود آمده

او آمده احیا کند با جود خود موجود را *** پاینده سازد در جهان او پرچم محمود را

ص: 191

سازد مشخص بهر ما راه زیان و سود را *** راضی کند با طاعتش او خالق معبود را
خاموش سازد در جهان او آتش نمرود را *** گسترده سازد بهر ما او خوان لطف وجود را
درکان هستی هر چه بود از جود موجود آمده *** یعنی جواد ابن الرضا سرچشمه جود آمده
او آمده با علم خود مشت عدو را وا کند *** یحیی ابن اکثم را بیک ایمای خود رسوا کند
اسلام را با منطقتش جاوید و پا برجا کند *** دین خدا را تا ابد چون شیر حق احیا کند
با علم و فضل خویشتن هنگامه ای بر پاکند *** صد ها هزاران راز را بهر بشر افشا کند
کو مجری حکم خدا از نسل محمود آمده *** یعنی جواد ابن الرضا سرچشمه جود آمده
مانند احمد خلق او جاوید در آفاق شد *** در زهد و تقوا چون علی در ملک هستی طاق شد
مانند زهرا عصمتش سرچشمه اشراق شد *** در بردباری چون حسن نزد همه مصداق شد
همچون حسین ابن علی فرمانده عشاق شد *** و گاه عبادت بنده اش صد یوسف و اسحاق شد
چون عابدین در بنده گی مسجود معبود آمده *** یعنی جواد ابن الرضا سرچشمه جود آمده
مانند باقر علم او زینت دهد اسلام را *** با شیوه صادق کند هوشیار خاص و عام را
با فکر بکر خویشتن او پخته سازد خام را *** چون موسی جعفر کند اجرا همه احکام را
همچون رضا بر هم زند دیباچه او هام را *** شیرین کند از بهر ما او تلخی ایام را
کز بهر ما ژولیده گان این عید مسعود آمده *** یعنی جواد ابن الرضا سرچشمه جود آمده

جواد

مظهر جود کبریاست جواد *** کان لطف و یم سخاست جواد

گر نبی خاتم رسولان است *** حاتم ختم الانبیاست جواد

صدف عصمت ولایت را *** گوهری بس گرانبهاست جواد

پادشاهست سائل در او *** حکم شاهی هر گداست جواد

روی نادیده دیدنیست از او *** چون سرا پا خدانماست جواد

هر چه خواهد دلت از او بطلب *** چون همه کاره خداست جواد

راز دل گوبه او به هر لفظی *** چون به هر لفظ آشناست جواد

ص: 192

پدرش بر نبی است پاره تن *** که جگر پاره رضاست جواد

ای که نامید از طیبانی *** نسخه درد بی دواست جواد

آبرو بخش آبرومندان *** شافع شیعه در جزاست جواد

جواد الائمه

ای که بر درد ما دوائی تو *** نهمین حجت خدائی تو

یازده از چهارده نوری *** رحمت ختم الانبیائی تو

نام تو با محمد است یکی *** چون علی مظهر سخائی تو

عصمت کبریاست مادر تو *** حافظ سنگر حیائی تو

پدرت، بضعة الرسول، رضاست *** پاره پیکر رضائی، تو

چون حسن پای تا بسر حسنات *** صلح را مظهر صفائی تو

وارث خون سید الشهداء *** معنی کرب کربلائی تو

زهد را نفس سید سجاد *** طیب و پاک و پارسائی تو

کاشف علم، همچنان باقر *** کارها را گره گشائی تو

وارث جعفری به فقه و اصول *** ناشر مکتب ولائی تو

موسوی خصلت و رضا طلعت *** دلنوازی و دلربایی تو

تو جواد الائمه ای که به جود *** شهره از امر کبریائی تو

پدر هادی خدا جوئی *** به حسن باب فتح بائی تو

خوان دعای فرج که بر مهدی *** نه دعا جوهر دعائی تو

پاسخ محرمی و صید حرم *** واقف از علم ما سوائی تو

بهر از شکاری و ماهی *** آگه از عالم خفائی تو

پور اکثم ز بحث تو مغلوب *** غالب قله قوائی تو

می زند دم ز وصف تو آدم *** که دم گرم کبریائی تو

نوح در بحر جود تو غواص *** گوهری بس گرانبهائی تو

طائف قبر تو خلیل الله *** پسر کعبه و منائی تو

گر عصامهد معجز موسی است *** مهد اعجاز بی عصائی تو

هم مسیحای صد مسیحائی *** چون سرا پا خدانمائی تو

ص: 193

همچو مادر تو هم جوان مرگی *** کشته یار بی وفائی تو

تشنه لب همچو جد خویش حسین *** بهر یاری دین فدائی تو

پیکرت بر زمین مانده سه روز *** ناله نای نینوائی تو

بس که بودت علاقه بر زهرا *** ناشر شرح ماجرائی تو

یاد پهلو شکسته می کردی *** زان که با کوچه آشنائی تو

در توصیف ولادت امام هادی علیه السلام

ای به عشقت دل از بلا ایمن *** ای ز مهر تو جان و دل روشن

ای که هستی به شهره شهره دهر *** مظهر نور قادر ذوالمن

ای که هستی یگانه هادی دین *** گشته از وصف تو زبان الکن

ای که مشتق بود ز نام خدا *** نام تو چون علی خبیر کن

حب تو می رباید از سر هوش *** مهر تو می برد توان از تن

مسند شرع را توئی حامی *** عصمت خلق را توئی مخزن

ناوک خصم را توئی اسپر *** پیکر شرع را توئی جوشن

گر بیاید به مکتب درست *** بدر آید فرشته (1) اهریمن

مکتب فضل را توئی صاحب *** بخشش و جود را توئی معدن

بود از وصف تو قلم عاجز *** نطقم از مدح تو بود کودن

محو وصف تو بودم و ناگاه *** هاتفی داد مژده ای بر من

فرش تا عرش غرق آئین است *** شب میلاد هادی دین است

در توصیف ولادت امام حسن عسکری علیه السلام

ده مژده که از هاتف غیبی خبر آمد *** این تازه خبر با سند معتبر آمد

شب بار سفر بست و همایون سحر آمد *** نازل ز سما آیه فتح و ظفر آمد

1- یعنی اهریمن اگر به مکتب تو آید فرشته می شود.

احیاگر و روشنگر شمس و قمر آمد *** بر منتظرین کو پدر منتظر آمد
کز مقدم او وقت نزول برکات است *** خواهم صلواتی که بهار صلوات است
امشب ز شرف دین خدا زیب و فری یافت *** از رحمت حق نخل ولایت ثمری یافت
گلزار جهان نوگل فرخ سیری یافت *** غواص صفت بحر عنایت گهری یافت
دهم پسر ساقی کوثر پسری یافت *** امشب سر سوداگر ما تاج سری یافت
زیرا که شب کسب مقام و درجات است *** خواهم صلواتی که بهار صلوات است
برخیز و ببین محفل شاهانه ما را *** شور و شعف و رونق کاشانه ما را
روشن نگر از نور خدا خانه ما را *** حق داده بما دلبر جانانه ما را
تا کور کند دیده بیگانه ما را *** شادان بنگر این دل دیوانه ما را
از حق به طلب حاجت خودگاه برات است *** خواهم صلواتی که بهار صلوات است
تا جلوه نما روی دل آرای حسن شد *** روشن دل ما از رخ زیبای حسن شد
خورشید جهان محو تماشای حسن شد *** شرمنده شب از زلف چلیپای حسن شد
نوروز ز درآمد و شیدای حسن شد *** گل شیفته نرگس شهلاهی حسن شد
کو حجت حق مظهر حسن حسنات است *** خواهم صلواتی که بهار صلوات است
چون ختم رسل رهبر جن و بشر است او *** چون شیر خدا بر سر ما تاج سر است او
چون فاطمه دریای حیا را گهر است او *** در صبر و شجاعت چو شبیر و شبر است او
سجاد صفت تیر دعا را اثر است او *** چون باقر و صادق به همه راهبر است او
شرمنده ز عقد سخنش نقل و نبات است *** خواهم صلواتی که بهار صلوات است
او حامی دین حافظ قرآن مبین است *** چون موسی جعفر به همه یار و معین است
راضی برضای همچو رضا خسرو دین است *** در جود و سخا همچو تقی ماء معین است
فرزند تقی هادی دین حصن حصین است *** کز مقدم او خلدبرین روی زمین است

او چشمه فیض و کرم و آب حیات است *** خواهم صلواتی که بهار صلوات است

ص: 195

سر زد ز افق کوکب خوش بخت عدالت *** بیدار شد از خواب گران بخت عدالت

پوشید بتن دشت و دمن رخت عدالت *** آمد بجهان میر جوان بخت عدالت

چون تکیه زند بر زبر تخت عدالت *** نابود شود دشمن سرسخت عدالت

کو حامی دین قائمه صوم و صلوات است *** خواهم صلواتی که بهار صلوات است

بر خلق جهان این شب میلاد مبارک *** عالم شده از مقدمش آباد مبارک

دل ها شده از قید غم آزاد مبارک *** بر هادی دین مقدم نوزاد مبارک

بر صدق و صفا نعمت استاد مبارک *** بر موسی جعفر قدمش باد مبارک

کو دادرس و حامی ما وقت ممت است *** خواهم صلواتی که بهار صلوات است

ای خسرو دین یک نظری جانب ما کن *** از راه کرم درد همه خلق دوا کن

قرض همه از کان سخایت تو ادا کن *** توفیق عبادت زره لطف عطا کن

با یک نظری حاجت مشروعه روا کن *** از بهر ظهور پسر خویش دعا کن

کو نور خدا مظهر خوبی و صفات است *** خواهم صلواتی که بهار صلوات است

ای مصلح کل مهدی موعود کجائی *** ای رهبر دین حجت معبود کجائی

ای مایه لطف و کرم و جود کجائی *** ای نور دل احمد و محمود کجائی

ای کعبه دل مقصد و مقصود کجایی *** ای باعث پیدایش موجود کجائی

بازای که ژولیده ز اوصاف تو مات است *** خواهم صلواتی که بهار صلوات است

میلاد امام حسن عسکری علیه السلام

بده ساقی به می خواران ز می پیمانه ای دیگر *** که از عشق حسن وا شد در میخانه ای دیگر

جهان پوشیده بر تن خلعت شاهانه ای دیگر *** به ریحانه خداداده گل ریحانه ای دیگر

برای بردن دل آمده جانانه ای دیگر *** به شمع آفرینش او بود پروانه ای دیگر

که از یمن قدومش جاودانه دین احمد شد *** از او پیدا به عالم مهدی آل محمد شد

قدم در ملک هستی زد خدا گوئی خدا جوئی *** حسن اسمی، حسن حصنی، حسن خلقی، حسن خوئی

ص: 196

حسن چشمی، حسن دستی، حسن حسنی، حسن روئی *** حسن درسی، حسن مشقی، حسن خطی، حسن موئی

حسن وضعی، حسن رسمی، حسن عشقی، حسن کوئی *** حسن قدری، حسن صدری، حسن فکری، حسن بوئی

که از یمن قدومش جاودانه دین احمد شد *** از او پیدا به عالم مهدی آل محمد شد

رسالت را بود افسر ولایت را بود مظهر *** اصالت را بود محور امامت را بود جوهر

دلالت را بود لنگر هدایت را بود رهبر *** صداقت را بود زیور حراست را بود عسکر

قضاوت را بود منبر عدالت را بود داور *** کرامت را بود دریا، سخاوت را بود گوهر

که از یمن قدومش جاودانه دین احمد شد *** از او پیدا به عالم مهدی آل محمد شد

نبی خصلت، علی خلقت، حسن سیرت، حسین صورت *** سیادت را بود وارث، عبادت را بود زینت

به علم باقری عالم به فقه جعفری نصرت *** به صبر موسوی صابر رضا مهر و تقی فطرت

جوادی جود در بخشش چو هادی مظهر رحمت *** به عالم شهره آفاق باشد عسکری شهرت

که از یمن قدومش جاودانه دین احمد شد *** از او پیدا به عالم مهدی آل محمد شد

به صحرا او بود حاصل، به دریا او بود ساحل *** بود حلال هر مشکل به خلقی لطف او شامل

ز جمعی می ستاند جان ز فوجی می ریاید دل *** رسالت شد از او راسل ولایت شد از او واصل

امامت شد از او کامل عدالت شد از او حامل *** از آن حسن خداداش شود دیوانه هر عاقل

که از یمن قدومش جاودانه دین احمد شد *** از او پیدا به عالم مهدی آل محمد شد

مهدی موعود

ای غایب از نظر نظری کن بسوی ما *** زیرا که هست دیدن تو آرزوی ما

هر صبح جمعه ندبه کنان نام نامیت *** ورد زبان ما شده و گفتگوی ما

ما تشنه وصال توئی چشمه وصول *** لبریز کن ز باده وصلت بسوی ما

راضی مشو که چیره شود خصم ددمنش *** باز آ و داد دل بستان از عدوی ما

ای یوسفی که فاطمه چشم انتظار تست *** باز آ که آب رفته بیاید بجوی ما

بی تو شکوفه های سحر و انمی شود *** یک دم بیا به گلشن بی رنگ و بوی ما

ای آبروی خلق جهان ز آبروی تو *** راضی مشو به ریختن آبروی ما

مهدی به جان مادر پهلو شکسته ات *** غیر از تو نیست عقده گشای گلوی ما

ص: 197

بسیار باده ساقیا به ساغر زمانه کن *** خلق زمانه را خبر به لحن عارفانه کن
سپس می طهور را به جامشان شبانه کن *** پی اجابت دعا تیر تو در کمانه کن
سوز نوای عشق را ساز بدین ترانه کن *** رقم به جنگ شعر من کلام جاودانه کن
که زر قدم به چشم ما شکوه دین احمدی *** خلاصه ولایت و رسالت محمدی
بیا بیا به بزم ما جلال کبریا ببین *** اگر ندیده ای خدا بیابا خدا ببین
خدای را ز جلوه خاتم الاوصیا ببین *** ز فرط شوق خنده خاتم الانبیا ببین
چهره عارفانه علی مرتضی ببین *** سرور قلب فاطمه سیده النساء ببین
که زد قدم به چشم ما شکوه دین احمدی *** خلاصه ولایت و رسالت محمدی
لطف و عنایت خدا دو نیمه کرد ماه را *** تا که به جلوه آورد مهر جهان پناه را
شفق نهاده بر کمان دوباره تیر آه را *** که می شکافد از افق دل شب سیاه را
نگر به دست نرجس و ببین جلال و جاه را *** مهدی دین پناه را ملجاء دادخواه را
که زد قدم به چشم ما شکوه دین احمدی *** خلاصه ولایت و رسالت محمدی
سزد که آدم از جنان به سر من راه رود *** نوح نبی و کشتی اش به نزد ناخدا رود
به دیدن امام خود خلیل مقتدا رود *** کلیم حق به امر حق ز طور بی عصا رود
مسیح بهر دیدن معز الاولیاء رود *** که بانگ شادی و شغف زارض تا سما رود
که زد قدم به چشم ما شکوه دین احمدی *** خلاصه ولایت و رسالت محمدی
رسید آن که روی او سوره و الضحی بود *** مظهر هل اتی بود معنی انما بود
تذل من تشاء را تعز من تشاء بود *** معز الاولیا بود مذل الاشقیاء بود
کعبه بود حرم بود سعی بود صفا بود *** لوح بود قلم بود قدر بود قضا بود
که زد قدم به چشم ما شکوه دین احمدی *** خلاصه ولایت و رسالت محمدی

رسید آن که عدل او نخل ستم قلم کند *** قلم ز عدل و داد او کتاب ها رقم کند

که او سر سیه دلان به پیش عدل خم کند *** فراز قله زمان لوای حق علم کند

امت حق پرست را رها از بند غم کند *** شر ستمگران دون از سر خلق کم کند

که زد قدم به چشم ما شکوه دین احمدی *** خلاصه ولایت و رسالت محمدی

رسید آن که بر زند نعره عدل و داد را *** تحت تسلط آورد سراسر بلاد را

ص: 198

میلاذ امام زمان

مژده ای دل خانه ات آباد شد *** غم فراری گشت و شادی شاد شد

در شب میلاذ ختم الاوصیا *** آمد از نای منادی این ندا

امشب است آن شب که کلک سرنوشت *** سرنوشت عزت ما را نوشت

امشب است آن شب که هستی جان گرفت *** جان زمین مقدم جانان گرفت

امشب است آن شب که چشم روزگار *** شد برون از خیمه گاه انتظار

امشب است آن شب که آمد در جهان *** مصلح کل مهدی صاحب زمان

مظهر عدل الهی آمده *** نور در جنگ سیاهی آمده

دولت او داد خواه داده است *** پاسخ مردانه فریادهاست

معنویت بنده احسان اوست *** آدمیت طفل ابجد خوان اوست

مرگ استبداد در تکبیر اوست *** زندگی در قبضه شمشیر اوست

بندگی بی امر مهدی بردگی است *** مرگ در راهش کمال زندگی است

خلق و خویش خلق و خوی احمد است *** خط و مشیاش خط و مشی سرمد است

در ولایت از علی دارد نشان *** کو نشان دارد ز قبر بی نشان

عصمت کبری حق را داد خواه *** داد خواه خون طفل بی گناه

پرچم صلح حسن از او علم *** ریشه نخل ستم از او قلم

خونبهای خون ثارالله است او *** در شهامت عین عبدالله است او

سید سجاد را اصل سجود *** علم باقر را بود بود و نبود

در صداقت او صدیق صادق است *** بر عبادت همچو موسی عاشق است

چون رضا تسلیم در خط رضاست *** ز آن که راضی بر رضای او خداست

وارث جود جوادی مهدی است *** ره گشای راه هادی مهدی است

عسکری را او شکوه دلبريست *** شهرت او حجت ابن العسگریست

غیبت او پای تا سر حکمت است *** در خفا هر حکمتی را علت است

در ظهورش شرط های خفتنی است *** خفتنی ها خفتگان را گفتنی است

دیدن مهدی عمل خواهد نه حرف *** هر عمل را ظرفیت باید نه ظرف

دیدن مهدی ملاکش پیروی است *** پیروی از او شروطش معنویست

پیرو مهدی طلای بی غش است *** با درایت اهل درک و بینش است

پیرو مهدی به وقت امتحان *** عیب خود جوید نه عیب دیگران

ص: 199

پیرو مهدی گل است و خار نیست *** دین فروش کوچه و بازار نیست

پیرو مهدی ز بس دارد خضوع *** گر سرش بری نمی گوید دروغ

پیرو مهدی به عالم کیمیاست *** چون حسابش از حساب ما جداست

پیرو مهدی خیانت پیشه نیست *** خون هموعش شراب شیشه نیست

پیرو مهدی خدا را بنده است *** در مسیر بندگی پاینده است

پیرو مهدی نمی گردد مرید *** بر حسین گاهی و گاهی بر یزید

آمد به دنیا آن که هستی گشته مستش *** هستی عالم بود ز اول پای بستش

آمد به دنیا آن که خوانی مقتدایش *** وقت دعا عین معز الاوالیایش

آمد به دنیا آن که فرمانش الهی است *** فریاد او فریاد عدل و دادخواهی است

مستضعفین را ضد استضعاف آمد *** آتشفشان خر من اجحاف آمد

آمد که عالم را بزیر پر بگیرد *** تا آدمیت زندگی از سر بگیرد

بی او عدالت در جهان امر محال است *** نابودی ظلم و ستم خواب و خیال است

خوشبختی بی او در این عالم نشاید *** آماده کن خود را که تا مهدی بیاید

در وصف امام زمان

ای خدا را دست قدرت در حجاب آستین *** ای شکنج گیسوانت عروة الوثقیای دین

در جهان آفرینش کلک نقاش ازل *** نقش کرده در نگاهت صد هزاران آفرین

نرگس مست تو را چون دید هستی گشت مست *** ای به دستت تار و پود هستی عالم عجین

ای به مهر خاتمیت خلقت تو بسته نقش *** بین ابناء بشر مانند ختم المرسلین

از قدوم میمنت بار تو شد بار دگر *** ساحت روی زمین زیباتر از خلدبرین

روز میلاد تو روز مرگ ظلم است و ستم *** کز تو کامل می شود عدل امیر المؤمنین

ای تو را خلق جهانی طالب فیض حضور *** تا به کی هستی به پشت پرده غیبت

چشم هر چشم انتظاری انتظارت می کشد *** کز خباثت پاکسازی ساختی روی زمین

مژده دیدار تو آدم به حوا می دهد *** جلوه ای کن ای امید اولین و آخرین

نوح دریا دل به دنبال تو گردد روز و شب *** می سراید در قدومت شعر های دلنشین

بهر پشتیبانیت آید خلیل بت شکن *** ای گدای حسن تو صد یوسف زیبا جبین

ص: 200

علمداری تو موسی نماید افتخار *** ای جلودار سپاهت عیسی گردون نشین
انتقام خون تارا... در شمشیر توست *** زنده از شمشیر تو اسلام ناب راستین
گر نبودی کربلا آن روز ای جان جهان *** اشک می ریزد برای زینب محنت قرین

مهدی موعود

مهدی بیا که عالم بی تو صفا ندارد *** در کوی آشنایی کس آشنا ندارد
مهدی بیا که جان ها بی تو به لب رسیده *** نی بی تو در نیستان دیگر نوا ندارد
در زیر بار غم ها ما را خمید قامت *** غم هست و شادمانی کاری به ما ندارد
ای یوسفی که یوسف گردیده مشتریت *** کالایی بهتر از تو گویی خدا ندارد
تا کی ز هجر رویت دست دعا بگیریم *** باز آ که بی تو دیگر روحی دعا ندارد
وقت است داد زهرا از آن دو تن بگیری *** کز بهر شیعه پایان آن ماجرا ندارد
زهرا شکسته پهلو باشد در انتظارت *** چون زخم سینه او بی تو دوا ندارد
شش ماهه محسن او چو غنچه گشته پرپر *** جز تیغ انتقامت خونش بها ندارد
مظلومی علی هم پایان نمی پذیرد *** این درد مهلک ما بی تو شفا ندارد
زینب درون محمل بنشسته سر شکسته *** چون تاب دیدن سر بر نیزه ها ندارد
ژولیده ام که هر دم گویم به آه و زاری *** باز آ که بی تو عالم دیگر صفا ندارد

میلاد حضرت مهدی علیه السلام

آن شب بهاران را بهار دیگری بود *** نای هزاران را شعار دیگری بود
آن شب طبیعت طبع خود را ساز می کرد *** دیباچه شعر شفق را باز می کرد
آن شب رسالت کوس استقلال می زد *** سیمرخ آزادی انسان بال می زد
آن شب ستم در آتش بیداد می سوخت *** ظالم ز ترس فتح عدل و داد می سوخت
آن شب ولایت جام عزت نوش می کرد *** گلبانگ جاء الحق ز قرآن گوش می کرد

آن شب علی از شادمانی خنده می کرد *** با خنده خود عالمی را زنده می کرد

آن شب به جنت فاطمه لبخند می زد *** لبخند بهر دیدن فرزند می زد

آن شب حسن را صلح هم پای ظفر بود *** فتح و ظفر را جامه عزت به بر بود

ص: 201

آن شب قیام کربلا بود و امامش *** میلاد مهدی بود و تیغ انتقامش

آن شب شریعت شعر فتح نور می خواند *** شعر طلوع فجر و مرگ زور می خواند

آن شب شب میلاد ختم الاوصیا بود *** جشن بزرگ دین ختم الانبیا بود

آن شب گل از گلزار عصمت چید نرجس *** یعنی خدا را در حقیقت دید نرجس

آن شب خدا بر خاتم خود خاتمی داد *** آری جهان مرده را عیسی دمی داد

آن شب به خود خلاق اعظم گفت تبریک *** در باغ خلد آدم به خاتم گفت تبریک

نوح نبی در حسرت دیدار رویش *** در قلب دریا ها بود در جستجویش

آری خلیل بت شکن با تار و پودش *** زیبا سرودی خواند از بهر ورودش

موسی ستاده با عصا در آرزویش *** در آرزوی دیدن روی نکویش

عیسی بود آئینه دار انقلابش *** روح الامین از جان و دل گیرد رکابش

زیبا گل نرجس به نرگس وام می داد *** نرگس بدست پاس و سمبل جام می داد

از غیبتش نرجس خیال غیر می کرد *** قنداقه اش در عرش اعلا سیر می کرد

برق نگاهش داد عدل و داد می زد *** آتش به تار و پود استبداد می زد

از بانگ جاء الحق رسد این طرفه آوا *** آوای و ان الباطل کان زهوقا

آید دمامد این ندا از سوی سرمد *** آمد به دنیا مهدی آل محمد

میلادیه امام زمان

امشب قلم قامت علم بر در فشانمی می کند *** با واژه های دل نشین خلق معانی می کند

در عرضه شعر و ادب خود را جهانی می کند *** سیمرغ طبع پیر من یاد جوانی می کند

کسب مدال شاعری با قهرمانی می کند *** تاراج دل از اهل دل با دل ستانی می کند

کامشب خدا گل بر سر آئین احمد می زند *** با نام مهدی سکه دین محمد می زند

امشب اگر نازد زمین خالق خریدارش بود *** شور و شغف آئینه گرمی بازارش بود

خالق اگر نازش کشد از نازنین یارش بود *** یاری که آدم در جنان مشتاق دیدارش بود

نوح و خلیل بت شکن گلچین گزارش بود *** موسی علمدارش بود عیسی جلو دارش بود

کامشب خدا گل بر سر آئین احمد می زند *** با نام مهدی سکه دین محمد می زند

ص: 202

امشب عروس فاطمه مجذوب شیدائی بود *** چون شامل لطف خدا در شهر زیبائی بود

زیبائی نوزاد او الحق تماشائی بود *** آری نگاه مست او شهد طهورائی بود

دل ها به عشق دیدنش همواره دریائی بود *** چون رؤیت رخسار او پیوسته رؤیائی بود

کامشب خدا گل بر سر آئین احمد می زند *** با نام مهدی سکه دین محمد می زند

امشب امام عکسری بوسد لب نوش پسر *** گوید اذان از امر حق آهسته در گوش پسر

گرمی به قلب او دهد گرمی آغوش پسر *** بیند لوای فتح را زیب سر دوش پسر

خواند هزاران راز را از لعل خاموش پسر *** تکبیر می گوید لبش از کثرت هوش پسر

کامشب خدا گل بر سر آئین احمد می زند *** با نام مهدی سکه دین محمد می زند

اخلاق ختم الانبیا آئینه رویش بود *** تیغ علی مرتضی شمشیر ابرویش بود

صلح امام مجتبی پابند گیسویش بود *** قائم قیام کربلا زان قد دلجویش بود

زهد امام ساجدین دائم ثنا گویش بود *** جنگ علوم باقری اول سخنگویش بود

کامشب خدا گل بر سر آئین احمد می زند *** با نام مهدی سکه دین محمد می زند

فقه و اصول جعفری یک قطره از دریای اوست *** صبر و رضای کاظمی پیدا ز سر تا پای اوست

حسن علی موسی الرضا شرحی است از سیمای او *** جود جوادی جلوه گر از همت والای اوست

با نام هادی توأمان تحلیل فکر و رای او *** چشم امام عسکری محو قد و بالای او

کامشب خدای گل بر سر آئین احمد می زند *** با نام مهدی سکه دین محمد می زند

میلادیه

سحر آمد مرا این مژده در گوش *** که یار آمد سبویش بر سر دوش

فضا از بانگ نوشانوش پر شد *** ز نای باده نوشان قدح نوش

در میخانه رفتم گفت ساقی *** که امشب را به کس ارزان تو مفروش

بگیر از من تو جامی نوش جان کن *** که با جان جهانگردی هم آغوش

همان شیخی که منع باده می کرد *** بدیدم پای خم افتاده مدهوش

ص: 203

به ساقی گفتم این شور و طرب چیست *** به پاسخ با اشارت گفت خاموش

به حیرت مانده بودم کز منادی *** رسید این مژده جانبخش در گوش

که در عالم به امر حی سرمد *** قدم زد مهدی آل محمد

به امر حضرت باری تعالی *** که فرد است و ندارد هیچ همتا

دهد گلبانگ جاء الحق بشارت *** و ان باطل کان زهوقا

سحرگاهان عروس حجله شب *** کمند نور را می بافت تنها

صبا در دست نرجس جام می داد *** که تا درد ورا گردد تسلا

به گردش مریم و سارا و هاجر *** همه سر تا قدم غرق تمنا

که ناگه با نوای بانگ تکبیر *** گلی از دامن او شد شکوفا

منادی دمبدم فریاد می زد *** چنین می گفت با مخلوق دنیا

که در عالم به امر حی سرمد *** قدم زد مهدی آل محمد

خدا بر خاتم خود داد خاتم *** همان خاتم که باشد اسم اعظم

یگانه مصلح کل مظهر داد *** که مانندش ندیده چشم عالم

قدم زد در جهان مهدی موعود *** که روز دشمنان شد شام ماتم

نهاده سر به مهد روزگاران *** که شادی زد شرر بر خرمن غم

همان مهدی که خواند لای لایی *** کنار مهد او پیوسته آدم

همان مهدی که صد نوح و خلیش *** بود مشتاق دیدارش مسلم

همان مهدی که موسی دست افشان *** بشارت داد بر عیسی بن مریم

که در عالم به امر حی سرمد *** قدم زد مهدی آل محمد

یگانه حجت معبود آمد *** وصی آخر محمود آمد

ابر مردی که کاخ ظلم و بیداد *** کند از بیخ و بن نابود آمد

خداجویی که سنجد عدل و دادش *** برای مازیان و سود آمد

مسیحایی که از انفاس گرمش *** دهد جان عالم موجود آمد

به تأیید جهان آفرینش *** خدا را مقصد و مقصود آمد

ص: 204

برو باد صبا برگو به زهرا *** مخور غم مهدی موعود آمد
ندا از هاتف غییم سحرگاه *** زنای جان به تار و پود آمد
که در عالم به امر حی سرمدی *** قدم زد مهدی آل محمد
بده ساقی می از جام بلورش *** که هستم تشنه شهد طهورش
از آن می ده که یابم قابلیت *** برای درک از فیض حضورش
خدا را معنی نور علی نور *** تجلی می کند از حظ نورش
بود آئینه جنات تجری *** جمال دلربا و عشق و شورش
هر آن کس سر نهد در خط مهدی *** به امضا می رسد خط عبورش
بیا با پیروی از حکم قرآن *** زمینه ساز شو بهر ظهورش
زند روح الامین طبل بشارت *** به یمن شادی و وجد و سرورش
که در عالم به امر حی سرمد *** قدم زد مهدی آل محمد

یا امام زمان

بیا ساقی در خمخانه کن باز *** که طبع سرکش من کرده اعجاز
از آن می ده که آدم گشته مستش *** طهورا هست و هستی پای بستش
از آن می ده که نوح از خوردن آن *** شد ایمن از بلا و خشم طوفان
از آن می ده که شیرین و گواراست *** به ابراهیم حق برداً سلاماست
از آن می ده که نامش سلسبیل است *** شکوه قصه موسی و نیل است
از آن می ده که سازد قطره رایم *** کند عرش آشیان عیسی ابن مریم
از آن می ده که آن شب خورد نرجس *** ز میدان گوی سبقت برد نرجس
از آن شب خاطری خشنود دارم *** روایت زان شب موعود دارم
بلی آن شب نشو و نما بود *** شب پیدایش عدل خدا بود

شفق آن شب فلق را جام می داد *** عروس شب به ساقی وام می داد

سحر سوز دلش را ساز می کرد *** سپیده اخم خود را باز می کرد

شقایق بوسه بر پیمانه می زد *** صبا گیسوی شب را شانه می زد

قمر شعر طلوع فجر می خواند *** ستاره آیه های قدر می خواند

ص: 205

شریعت داد استمداد می زد *** حقیقت طبل عدل و داد می زد

منادی بانگ جاء الحق به لب داشت *** که نور آهنگ نابودی شب داشت

فضا پر بود از این بیت زیبا *** و ان الباطل کان زهوقا

در آن شب حق به خاتم خاتمی داد *** جهان مرده را عیسی دمی داد

بود رمز بقاء دین احمد *** محمد اول و آخر محمد

در آن شب مقصد و مقصود آمد *** خدا را مهدی موعود آمد

گل از گلزار رحمت چید نرجس *** به چشم خود خدا را دید نرجس

بشر را کوکب اقبال آمد *** ظهور وصل استقلال آمد

ظهورش اهل عالم را خبر کرد *** به شرق و غرب اعلام خطر کرد

که کاخ ظلم را ویرانگر آمد *** به او رنگ عدالت رهبر آمد

قیامش شعر سبز سرفرازی است *** کلید رمز گنج بی نیازی است

کلامش دلربا و دل نشین است *** پیامش مرگ بر مستکبرین است

نبی را وارث خلق عظیم است *** علی را صاحب لطف عمیم است

به یکتائی حق یکتاست مهدی *** شکوه عصمت زهراست مهدی

حسن را مظهر صلح و کمال است *** که صلح واقعی بی او محال است

حسینی نهضتش باشد جهانی *** که گردد دین احمد جاودانی

به محراب عبادت جانشین است *** که زیب زهد زین العابدین است

چو باقر بر شئون غیب عارف *** به علم ما یکون واقی و واقف

اصول دین به مهر او قبول است *** که او بر فقه صادق هم اصول است

ز موسی برده ارث بردباری *** کز او دارد مدال پایداری

رضا را مظهر جود جوادی است *** که هادی بشر مانند هادی است

امام عسکری را خاتم است او *** که خاتم بر تمام عالم است او

میلادیه امام زمان

محو کند در این جهان دورنگی و عناد را *** به جای آن دهد به ما محبت و ووداد را

زیر و زبر کند زین محافل فساد را *** بقا دهد مرید را عطا دهد مراد را

که زد قدم به چشم ما شکوه دین احمدی *** خلاصه ولایت و رسالت محمدی

ص: 206

طلا مس وجود ما شود ز بند و بست او *** او جلا به قلب ما دهد ایده حق پرست او
مستی عالمی بود ز جام چشم مست او *** لوح قدر به امر او کلک قضا به دست او
که تار و پود عالمی رشته بود ز هست او *** باده بده تو ساقیا ز ساغر الست او
که زد قدم به چشم ما شکوه دین احمدی *** خلاصه ولایت و رسالت محمدی

ولادت امام زمان

بریز باده ساقیا که فصل دی بهار شد *** به تخت گل ترانه خوان هزار ها هزار شد
معطر از شمیم گل چو شام روزگار شد *** ورد زبان هم و غم نفعه الفرار شد
لشکر شادی و شعف وارد کارزار شد *** دلبر نازنین ما ز پرده آشکار شد
که مژده ظهور او ز حی سرمد آمده *** مظهر عدل و داد حق باز محمد آمده
آمده آن که معنی تعز من تشاء بود *** تذلل اشقیا بود تعز اولیا بود
ز بعد ختم الانبیا خاتم الاوصیا بود *** مدافع ولایت علی و مرتضی بود
مصلح کل این جهان ز بعد مجتبی بود *** طالب خون اصغر و شهید کربلا بود
که مژده ظهور او ز حی سرمد آمده *** مظهر عدل و داد حق باز محمد آمده
صبا بگو به فاطمه آمده دادخواه تو *** منتقم شهادت محسن بی گناه تو
طیب درد پهلو و سینه پرز آه تو *** شاهد تازیانه و دو بازوی سیاه تو
گوهر بحر عصمت و مهدی دین پناه تو *** پی به مقام او کسی نبرده جز اله تو
که مژده ظهور او ز حی سرمد آمده *** مظهر عدل و داد حق باز محمد آمده
آمده آن که وا کند صحیفه مراد را *** زنده کند به تیغ خود عقیده جهاد را
به اهتزاز آورد پرچم عدل و داد را *** که از صحیفه زمان محو کند فساد را
تحت تسلط آورد آتش و خاک و باد را *** که با محبتش برد ز سینه ها عناد را
که مژده ظهور او ز حی سرمد آمده *** مظهر عدل و داد حق باز محمد آمده

شکوه از زمانه

مهدی بیا که بی تو از دست این زمانه *** در سینه لشکر غم خوش کرده آشیانه
بنشین کنار بابا کز سوز زهر اعدا *** از خانه دل من آتش کشد زبانه
بنشین که تا بگویم جانسوز داستانی *** از پهلوی شکسته از ضرب درب خانه
آن روز مادر ما تنها به پشت در بود *** وقت هجوم دشمن در خانه وحشیانه
در آستانه در کشتند محسنش را *** مسمار تیر غم شد بر سینه اش نشانه
بردند مرتضی را از خانه دست بسته *** بگرفت دامنش را آن بانوی یگانه
در پیش چشم شوهر پهلوی شکسته مادر *** می خورد زان ستمگر از کینه تازیانه
از ماجرای کوچه گرشمه ای بگویم *** گردد ز دیده تو سیلاب خون روانه
گشته کتاب عمرم از کینه پاره پاره *** کرده برای مادر مرغ دلم بهانه

یا امام زمان

بیا که عمر مرا برگ اعتباری نیست *** ز سوز سینه دلم را دگر قراری نیست
خزان به خرمن عمرم چنان زده آتش *** که غیر سوختن از آتش انتظاری نیست
گل همیشه بهارم کنار من بنشین *** که کوچه باغ دلم را دگر بهاری نیست
شرار زهر همانند شمع آبم کرد *** چنان که خلوت پروانه را کناری نیست
اگر چه حصن حصینم ولی محاصره ام *** بیا که فرصت بشکستن حصاری نیست
ز تشنگی جگرم سوخت جرعه آبی *** به غیر مرگ مرا گرچه آبیاری نیست
بکش تو تیغ بگیر انتقام مادر را *** که بهر یاری او در زمانه یاری نیست
به یاد سینه او دل به سینه می سوزد *** وگرنه سوز دل من ز زهر کاری نیست
شعار شاعر ژولیده در جهان این است *** بیا که بی تو دلم را دگر قراری نیست

مهدی جان

ای گل گلشن هستی پسر مهدی جان *** زهر کین سوخت ز پا تا به سرم مهدی جان

تشنگی برده ز کف صبر و توان از تن من *** برسان آب که سوزد جگرم مهدی جان

به کنارم بنشین تا که تماشات کنم *** که من آماده برای سفرم مهدی جان

ص: 208

همچو شمع از اثر زهر جفا آب شدم *** به گناهی که علی را پسر مهدی جان

قصه کوچه و سیلی جگرم سوخت که سوخت *** چون در خانه او برگ و پرم مهدی جان

آخرین لحظه عمر است ولی می آید *** قاتل فاطمه پیش نظرم مهدی جان

از دل قبر تن آن دو نفر بیرون کن *** که به یاد لگد و میخ درم مهدی جان

قاتل من بخدا قاتل زهر است نه زهر *** کز شرر سوخته او بال و پرم مهدی جان

میلادیه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

ساقیا سوز دلم را ساز کن *** مانده ام در پشت در در باز کن

در شب میلاد ختم الاوصیا *** آمدم تا با تو گردم آشنا

آدمم چون باده در جوشم کنی *** با قدح نشان هم آغوشم کنی

ماه شعبان ماه می نوشیدن است *** جامه شادی به تن پوشیدن است

نام آن می را طهورا گفته اند *** در و گوهر در مقامش سفته اند

گوش کن تا گویمت از وصف او *** شرحه شرحه نکته نکته مو به مو

امشب است آن شب که کلک سرنوشت *** سرنوشت عزت ما را نوشت

امشب است آن شب که هستی جان گرفت *** جان به یمن مقدم جانان گرفت

امشب است آن شب که چشم روزگار *** شد برون از حجله گاه انتظار

امشب است آن شب که جبریل امین *** تهنیت گوید به ختم المرسلین

امشب است آن شب که از نای سروش *** مژده جانبخش می آید به گوش

گل بیفشان گل به گلزار آمده *** گل به استقبال دلدار آمده

گل بیفشان چون بلوغ باور است *** نوبهاران را بهاری دیگر است

بوی عطر یاس مست می کند *** فارغ از هستی هستی می کند

کلک نقاش ازل اعجاز کرد *** غنچه را در دامن گل باز کرد

نور آمد تیرگی نابود شد *** زاد روز مهدی موعود شد

آمد آن مهدی که مهد روزگار *** می کشد از بهر عدلش انتظار

آمد آن مهدی که ماهش مشتری است *** پور زهرا حجة ابن العسکری است

آمد آن مهدی که نامش دلرباست *** خاتمی از نسل ختم الانبیاست

آمد آن مهدی که هستی وام اوست *** نام نامی محمد نام اوست

ص: 209

مظهر عدل الهی آمده *** نور در جنگ تباهی آمده

دولت او داده خواه داده‌هاست *** پاسخ مردانه فریاد هاست

معنویت بنده احسان اوست *** آدمیت طفل ابجد خوان اوست

مرگ استکبار در تکبیر او *** زندگی در قبضه شمشیر او

بندگی بیامر مهدی بردگی است *** مرگ در راهش کمال زندگی است

نام او را سکه بر خاتم زند *** آدم از وصفش دمام دم زند

نوح دریا دل اسیر موی او *** هست ابراهیم محوروی او

با عصا موسی علمدارش بود *** حضرت عیسی جلودارش بود

در ظهورش صد پیام معنوی است *** اولین حرف پیامش پیروی است

دیدن مهدی عمل خواهد نه حرف *** هر عمل را ظرفیت باید نه ظرف

پیرو مهدی بری از هر خطاست *** راهش از راه خطا کاران جداست

پیرو مهدی گل است و خار نیست *** دین فروش کوچه و بازار نیست

پیرو مهدی به وقت امتحان *** عیب خود گوید نه عیب دیگران

پیرو مهدی خیانت پیشه نیست *** خون همنوعش شراب شیشه نیست

پیرو مهدی به عالم کیمیاست *** چون حسابش از حساب ما جداست

پیرو مهدی نمی گوید دروغ *** راستی را هست شمع پر فروغ

پیرو مهدی نمی گردد مرید *** بر حسین گاهی و گاهی بر یزید

پیرو مهدی نگردد فتح باب *** در خیابان ها عیالش بی حجاب

پیرو او موقع شادی و غم *** در مسیر حق بود ثابت قدم

پیرو او دزد بیت المال نیست *** کار پرداز خرد جال نیست

پیرو او کوخ می بیند نه کاخ *** می دهد تشخیص راه از سنگلاخ

پیرو او یار استکبار نیست *** احتکارش توشه بازار نیست

پیرو او همچو او آزاده است *** دل به تار موی مهدی داده است

پیرو او یاغی و بی درد نیست *** نفس ناموشش خیابان گرد نیست

پیرو او از پلیدی ها بری است *** قلبش از نور ولایت منجلی است

ص: 210

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

کیست مهدی محور کل امور *** ذات حق را جلوه فیض حضور

کیست مهدی قطب غائب از نظر *** منتظر ما و بود او منتظر

کیست مهدی خاتمیت را امام *** مصلح کل دین احمد را قوام

کیست مهدی در خفا سر جلی *** وارث نشر ولایت از علی

کیست مهدی برگ سبز فاطمه *** نظم را با عدل و دادش قائمه

کیست مهدی کاخ ها را انهدام *** خون ناحق را قصاص و انتقام

کیست مهدی صبح شادی را نسیم *** قوت ایمان حق قلب سلیم

کیست مهدی چلچراغ روزگار *** صبح روشن حکم مرگ شام تار

کیست مهدی نور خاتم در سرشت *** کارپرداز اصول سرنوشت

کیست مهدی آفتابی بی غروب *** آیه ای از سر ستار العیوب

کیست مهدی آن که فتح مطلق است *** حجت حق معنی جاء الحق است

کیست مهدی صاحب تیغ دودم *** آن که نخل ظلم را سازد قلم

کیست مهدی شام را صبح امید *** روز را بر قفل آزادی کلید

کیست مهدی مهر مهرش چاره ساز *** خاک پایش سر مه چشم نماز

ای که هستی طالب رخسار او *** تا بچینی لاله از گلزار او

دولت او چون جهان گستر شود *** خیر آید جاگزین شر شود

در زمان او گر در کار نیست *** واژه ای با نام استعمار نیست

در زمان او عدالت رهبر است *** هر که تقوا بیش دارد اکبر است

امتیازی بین نوش و نیش نیست *** هیچ فرقی گرگ را با میش نیست

پیروی از خط او خط علی است *** چون ولایت زنده از بود ولی است

پیرو او از ددی ها عاری است *** پای تا سر محو ذات باری است

پیرو او پخته هست و خام نیست *** خون خلش دائماً در جام نیست

پیرو او طالب دینار نیست *** دین فروش کوچه و بازار نیست

پیرو او هست میزان عمل *** آن چه گوید هست عاری از خلل

کوخ ها را مهد عمران می کند *** کاخ ها با خاک یکسان می کند

هر که سر از خط کارش می کشد *** تیغ او آه از دمارش می کشد

پس بیا در امر او تحقیق کن *** خویش را با خط او تطبیق کن

ص: 211

در میلاد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

امشب شقایق باده در پیمانه دارد *** باد صبا بر زلف نرگس شانه دارد

امشب بهاران قصه گوی بزم گلهاست *** آئینه دار خنده نوشین زهر است

امشب جهان آفرینش مست نوش است *** شیخ اجل ساقی پیر می فروش است

امشب جهان مرده مهرناز گردد *** در های رحمت بر رخ ما باز گردد

امشب بلوغ شادی و وجد و سرور است *** آغاز مرگ ظلمت و میلاد نور است

امشب شفق پوشیده بر تن جامه سرخ *** وصف فلق را می کند با خامه سرخ

امشب زمین سامرا چون طور سیناست *** کز سینه سینای او مبهوت موسی است

امشب ملائک نزد مولودی خجسته *** آیند از بهر زیارت دسته دسته

امشب گل از باغ عدالت چید نرجس *** نادیده را با دیده خود دید نرجس

امشب در و دیوار دارالملک هستی *** گویند آمد مظهر یکتا پرستی

امشب ملک طبل بشارت ساز کرده *** دیباچه شعر فرج را باز کرده

مستضعفین را کار بر وقف مراد است *** زیرا که میلاد ظهور عدل و داد است

چشم انتظارت آیه محمود آمد *** منجی عالم مهدی موعود آمد

او آخرین فرزند ختم المرسلین است *** گل واژه باغ امیر المؤمنین است

آئینه دار عصمت زهراست مهدی *** فرمانروای کل ما فیهاست مهدی

صلح حسن را در حقیقت روح آمد *** بر کشتی طوفانی غم نوح آمد

خون خدا را خون بها آمد خوش آمد *** سرچشمه صلح و صفا آمد خوش آمد

زهدش نشان از حضرت سجاد باشد *** بحر العلوم علم را فریاد باشد

در توصیف ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف:

ده مژده که از عالم بالا خیر آمد *** کز جیب افق کوکب اقبال بر آمد

شب بار سفر بست و همایون سحر آمد *** نازل ز سما آیه فتح و ظفر آمد

بر منتظرین مژده بده منتظر آمد *** از مهد بقا مهدی ثانی عشر آمد

کو حجت حق حامی دین ماء معین است *** چون خلدبرین از قدمش روی زمین است

امشب ز کرم حق گهری داد به نرجس *** وز برج ولایت قمری داد به نرجس

ص: 212

در قدر و شرف تاج سری داد به نرجس *** از صلب حسن برگ و بری داد به نرجس

خوش باش که حق بال و پری داد به نرجس *** برخیز که زیبا پسری داد به نرجس

کز شرم رخس شمس و قمر خانه نشین است *** چون خلدبرین از قدمش روی زمین است

تا جلوه نما دلبر جانانه ما شد *** کانون صفا محفل شاهانه ما شد

مستغرق شادی و شعف خانه ما شد *** آکنده دل از زهره مستانه ما شد

تا نور رخس رونق کاشانه ما شد *** دیوانه مهدی دل دیوانه ما شد

کو فخر بشر حامی قرآن مبین است *** چون خلدبرین از قدمش روی زمین است

او آمده از پادشهان تاج بگیرد *** تاج از سر کیخسرو و لیلاج بگیرد

با تیر دل خصم خود آماج بگیرد *** با عدل و عدالت ره تاراج بگیرد

قنداقه او جای به معراج بگیرد *** دست من دلخسته محتاج بگیرد

کو خلق جهان را بخدا یار و معین است *** چون خلدبرین از قدمش روی زمین است

در پانزده ماه گرانمایه شعبان *** آمد بجهان جان جهان خسرو خوبان

شد ماه ز انوار رخس سر بگریبان *** وز مقدم او نعمت حق گشت فراوان

مهدی که خدا حجت خود خوانده بقرآن *** از دامن نرجس شد چون ماه نمایان

خشنود دل فاطمه در خلد برین است *** چون خلدبرین از قدمش روی زمین است

او آمده از بهر نجات بشریت *** از ورطه کبر و حسد و بخل و منیت

یکسان بکند مشر به شاه و رعیت *** نابود کند منکر حکم احدیت

پاینده کند پرچم سرخ علوییت *** جاوید شود دین خدا تا ابدیت

کو مظهر فتح و ظفر و نهضت دین است *** چون خلدبرین از قدمش روی زمین است

عالم ز قیامش بخدا قائمه گیرد *** با آمدنش ظلم و ستم خاتمه گیرد

از راه کرم آید و دست همه گیرد *** وز نهضت او رحمت حق واسعه گیرد

اکناف جهان ز آمدنش هم همه گیرد *** او آمده تا داد دل فاطمه گیرد

کوزاده زهرا پسر حبل متین است *** چون خلدبرین از قدمش روی زمین است

ص: 213

ای یوسف زهرا پسر شمس ولایت *** ای آنک ز موی تو کند شام حکایت
بر ما نظری کن زره لطف و عنایت *** تو شاه شهبانی و شهبانند گدایت
ژولیده زند صبح و مسادم ز ولایت *** ای جان جهان جان جهانی بقدایت
باز آی که دل با غم و اندوه قرین است *** چون خلدبرین از قدمش روی زمین است

امام زمان علیه السلام

بی تو در محفل ما شور و صفایی نبود *** دل ما را به خدا عقده گشایی نبود
ای سراپا همه دیدن به جز از دیدن تو *** درد هجران تو را هیچ دوایی نبود
دل بی برگ و نوا را به نوایی برسان *** که بدون تو مرا برگ و نوایی نبود
یوسف فاطمه باز آی که بی حُسن رخت *** بزم تاریک مرا نور و ضیایی نبود
ما گدایان همه داریم به ناز تو نیاز *** گر بیایی تو در این دهر گدایی نبود
از غم فاطمه بی تو همه جا بزم عزاست *** چون تو آیی همه شادند و عزایی نبود
گر بگیری ز عدو داد دل فاطمه را *** شیعه را بهتر از این لطف و عطایی نبود
طالب خون خدایی و خدا یاور توست *** غیر تو منتقم کربلایی نبود
خرم آن روز که لب را به سخن باز کنی *** خوشتر از صوت تو ای دوست صدایی نبود
ای که زانفاس خوشت زنده کنی عیسی را *** بی گل روی تو تأثیر دعایی نبود
من ژولیده دل از پرده دل می گویم *** در دلم هیچ غمی گر تو بیایی نبود

یا صاحب زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

ای یار پشت پرده غیبت نهانیم *** من عاشقم بگو به کجا می دوانیم
افکنده ای به گردن من ریسمان عشق *** دنبال خویشتن به کجا می کشانیم
ای یوسفی که یوسف کنعان اسیر تست *** بر گو به وصل خویش توکی می رسانیم
مجنون صفت به دشت جنون در بدر شدم *** دیوانه تو هستم و صاحب زمانیم

تنها نه من به دام غمت گشته ام اسیر *** من یک تن از هزار در این دهر فانیم

زهرانشسته منظرت ای شکوه عشق *** گوید بیا بگیر تو داد جوانیم

ای دادخواه فاطمه پا در رکاب کن *** من قبر بینشان و تو هستی نشانیم

ص: 214

مظلومه ام که در ره مظلومی علی *** پهلو شکسته از اثر ظلم ثانیم
در کوچه ای که دست حسن بود دست من *** سیلی کبود کرد رخ ارغوانیم
خون می چکد زمینه مجروح من بیا *** بی تو هنوز خسته دل از ناتوانیم
ژولیده شو خموش که زهرا به گریه گفت *** من آن گلم که کرده نبی باغبانیم

حضرت بقية الله الاعظم عجل الله تعالى فرجه الشريف

ای که رخ از ما نهان در طور سینا کرده ای *** طور آکنده از فریاد موسی کرده ای
در کتاب خاطراتم شعر هجران شد رقم *** بس که از بهر وصال امروز و فردا کرده ای
تو به پیش دیده ما را چشم دیدار تو نیست *** گوشه چشمی که صد ها چشم بینا کرده ای
یوسف صد یوسف مصرت بود چشم انتظار *** این چه غوغائی است که در دل ها تو بر پا کرده ای
قصه حسن تو را نازم که حتی در حجاب *** صد هزاران دیده را محو تماشا کرده ای
کن شتابی ای طلوع مطلع الفجر خدا *** کز فراق تو روز ما را شام یلدا کرده ای
هر چه گردیدیم قبر مادرت پیدا نشد *** خرم آن روزی که گویندم تو پیدا کرده ای
گر بگیری انتقام محسن شش ماهه را *** قلب مولا شاد از لبخند زهرا کرده ای

مراثی

اشارہ

ص: 217

گریه

گریه کن ای دیده کامشب عرش اعلا گریه کرد *** شد مدینه غرق ماتم شهر بطحا گریه کرد
دیده از داد جهان تا بست ختم الانبیا *** در جنان آدم برفت از هوش و حوا گریه کرد
از غم ختم رسولان گشت طوفانی که نوح *** نوحه ای از بهر دریا خواند و دریا گریه کرد
گر نسوخت آتش خلیل الله را این غم بسوخت *** سوخت آنسان کز غمش چون ابر سارا گریه کن
رود نیل از ماتم خاتم گریبان را درید *** کز کف موسی عصا افتاد و موسی گریه کرد
فرش شد فرش عزا و عرش شد ماتم سرا *** شهپر جبریل بشکست و مسیحا گریه کرد
قاف تا قاف جهان را رخت نیلی شد به بر *** آسمان تاریک گشت و کوه و صحرا گریه کرد
گفت رازی را بگوش دختر خود فاطمه *** زین خبر دیوار و در هر حال زهرا گریه کرد
حکم قتل محسن شش ماهه امضا شد که خون *** جای اشک از دیده زهرا بهر مولا گریه کرد

یا علی

ناله کن ای دل که آهم تا ثریا می رود *** گریه کن کز دیده اشکم همچون دریا می رود
کوچه های کوفه را امشب نوای دیگرست *** بینوایان را نوا تا عرش اعلا می رود
ذکر مادر مادر زینب زند آتش به جان *** یعنی ای مادر پدر هم از بر ما می رود
از تماشای در و دیوار راحت شد علی *** کز جهان سوی جنان در نزد زهرا می رود
آن که پیش چشم او بر همسرش سیلی زدند *** بس که از تنها ستم ها دید تنها می رود
خون دل ریزد ز چشم ام کلثومش که آه *** ناله شد در سینه ها کز دست مولا می رود
داد در دست حسن مهر امامت را و گفت *** از غم زهرا علی افتاده از پا می رود
دست عباسش گرفت و داد در دست حسین *** یعنی از دنیا علی با یاد سقا می رود
داروی درد علی شیر است و طفلی بی پدر *** کاسه شیری را گرفته نزد مولا می رود
اولین مظلوم عالم بعد سی سال از جهان *** دل شکسته در بر مظلومه زهرا می رود

آن شب سراپا محنت و غم بود کوفه *** دیباچه جانسوز ماتم بود کوفه

آن شب پلیدی جام غم لبریز می کرد *** شمشیر زهر آلوده اش را تیز می کرد

آن شب دل خلق جهان را خست قاتل *** دامن به قتل مظهر حق بست قاتل

آن شب شهادت بوسه بر پیمانه می زد *** آهنگ قتل ساقی می خانه می زد

آن شب تمام اهل کوفه خواب بودند *** غافل ز درد مسجد و محراب بودند

آن شب علی مهمان خوان دخترش بود *** نوش آفرین خوان رحمت گسترش بود

آن شب مناجات علی سوزی دگر داشت *** گوئی خیر از فجر خونین سحر

آن شب علی مشتاق دیدار خدا بود *** آئینه دار آیه قالوا بلا بود

آن شب به خانه زینب احساس خطر کرد *** بی اختیار از پرده دل ناله سر کرد

آن شب قدم بر بام مسجد مرتضی زد *** تکبیر گو اهل ولایت را صدا زد

آن شب ز فرط اشتیاق دیدن یار *** از خواب غفلت قاتلش را کرد بیدار

کای تشنه خون علی از جای برخیز *** فرصت مده از دست برق آسای برخیز

این را بگفت آن مظهر صبر و شهامت *** بهر نماز آفرینش بست قامت

ناگه ز جیب آستین دستی برآمد *** آن چه نباید بر سر آید سرآمد

از جام ماتم نیش ها شد نوش هستی *** آمد ندای قد قتل در گوش هستی

یعنی علی از رنج دنیا گشت راحت *** از قصه جانسوز زهرا گشت راحت

کآن ان که زهرا را از در پهلو شکستند *** فرق علی را تا خم ابرو شکستند

جرم علی احیای عدل و نشر دین بود *** ورد زبان شیر حق پیوسته این بود

راحت ز دنیا تیغ زهر آلوده ام کرد *** از دیدن دیوار و در آسوده ام کردی

بسوز ای دل که عالم داده از کف رهبر خود را *** سریر عدل و داد از دست داده سرور خود را

بنال ای دل چرخ از دل که از شمشیر زهر آگین *** ز سجده بر نمی دارد علی دگر سر خود را علی در بستر افتاده پرستارش بود زینب
همان زینب که می خواند بیاری مادر خود را

برو باد صبا برگوبه زهرا در غم بابا *** طلب کن از خدای خویش صبر دختر خود را

بیا ای همسر پهلو شکسته از جنان امشب *** مهیای سفر کن سرشکسته شوهر خود را

ص: 220

یتیمی کاسه شیری بکف بگرفته و گیرد *** سراغ از مادر خود خانه نان آور خود را
دل کلثوم می سوزد که دیگر وقت افطاری *** نمی بیند کنار سفره یار و یاور خود را
بجای اشک می ریزد حسن از دیده خون دل *** چو می بیند سر بابای افشان پرور خود را
به عباسش سفارش می کند مولا که عاشورا *** به نقد جان کند یاری حسین هم سنگر خود را
من ژولیده می گویم پس سی سال می بیند *** کنار حوض کوثر کفوزها همسر خود را

شهادت امیر المؤمنین علیه السلام

کوفه امشب چه ملال انگیز است *** چه غم انگیز تر از پائیز است
کوفه گردیده سیه پوش امشب *** با غم و درد هم آغوش است
کوفه امشب چقدر تاریک است *** گوئیا مرگ علی علیه السلام نزدیک است
رسد از دور به صد جوش و خروش *** ناله طفل یتیمی بر گوش
گوید ای مادر غم پرور من *** بنشین ساعتی اندر بر من
مادرا از چه نیاید پدرم *** که کشد دست نوازش به سرم
آن که می داد به گفتارم گوش *** آن که می برد مرا بر سر دوش
گوئیا دیده خطائی از من *** که چنین کرده جدائی از من
دوست دارم که بیاید به برم *** بنهد تاج محبت به سرم
ناگه از هاتف غیبش در گوش *** گفت او را به دو صد جوش و خروش
آه دیگر زدل ریش مکش *** انتظار پدر خویش مکش
بر سر سجده علی علیه السلام را کشتند *** حجّت لم یزلی را کشتند

شهید محراب

ناله کن ای دل که از این دار راحت شد علی *** گریه کن کز خنده اغیار راحت شد علی
سال ها او استخوان مانده در حلقوم بود *** رفت و از سنگینی این بار راحت شد علی

جای دارد جای اشک از دیده خون بارد فلک *** کز تماشای در و دیوار راحت شد علی

سال ها مشتاق دیدار خدای خویش بود *** عاقبت از حسرت دیدار راحت شد علی

یاد میخ و سینه مجروح زهرا کرد و گفت *** شکر الله کز فراق یار راحت شد علی

ص: 221

گرچه عالم را ز داغ خود سیه پوشیده است *** از سکوت در بر کفّار راحت شد علی
در بر پهلو شکسته با سر بشکسته رفت *** رفت و از هجر رخ دلدار راحت شد علی
تا بپرسد ماجرای کوچه را از همسرش *** رفت و از داغ گل رخسار راحت شد علی
مخفی از اغیار جسمش را به شب برداشتند *** یعنی از چنگال شام تار راحت شد علی

کشتی شکسته

کشتی بخون نشسته و بشکسته لنگرش *** ساقی ز پافتاده چنانست ساغرش
شادی ز کوفه رفته و جایش گرفته غم *** ماتم گرفته مسجد و محراب و منبرش
ماه صیام و وقت سحر موقع وصال *** مولا ز خانه رفته و تنها دخترش
بالای بام رفت و برای نماز صبح *** پر شد فضا ز نغمه الله اکبرش
قاتل بخواب رفته و مقتول عدل و داد *** سر می نهد به گوش شکافنده سرش
آری علی بشوق شهادت قیام کرد *** آماده شد برای ملاقات داورش
در سجده رفت سر دگر از سجده بر نداشت *** از ضربتی که زد بسرش خصم اقبرش
در خاک و خون طپید و در آن لحظه گویا *** دیوار و در به لجه خون در برابرش
آمد بیاد خاطره تلخ کوچه اش *** سیلی خصم و سرخی رخسار همسرش

خون جای اشک

فرمود من علیم فارغ ز محنتم کن *** دیگر بس است محنت بر خیز و راحتم کن
بر سجده سر نهاد و اسلام منجلی شد *** با تیغ ابن ملجم منشق سر علی شد
فزت بر ب کعبه پیوسته بر لبش بود *** با تارک شکسته در فکر زینبش بود
در آسمان منادی گفتا به آه و ناله *** از خون مرتضی شد محراب باغ لاله
تا بانگ قد قتل را زهرانیان شنیدند *** پای برهنه سوی محراب خون دویدند
آه حسن چو آتش از دل زبانه می زد *** بر جسم خواهر او غم تازیانه می زد

خون جای اشک می ریخت از دیده حسینش *** آنسان که پر فضا شد ز آوای شور و شینش

دیدند فرق بابا بشکسته تا به ابرو *** آمد به یاد آنان مام شکسته پهلو

او کیست سر هستی در راستای تاریخ *** یک راز ناشناسی در جای جای تاریخ

ص: 222

در کوچه های کوفه جاری است اشک هایش *** در خانه یتیمان یابی تورد پایش

پرسی گر از مدینه گوید علی علی بود *** بر مسند ولایت بعد از نبی ولی بود

یک روز دست بیعت در دست او فشردند *** یک روز دست بسته او را ز خانه بردند

هیزم کشان دوزخ دل از خدا بریدند *** نشگفته غنچه اش را با گل ز شاخه چیدند

مولا امیر المؤمنین علیه السلام

داشت مولا زمانه ای که مپرس *** غربت جاودانه ای که مپرس

داشت در آبشار دیده خویش *** سیل اشک روانه ای که مپرس

داشت سیمرغ روح عین الله *** سوخته آشیانه ای که مپرس

داشت از داغ فاطمه بر لب *** همچو بلبل ترانه ای که مپرس

بعد زهرا علی خانه نشین *** داشت آه شبانه ای که مپرس

بود بر لوح خاطراتش نقش *** قصه تازیانه ای که مپرس

داشت از بهر راز دل کردن *** تربت مخفیانه ای که مپرس

روی دیوار خانه از زهرا *** بود او را نشانه ای که مپرس

داشت از کوچه شاهد عینی *** چون حسن نازدانه ای که مپرس

غم و اندوه در دل زینب *** داشت در خانه خانه ای که مپرس

از حسینش چه گویمت که مدام *** داشت بر لب بهانه ای که مپرس

داشت کلثوم از غم محسن *** چهره غمگانه ای که مپرس

گفت ژولیده در مقام علی *** غزل جاودانه ای که مپرس

راز دل علی

من علیم کز غم زهرا ز پا افتاده ام *** جسم بی جانم که از جانم جدا افتاده ام

پیش این خرمهره گان حيله باز و دین فروش *** گوهری بودم که از قدر و بها افتاده ام

یا رسول... داغی بر دلم افزوده شد *** کز شرارش همچنان نی از نوا افتاده ام

هستی من بود زهرا هستیم از دست رفت *** دست خالی خسته و درد آشنا افتاده ام

او بزیر خاک پنهان گشته و در خانه من *** در شگفتم او کجا و من کجا افتاده ام

ص: 223

قتلگاهش مروه هست قبر او باشد صفا *** بس که کردم سعی در این ره ز پا افتاده ام

منکه با تیغ کجگم شد قامت اسلام راست *** روی قبر فاطمه قامت دو تا افتاده ام

نیست غیر از مرگ دارویی علاج درد من *** پای تا سر درد هستم بی دوا افتاده ام

شاعر ژولیده می گوید زبان حال من *** من علیم کز غم زهرا ز پا افتاده ام

ملاقات خدا

ماه رحمت می ز جام غم زده *** در دل ما خیمه ماتم زده

زنگی شب پاره کرده بند را *** کشته بر لب های ما لبخند را

کوفه امشب نقشه دارد فتنه خیز *** قاتلی شمشیر خود را کرده تیز

تا عدالت را سحر سر بشکند *** قامت دین پیمبر بشکند

آن که از نورش بود دل منجلی *** بنده حق همسر زهرا علی

از شراب وصل جانان مست بود *** آن که دست او خدا را دست بود

بر فراز بام مسجد رفت مست *** بانگ تکبیرش سکوت شب شکست

خفتگان را یک به یک بیدار کرد *** قاتلش را این چنین اظهار کرد

گفت ما را ترسی از شمشیر نیست *** در ملاقات خدا تاخیر نیست

آن چه می خواهی بکن ای شام تار *** چون بود زهرای من چشم انتظار

از ضمیرم پاک کن آثار را *** خاطرات آن در و دیوار را

مرغ روحم را غم او پر شکست *** پهلوی او از فشار در شکست

بر رخ او جوهر نیلی زدند *** تا که زهرای مرا سیلی زدند

این بگفت و عزم خود را کرد ساز *** بست قامت بهر احیای نماز

ناگهان از تیغ آن شرم پلید *** قامت سروش به خاک و خون تپید

در میان خون در ناسفته سفت *** زیر لب فزت برّ الکعبه گفت

باب شهر علم فتح باب کرد *** سوی حق پرواز از محراب کرد

حق علی بود و ولی مظلوم بود *** استخوان مانده در حلقوم بود

ص: 224

جهان شیعه را رخت مصیبت در بر است امشب *** که زهرا در جنان چشم انتظار شوهر است امشب بسوز ای دل که می سوزد علی را خرمن هستی *** از آن زخمی که از شمشیر او را بر سر است امشب علی با فرق تا ابرو شکسته عازم جنت *** به شوق دیدن پهلوی شکسته همسر است امشب اگر در خانه جای همسر غمپرورش خالیست *** پرستار پدر زینب به جای مادر است امشب ز چشم ام کلثومش بود سیلاب خون جاری *** که مهمان عزیزش را شهادت باور است امشب حسن را مهر غربت خورد در پرونده هستی *** که از داغ پدر شهید غمش در ساغر است امشب حسین از دیدن زخم سر بابای مظلومش *** پریشان تر ز گیسوی علی اکبر است امشب در و دیوار کوفه می زند فریاد مظلومی *** تو گویی فاطمه ما بین دیوار و در است امشب پس از سی سال تنهایی علی عالی اعلا *** سرش بر زانوی زهرای زینب پرور است امشب پی عرض گذارش با کتاب کوچه و سیلی *** ز دنیا رهسپار محضر پیغمبر است امشب به اشک کودکان بی پدر می گفت ژولیده *** جهان شیعه را رخت مصیبت در بر است امشب

فاجعه

تا به محراب عبادت تارک حیدر شکست *** در جنان از این جنایت قلب پیغمبر شکست تیغ زهر آلوده همچون نیل فرقس را شکافت *** از شکاف فوق مولا حرمت خیر شکست گفتن فزت برب الکعبه را تفسیر کرد *** آن ابر مردی که پشت مرحب خیر شکست

بر فراز آسمان کوفه بر خلق جهان *** دمبدم گوید منادی عرش را لنگر شکست
آن زمان مولا ز پا فتاد کز ضرب لگد *** استخوان پهلوی زهرای او از در شکست
ام کلثوم از نفس افتاد بس که ناله زد *** از غم ساقی بلور اشک او ساغر شکست
چشم زینب تا به فرق منشق بابا فتاد *** زد گریبان چاک تا بر چوب محمل سر شکست
مجتبی را مهر غربت خورد بر لوح جبین *** تا سر بابش بسان سینه مادر شکست
پیش چشمان حسینش روز روشن تار شد *** ناله او حضرت جبریل را شهپر شکست

هوای یار

امشب علی عزم دیار یار دارد *** خونین دلی از کینه اغیار دارد
امشب کنار بستر شمس ولایت *** ماه خدا در سفره اش افطار دارد
امشب عروس حجله شب زنده داران *** نام علی را بر زبان تکرار دارد
امشب شکوه مسند عدل و عدالت *** بهر یتیمان دیده خونبار دارد
در کوچه باغ خاطراتش با مدینه *** قصد وداع آن در و دیوار دارد
از سینه اش از فرط غم جای نفس نیست *** گویی حدیث از سینه و مسمار دارد
از ماجرای کوچه و سیلی ثانی *** رازی مگو با احمد مختار دارد
ای آسمان خون گریه کن بر حال زینب *** کز داغ بابا چشم گوهر بار دارد
مهمان پذیر میهمان حضرت حق *** چون نی به سینه ناله های زار دارد
خون جگر ریزد حسن از دیده و چرخ *** بر غربت مظلومیش اقرار دارد
اما علی بهر حسین خود به عباس *** در خلوت شب راز دل بسیار دارد
اورا سفارش می کند بر یاری او *** زیرا حسینش نهضتی خونبار دارد

سفر مرگ

از دیار کوفه آهنگ سفر دارد علی *** شوق دیدار خدای دادگر دارد علی

با عروج او مکمل گشت معراج نبی *** باز امشب قصد معراج دگر دارد علی
از برای همسر پهلو شکسته در سرش *** معجزی بالاتر از شق القمر دارد علی
بر در و دیوار کوفه خون فرق او نوشت *** خاطراتی تلخ از دیوار و در دارد علی

ص: 226

با وجودی که اجل را در مقابل دیده است *** باز هم بر قاتل جانش نظر دارد علی
تا کند اظهار همدردی به زهرا همسرش *** عزم رفتن زین جهان وقت سحر دارد علی
زینب و کلثوم گرد بسترش پروانه اند *** چون کبوتر آن دورا در زیر پر دارد علی
بر غریبی حسن از آبشار چشم خویش *** خون دل جاری به صد سوز جگر دارد علی
می سپارد دست عباسش حسین فاطمه *** گوئیا از روز عاشورا خبر دارد علی
مهربانی بین که وقت دادن جان هم به دل *** الفتی با کودکان بی پدر دارد علی
در وصیت نامه اش در باره بیچارگان *** امر تاکید سفارش با پدر دارد علی
شاعر ژولیده می گوید در این سوگ عظیم *** از دیار کوفه آهنگ سفر دارد علی

کاروان غم

سوی کوفه می برد غم کاروان خویش را *** تا گشاید عقده آتشفشان خویش را
نخل های شهر کوفه سر به زیر افکنده اند *** داده اند از دست امشب باغبان خویش را
آسمان خون گریه کن امشب که محراب دعا *** داده از کف زینت هستی نشان خویش را
مشتری دیگر ندارد گوهر اشک یتیم *** چون پدر تقدیم جانان کرده جان خویش را
سفره رنگین کرده کلثومش به خوناب جگر *** چون نبیند روی باز میهمان خویش را
زینب از داغ پدر چون گل گریبان چاک شد *** چون به چشم خویش می بیند خزان خویش را
مجتبی شال عزا دارد به گردن ای دریغ *** داغ با دیده و رنج زمان خویش را
می زند فریاد مظلومی حسین بن علی *** چون که از کف داده او روح و روان خویش را
مدت سی سال دوری عاقبت آمد به سر *** چون که می بیند علی آرام جان خویش را
رفت از دار جهان سوی جنان جان جهان *** تا بپرسد حال زهراى جوان خویش را

شب بی سحر

ای اشک ها بریزید امشب سحر ندارد *** ای قلب ها بسوزید زینب پدر ندارد

ای ابرها بگریید ای سنگها بنالید *** کامشب علی سرش را از خواب بر ندارد

بر نسخه طبیبان دیگر چه احتیاجی *** بر زخم فرق مولا دارو اثر ندارد

بهر علی اعلی از نیمه های امشب *** شیرازه ای کتاب دیوار و در ندارد

ص: 227

زینب به گریه گفتا مادر به خانه برگرد *** خاموش گشته شمع و پروانه پر ندارد

مادر بیا حسن را از روی نعش بابا *** بردار چون که بابا تایی دگر ندارد

از دیده حسینت سیلاب خون روان است *** چون آسمان عمرش شمس و قمر ندارد

گوئید پیرزن را بهر تهیه نان *** بهر علی تنوری دیگر شرر ندارد

در ماتم مولا

امشب دلم در ماتم مولا نشسته *** کز داغ مولا لاله در صحرا نشسته

امشب فضای کوفه از ابر پاره پاره *** از آبشار دیده می بارد ستاره

امشب به یاد مادر پهلو شکسته *** زینب به رویای پدر تنها نشسته

امشب دل کلثوم با ما کار دارد *** خون جگر در سفره افطار دارد

امشب حسن از غم گریبان چاک کرده *** با دست خود جسم پدر در خاک کرده

امشب حسین آهنگ کوی عشق دارد *** از اشک چشمش پر سبوی عشق دارد

امشب علی با فرق تا ابرو شکسته *** بنشسته پهلو گل پهلو شکسته

با همسرش گوید که احوال تو چون است *** آیا هنوزم سینه تو غرق خون است

با من بگو با درد پهلویت چه کردی *** با سوز و ساز نار بازویت چه کردی

با من بگو از کوچه و از ضرب سیلی *** کز ضرب سیلی صورتت کردند نیلی

اذان مرگ

آن شب گل شقایق خون در پیاله می کرد *** از داغ لاله سوسن پیوسته ناله می کرد

آن شب بهار قرآن دمساز درد می شد *** گلبرگ سبز هستی پژمان و زرد می شد

آن شب ز ابر ماتم باران مرگ می ریخت *** اندوه و درد و ماتم جای تگرگ می ریخت

آن شب به شهر کوفه جغدی ترانه می خواند *** شعر بلند غم را بهر زمانه می خواند

آن شب عروس شب را غم حجله بلا بود *** آماده جنایت سلطان الاشقیاء بود

آن شب خزان به گلشن عزم ستیز می کرد *** شمشیر جاهلیت پیوسته تیز می کرد

آن شب نگاه کلثوم در خانه سوی در بود *** چشم انتظار فیض افطاری پدر بود

آن شب پدر به دختر آهسته راز می گفت *** از آخرین نمازش با سوز و ساز می گفت

ص: 228

آن شب نگاه مولا تفسیر آه می کرد *** دروازه فلق را هر دم نگاه می کرد

آن شب اجل به مسجد اذن دخول می خواند *** شعر حلول مرگ کفو بتول می خواند

آن شب به مجمر دل ماتم شراره می ریخت *** از آبشار چشمش زینب ستاره می ریخت

آن شب ز خانه مولا آماده سفر بود *** آماده نمازش سجاده سحر بود

از غیر حق تهی کرد پیمانۀ دلش را *** بیدار کرد مولا از خواب قاتلش را

زبان حال مولا

امشب پرستوی دلم را بال و پر نیست *** در خامه ام جوهر بجز خون جگر نیست

امشب فضای کوفه را ماتم گرفته *** اقلیم دل را جای شادی غم گرفته

امشب در مسجد به روی خلق بسته است *** زیرا سر روح نماز شب شکسته است

امشب سحر با درد هم آغوش گشته *** فانوس عمر بی کسان خاموش گشته

امشب شفق با خون فضا را رنگ کرده *** در نای ما راه نفس را تنگ کرده

امشب یتیمان را به دل شور و نوا نیست *** در سفره شان آثاری از آب و غذا نیست

امشب علی عزم دیار یار دارد *** عزم وداع آن در و دیوار دارد

امشب علی با فرق تا ابرو شکسته *** یاد آورد از پهلوی شکسته

امشب کسی فریاد را فریاد رس نیست *** امداد را در سینه یارای نفس نیست

امشب علی سوز دلش را ساز کرده *** جام بلور چشم خود را باز کرده

گه بر حسن از کینه خناس می گفت *** از تشت و خون و سوده الماس می گفت

گاهی به کلثومش حدیث درد می گفت *** از باغبان و لاله های زرد می گفت

گاهی کلامش باده در پیمانۀ می کرد *** با دست هایش زلف زینب شانه می کرد

با دخترش مشغول اسراری مگو بود *** گویی سخن از بوسه زیر گلو بود

گاهی سخن می گفت با نور دو عینش *** گه بوسه می زد بر رخ ماه حسینش

گاهی حریم عاشقی را پاس می داد *** آگاهی از بی دستی عباس می داد

خسران داغ مرتضی جبران ندارد *** غیر از شهادت زخم او درمان ندارد

عمری علی تفسیر سوز آه می کرد *** از بی کسی سر را درون چاه می کرد

ص: 229

داغ مولا

آن شب به کوفه پیر و برنا گریه می کرد *** دیوار و در از داغ مولا گریه می کرد
آن شب به سوک اولین مظلوم عالم *** روح الامین در عرش اعلا گریه می کرد
آن شب به باغ خلد آدم روضه می خواند *** حوا به اشک چشم زهرا گریه می کرد
نوح نبی می خواند شعر جانگدازی *** از شعر او طوفان و دریا گریه می کرد
آتش به تار و پود ابراهیم افتاد *** آن شب که زینب بهر بابا گریه می کرد
کلثوم برگرد پدر پروانه ای بود *** مانند شمعی آن دل آرا گریه می کرد
آن دم که از نای یتیمان ناله برخاست *** مانند ابری چشم موسی گریه می کرد
بر دست عباسش چو مولا بوسه می زد *** محو تماشا بود عیسی گریه می کرد
از چشمه چشم حسن خوناب می ریخت *** امروز او از بهر فردا گریه می کرد
چشم علی با دیدن اشک حسیش *** از داغ اکبر پور لیلا گریه می کرد
آن دم که زینب اشک بابا پاک می کرد *** غم نعره می زد کوه و صحرا گریه می کرد
در کوچه های تنگ شهر کوفه آن شب *** در هر قدم یک طفل تنها گریه می کرد
مرد جزامی در خرابه ناله می زد *** کز ناله اش کوفه سرا پا گریه می کرد
آن دم که مولا دیده از دار جهان بست *** مرغ هوا ماهی دریا گریه می کرد

مدینه

ای مدینه ای گواه درد ها *** غصه خیز قصه نامرد ها
ای مدینه ای بهشت گریه خیز *** ای نگاهت تیر غم را کرده تیز
ای مدینه نام نیکت دلرباست *** مهر تو آئینه دار قلب ماست
ای مدینه عشق را معنا توئی *** شاهد مظلومی مولا توئی
از تو دارم خاطراتی جانگداز *** ماجرائی گریه خیز و ناله ساز

خاک پاکت دل تسلا می دهد ***کوچه هایت بوی زهرا می دهد

خشت خشت داد ماتم می زند ***در دل ما خیمه غم می زند

نخل هایت چتر غم افراشته ***بذر محبت را به عالم کاشته

در تو آتش از ستم افروختند ***باب بیت مصطفی را سوختند

در تو ساقی را به کف ساغر شکست ***پهلوی زهرا به پشت در شکست

ص: 230

در تو فرمان خدا تو بیخ شد *** سینه او بوسه گاه میخ شد

در تو پشت در سپر شد فاطمه *** شاهد مرگ پسر شد فاطمه

در تو پیوند بقا بگسسته شد *** دست خیر گیر مولا بسته شد

در تو بازو مهر نیلی خورده است *** مادر سادات سیلی خورده است

در تو زینب کربلایی گشته است *** بر حسین خود فدائی گشته است

در تو محسن کرده حل مسئله *** خون اصغر را به تیر حرمه

آدم سوز دلم را ساز کن *** آشنایم در به رویم باز کن

می کنم گمگشته ای را جستجو *** خانه خانه کوچه کوچه کو به کو

یا زهرا سلام الله علیها

حال ما را از غم تنهایی مولا پیرس *** شرح مظلومی مولا را تو از زهرا پیرس

من نمی گویم که سیلی با رخ زهرا چه کرد *** این روایت را برو از مجتبی تنها پیرس

در شکست و پشت در هم سینه و پهلو شکست *** شرح آن را زان جنایتکار بی پروا پیرس

دو جنایت پشت در رخ داد راز قتل را *** از کنیزش فضا یا از زینب کبری پیرس

ماجرای تازیانه خوردن دخت رسول *** از علی دست بسته در کف اعدا پیرس

آن چه آمد بر سر زهرا و فرزندان او *** از رسول و گفتن نص ذوی القربی پیرس

شاعر ژولیده ام کز سوز دل گویم برو *** قصه باغ فدک از غارت گل ها پیرس

زبان حال حضرت زهرا با مولا علی علیه السلام

گفت زهرا یا علی هنگام ترک منزل است *** گفت مولا زندگی بی تو برایم مشکل است

گفت زهرا غصه من درد مظلومی توست *** گفت مولا داغ تو ویرانی باغ دل است

گفت زهرا بعد من تاریک گردد محفلت *** گفت مولا اشک زینب چلچراغ محفل است

گفت زهرا گریه کن بهرم که من مظلومه ام *** گفت مولا چشم من دریا ولی بی ساحل است

گفت زهرا بعد من جان تو و جان حسین *** گفت مولا لطف زینب حال او را شامل است

گفت زهرا از حسن از کوچه و سیلی می‌پرس *** گفت مولا شرح آن پیدا ز چشم قاتل است

ص: 231

گفت زهرا کن حلالم یا علی من می روم *** گفت مولا غربتم با رفتن تو کامل است
گفت زهرا آرزوی دیگر جز مرگ نیست *** گفت مولا بیشتر از تو دل من مایل است
گفت زهرا غم مخور مهدی بگیرد داد من *** گفت مولا خرمن عمر مرا او حاصل است

پشت در

پشت در گردیده گل از غنچه پرپر جدا *** با لگد شش ماهه طفلی گشته از مادر جدا
طبق فتوای پیمبر ناطق قرآن علیست *** گشته از قرآن سوره کوثر جدا
در میان کوچه زهرا دامن حیدر گرفت *** گفت نگذارم شود روح من از پیکر جدا
داد فرمان بر مُعَیْرَه ثانی از بغض علی *** دست زهرا را بکن از دامن حیدر جدا
پیش چشم چهار ساله دختری آن بی حیا *** کرد کاری تا که شد دلداده از دلبر جدا
از حسن پرسید مولا ای پسر برگو چرا *** گوشواره شد ز گوش دخت پیغمبر جدا

بدون فاطمه

بدون فاطمه قلبم جلا نمی گیرد *** بهار بیگل رویش صفا نمی گیرد
مدینه ای که در آن همسر مرا کشتند *** اگر دست دهد خنده پا نمی گیرد
شرار آتش بیگانه خانه ام را سوخت *** سراغ خانه من آشنا نمی گیرد
با باغ خاطره ام نخل آرزو خشکید *** بدون ناله من نی نوا نمی گیرد
بلور اشک مرا پهلوئی شکسته شکست *** مریض هجرم و دردم شفا نمی گیرد
اجل گرفت به یک ناله جان زهرا را *** به حیرتم ز چه جان مرا نمی گیرد
اگر چه خضر رهم در کویر تشنه دل *** سراغ چشمه آب بقا نمی گیرد

درد علی

دیشب مدینه با غم خون در پیاله می کرد *** خون در دل شقایق با ناله لاله می کرد
دیشب شفق فضا را با خون لاله می شست *** شبنم تن بنفشه با آه و ناله می شست

دیشب سحر علی را مظلوم و حسته می دید *** تنها کنار جسمی پهلو شکسته می دید

ص: 232

دیشب سرشک مولا چون در ناب می ریخت *** اسما به جسم زهرا آهسته آب می ریخت

دیشب نگاه مولی تفسیر آه می کرد *** در گوشه ای پدر را زینب نگاه می کرد

دیشب گل بهاران پژمان و زرد می شد *** قامت خمیده ماتم از فرط درد می شد

دیشب حسن گریبان از غصه چاک می کرد *** اشک برادرش را پیوسته پاک می کرد

دیشب ز قلب مولا آتش زبانه می زد *** گویی زبانه آتش از درب خانه می زد

دیشب جهان هستی از سوز سینه می سوخت *** از داغ مرگ زهرا گویی مدینه می سوخت

دیشب به یاد زهرا می سوخت تار و پودش *** چون خورد دست مولا بر بازوی کبودش

دیشب ز درد مولا گویی قدر خبر داشت *** کز ماجرای کوچه آهسته پرده برداشت

در مصیبت علی علیه السلام

چرا یا رب به مسجد ساقی کوثر نمی آید *** چرا بهر عبادت حجت داور نمی آید

چرا یا رب بگوش ما ز بام مسجد کوفه *** صدای نعره الله اکبر بر نمی آید

نمی دانم چه رخ داده که غیر از ناله و افغان *** نوانی از درون خانه حیدر نمی آید

چرا از سوی نخلستان بگوش مردم کوفه *** صدای دل نشین ساقی کوثر نمی آید

یتیمی دامن مادر گرفته اشک می ریزد *** که ای مادر چرا بابای ما دیگر نمی آید

بگو مرد جذامی را پی دلجوئیت دیگر *** ز راه مرحمت آن سلطان بحرو بر نمی آید

من ژولیده می گویم بصد آه و بصد افغان *** چرا یا رب به مسجد ساقی کوثر نمی آید

کشتی بی لنگر

چنان آتش به درب خانه پیغمبر افتاده *** که جبریل امین را آتشی در شهپر افتاده

نمی دانم چه رخ داده که در کاشانه عصمت *** شکسته حرمت و از دست ساقی ساغر افتاده

به دریای ولایت این چه طوفانی است کز موجش *** علی در خانه همچون کشتی بی لنگر افتاده

مگر شیرازه قرآن ز هم پاشیده ای یاران *** که یک سوهل آتی در سوی دیگر کوثر افتاده

خزان در باغ و دست باغبان را بسته نامردی *** به پیش چشم بلبل غنچه و گل پرپر افتاده

به لوح سینه زهرا نوشته بیت جانسوزی *** که آتش در دل یک چهار ساله دختر افتاده

به دق الباب حاجت نیست دیگر خانه ما را *** که صاحب خانه با ضرب لگد پشت در افتاده

من ژولیده می گویم ز داغ همسرش زهرا *** علی در خانه همچون کشتی بی لنگر افتاده

ص: 233

زبان حال حضرت زینب سلام الله علیها

آن روز نخل ماتم در دل جوانه می زد *** از درب خانه ما آتش زبانه می زد
آن روز مادر ما در آستان در بود *** کان بی حیا لگد را بر درب خانه می زد
پهلوی مادر ما از ضرب در شکستند *** فریاد یا محمد دل عارفانه می زد
از خانه سوی مسجد بردند باب ما را *** آنان که تیر غم را غم بر نشانه می زد
مادر چو دید بابا بگرفت دامنش را *** او می کشید و قنغذ با تازیانه می زد
ژولیده لب فروبند از شرح ماجرایش *** کآن روز نخل ماتم در دل جوانه می زد

زبان حال حضرت مهدی علیه السلام

ز مهدیت به تو صد ها سلام ای مادر *** که دین حق ز تو شد مستدام ای مادر
تو آن حبیبه حقی که می نمود قیام *** به پیش پای تو خیرالانام ای مادر
تو آن عصاره عشق علی مظلومی *** که یافت در حرمت احترام ای مادر
تو در دفاع ولایت شکوه تاریخی *** که یافت از تو عدالت دوام ای مادر
ولی چه سود که قدر تو را ندانستند *** گروه خائن و خصم امام ای مادر
به پشت در چه کشیدی که بعد حادثه بود *** نماز نافله ات بی قیام ای مادر
قسم به محسن شش ماهه ات که می گیرم *** ز قاتلین تو من انتقام ای مادر
مخور تو غصه و غم اشک شیعه می گردد *** به زخم سینه تو التیام ای مادر
در آن زمان که عدو زد به روی تو سیلی *** ز مجتبی به من آمد پیام ای مادر
که کاش مهدی ما بود نیلگون هرگز *** نمی شد از ره کین روی مام ای مادر
عنایتی تو به ژولیده کن صف محشر *** که گشته به سرکویت غلام ای مادر

فاطمه علیها السلام

در خانه ما بی تو ز شادی خبری نیست *** جز غم به دلم برگ و نوای دگری نیست

ای همسر مظلومه من مرغ دلم را *** بهر طیران از غم تو بال و پری نیست

در خانه بیا یار من خانه نشین باش *** کاین خانه در سوخته را بی تو دری نیست

ای لاله پرپر شده بین در و دیوار *** باز آی که از جانب دشمن خطری نیست

ص: 234

جز زینب و کلثوم و حسین و حسن تو *** در باغ غمت لاله خونین جگری نیست
در ماتم تو روز علی تیره و تار است *** بی تو شب تاریک علی را سحری نیست
برخیز و بیا خانه که در خانه علی را *** جز اشک بصر قوت و غذای دگری نیست
برخیز و بیا کرده حسین تو بهانه *** مادر که در این خانه ز بودش اثری نیست

فاطمه علیها السلام

کاش روز حادثه در پشت در زهرا نبود *** شاهد پهلو شکستن زینب کبری نبود
کاش وقت در شکستن پای دشمن می شکست *** تا که میخ در نشان سینه زهرا نبود
در میان کوچه وقت خوردن سیلی ز خصم *** مجتبی همراه زهرا بود گر مولا نبود
این شنیدی مادر سادات را سیلی زدند *** کاش وقت خوردن سیلی حسن آن جا نبود
کاش یک تن بود در آن جا و می گفت این سخن *** کشتن شش ماهه پاداش ذوی القربی نبود
کاش وقت تازیانه خوردن دخت نبی *** دست بسته در کف خصم دنی مولا نبود
کاش زهرا بود و محسن بود بهر یآوری *** تا که بین آن همه دشمن علی تنها نبود

در مصیبت حضرت زهرا علیها السلام

من آن گلم که شرم کند گل ز روی من *** چون رنگ و بوی گل بود از رنگ و بوی من
تا دیده رنگ زرد مرا چشم روزگار *** زد سیلی آن چنان که سیه گشت روی من
بعد از پدر بحق خدا در تمام عمر *** پائین نرفت آب خوشی از گلوی من
پهلوی من شکست چنان از فشار در *** کز سوز سینه سوخت بلب گفتگوی من
یا رب چنان ز عمر گران سیر گشته ام *** کز درگه تو مرگ بود آرزوی من
کای می شود طیب دل دردمند من *** با صد هزار جلوه بیاید بسوی من
ای نور دیده مهدی من زودتر بیا *** داد دل مرا بستان از عدوی من
ژولیده شو خموش که تا بازگویمت *** من آن گلم که شرم کند گل ز روی من

در مصیبت حضرت زهرا علیها السلام

محسن ای غنچه نشگفته من *** از ستم صید بخون خفته من

تو مرا روح و روانی پسرم *** پرپر از باد خزانی پسرم

دیده نگشوده بعالم بستی *** از غمت قلب مرا بشکستی

جان فدا در ره داور کردی *** یاری ساقی کوثر کردی

جان مادر بفدایت محسن *** عالمی سوخت برایت محسن

عازم باغ جنان گشتی تو *** پرپر از باد خزان گشتی تو

گوی با جد خود از راه وفا *** شرح اندوه و غم و درد مرا

کی پدر جان ز جهان سیر شدم *** در جوانی ز غمت پیر شدم

از ستم آن دو بهم پیوستند *** پهلویم را ز ستم بشکستند

سینه ای را که تو می بوسیدی *** همچنان غنچه گل بوئیدی

شده سوراخ ز مسمار پدر *** از فشار در و دیوار پدر

زبان حال حضرت زهرا علیها السلام

صید دام درد هستم دانه را گم کرده ام *** طایر بشکسته بالم لانه را گم کرده ام

ناله ای از دل کشیدم فضه را گفتم بیا *** پشت این در محسن دردانه را گم کرده ام

بر رخ زردم درون کوچه ثانی از ستم *** زد چنان سیلی که راه خانه را گم کرده ام

گفت سلمان را علی از پرده دل این سخن *** شمع سان می سوزم و پروانه را گم کرده ام

پا برون از خانه نگذارم که از جور عدو *** پشت درب خانه صاحب خانه را گم کرده ام

در مصیبت حضرت زهرا علیها السلام و شکوه از روزگار:

ای که آتش بر در دار الولا انداختی *** لرزه برکون و مکان زین ماجرا انداختی

بعد احمد تیشه را بر ریشه ایمان زدی *** کشتی دین را بگرداب بلا انداختی

از پی غضب خلافت بر خلاف امر حق *** ریسمان برگردن شیر خدا انداختی

در میان کوچه سیلی بر رخ زهرا زدی *** زین عمل آتش بجان ما سوا انداختی

کاش پایت می شکست آن دم که از ضرب لگد *** پشت درب خانه زهرا را ز پا انداختی

ص: 236

غنچه را با گل چو کردی پرپر از باد خزان *** بلبل گلزار دین را از نوا انداختی
محسن شش ماهه را کشتی و جای چتر گل *** سایه غم بر سر اهل ولا انداختی
رخت ماتم دوختی بر قامت دخت علی *** خون دل از دیده خون خدا انداختی
روز و شب ژولیده می گوید چرا ای بی حیا *** ریسمان برگردن شیر خدا انداختی

ام ابیها

تا خوابگاه ام ابیها تراب شد *** از فرط غم کباب دل بو تراب شد
چرخ زمان بدره پر و پیچ و خم فتاد *** چشم فلک چو چشمه زمزم پر آب شد
گفتا علی به فاطمه کای بضعة رسول *** رفتی و دل ز داغ تو در پیچ و تاب شد
راحت بخواب فاطمه جان کز دو دیده ام *** از بهر پاسداری تو ترک خواب شد
راحت بخواب نوبت بیداری من است *** ای آن که بی تو خانه صبرم خراب شد
پروانه وار از غم هجر تو سوختم *** مانند شمع پیکرم از غصه آب شد
از بس که دیده ام ستم از دست ناکسان *** بر حال زار من دل عالم کباب شد
آه از دمی که پهلویت از ضرب در شکست *** و احسرتا که سینه ات از خون خضاب شد
نیلی چو گشت صورتت از سیلی عدو *** پنهان به زیر ابر سیه آفتاب شد
ژولیده دم زو صف و ولای تو می زند *** از ماتم تو چشمه چشمش پر آب شد

فاطمیه

فاطمیه قصه گوی رنج هاست *** بهترین تفسیر سوز مرتضاست
فاطمیه جنگ اشعار علیست *** شرح حال چشم خونبار علیست
فاطمیه شعر داغ لاله است *** قصه زهرای هجده ساله است
فاطمیه آتش افروز دل است *** احتجاجش یک کتاب کامل است
فاطمیه سینه چاک دردهاست *** شاهد نامردی نامردهاست

فاطمیه مهر زد تاریخ را *** در دل آتش گدازد میخ را

فاطمیه سوخت درب خانه ای *** شمع را کشتند با پروانه ای

فاطمیه سوز دل را ساز کرد *** دفتر رنج علی را باز کرد

ص: 237

فاطمیه شرح دیوار و در است *** در مقام صبر زینب پرور است

فاطمیه با ولایت توام است *** چون ولایت با رسالت توام است

فاطمیه دیده بان کربلاست *** فتح باب داستان کربلاست

فاطمیه آتشی افروختند *** خیمه های کربلا را سوختند

فاطمیه دست مولا بسته شد *** پهلوی زهرای او بشکسته شد

فاطمیه سینه میخ در درید *** تیر گشت و خنجر اصغر درید

فاطمیه ماه گل افشردن است *** فتح باب تازیانه خوردن است

فاطمیه صورتی نیلی شود *** با رقیه شاهد سیلی شود

فاطمیه قفل غم را شد کلید *** چون که دارد هم شهید

فاطمه

فاطمه ای باغبان باغ عشق *** ای به داغستان هستی داغ عشق

فاطمه ای نور هستی آفرین *** ای ز تو حق گفته بر خود آفرین

فاطمه ای حرف اول در نخست *** از تو گشته نادرستی ها درست

فاطمه ای معنی الله و نور *** خاتمیت را تویی عین ظهور

ماسوا جمع و تو از جمعی سوا *** هست زیر سایه تو ماسوا

نور تو شد هر حدوثنی را قدم *** از تو پیدا کرسی و لوح و قلم

مهر و مه را نور تو روشنگر است *** بحر از فیض تو گوهر پرور است

نور احمد گشت از تو منجلی *** چون علی حق بود حق شد با علی

از دم گرم تو گل آدم شده *** از تو آدم اشرف عالم شده

نوح را آرامش طوفان تویی *** ما همه جسمیم و ما را جان تویی

جام ابراهیم گر پر مل کنی *** کوه آتش را تو باغ گل کنی

گوشه چشمی کنی گر بر عصا *** می شود در دست موسی ازدها

ای همه هستی فدای مقدمت *** صاحب دم شد مسیحا از دمت

نام نامی تو اسم اعظم است *** کمترین شاگرد درست مریم است

بس که داری نزد خالق احترام *** پیش پای تو کند احمد قیام

بر یتیم مکه نیکو مادری *** همسر ساقی حوض کوثری

ص: 238

توز مریم گوی سبقت برده ای *** یا زده درّ صدف پرورده ای
معنی و تفسیر الرّحمان تویی *** کان لطف لولو و مرجان تویی
ای ادب از تو ادب آموخته *** ای به سویت دیده عالم دوخته
در شناسائی حق اول توئی *** عقل کل را در نساء اکمل توئی
گر نبودی تو رسالت بر نداشت *** نخل عصمت سایه ای بر سر نداشت
گر نبودی تو نبی خاتم نبود *** جلوه ای از هستی عالم نبود
ای ز داغت شمع جان افروخته *** داغ تو پروانه را پر سوخته
اولین مظلومه عالم توئی *** اولین قربانی خاتم توئی
شیعه را از رنج خود آگاه کن *** همچون عمرت قصه را کوتاه کن
شیعه را آگاه کن از درد ها *** از نمک شناسی نامرد ها
با چه جرمی پهلویت از در شکست *** با چه حکمی محسنت در خون نشست
در کجا بر صورتت سیلی زدند *** بر رخ مه جوهر نیلی زدند
در کجا از کینه قوم عنود *** بازویت از تازیانه شد کبود

فتح باب

به روی دست نبی تا که بوتراب گرفت *** مدال فتح از این حسن انتخاب گرفت
به انتقام بر آمد علیه شیر خدا *** کسی که دست علی وقت انتصاب گرفت
سه روز بعد افول ستاره نبوی *** فراز دوش علم بهر فتح باب گرفت
به باب خانه زهرا ز کینه آتش زد *** که دود آن به رخ آسمان نقاب گرفت
گلی که دست علی داد باغبان شاداب *** عدو به ضرب لگد از گلش گلاب گرفت
بپای گل ز ستم گشت غنچه اش پر پر *** که سیل اشک ز چشمان شیخ و شاب گرفت

اجابت دعا

بابا بیا که بر رخ من فتح باب شد *** پهلو شکست و سینه بخونم خضاب شد

با یک لگد ز شاخه گل و غنچه چیده شد *** پرپر ز کینه غنچه شد و گل گلاب شد

پرسی اگر ز حال علی گویمت پدر *** برگردنش بجرم ولایت طناب شد

ص: 239

از بس مغیره بر تن من تازیانه زد *** جاری ز دیده خون دل بوتراب شد

تا ماجرای کوچه بخورشید ماه گفت *** آهی کشید و سایه نشین آفتاب شد

کردم برای خود طلب مرگ از خدا *** شکر خدا کنم که دعا مستجاب شد

در مصیبت صدیقه کبری

گر رسولی بعد احمد خالق داور نداشت *** داشت یک زهرا که چیزی کم ز پیغمبر نداشت

مهربان تر بود از مادر پدر را فاطمه *** آری آری غیر از این دختر نبی یاور نداشت

شوهر شایسته ای پیدا نمی شد بهر او *** گر خدا در ملک امکان ساقی کوثر نداشت

همسری شیر خدا هرگز نمی کرد انتخاب *** گر پیمبر در درون خانه اش دختر نداشت

لیک دارم شکوه از بیداد خصم بدسرشت *** زان که او جز فتنه و شر تحفه زیر سر نداشت

سوختند آن خانه ای را کز ازل روح الامین *** بی اجازت قدرت داخل شدن از در نداشت

کس نبود آن جا بگوید با مغیره ای لعین *** تاب سیلی صورت محبوبه داور نداشت

کس نبود آن جا بگوید با جنایت پیشگان *** سینه زهرای اطهر تاب میخ در نداشت

یا فاطمه

چنان زنای دل فاطمه فغان برخاست *** که جای جای مدینه به الامان برخاست

شکست شهپر جبریل از شکستن پهلو *** که دود آه ملانک در آسمان برخاست

گشت سینه سپر در مقابل مسمار *** پسر به یاری مادر در آن میان برخاست

چو دست بسته علی راز خانه اش بردند *** یگانه همسر او با قد کمان برخاست

گرفت دامن او را رها نکرد ز کف *** که تازیانه قنفذ به ترجمان برخاست

چو گشت فاطمه نقش زمین به یاری او *** چهار ساله گلی در بر خزان برخاست

حدیث کوچه چه گویم که مجتبی داند *** چو خورد فاطمه سیلی ز جا چه سان برخاست

قسم به غربت مظلومی علی، زهرا *** برای حفظ ولایت به بذل جان برخاست

خموش شاعر ژولیده دم مزن دیگر *** که ناله از جگر صاحب الزمان برخاست

ص: 240

حضرت زهرا سلام الله علیها

هر شب کنار قبرت آیم به آه و زاری *** سیلاب اشک سازم از جام دیده جاری
هستی من تو بودی کز دست من گرفتند *** دست تهی چه سازم داد از غم نداری
از سوز سینه تو ای سینه چاک عصمت *** مسمار درب خانه مانده است یادگاری
از بس به خانه دل غم روی غم نشسته *** از ازدحام ماتم شادی شده فراری
پهلوی شکسته رفتی من دل شکسته ماندم *** گردیده خانه من کانون بی قراری
گیرد حسینت از من هر شب تو را بهانه *** خواند حسین برایت اشعار سوگواری
کلثوم دل شکسته گوید به خانه برگرد *** گویی که دوست مادر دیگر مرا نداری
از صد هزار مریم شاگرد مکتب تو *** از بهر زینب تو سخت است خانه داری

یا فاطمة الزهرا

رفت پیغمبر ولی زهرای خود را جا گذاشت *** جان به روی آیه نص ذوی القربی گذاشت
آتشی افروخت دشمن کز شرارش داغ گل *** در دل شوریده حال بلبل شیدا گذاشت
شاخه را بشکست و گل را بالگد از شاخه چید *** داغ خون با میخ در بر سینه زهرا گذاشت
محسن شش ماهه را کشت و کتاب عشق را *** از برای اصغر شش ماهه بی امضا گذاشت
تازیانه خورد زهرا و ز خود این ارث را *** یادگاری از برای زینب کبری گذاشت
در میان کوچه سیلی خورد و از خود این نشان *** از برای آن سه ساله بعد عاشورا گذاشت
بار غم برداشت مرگ از دوش زهرا در عوض *** چوبه تابوت او بر شانه مولا گذاشت
آن قدر گویم من ژولیده داغ فاطمه *** آتشی از خود به جا در خانه دل ها گذاشت

مدینه

مدینه سینه پر درد دارد *** هوای گرم و آه سرد دارد

مدینه مهبط وحی الهیست *** نخستین قبله گاه بی گناهی است

مدینه قصه گوی احتجاج است *** مسیر عشق را روشن سراج است

مدینه بهتر از خلدبرین است *** مزار رحمت للعالمین است

مدینه آتش افروز دل ماست *** صفا بخش و چراغ محفل ماست

ص: 241

مدینه شاهد در سوختن بود *** که کار سوختن افروختن بود

مدینه طعم تلخی را چشیده است *** صدای ناله زهرا شنیده است

مدینه درد و غم پیوسته دارد *** حدیث پهلوی بشکسته دارد

مدینه دیده در راه عقیده *** به پشت در گلی در خون طپیده

مدینه جامه بر تن چاک کرده *** سرشک چشم مولا پاک کرده

مدینه سوز دارد روح دارد *** نوای سینه مجروح دارد

مدینه دیده روی ماه نیلی *** در آن روزی که زهرا خورد سیلی

مدینه کرده در بر رخت ماتم *** برای اولین مظلوم عالم

مدینه دست مولا بسته دیده *** دفاع همسر دلخسته دیده

مدینه دیده بر بازو نشانه *** میان کوچه جای تازیانه

مدینه هر چه خواهی سوز دارد *** به دل آه شرر افروز دارد

مدینه اشک ما را دیده بان است *** و نگهبان مزاری بی نشان است

مدینه از تو من دارم سؤالی *** بده پاسخ که مهد شور و حالی

بگو زهرا کجا در خاک خفته است *** بگو تا کی ز چشم ما نهفته است

یا فاطمه

گوش کن شرح هجوم فرقه خونخوار را *** داستان جانگداز شعله های نار را

بعد احمد دومی از کینه خم غدیر *** شد مصمم تا بکوبد حیدر کرار را

عده ای اوباش را با زرق و برق زر خرید *** تا به جای دین نشانند در جهان دینار را

حمله ور بر مهبط وحی خدا گردید و زد *** آتش از کین باب بیت احمد مختار را

فاطمه در پشت در می کرد از مولا دفاع *** تا به جای خود نشانند آن ستم کردار را

آن جنایت پیشه با ضرب لگد در را شکست *** گشت باعث ناله بین در و دیوار را

پشت در پهلو شکست و سینه خون آلود شد *** زین اشارت خوان مفصل قصه مسمار را

غنچه نشکفته را ضرب لگد از شاخه چید *** سوخت از این غم دل محبوبه دادار را

پیش چشم مجتبی در کوچه آن بیدادگر *** سرخ کرد از ضرب سیلی زردی رخسار را

رنگ زهرا از غم ختم رسولان زرد شد *** چون که تنها دید بعد مرگ بابا یار را

تازیانه خورد و سر از خط شوهر برداشت *** داد بر نسوان عالم سر خط ایثار را

ص: 242

ساغر ماتم

امشب مدینه ساغر از ماتم گرفته *** ماتم عزای دختر خاتم گرفته

امشب سحر شعر سفر را ساز کرده *** خاک بقیع آغوش خود را باز کرده

امشب علی خونین دلی چون لاله دارد *** در سینه داغ یار هجده ساله دارد

امشب علی از دیده در ناب ریزد *** اسماء به روی جسم زهرا آب ریزد

امشب علی هست و خسوف روی ماهش *** زینب بود در گوشه ای محو نگاهش

امشب علی هست و دل از هستی گسسته *** خون می چکد از سینه پهلو شکسته

امشب حسن شال عزا دارد به گردن *** گوید حسین بن علی کو مادر من

امشب علی بگسسته از هم تار و پودش *** چون خورده دست او به بازوی کبودش

مرثیه حضرت زهرا سلام الله علیها

امشب علی ز سوز جگر گریه می کند *** در ماتم سپیده سحر گریه می کند

زهرا درون بستر و مولا بحال او *** همچو صدف ز دیده گهر گریه می کند

اشک پدر به دامن غربت روانه شد *** دختر به اشک چشم پدر گریه می کند

یاد آورم ز ناله مظلومه همسرش *** کز داغ جانگداز پسر گریه می کند

تا روز حشر میخ در خانه علی *** از بهر یار سینه سپر گریه می کند

خورشید سر برهنه گرفتار تیرگی است *** دامان او گرفته قمر گریه می کند

از آبشار دیده به مظلومی علی *** تا روز حشر جن و بشر گریه می کند

مرثیه حضرت زهرا سلام الله علیها

تا خصم خیره فاطمه را سد راه شد *** آماده هدف ز کمان تیر آه شد

خورشید سر برهنه برون آمد از افق *** تا ابر تیره حائل رخسار ماه شد

در پیش دیدگان حسن از خسوف ماه *** روز مدینه تیره چو شام سیاه شد

دستی بلند گشت و فرود آمد و چو بید *** لرزان اساس پایه عرش اله شد

در پشت در به ناله چنین گفت فاطمه *** بابا بیا که خانه من قتلگاه شد

ص: 243

کرد از علی حمایت و پهلوی او شکست *** از بهر میخ، سینه او بوسه گاه شد
آن دم که اشک چشم علی پاک می نمود *** چشم علی به فاطمه محو نگاه شد
زهرها چورفت محرم راز دل علی *** که قبر بی نشان و گه قعر چاه شد

یا زهرا سلام الله علیها

کجا نوشته گلی با لگد گلاب شود *** ز کینه دست علی بسته بر طناب شود
کجا نوشته بهشت نبی بخاطر دین *** ز بوسه ای که زند میخ در شود خونین
کجا نوشته که زهرا بخاطر شویش *** ز ضرب در شکند استخوان پهلویش
کجا نوشته که در پیش دیده بلبل *** به روی خاک فتد ظالمانه غنچه و گل
کجا نوشته جدا تارها ز پود شود *** به تازیانه تن فاطمه کبود شود
به یک لگد دو جنایت به پشت در رخ داد *** پسر شهید شد و مادر از نفس افتاد
میان کوچه چه کرد آن ستمگر بد مست *** که گوشواره به گوش حیا و شرم شکست
کجا نوشته که زهرا ز کین خورد سیلی *** به پیش چشم حسن صورتش شود نیلی

اسطوره حجاب

بجاست گربه سرم آسمان خراب شود *** روانه خون دل از چشم بوتراب شود
از آن زمان که خدا خلق کرده عالم را *** کسی ندیده گلی با لگد گلاب شود
کجا نوشته که باید به جرم حق گفتن *** ز میخ سینه زهرا به خون خضاب شود
کجا نوشته که نشکفته غنچه ای پر پر *** برای یاری مادر فدای باب شود
کجا نوشته که پهلوی شکسته ای تنها *** اسیر پنجه صد ضد انقلاب شود
کجا نوشته که با تازیانه دشمن *** کبود بازوی استوره حجاب شود
کجا نوشته که سیلی زدن به صورت زن *** به پیش چشم پسر در زمانه باب شود

کاسه لیسان

کاسه لیسانی که می از ساغر دنیا زدند *** تیر غم بر قلب مرغ و ماهی دریا زدند
گفت پیغمبر که زهرا بهتر از جان من است *** جانیان آتش به جان سید بطحا زدند

ص: 244

لعنت حق باد بر آنان که بعد از مصطفی *** آتش کین بر در کاشانه مولا زدند
با لگد در را شکستند و در بشکسته را *** از ستم بر پهلوی صدیقه کبری زدند
غنچه نشکفته پرپر گشت و گل پژمرده شد *** کآتشی بر تار و پود بلبل شیدا زدند
دست ها با هم یکی گردید و با یک ضرب دست *** مهر سیلی بر عذار حضرت زهرا زدند
دست مولا بسته پیش چشم مولا از ستم *** تازیانه بر تن انسیه حورا زدند
شاعر ژولیده را برگو سخن کوتاه کن *** کاین خیانت پیشه گان آتش به جان ما زدند

مادر

دریغ و درد که رفتی ز دست من مادر *** شکست پشت و ز کف رفت هست من مادر
به پیش فتح و ظفر باید اعتراف کنم *** که داغ مرگ تو باشد شکست من مادر
چگونه بی تو توان زیستن در این دنیا *** که بی تو سخت بود بند و بست من مادر
منی که گریه مبدل به خنده می کردم *** قیام اشک ببین از نشست من مادر
نگاه مست تو هرگز نمی رود از یاد *** که بود آینه چشم مست من مادر
تو آن اله عشقی که در مقام سخن *** به وصف تو نرسد طبع پست من مادر
شکست سنگ اجل جام قلب صدرا را *** که غیر از این نبود ناز شست من مادر

اهل قلم

ای اهل قلم اصل خبر را بنویسید *** بی رحمی جرثومه شر را بنویسید
گویند در خانه زهرا ز شرر سوخت *** شرح شرر و سوخته در را بنویسید
چون هست موثق خبر کشتن محسن *** جان دادن شش ماهه پسر را بنویسید
از ناله زهرا همه جا هست حکایت *** سوز دل آن سینه سپر را بنویسید
بین در و دیوارگر آن واقعه رخ داد *** از پهلوی بشکسته اثر را بنویسید
گردید حسن منظره کوچه به تحقیق *** لرزیدن آن پاره جگر را بنویسید

از قنفذ بیدادگر و ضرب غلافش *** از بهر بشر عین خبر را بنویسید

گویند به شب فاطمه را داد علی غسل *** شرح کفن و دفن گهر را بنویسید

فرمود نبی فاطمه را قدر بدانید *** تفسیر سخن های پدر را بنویسید

ص: 245

در مصیبت حضرت امام حسن علیه السلام

تا به قلب مجتبی زهر جفا تاثیر کرد *** ماجرای قتل او را این چنین تفسیر کرد
جعه ملعونه با نیرنگ افسون و حیل *** شیر را روبه صفت در حلقه زنجیر کرد
تا که با زهر جفا آمیخت آب کوزه را *** تشنه کامی را از آب زندگانی سیر کرد
ز آتش زهر ستم مانند شمعی آب شد *** آن که حق نازل به شانش آیه تطهیر کرد
طشتی از خواهر طلب کرد و درون طشت را *** مملو از لخت جگر با ناله شبگیر کرد
خواست تا گردد برابر با برادر تشنه لب *** ترک این دار فنا با گفتن تکبیر کرد
قطعه قطعه گر که شد نعش حسین ابن علی *** نعش او را عایشه آماج صدها تیر کرد
کرد امضا قتل او پرونده سرخ حسین *** انقلاب سرخ را با صلح خود اکسیر کرد
نازم آن آموزگاری را که بهر روزگار *** درس عدل و داد را با خون دل تحریر کرد
نازم آن صلح آفرینی را که بهر حفظ دین *** صلح او کار هزاران نیزه و شمشیر کرد
کلک آن نقاش را نازم که از روز ازل *** نام او را در ضمیر قلب ما تصویر کرد
در نخستین صفحه زرین تاریخ جهان *** شهرتش را تا بروز حشر عالمگیر کرد
در کتاب آفرینش کلک هستی آفرین *** صلح او را رکنی از ارکان دین تعبیر کرد
غم مخور ژولیده زیرا نهضت صلح حسن *** عالمی را چون قیام کربلا تسخیر کرد

امام مجتبی

آن شب مدینه سینه پرشور جگر بود *** ماه صفر آماده از بهر سفر بود
آن شب شفق از خون پلی بر دجله می بست *** ماتم سر هر کوی و برزن حجله می بست
آن شب شقایق خون بیای لاله می ریخت *** از آبشار چشم زینب ژاله می ریخت
آن شب عطش گیسوی شب را تاب می داد *** بر تشنه ای از کوره زهر ناب می داد
آن شب سحر جنگ مصیبت باز می کرد *** سوز دل سوته دلان را ساز می کرد

آن شب حسن از سوده الماس می سوخت *** مانند شمعی از غمش عباس می سوخت

آن شب حسین از دیده در ناب می ریخت *** در طشت از نای حسن خوناب می ریخت

آن شب دل زینب به سینه داد می زد *** فریاد از بی رحمی صیاد می زد

آن شب دل کلثوم کانون محن بود *** ورد زبان اهل یثرب یا حسن بود

آن شب حسن عزم دیار یار می کرد *** یعنی وداع از آن در و دیوار می کرد

ص: 246

آن شب به خواهر از گل و از غنچه می گفت *** از سیلی و از ماجرای کوچه می گفت

آن شب برایش کربلا تفسیر می شد *** آماده جسم او برای تیر می شد

آن شب نبی اشک علی را پاک می کرد *** زهرا ز داغش جامه بر تن چاک می کرد

آن شب نفوذ سینه ها شد پر شراره *** فرزند زهرا را جگر شد پاره پاره

شور عشق

دارد امشب بزم ما حال و هوای دیگری *** شد تداعی شهر ما با کربلای دیگری

مسجد قائم که خود ماتم سرای عشق بود *** سوخت در آتش که شد ماتم سرای دیگری

خیمه ای آتش گرفت و کرد بر پا محشری *** چید بهر ما ز نو بزم عزای دیگری

بهر ما این سوختن یادآور کربلاست *** تا دهد از آن زمین شرح بلای دیگری

آه از آن ساعت که آتش سوخت خرگاه حسین *** نینوا پرگشت از شور و نوای دیگری

کودکان در دشت و صحرا می دویدند و نبود *** غیر زینب غمگسار و رهنمای دیگری

کرد آن مظلومه خواهر روی خودار در بقیع *** گفت ای مادر ندارم آشنای دیگری

یاریم کن در درون خیمه بیماری مراست *** غیر آتش نیست در این جا دواي دیگری

آتش این خیمه را اشک شما خاموش کرد *** سعی باید تا نسوزد خیمه های دیگری

احرار

قیام کربلا قائم به ذات است *** که عقل از ادراک آن پیوسته مات است

قوامش تا قیامت جاودانی است *** پیامش پیک پیکار جهانی است

کتابش صد هزاران راز دارد *** هزاران درس انسان ساز دارد

دبیرستان عشقش ده کلاسه است *** که درس آن حماسه در حماسه است

بزرگ استاد آن مولای عشق است *** که مست از عشق او صهبای عشق است

فراش تاب را بی تاب کرده *** به سوزش شمع ها را آب کرده

زهر موجش هزاران ناله خیزد *** که خود از چشمه های آن بریزد

در آن مکتب به هفتاد و دو ملت *** دهد سر خط آزادی و عزت

حسین وزیر بار زور هرگز *** قیاس تیرگی با نور هرگز

ص: 247

حسین و زندگی با ننگ، هیهات *** ثبات دین بدون جنگ هیهات
به عشقش عشقبازی سرفرازی است *** که عشق بی حسین عشق مجازی است
به هر عصری کلامش آتشین است *** پیام آفرینش این چنین است
که درد دین دوایش در سبو نیست *** سبو بشکن که آتش آبرو نیست
اگر در این جهان دینی ندارید *** اگر ایمان به آئینی ندارید
به درک این سخن آماده باشید *** به عالم لا اقل آزاده باشید
اگر خواهی نجات از شرّ ابلیس *** بیا در مکتب ما نام بنویس
که این مکتب شکوفائی نبض است *** نخستین درس او توحید محض است
در این مکتب شهادت هست ساقی *** کز او شهد ولایت هست باقی
در این مکتب ریاضی ترک من هاست *** حساب زندگی از مرگ منهاست
در این مکتب ستمگر هست محکوم *** بود احقاق حق از حق مظلوم
در این مکتب عطش را تاب باید *** کنار آب ترک آب باید
در این مکتب تن صد پاره خواهند *** ز سیلی نیلگون رخساره خواهند
در این مکتب مرام و مشی و ایده *** به حق عشق و جهاد است و عقیده
الا ای سینه سرخان مهاجر *** کبوتر های خونین بال نادر
هوا گرم و زمین پر التهاب است *** به دشت کربلا قحطی آب است
ز جا خیزید خیزش را سخن هاست *** حسین فاطمه تنهای تنهاست
جنایت آه را فریاد کرده *** عطش در خیمه ها بیداد کرده
خزان آماده تاراج باغ است *** تنور آه سرد لاله داغ است
فضا پر از نوای طبل جنگ است *** به نور چشم زهرا عرصه تنگ است

فلک کردی خزان گل های گلزار معانی را *** زدی بر هم ز فرط غم بساط شادمانی را

بگوش آسمان از ظلم تو پیوسته می خواند *** در و دیوار کوفه این سرود آسمانی را

بعکس اکرم الضیفی که حق فرموده در قرآن *** بجرم میهمان داری ز کین کشتی تو هانی را

بگاہ دادن جان زیر لب می گفت و می خندید *** ز مسلم باید آموزی طریق جانشفانی را

حمایت از امام خویش کرد و در رهش جان داد *** بما آموخت سرمشق وفا و مهربانی را

ص: 248

اگر چه تشنه لب او دیده از این دار فانی بست *** ولی با مرگ خود بگذاشت نام جاودانی را

گذشت از زندگی خویشتن امروز تا فردا *** ز دست او بنوشد خضر آب زندگانی را

من از مهمان نوازشش بشهر کوفه دانستم *** ز هانی باید آموزی تو درس میزبانی را

من ژولیده می گویم ز بیداد یزید دون *** فلک کردی خزان گل های گلزار معانی را

بنا بگفته طبری ابن زیاد برای دیدن هانی بخانه وی رفت و گفت این چه غوغائیت که در این خانه بپا کردی مسلم را آورده و از او پذیرائی می کنی او را بیاور و بمن تسلیم کن هانی در پاسخ گفت: بخدا قسم اگر بند از بندم جدا کنی محال است او را بتو تحویل دهم و همین باعث قتل هانی گردید.

اولین سرباز

ای گل باغ نبی کوفه میا جای تو نیست *** غیر من هیچکسی واله و شیدای تو نیست

در دیاری که در او مهر و وفا نیست میا *** میزبان تو بجز جور و جفا نیست میا

گر که از کوی تو ای دوست گذر می کردم *** سینه را سد رهت جای سپر می کردم

می زنند از سردار فنا سنگ مرا *** نیست از دادن جان در ره تو ننگ مرا

لیک از بهر تو ای دوست دلم غمگین است *** بر سردار فنا ورد زبانم این است

کاش از آمدن کوفه حذر می کردی *** عوض کوفه سفر جای دگر می کردی

کوفه ای دوست میا کوفه تو را یاری نیست *** هیچکس را بخدا با تو سروکاری نیست

گر بیائی ز سر بام تو را سنگ زنند *** بسر نعش تو آیند و دف و چنگ زنند

گر بیائی ز غمت عمر جهان طی گردد *** همچو خورشید سرت زیب سرنی گردد

گر بیائی ز غم اکبر خود پیر شوی *** بسر نعش برادر ز جهان سیر شوی

گر بیائی بخدا سیر تو از جان گردی *** پایمال از ستم سم ستوران گردی

روزگاریست که من واله و شیدای توام *** خلق محو من و من محو تماشای توام

کوفه شهر پیمان شکنان

کاش از آمدن کوفه حذر می کردی *** از پی دفع خطر ترک سفر می کردی

زیر شمشیرم و از پرده دل می گویم *** کاش آهنگ سفر جای دگر می کردی

ص: 249

چاک می کرد بتن پیرهن صبر ایوب *** گر از این شهر پر از فتنه گذر می کردی
آب در دست من آغشته بخون می گردد *** کاش می دیدی و احساس خطر می کردی
روز پیش نظرت تیره تر از شب می شد *** گر بر احوال من خسته نظر می کردی
پاره پاره بدنم گر ز ستم می دیدی *** جاری از دیده خود خون جگر می کردی
قبل از آنی که شود کشته جوانت ای کاش *** دیده را محو تماشای پسر می کردی
کاش از واقعه حرمه و تیر و گلو *** مادر غمزده اش را تو خبر می کردی
ذکر روز و شب ژولیده بود بهر تو این *** کاش از آمد کوفه حذر می کردی

مسلم اولین شهید آزادی

بسریم نیست بجز عشق تو سودای دگر *** جز تو هرگز ندهم دل بدل آرای دگر
می دهم جان و گه دادن جان می گویم *** نیست غیر تو مرا سرور و مولای دگر
پدر و مادر من باد فدای تو حسین *** لب من نیست بجز ذکر تو گویای دگر
ای گل باغ رسول مدنی کوفه میا *** که جز این نیست مرا از تو تمنای دگر
پا در این شهر پر آشوب منه جای تو نیست *** گر تو را میل سفر هست برو جای دگر
بگذر از آمدن کوفه که جز تیغ و سنان *** نیست در خوان نعم بهر تو نعمای دگر
ترسم از دادن جان نیست از آن می ترسم *** که تو آئی و کشد کار بغوغای دگر
یوسف فاطمه برگرد که ره دشوار است *** وعده امروز می فکن تو به فردای دگر
گوید از قول من از سوز جگر ژولیده *** بگذر از آمدن کوفه برو جای دگر

در کتاب نفس المهموم تالیف محدث قمی آمده است که مسلم ابن عقیل قدحی آب طلپید که هنگام نوشیدن از اثر جراحات قدح آب پر از خون گردید این عمل سه بار تکرار شد از قول شیخ مفید نقل می کند که مسلم از محمد اشعث خواست پیکری را بفرستد بسوی فرزند زهرا تا که او را از آمدن کوفه باز دارد.... و در نامه خود چنین نوشت با اهل بیت خود بازگرد که آمدنت بکوفه خطرناکست پدر و مادرم فدای تو باد با خبر باش که اهل کوفه ترا نفرینند.

میا بکوفه که سرها بریده خواهد شد *** شکسته حرمت عشق و عقیده خواهد شد

میا بکوفه که رنگ از رخ شقایقها *** برای جرعه آبی پریده خواهد شد

میا بکوفه که در سفره پذیرائی *** پستان و خنجر و شمشیر چیده خواهد شد

میا بکوفه که لب تشنه در کنار فرات *** دو دست ساقی غیرت بریده خواهد شد

میا بکوفه که فرق علی اکبر تو *** بسان فرق علی دریده خواهد شد

میا بکوفه که پامال سم مرکبها *** ز کینه قاسم در خون طپیده خواهد شد

میا بکوفه که از تیر جانگداز ستم *** گلوی نازک اصغر دریده خواهد شد

میا بکوفه که بعد از شهادت تو حسین *** اسیر زینب قامت خمیده خواهد شد

میا بکوفه که از ضرب سیلی دشمن *** رخ سه ساله تو داغدیده خواهد شد

میا در کوفه ای ساقی که خون در ساغرت گردد *** ز سوز تشنگی پیر عطش آب آورت گردد

در این شهر علی کش پا منه ای یوسف زهرا *** که می ترسم بخون آغشته فرق اکبرت گردد

ز بی رحمی این مردم چه گویم با تو ای مولا *** که از بیدادشان گردد اجل همسنگرت گردد

اگر آبی تن قاسم بزیر سم مرکبها *** لگد مال از ستم در پیش چشمان ترت گردد

اگر آبی جدا از تن شود دست علمداریت *** چنان که آب هم شرمنده آب آورت گردد

بخون محسن شش ماهه زهرا میا کوفه *** که تیر حرمله دنبال حلق اصغرت گردد

عمری بود که خاک نشین در توام *** آینه دار نهضت جان پرور توام

فرمان تو مطاع و تورا من ز جان مطیع *** ارباب من تو هستی و من نوکر توام

از کوفه ای که بر تو نوشتند نامهها *** بر روی بام پیک پیام آور توام

من کمترم از آن که کنم بر تو امر و نهی *** طبق وظیفه قاصد فرمانبر توام
با آن که پاره پاره تنم در ضمیر خویش *** مرثیه خوان و نوحه گر اکبر توام
آیی اگر بکوفه شود قاسمت شهید *** چونان که من شهید ره داور توام

ص: 251

دشمن اگر که دست من از پشت بسته است *** در فکر دست ساقی آب آور توام

مرغ دلم ز سوز عطش داد می زند *** اما بفکر تشنگی اصغر توام

در فکر خود نیم که چه آمد بسر مرا *** خود آگهی که دل نگران سر توام

مولا میا بکوفه که با چشم خونفشان *** بالای دار یاد تو و خواهر توام

در فکر آن نیم که شود دخترم یتیم *** در فکر آن سه ساله گل پرپر توام

حضرت مسلم

دلم خواهد که در شهر شهادت یاورت گردم *** نخستین ذبح خونین مسلخ احیاگرت گردم

دلم خواهد که در کوفه میان این همه دشمن *** تو باشی شمع و من پروانه دور سرت گردم

دلم خواهد که یک بار دگر در محضرت باشم *** دوباره مستفیض از فیض درک محضرت گردم

دلم خواهد چو فطرس حق دهد بال و پری بر من *** که از اوضاع کوفه پیک پیغام آورت گردم

بگویم یوسف زهرا میا کوفه که می ترسم *** تو گردی کشته من شرمنده پیش مادرت گردم

اگر آبی در این وادی به رویت آب می بندند *** نیم من تا که بار ساقی آب آورت گردم

میا کوفه که می ترسم نباشم زنده تا از جان *** که در وقت شهادت پیش مرگ اکبرت گردم

نیم همراه تو مولا که وقت یورش دشمن *** هماهنگ نبرد قاسم فرخ فرت گردم

ورود امام بکر بلا

بدشت کربلا خیمه زد سلاله خون *** که بذر لاله فشاند بیباغ لاله خون

گرفته کلک قضا را بدست و می خواهد *** رقم بدفتر هستی کند مقاله خون

شفق بسان عروسی به حجله خورشید *** نشسته در بر داماد با پیاله خون

چونی ز نای نیستان نینوا بشنو *** پیام خون خدا را بسوز و ناله خون

نظر ز دیده دل کن که یاوران حسین *** در انتظار صلایند از سلاله خون

بین که گوی سبق راز هم چگونه برند *** بگاہ دادن جان بهر یک حواله خون

بپیش دیده زند موج آب و می بینم *** ز شیر خواره بود تشنه تا سه ساله خون

فتاده ماه بنی هاشمی کنار فرات *** چنان که دور قمر را گرفته هاله خون

ز خون سرخ شهیدان دمیده از هر سو *** ز دشت کربلا لاله تا بژاله خون

ص: 252

ز خون اکبر و اصغر گذشت خود هم نیز *** که تا ثبت رساند بخون قباله خون

شعار شاعر ژولیده در جهان این است *** بدشت کربلا خیمه زد سلاله خون

در نزول امام بزمین کربلا ...

در اکثر مقاتل آمده چون امام بکربلا رسید پرسید نام این سرزمین چیست؟ گفتند کربلا او را نینوا هم گویند امام تا نام کربلا را شنید بگریست و فرمود: از ام سلمه شنیدم که پیغمبر فرمود: پسر حسین در سرزمینی بنام کربلا شهید می گردد.

ارمغان حسین علیه السلام

الهی بهر قربانی بدرگاهت سر آوردم *** نه تنها سر برایت بلکه از سر بهتر آوردم

القاء قد قامت به ظهر روز عاشورا *** برای گفتن الله اکبر اکبر آوردم

برای کشتن دو نان بدشت کربلا یا رب *** چو عباس همایون فرامیر لشکر آوردم

پی آزادی نسل جوان از بند استعمار *** برادرزاده ای چون قاسم فرخ آوردم

علی را در غدیر خم نبی بگرفت روی دست *** ولی من روی دست خود علی اصغر آوردم

اگر با کشتن من دین تو جاوید می گردد *** برای خنجر شمر ستمگر خنجر آوردم

برای آن که قرآنت نگردد پای مال خصم *** برای سم مرکب ها خدایا پیکر آوردم

علی انگشتر خود را به سائل داد اما من *** برای ساریان انگشت با انگشتر آوردم

بپاس حرمت بوسیدن لب های پیغمبر *** لبانی تشنه یا رب بهر چوب خیزر آوردم

حسن را گر که از لخت جگر آکنده شد طشتی *** من اینک سر برای زینت طشت زر آوردم

برای آن که همدردی کنم با مادرم زهرا *** برای خوردن سیلی سه ساله دختر آوردم

من ژولیده می گویم حسین ابن علی گفتا *** الهی بهر قربانی بدرگاهت سر آوردم

خطاب به کربلا

کربلا ای خاک عنبر خیز عشق *** ای ز تو پیمانها لبریز عشق

ای مقدس سرزمین سوز و ساز *** ای ز تو اسلام و قرآن سرفراز

سفره رنگین کن که مهمان توام *** میهمان خوان احسان توام

ص: 253

امر به معروف باشد کار من *** نهی از منکر بود دربار من
آمدم این جا سبک بارم کنی *** ذات حق را راضی از کارم کنی
آمدم تا سر دهم در راه دوست *** چون تمام هستی ام از آن اوست
گر به خونم دین حق گردد درست *** حاضرم بردادن خون از نخست
تا منا را در بقا فانی کنم *** تشنه هفتاد و دو قربانی کنم
تا زمان الله اکبر بر زند *** حاضرم اکبر به خون پرپر زند
تا حسن را صلح گردد بارور *** دو پسر آورده ام جای پدر
تا شود قامت به قد قامت علم *** می شود دست علمدارم قلم
عاشق حق پای بست هست نیست *** دست از جان شسته فکر دست نیست
تا شوم همدرد زهرا مادرم *** جای محسن را کند پر اصغرم
بندگی را زیر برگ اعتبار *** می کنم امضا به خون شیرخوار
تا که فرصت هست آزارش مکن *** راحتش بگذار و بیدارش مکن
صبر کن تا حرمه تیر آورد *** تیر بهر کشتن شیر آورد
تا به عاشورا سبک بارش کند *** تا سفیر تیر بیدارش کن

آن بی حیا

آن بی حیا حیا را گر زیر پا نمی کرد *** نشکفته غنچه ای را از گل جدا نمی کرد
گر باغبان نمی کرد از گل به ما سفارش *** ظلمی فواتر از این آن بی حیا نمی کرد
آتش اگر نمی زد ثانی به درب خانه *** زینب درون خانه خدا خدا نمی کرد
بر در اگر نمی زد آن بی حیا لگد را *** فضه کنیز خود را زهرا صدا نمی کرد
فضه اگر نبود با پهلوی شکسته *** دامان مرتضی را هرگز رها نمی کرد
گر مجتبی نبود همراه مادر خود *** با دیده مغیره چون نینوا نمی کرد

سیلی اگر نمی زد دشمن به روی زهرا *** نیلی رخ رقیه در کربلا نمی کرد

زینب

منم زینب که در کویت دو چشمان تر آوردم *** کفن از بهر تواز برگ گل نازکتر آوردم

ز جا خیز ای برادر جان که از شام بلا امروز *** برایت قصه ای از آن سه ساله دختر آوردم

ص: 254

ز جا برخیز ای صد پاره پیکر دلنوازی کن *** که بهر دیدنت یک کاروان دل دلبر آوردم
علی اکبرت را گوییاید بهر استقبال *** که بهر دیدن او از مدینه مادر آوردم
خبر کن قاسمت را تا ببندد حجله شادی *** که بهرش نجمه را با دیده پر اختر آوردم
به عباست بده پیغام و برگو آب آزاد است *** که آب خوش گوارا بهر آن آب آور آوردم
برای دادن شیرای شکوه عالم هستی *** رباب خسته را نزد علی اصغر آوردم
ندارم ارمغانی بهتر از این ای برادر جان *** که بهرت مژده فتح هزاران سنگر آوردم
در آوردم دمار از روزگار کوفیان آنسان *** که بهرت دفتری از فتح شهر باور آوردم
مدینه رفتم و گفتم به مادر شرح داغت را *** سلام گرم آن پهلو شکسته مادر آوردم
من ژولیده می گویم که زینب گفت با افغان *** به کویت سید سجاد با چشم تر آوردم

آب

گمانم کربلا بودی توای آب *** نوای نینوا بودی توای آب
تورا حق مهر زهرا کرد اما *** بکام اشقیا بودی توای آب
برای کشتن آل پیمبر *** شروع ماجرا بودی توای آب
ز اهل کوفه گویا خو گرفتی *** که بی مهر و وفا بودی توای آب
عطش در خیمه ها بیداد می کرد *** چرا بی اعتنا بودی توای آب
تو بودی تشنه اکبر رفت میدان *** چه بی شرم و حیا بودی توای آب
تو بودی جسم قاسم توتیا شد *** چرا از او جدا بودی توای آب
چرا بیگانه گردیدی ز سقا *** تو یار آشنا بودی توای آب
در آن وقتی که اصغر بال می زد *** کجا بودی کجا بودی توای آب

کوفیان پست

آه از دمی که از ستم کوفیان پست *** فلک نجات عالم هستی بخون نشست

قلب زمین ز کار فتاد آسمان گریست *** تا تار و پود زاده زهرا از هم گسست

لب تشنه شمر رأس حسین از قفا برید *** این اتفاق شهپر جبریل را شکست

پر شد فضا ز ناله و فریاد یا علی *** کان ناله ها به نای زمانه هنوز هست

ص: 255

خورشید سر برهنه بر آمد به روی نی *** آنسان که زد به سینه و سر زینبش دو دست

با بوسه ای که داد به خواهر به قتلگاه *** دیباچه شهادت خونین خویش بست

مهر شهادتش به کتاب شفق زدند *** دیباچه اسارت زینب ورق زدند

عطش

باغبان بی آبی باغ تو با گل ها چه کرد *** داغ بی آبی بگو با زاده زهرا چه کرد

تا شود لب تشنه یادی کن ز دشت کربلا *** تا بدانی تشنگی روز عاشورا چه کرد

چون علی اکبر آمد تشنه در نزد حسین *** یوسف زهرا بگو با زاده لیلا چه کرد

تشنه قاسم رفت و دیگر سوی خیمه برنگشت *** مادرش در خیمه از این داغ جانفرسا چه کرد

ساقی لب تشنگان لب تشنه سوی آب کشد *** تیر کین با مشک آب و دیده سقا چه کرد

تا که تیر حرمله شش ماهه را سیراب کرد *** زینت دوش نبی با آن گل زیبا چه کرد

آثار تازیانه

من شعر سبز نخل بلند نظاره ام *** گلوآژه حکایت دارالعماره ام

من دیده ام به نیزه سر مهر و ماه را *** آثار تازیانه دیو سیاه را

من طعم ضرب سیلی دشمن چشیده ام *** باری گران ز وادی هجران کشیده ام

من شاهد شکفتن یک باغ لاله ام *** آئینه دار ناله طفل سه ساله ام

از زهر کینه زورق در گل نشسته ام *** در آرزوی مادر پهلوشکسته ام

مسلم

یابن عم کوفه میا کوفه کسی یار تو نیست *** جز من سوخته دل طالب دیدار تو نیست

یوسف فاطمه از مکه برو جای دگر *** که در این شهر کسی رونق بازار تو نیست

زان همه نامه نگاری که نوشتند بیا *** هیچکس بر سر بازار خریدار تو نیست

کوفه شهری است که جز نیزه و شمشیر و سنان *** میزبانی به سر سفره ایثار تو نیست

رحم بر اکبر و اصغر نکنند این دغلان *** چون که جز کشتن تو مقصد اغیار تو نیست

ص: 256

کوفه شهری است علی کش که علی اکبر تو *** ایمن از واکنش خصم تبهکار تو نیست
دست گلچین دو گل از باغ حسن خواهد چید *** تا نگویند حسن در صف پیکار تو نیست
بسته شد دست من از پشت که گویم احدی *** طالب بوسه دستان علمدار تو نیست
گر کند گریه علی اصغر تو می خندند *** کس به فکر گل و بی آبی گلزار تو نیست
من چه گویم به تو زین طایفه عهد شکن *** گر کسی با تو کند عهد وفادار تو نیست

گفتگوی امام با خواهرش

آن شب که دشت کربلا محو خدا بود *** آئینه دار آیه قالوا بلا بود
آن شب که مرغ شب سرود عشق می خواند *** شعر جگر سوز ورود عشق می خواند
آن شب که غیرت باغ دین را پاس می داد *** پاس گلان فاطمه عباس می داد
آن شب که سرها در بر حق سوده می شد *** بر خصم خیره دم به دم افزوده می شد
سنگ ستم شمشیرها را تیز می کرد *** اسباب جنگی بی امان تجهیز می کرد
در خیمه ای فارغ ز قید ما و من ها *** خون خدا با زینب خود بود تنها
فرصت غنیمت بود بهر راز گفتن *** رازی مگورا بهر خواهر باز گفتن
فرزند زهرا لعل لب را باز می کرد *** با خواهرش این سان سخن آغاز می کرد
خواهر مهیا شو زمان آزمون است *** این جا برای آزمون دارالفنون است
خواهر در این جا داغ روی داغ بینی *** گل های پرپر در خزان باغ بینی
خواهر هدف از این سفر احیای دین است *** طاقت بیاور چون خدا با صابرین است
باید شهادت با اسارت یار گردد *** آینده ساز مردم هشیار گردد
باید در این جا از عطش دل ها بسوزد *** تا شمع ها در ظلمت دل برفروزد
باید در این جا می گساران مست گردند *** پرپر به دست سفله گان پست گردند
باید ز آب زندگانی دیده پوشند *** تا می ز دست ساقی کوثر بنوشند

این جا علی اکبرم صد پاره گردد *** تا مشکل نسل جوان را چاره گردد

این جا برادرزاده را پیمان سر آید *** مرگ از برایش از غسل شیرین تر آید

این جا ببوسد تیر چشم مست عباس *** با تیغ کین افتد ز پیکر دست عباس

این جا سپیدی گلورا تیر باید *** شش ماهه را از تیر دشمن شیر باید

این جا ببینی غرقه در خون پیکرم را *** زیب فراز نیزه دشمن سرم را

ص: 257

این جا به یاد کوچه و رخساره نیلی *** باید سه ساله دخترم را ضرب سیلی

این جا به یاد آن هجوم وحشیانه *** دشمن زند بر پیکر تو تازیانه

این جا به یاد مادر پهلو شکسته است *** خوانی ز بی تابی نماز خود نشسته است

سفر عشق

از منای کعبه عزم کربلا دارد حسین *** قصد قربانی سر خوان بلا دارد حسین

روز اول بست پیمان بوسه بر پیمانه زد *** یعنی ای پیمان به پیمانش وفا دارد حسین

ذبح ابراهیم شد منجر به ذبح گوسفند *** چون هوای ذبح اکبر در منا دارد حسین

حج واجب را ز شوق حق بدل بر عمره کرد *** پس که در دل شوق دیدار خدا دارد حسین

عاشق جانانه بود و از جهان بیگانه گشت *** زین جهت عزم دیار آشنا دارد حسین

تا زند بر قاف هستی پرچم آزادی *** بر سر دوش علمدارش لوا دارد حسین

کاروان سالار عشق است و برای دلبری *** مهرش یک کاروان دل دلربا دارد حسین

بهر اثبات شکوه معجز شق القمر *** شاهدهی چون اکبر سیمین لقا دارد حسین

تا دهد سرمشق جانبازی به هر آزاده ای *** همچو قاسم یادگار از مجتبی دارد حسین

به خونخواهی خون محسن شش ماهه او *** کودک شش ماهه ای را خون بها دارد حسین

شاعر ژولیده می گوید پی ایثار جان *** از منای کعبه عزم کربلا دارد حسین

کسب آبرو

خون خدا که ثانی او حق نیافرید *** حق بود و حق سرود و به احقاق حق رسید

آن ساغری که بود پر از باده بلا *** آن را گرفت از حق و لاجرعه سر کشید

آماده شد و به معرکه بهر ادای دین *** تا دید دین حق شده بازیچه یزید

آمد به دشت کربلا شهریار عشق *** تا گل کند حکایت هفتاد و دو شهید

از تن گذشت و تن به مذلت نداد او *** از جان برید و جان جهانی به جان خرید

قرآن و دین و عزت اسلام بیمه کرد *** آن دم که تیر از گلوی اصغرش کشید

هرگز به نزد خصم فرومایه بهر زر *** سر خم نکرد و شمر سر از پیکرش برید

با خون سرخ زردی زر را ز دل ز دود *** تا نخل سبز گلشن اسلام پرورید

ص: 258

جان جهان فدای حسینی که از عطش *** خاتم ز قحط آب در آن دشت می مکید
از آب دیده بست و ز حق آبرو گرفت *** لب تشنه شد شهید و به مقصود خود رسید
تازد سرش به نیزه کین خصم رو سیاه *** آزادگی به نزد خدا گشت رو سفید
زینب چو دید بر سر نی نازنین سرش *** آهی کشید پیرهن صبر را درید
ژولیده شو خموش که خون خدا حسین *** پاینده کرد دین خدا و به خون تپید

زبان حال امام در شب عاشورا با خواهرش زینب علیها السلام

در شب عاشورا امام مبین *** گفت بزینب پی ابقاء دین
کای همه جا مونس و غمخوار من *** محرم دل شمع شب تار من
ای به شرف تاج سر بانوان *** ای هدفت کرده تو را قهرمان
ای ز غمت شمع غم افروخته *** سوختن و ساختن آموخته
ای به حیا فاطمه را جانشین *** ای به سخن طالی حبل المتین
گوش کن ای شمع دل افروز من *** راز دل و قصه جانسوز من
چون شب تاریک تو گردد سحر *** از شب تو روز شود تیره تر
گر نگری پیکر من روی خاک *** از دم شمشیر و سنان چاک چاک
چون بسر نیزه بدیدی سرم *** گر نگری غرقه بخون پیکرم
قوم عدوگر شرر افروختند *** خیمه ما راز ستم سوختند
صبر کن و ناله و زاری مکن *** شکوه بر حضرت باری مکن
چون که شدی عازم شام خراب *** باش خبردار ز حال رباب
بعد من این قافله را یار باش *** در همه جا قافله سالار باش
گر به رسن دست شما بسته شد *** گر ز ستم جسم شما خسته شد
خواست اگر از تورقیه پدر *** گوی که رفته پدرت در سفر

شاد از او خاطر غمناک کن *** گرد یتیمی ز رخس پاک کن

قدر من افزوده شد از قدر تو *** دین خدا زنده شد از صبر تو

ص: 259

زبان حال امام حسین علیه السلام با خواهرش زینب علیها السلام

ای که از روز ولادت رنج بی مر دیده ای *** صبر کن چون داغ جانسوز پیمبر دیده ای
مهربان خواهر صبوری کن که دانم در جهان *** داغ روی داغ و غم از حد فزونتر دیده ای
چهار سال بود کز بیداد آن بیدادگر *** مادر پهلو شکسته پشت آن در دیده ای
تو نه تنها دیده ای رخسار سیلی خورده را *** تازیانه خوردن زهرای اطهر دیده ای
تو همان هستی که از شمشیر هنگام سحر *** تارک شیر خدا در خون شناور دیده ای
تو همان هستی که از زهر هلاهل نیمه شب *** در لگن لخت جگر را از برادر دیده ای
من که بهتر نیستم از جد و مام و باب خویش *** ای که پیش از من تن صد چاک اکبر دیده ای
صبر کن این کاروان را قافله سالار باش *** ای که داغ مرگ عباس دلاور دیده ای استقامت کن مکن زاری که پیش چشم من *** جسم
قاسم را به سان لاله پرپر دیده ای
این قدر از جام چشمت اشک در پایم بریز *** چون تو تیر کینه و حلقوم اصغر دیده ای

در وصف قمر بنی هاشم حضرت عباس علیه السلام

منکه از بهر حسین ابن علی در التهاجم *** مکتب آزاده گی را بهترین نایب منابم
باب شهر علم گر باشد علی باب کبارم *** این عجب بین باب بر شهر حوائج همچو بابم
مادرم شیر شهامت داد بر من ز آن که یزدان *** کرده بهر یاری اسلام و قرآن انتخابم
آسمان را گوبه ماه خود ننازد ز آن که حیدر *** کرده در روی زمین ماه بنی هاشم خطابم
در شجاعت چون علی ابن ابی طالب دلیرم *** در فصاحت ریزه خوار سفره ختمی مآبم
خاک پای فاطمه دخت رسول تاجدارم *** زاده ام البنین و نور چشم بوتراجم
من علمدار و سپه سالار اردوی حسینم *** کو بود خورشید و من چون ذره پیش آفتابم

پاسدار خیمه های اهل بیت طاهرینم *** کز سر شب تا سحر از بهر یاریشان نخواستیم
 بر ندارم دست از دامان پر مهر حسینی *** گر کند صد بار از درگاه لطف خود جوابم
 ساقی لب تشنه گانم من ولی از فرط غیرت *** تشنه لب جان می دهم گر تشنه یک جرعه آبم
 تا بلند آوازه سازم شیوه آزاده گان را *** فارغ التحصیل دانشگاه سرخ انقلابم
 رهرو عشق حسینم من ولی از لطف یزدان *** در مسیر حق پرستی رهنمای شیخ و شایم
 گر شود دستم جدا از تیغ دشمن غم ندارم *** تا غلام حلقه در گوش شه مالک رقابم
 با عمود آهنین ار بشکنند فرقم چه با کی *** لیک از بهر حسین ابن علی در اضطرابم
 گر زند تیر جفا دشمن دهم بردیده جایش *** تا که در نزد سکینه تیر کین گردد حجابم
 بر لب آب ارد هم جان تشنه لب مسرور و شادم *** ز آن که از جام ولایت در دو عالم کامیابم
 فخرم این بس روز محشر نزد زهرا سرفرازم *** ز آن که در راه حسینش من بخون خود خضابم
 هیچ دانی از چه رو گفتم برادر را برادر *** ز آن که زهرا با زبان خود پسر کردی خطابم
 غم مخور ژولیده گر مستغرق بحر گناهی *** چو شفیع شیعیان در نزد حق روز حسابم

زبانحال امام حسین کنار نقش برادری

تا گشت لبانت ز عطش ساغر عباس *** گردید خجل آب روان در بر عباس
 شد شمع صفت آب دل زاده زهرا *** پروانه صفت سوخت چو بال و پر عباس

شد تشنه لب از آب برون زین همه غیرت *** عیسی شده در عرش تماشاگر عباس
دستی که علم در کف او دست خدا داد *** چون شاخه گل قطع شد از پیکر عباس
مانند علی بهر بقاء شرف دین *** شق القمر از تیغ جفا شد سر عباس

شد حائل شرمنده گیش نزد سکینه *** تیری که عدو زد به چشم تر عباس
شد نقش زمین همچو نگین زین همه بیداد *** تا گشت خبر خواهر غمپرور عباس
تا دید حسین ابن علی پیکر او را *** رو کرد بدرگاه بهین داور عباس
می گفت که بپذیر تو این هدیه و آن گاه *** صبری بنما لطف تو بر مادر عباس
ژولیده بگو از دل و جان گشت فدائی *** تا گشت لبانت ز عطش ساغر عباس

در شهادت ابوالفضل العباس علیه السلام

بپاس پاسداری حریم کبریا عباس *** بهمراه حسین آمد بدشت کربلا عباس
ز بس که داشت الفت با فروغ چشم پیغمبر *** نمی شد از حسین خویشتن آنی جدا عباس
بپاس حرمت زهرا بغیر از سید و مولا *** نکردی تا دم آخر برادر را صدا عباس
ندای العطش از کودکان بشنید و می فرمود *** مکن از کف تو دامان برادر را رها عباس
گرفت اذن از برادر رفت میدان تا که آب آرد *** را برای کودکان تشنه از راه وفا عباس
درون آب رفت و تشنه لب از آب شد بیرون *** بپاس تشنگی خامس آل عبا عباس
ولی از تیغ کین افتاد دستان علمدارش *** بدنان کردند مشگ پر آب آشنا عباس
کنار علقمه از صدر زین نقش زمین گردید *** گذشت از هستی خود در ره دین خدا عباس
به نقل راویان صحنه خونین عاشورا *** حسین آمد ببالین سرش فرمود یا عباس
مرا در تن توانی نیست تا از جای برخیزم *** که داغ تو شکسته از ستم پشت مرا عباس
شفاعت کن تو از ژولیده نزد حضرت داور *** که هستی شافع امت تو در روز جزا عباس

زبان حال حضرت عباس با برادر

من که از روز ازل مهر تو در دل پروریدم *** بین خوبان جهان تنها تو را من برگزیدم

از مقام و قدر و شانت من چه گویم ای برادر *** ز آن که تو مولای من هستی و من عبد عیبدم

از همان روزی که پا در عرصه گیتی نهادم *** پایایت طی ره کردم که بر هستی رسیدم

ص: 262

تا بینم روی ماهت بر سر بازار هستی *** یوسف زهرا برایت دست از هستی کشیدم

دیده را از بهر دیدن تا که در عالم گشودم *** دیده از اغیار بستم تا رخ ماه تو دیدم

مادرم می گفت عباسم تو را با شیره جان *** روی دامن از برای یاری دین پروریدم

آن قدر گویم ز وصفت ای گل گلزار زهرا *** تو امیر تاجداری من غلام زر خریدم

بر در درگاه لطف آمدم بهر گدائی *** ای برادر جان مکن از درگه خود ناامیدم

یا بده اذن نبردم یا جوابم کن جوابم *** تا نگردم روسیه نزد خداوند مجیدم

رفت از تن تاب و از کف صبر و از سر عقل و هوشم *** تا نوای العطش از نای اطفال شنیدم

رخصتی ده تا که آب از بهر طفلان تو آمم *** ای که جز مهر تو دل از جمله خوبان بریدم

نزد زهرا مادرت فردای محشر سرفرازم *** گر کنی امروز در نزد سکینه رو سفیدم

آمد از شوق شهادت جان شیرین بر لب من *** از همان روزی که من شهد شهادت را چشیدم

زنده گردم بعد مرگ خود اگر صد بار دیگر *** دوست دارم در رهت دشمن کند از کین شهیدم

گر شود از تن جدا دستم ندارم هیچ با کی *** ز آن که از روز ازل من دست از هستی کشیدم

گر زند دشمن به چشمم تیر شاد و سر بلندم *** کز قیامم در ره عشق تو نهضت آفریدم

گر شود شق القمر فرقم بگو ژولیده از دل *** اذن جنگم ده مکن از درگه خود ناامیدم

زبان حال سیدالشهدا با علی اکبر علیه السلام

اکبر بیا که غرق تمنا کنم ترا *** مست از شراب سرخ طهورا کنم ترا

خواهی اگر سعادت دنیا و آخرت *** باز آ که راحت از غم دنیا کنم ترا

آماده شو برای شهادت کفن بپوش *** تا که روانه جانب اعدا کنم ترا

ای نور دیده شبه نبی سوی قتلگاه *** خوش می روی برو که تماشا کنم ترا

مهر تو را ز خانه دل می کنم برون *** تا حاکم حکومت دل ها کنم ترا

بهر تو بسته حجله ی خون دست سرنوشت *** بابا برو که واله و شیدا کنم ترا

خواهم که پیکرت شود آماج تیرها *** تار و سپید در بر زهرا کنم ترا
خواهم مرا بگاہ شہادت صدا کنی *** شاید با شک دیدہ تسلی کنم ترا
در آرزوی آن کہ نهم روی تو *** آیم بقتلگاہ کہ پیدا کنم ترا
ژولیدہ دم مزن کہ از این شعر سوزناک *** نزد خدا شفاعت فردا کنم ترا

ص: 263

کاروانی ز حرم سوی منا می آید *** کز نوای جرسش بانگ عزا می آید
آسمان خون دل از جام فلق می نوشد *** جامه سرخ براندام شفق می پوشد
ساربان شعر غم انگیز بلا می خواند *** قصه واقعه کربلا می خواند
کوفیان نیزه و شمشیر مهیا کردند *** حکم قتل پسر فاطمه امضا کردند
شامیان شعر جگر سوز عطش می خوانند *** جانب کربلا اسب حبش می رانند
حُر مهیای نبرد پسر فاطمه است *** لیک از عاقبت کار و را واهمه است
زاده سعد به کف جام پر از می دارد *** به سرش حال و هوای سفر ری دارد
خنجر شمر چون دندان طمع تیز شده *** بهر قتل پسر فاطمه تجهیز شده
حرمه تیر سه شعبه به کمانش دارد *** که سنان تکیه به زوبین و سنانش دارد
کربلا خوان پذیرائی اش آماده بود *** میهمان بر سر خوانش شه و شهزاده بود
میهمان خون خدا و پسر خون خداست *** اشک آب است و غم و حسرت و اندوه و عزاست
تا بدانید که سدی بر فحشاست نماز *** هدف از آمدن یوسف زهراست نماز
این سخن از پسر فاطمه موصوف بود *** نهی از منکر او امر به معروف بود
تا که نخل هدفش بهر بشر بر بدهد *** حاضر است از دل و جان در بر او سر بدهد
اکبر آورده که قربانی اسلام کند *** زیر و رو کاخ معاویه بد نام کند
قاسم آورده شهید ره محبوب شود *** تشنه لب زیر سم اسب لگد کوب شود
تا حرم را به صف کربلا پاس دهد *** علم فتح و ظفر در کف عباس دهد
تا که آوازه اسلام جهانگیر کند *** طفل شش ماهه خود را هدف تیر کند

در تن اهل حرم از تشنه کامی تاب نیست *** از سر شب تا سحر در چشم زینب خواب نیست

کربلا دریای خون است و در این دریای خون *** ساحلی بر کشتی افتاده در گرداب نیست

با وجودی که دو نهر آب سوسو می زند *** غیر خوناب جگر در ساغر مهتاب نیست

ص: 264

سفره رنگین و سنان تیز و خنجر میزبان *** میهمان لب تشنه آب است اما آب نیست
مشک ها خالی ز آب و دست آب آور جدا *** کودکان را از عطش دیگر توان و تاب نیست
جرعه نوشان شهادت مست و ساقی تشنه لب شده *** مانده تنها و صدایی زان همه اصحاب نیست
شیر خوارش تا صدای غربت بابا شنید *** گفت با خود وقت یاری هست وقت خواب نیست
ای پدر دریاب اصغر را که از سوز عطش *** مادرش را شیر و در ساغر شراب ناب نیست
تا کنی اتمام حجت جرعه آبی طلب *** گرچه رحمی در دل این بی حیا قصاب نیست
دوست دارم حرمله با تیر سیر آیم کند *** غیر از این دیگر کلیدی بهر فتح باب نیست
نوکری ننگ است اما نوکری کن بر حسین *** چون به غیر از او در این عالم کسی ارباب نیست
شاعر ژولیده را برگو بگوید دمبدم *** در تن اهل حرم از تشنه کامی تاب نیست

مناجات امام حسین علیه السلام

الهی عاشقم کن فتح شهر باورش با من *** حسینت را پذیرا شو جهاد دیگرش با من
تو گفتی ترک هستی کن ز هستی چشم پوشیدم *** تو توفیق شهادت را بده ترک سرش با من
تو گفتی اهل بیت را بیاور با خود آوردم *** تو یاری کن مرا بر یاری دین یاورش با من
تو گفتی در کتاب عشق ما آغاز و پایانی است *** تو فتح باب کن اول پیام آخرش با من

اگر نسل جوان را رهبری فرزانه می خواهی *** بکن آماده سنگر را علی اکبرش با من
اگر قاسم رود میدان حسن دلشاد می گردد *** تو قاسم را مهیا کن جواب مادرش با من
گر اسباب شفاعت دست عباسم شود فردا *** جدا گردد دو دست او شکوه محشرش با من
اگر با خون اصغر باغ دین آباد می گردد *** مرا کن باغبان خون گلوی اصغرش با من
به مرگ سرخ من گر دین احمد زنده می گردد *** اگر خنجر کشد شمر ستمگر حنجرش با من
اگر چشم طمع دارد به مقتل ساریان از من *** همانند علی بخشیدن انگشترش با من
اگر مانند زهرا نیلگون رخساره ای باید *** برای خوردن سیلی سه ساله دخترش با من
اگر از چوبه محمل سر بشکسته می خواهی *** سرم را زینت نی کن سر سوداگرش با من
من ژولیده می گویم حسین بن علی گفتا *** الهی عاشقم کن فتح شهر باورش با من

عاشورا حضرت علی اکبر علیه السلام

روز عاشورا که جنگ آغاز شد *** قفل در های سعادت باز شد
جرعه نوشان قطعه قطعه چاک چاک *** غرقه در خون بود نقش روی خاک
چون شدند اصحاب نام آور شهید *** نوبت جانبازی اکبر رسید
اشبه الناس رسول مُمْتَحَن *** محرم حق گشت و احرامش کفن
با ادب آمد ولی چون شیر نر *** خم شد وزد بوسه بر دست پدر
گفت ای بابا کفن پوش توام *** من غلام حلقه در گوش توام
اکبرت سرمست و شیدایی شده *** چون ز سر تا پا تماشایی شده
عمه بهرم باده در پیمانه کرد *** گیسوانم از محبت شانه کرد

خواهرم اشک شهادت ریخته *** تیغ را بر گردنم آویخته
رحمتی بر من کن ای آزاد مرد *** گشته ام آماده از بهر نبرد
اذن جنگم ده سرافرازی کنم *** نقد جان را گوی این بازی کنم
مرگ من خود هست اکسیر حیات *** احتیاجی نیست بر آب فرات
تشنه ام من تشنه آزادی ام *** در جهان نسل جوان را هادی ام
در ره حق ترک سر خواهم نمود *** معجز شق القمر خواهم نمود
پور زهرا لعل لب را باز کرد *** با علی این سان سخن آغاز کرد
سوی میدان شوکه شیدایت کنم *** رو خرامان تا تماشایت کنم
دوست دارم غرقه در خون بینمت *** در خدای خویش مفتون بینمت
این بگفت و بوسه زد بر روی او *** تا ببیند قدرت بازوی او
حمله ور گردید اکبر بر سپاه *** کرد روز خصم را شام سیاه
حیدر آسا هر طرف می تاخت او *** پشته ها از کشته ها می ساخت او
شدت گرما امانش را گرفت *** تشنگی تاب و توانش را گرفت
تا که از سوز عطش بی تاب شد *** ترک میدان کرد و سوی باب شد
گفت بابا تشنه ام آبم بده *** جرعه ای از آن می نابم بده
پیر گفتش ای مرا آرام جان *** پیش آی و نه زبانت در دهان
تا زبانش در دهان باب شد *** سوخت همچون شمع و جسمش آب شد
دید بابایش ازو تشنه تر است *** بر لب آبی که مهر مادر است
خواست از جا اشک بابا پاک کرد *** عمه اش از غم گریبان چاک کرد
حمله ور شد بر سپاه کوفیان *** کز عدو برخاست بانگ الامان
ناگهان از تیغ یک خصم پلید *** چون علی فرق علی اکبر درید

گفت ای بابا به فریادم برس *** کز نفس افتادم از روی فرس

تا صدای اکبر خود را شنید *** یوسف زهرا سپند آسا پرید

جرعه نوش ساغر بزم الست *** بر سر نعش علی اکبر نشست

لاله اش را دید پرپر روی خاک *** قطعه قطعه ریز ریز و چاک چاک

داد از کف طاقت و از پا فتاد *** صورتش بر صورت اکبر نهاد

گفت بابا ترک خواب ناز کن *** من حسینم دیده خود باز کن

ص: 267

بی تو بهرم زندگی بی رنگ شد *** عرصه دنیا برایم تنگ شد

این بگفت و از سخن خاموش شد *** روی نعش اکبرش بیهوش شد

خواهرش زینب اگر آن جا نبود *** بر سر نعش علی جان داده بود

امام حسین علیه السلام

الا ای سینه سرخان مهاجر *** کبوتر های خونین بال نادر

ز جا خیزید خیزش را سخن هاست *** حقیقت در جهان تنهای تنهاست

ز جا خیزید و جان برکف بگیرید *** مکان در سرزمین نف بگیرید

محرم را حلول ماه آمد *** جهان جان ز گرد راه آمد

محرم ماه خون ماه پیام است *** محرم خود قعودی در قیام است

زمین کربلا چشم انتظار است *** مهیا بهر استقبال یار است

فرشته در حصار اهر منهاست *** حسین فاطمه تنهای تنهاست

ز خون پیمانه ها لبریز کردند *** به قتلش تیغ ها را تیز کردند

سپاه کوفه فکر خام دارد *** هوای جنگ با اسلام دارد

شما ای راهبان خطه نور *** خداجویان خط سرخ عاشور

به خون یکبار دیگر رخ بشوئید *** به هل من ناصرش پاسخ بگوئید

اجل پر می برایش جام کرده *** مهیا در رهش صد دام کرده

حسین وزیر بار زور هیهات *** قیاس تیرگی با نور هیهات

حسین آئینه دار عشقبازی است *** که عشق بی حسین عشق مجازی است

علی اکبرش تکبیر گوید *** که بر او آفرین شمشیر گوید

جواب مرگ از قاسم بر آید *** که او را از غسل شیرین تر آید

بدست خود علم عباس دارد *** علم را دست غیرت پاس دارد

نصیب شیرخوارش تیر گردید *** که خون پیروز بر شمشیر گردید

به خون سرخ اصغر باد تقدیس *** بیا در مکتب او نام بنویس

ص: 268

ندا رسید به خون خدا خدا این جاست *** کی که خون تو را هست خون بها اینجاست
به عهد خویش بیندیش و شهد جام بلا *** وفا به پای بلا کن که کربلا این جاست
بقاء مکتب توحید هدیه می خواهد *** بیار هدیه که مقبول کبریا این جاست
رسالت نبوی را قیام تو شرط است *** که با اقامه قد قامت بقا این جاست
ولایت علوی بی تو نخل بی بار است *** بیا که مرکز تبلیغ انما این جاست
اگر خلیل خدا ذبح گوسفندی کرد *** برای ذبح تو گوید خدا منا این جاست
بگو به زینب خود وقت آزمون تو شد *** که سرزمین بلا خیز نینوا این جاست
مصائبی که تو خواهر در این زمین بینی *** ندیده دیده گیتی بیا بیا این جاست
همان مکان مقدس که می زند اکبر *** به پیش چشم حسین تو دست و پا این جاست
بزرگ مسلخ عالم که پیکر قاسم *** رسم اسب شود همچو توتیا این جاست
شریعه ای که زند آب موج و بر لب آب *** شود دو دست علمدار من جدا این جاست
همان مکان که کند شیر خواره ام معراج *** به تیر حرمله تا عرش کبریا این جاست
بزرگ کنگره امتحان برای حسین *** به وقت دادن سر در خط رضا این جاست
همان مکان که خبر داد از وقایع آن *** به مادرم ز وفا ختم الانبیا این جاست
همان مکان که سرم را به جای دادن آب *** جدا از کینه کند شمر از قفا این جاست
همان مکان که سرم بر فراز نیزه و تو *** کنی ز خنجر خونین لب آشنا این جاست
همان مکان که همانند مادرم زهرا *** به تازیانه زند خصم دون تو را این جاست
همان مکان که شود از اصابت سیلی *** رخ سه ساله من نیلی از جفا این جاست

کربلا گشتند با هم هم صدا نامرد ها *** بر علیه نهضت خون خدا نامرد ها

آب را بستند و سوزاندند از داغ عطش *** لاله های باغ ختم الانبیا نامرد ها

خون هفتاد و دو تن را ریختند و سوختند *** زین ستم قلب علی مرتضی نامرد ها

معجز شق القمر کردند از تیغ ستم *** با شکاف فرق اکبر در منا نامرد ها

توتیا کردند جسم قاسم ناشاد را *** زیر سم اسب ها در کربلا نامرد ها

تشنه لب بین دو نهر آب کردند از جفا *** دست عباس دلاور را جدا نامرد ها

ص: 269

کودک شش ماهه را دادند آب خوشگوار *** جای شیر از ناوک تیر بلا نامرد ها
زینت دوش نبی را پیش چشم مادرش *** ظالمانه سر بردند از قفا نامرد ها
اکتفا بر این نکردند و سرش از راه کین *** زیب نی کردند تا شام بلا نامرد ها
خیمه ها را چون در دارالولا آتش زدند *** باز هم بر این نکردند اکتفا نامرد ها
ریسمان بستند بر دستان آل بوتراب *** داد از بی رحمی این بی وفا نامرد ها
بر رخ طفلی سه ساله همچو زهرا می زدند *** مهر نیلی را به سیلی از جفا نامرد ها
مرد ها رفتند در میخانه دارالبقا *** باز هم ماندند در دارفنا نامرد ها

زبان حال امام با خدا در مصیبت علی اکبر و شهادتش طبق روایات

خوش می رود بجانب میدان جوان من *** کز رفتنش رود ز تن خسته جان من
یا رب گواه باش بر این قوم ددمنش *** کاین سان شکسته اند دل دودمان من
با خلق و خوی و جلوت و گفتار احمدی *** اینک رود به جانب آنان جوان من
گوئی نبی پیش نظر هست جلوه گر *** هر گه که هست محو علی دیده گان من
با پای خویش می رود او سوی قتلگاه *** صببری بده تو بر دل آتشفشان من
آه از دمی که گفت علی ای پدر بیا *** بر لب رسیده از ستم خصم جان من
بابا بیا که کاکلم از خون خضاب شد *** از دل قرار رفته و از تن توان من
از تیغ خصم گشته دو صد پاره پیکرم *** بابا بیا که آمده فصل خزان من
از بس که جانگداز بود داغ مرگ من *** ژولیده گشته صبح و مساروضه خوان من

زبان حال امام کنار نعش علی اکبر علیه السلام

رفتی و رفت ز تن تاب و توانم پسریم *** دیده بگشا که توئی مونس جانم پسریم
بعد تو زنده نمانم که بخاکت سپرم *** چون تو بودی بجهان روح روانم پسریم
از سر نعش تو دیگر نتوان بر خیزم *** کز فراق تو بلب آمده جانم پسریم

کمکی بر پدر خویش کن ای تازه جوان *** تا تورا من بدر خیمه رسانم پسر

نام نیکوی تو ای شبه رسول مدنی *** تا دم مرگ بود ورد زبانم پسر

کاکلت غرقه بخون است و لب تشنه آب *** از غم تشنه گیت اشک فشانم پسر

ص: 270

تا نفس در قفس سینه بود می گویم *** گل پرپر شده از باد خزانم پسر
مادرت گر که ببیند تن صد چاک تو را *** گوید از پرده دل تازه جوانم پسر
گفت ژولیده سر نعش علی خسرو دین *** خیز از جا و ببین قد کمانم پسر

علی اکبر علیه السلام

بسوز ای دل که آتش در دل خشک و تر افتاده *** حسین ابن علی بروی نعش اکبر افتاده
نمی دانم چرا صورت ز رویش بر نمی دارد *** گمانم از نفس نور دل پیغمبر افتاده
چنان زد ناله از سوز جگر فرزند پیغمبر *** که جبریل امین را آتشی در شهر افتاده
کنار نعش اکبر زینت آغوش پیغمبر *** به بحر غم به سان کشتی بی لنگر افتاده
اگر زینب نمی آمد پدر هم با پسر می رفت *** در این جا قرعه همت به نام خواهر افتاده
خدا را بار دیگر مسجد کوفه مجسم شد *** که با فرق دریده دریم خون حیدر افتاده
جوانان بنی هاشم علی را در حرم بردند *** که آتش در دل اهل حرم زین باور افتاده
صبا برگرد زهرا لحظه ای در کربلا بنگر *** که بر روی زمین گل های باغت پرپر افتاده
من ژولیده می گویم به آه و ناله و افغان **** بسوز ای دل که آتش در دل خشک و تر افتاده

قاسم ابن حسن

آمدم جان عمو درک منای تو کنم *** خویش را لایق دیدار خدای تو کنم
پدرم کرده وصیت که به قربانگه عشق *** جان ناقابل خود را به فدای تو کنم
مادرم کرده به عشق تو کفن پوش مرا *** که ز خون سرخ رخ کربلای تو کنم
من که بهتر نیم از اکبر گلگون بدنت *** اذن جنگم بده تا جلب رضای تو کنم
سیزده سال نشستم به امیدی که سرم *** بر سر نیزه علمدار لوای تو کنم
من یتیمم ز محبت دل قاسم مشکن *** چه شود گر که منم سعی صفای تو کنم
گر تنم زیر سم اسب لگد کوب شود *** به از آن است بیا بزم عزای تو کنم

رو سپیدم به بر فاطمه کن جان عمو *** تا که در نزد پدر حمد و ثنای تو کنم

ص: 271

قاسم بن حسن

روز عاشورا حسن را نور عین *** در حضور زاده زهرا حسین
با ادب خم شد به صد جوش و خروش *** بوسه زد بر دست پیر می فروش
چون صدف لعل لبش را باز کرد *** با عمو سوز دلش را ساز کرد
گفت ای آینه دار شهر نور *** شهد جانم ده تو از جام طهور
با می نابی که اکبر نوش کرد *** با نبی همراه و هم آغوش کرد
تشنه ام من بهر دیدار حبیب *** جرعه ای ز آن می مرا هم کن نصیب
بر یتیمان دل فرازی لازم است *** بهر قاسم سرفرازی لازم است
نامه از سوی پدر آورده ام *** سر خط ایثار سر آورده ام
مادرم بر من کفن پوشیده است *** شهد مینای حسن نوشیده است
دوست دارم در رهت فانی شوم *** در منای قرب قربانی شوم
دوست دارم زیر سم اسب ها *** پیکرم گردد عمو جان توتیا
چون جهاد من جهاد اکبر است *** مرگ بهرم از غسل شیرین تر است
دوست دارم خویشتن را حر کنم *** جای خالی پدر را پر کنم
گر ببرند بند از بندم عمو *** من به مرگ خویش می خندم عمو
من بخون از حق حمایت می کنم *** جان بقریان ولایت می کنم
مست مستم کن که شیدایی کنم *** با عدو جنگ تماشایی کنم
در رکاب تو اگر گردم شهید *** نزد زهرا رو سپیدم رو سپید

قاسم بن حسن

آمدم جان عمو اشک فشان در بر تو *** تا کنم رفع عطش از دم جان پرور تو
مادرم کرده کفن پوش مرا جان عمو *** خرمن زلف مرا شانه زده خواهر تو

پدرم نامه نوشت است که در کربلا *** جای او شهد شهادت خورم از ساغر تو

اذن جنگم بده ای یوسف زهرا که سرم *** بر سر نیزه شود چون سر سوداگر تو

اکبرت رفت از او فاطمه خواهد پرسید *** که چه شد پور حسن همدم و همسنگر تو

شرح آن کوچه شنیدم که به زهرا چه گذشت *** ای فدای رخ نیلی شده مادر تو

پدرم چشم به راه است که بیند تن من *** پاره پاره چو تن و فرق علی اکبر تو

ص: 272

واقعه ای در شهادت قاسم ابن حسن

ز ارباب مقاتل گوش کن گوش *** که از یادت شود شادی فراموش

پس از قتل علی با چشم گریان *** برون شد از حرم قاسم کفن پوش

حسین ابن علی تا دید او را *** لبش بوسید و بگرفتش در آغوش

چنان از پرده دل ناله کردند *** که هر دو مدتی رفتند از هوش

سپس فرمود قاسم ای عموجان *** بده جام شهادت تا کنم نوش

بده اذن جهادم تا دهم جان *** که بابایم بخواب آمد مرا دوش

بگفتا قاسمم برخیز برخیز *** بیاری عمومی خویشتن کوش

گرفت اذن جهاد و رفت میدان *** که گردد با علی اکبر هم آغوش

بناگه ضربت شمشیر دشمن *** چراغ عمر قاسم کرد خاموش

من ژولیده آن چه می سرایم *** به اوراق مقاتل گشته منقوش

بعد از شهادت علی اکبر بقول اکثر مورخین قاسم ابن حسن به نزد عمو آمد اجازه جنگ خواست امام به او اجازه نداد.

قاسم بدست و پای عمو افتاد و پای او بوسه می زد تا امام او را اجازه داد. در نفس المهموم آمده است امام چون قاسم را عازم نبرد دید او را در آغوش گرفت آن قدر با هم گریستند که هر دو از هوش رفتند.

زبانحال حضرت قاسم علیه السلام

ای عموجان زره مهر کفن پوشم کن *** حلقه بنده گی خویش تو در گوشم کن

من که بهتر نیم از اکبر گل پیرهننت *** با علی اکبر خود زود هم آغوشم کن

آمدم پیش تو ای دوست بصد آه و فغان *** رحم کن بر من و زین زمزمه خاموشم کن

میر از یاد مرا تا که ندادی اذنی *** اذن جنگم بده آن گاه فراموشم کن

پدرم کرده وصیت که کنم یاری تو *** سوی میدان بفرست و بری از هوشم کن

تشنه ام تشنه جانبازی و آزادی دین *** رفع این تشنگی از لعل لب نوشم کن

گفت ژولیده چنین قاسم فرخنده خصال *** ای عموجان زره مهر کفن پوشم کن

ص: 273

توبه کردن حر و شهادت او

آمدم تا که ز بند غمم آزاد کنی *** توبه ام را بپذیری و دلم شاد کنی

یا حسین از عمل خویش پشیمانم من *** آمدم تا که مرا سوی حق ارشاد کنی

اولین کس که سر راه تو بگرفت منم *** حال هنگام تلافیست گر امداد کنی

دوست دارم که سر و جان بفدای تو کنم *** تا که راضی دل بشکسته ی اولاد کنی

دوست دارم که ز خیل شهادت فردا *** گاه سنجیدن اعمال مرا یاد کنی

اذن جنگم بده تا جان بتو تقدیم کنم *** شاید این کاخ خراب دلم آباد کنی

حر آزاده ام و از دو جهان آزادم *** گر قبولم بغلامی ز ره داد کنی

سر خط سرخ شهادت بکنم ده که مرا *** در کلاس هدف آموز خود استاد کنی

لب فرو بند تو ژولیده که حر می گوید *** آمدم تا که ز بند غمم آزاد کنی

چون امام توبه حر را پذیرفت فرمود: از اسب بزیر آی حر گفت بهتر است سواره باشم که وقت تنگ است و تحمل بس سخت ای پسر فاطمه من اول کسی بودم که سر راه بر تو گرفتم دوست دارم اول کسی باشم که جان را قربان تو گردانم سپس از امام اجازه گرفت و بمیدان کارزار شتافت (بنقل از ارشاد کامل و ملهوف) قبل از حر عده ای از یاران حسین شهید گردیده بودند و حر اول قتیل بعد از توبه بود.

حبیب ابن مظاهر پیرترین سرباز سنگر دین

ظاهراً بود اگر زنده دل و پیر حبیب *** باطنا بود قوی پنجه تر از شیر حبیب

می دهد در صف پیکار پی حفظ شرف *** در کف نسل جوان سر خط تدبیر حبیب

روز عاشورا به سینای هدف گاه نماز *** می کند سینه ی خود را هدف تیر حبیب

بهر یاری حسین ابن علی گاه نبرد *** کشد از پرده ی دل نعره تکبیر حبیب

می کشد شصت و دو مزدور بکوری یزید *** گاه پیکار بیک ضربت شمشیر حبیب

داد جان در ره جانان و گه دادن جان *** گفت با خون تو شد عشق جهانگیر حبیب

من ژولیده به آوای جلی می گویم *** داد بر نسل جوان سر خط تدبیر حبیب

طبری گوید که موقع نماز امام گفت برای قوم بگوئید دست از ما بردارند تا ما نماز بخوانیم حصین بن تمیم گفت نماز شما مقبول نیست

حییب ابن مظاهر بر آشفت و گفت: گمان کردی نماز تو قبول است؟ اف بر تو این را گفت با ضربت شمشیر او را بدرک واصل کرد بدین ترتیب نبرد حییب با قوای کفر در گرفت بعد از شجاعت فراوانی بدرجه شهادت نائل گردید.

در مقتل محمد بن ابیطالب موسوی آمده است که حییب شصت و دو نفر را بدرک واصل کرد.

اصحاب

آن شب بلا ز کربلا وام می گرفت *** وام از برای عزت اسلام می گرفت

آن شب کمر به کشتن ما کینه بسته بود *** لب های ما ز سوز عطش پینه بسته بود

آن شب صدای العطش از نای کودکان *** از کربلا رسید به گوش فرشتگان

آن شب عطش به شدت گرما فزوده بود *** تاب و توان ز پیکر تنها روده بود

آن شب شکوه نهضت ما اوج می گرفت *** آب فرات ناله زهر موج می گرفت

آن شب بریر خنده دشمن شکار کرد *** بهر ظهیر طلعت عشق آشکار کرد

آن شب حییب رقص کنان در خروش بود *** مسلم ز جام خنده او جرعه نوش بود

عباس کتاب سرخ شهادت مرور می کرد *** شوذب ز مرز عشق و ارادت عبور می کرد

جعفر به عون باغ جنان را نشانه داد *** داد سخن علیه ستم عاشقانه داد

شهادت علی اصغر علیه السلام

حسین آن جرعه نوش عافیت کوش *** که خونس در رگ هستی زند جوش

همان مهر دل افروزی که خورشید *** بود او را غلام حلقه در گوش

بظهر روز عاشورای خونین *** که از یادم نمی گردد فراموش

گرفت آن زینت دوش پیمبر *** علی اصغرش را بر سر دوش

پی اتمام حجت گفت ای قوم *** همین کودک که باشد زیب آغوش

نباشد با شما او را سر جنگ *** که معصوم است در نزد خطا پوش

ز بی تابی برفته از سرش هوش *** ز بی شیری توانش رفته از تن

ص: 275

بگیرید از من و از راه یاری *** دهیدش جرعه آبی کند نوش

بناگه از سفیر تیر بر لب *** کلام ناتمامش گشت خاموش

ز تیر حرمه حلقوم اصغری *** درید از راه کینه گوش تا گوش

علی را نقش شد بر لب تبسم *** از آن تیر و از آن نیش و از آن نوش

شفیعت می شود ژولیده در حشر *** حسین آن جرعه نوش عافیت کوش

در لهوف آمده است امام نزدیک خیمه آمد و بخواهرش گفت آن فرزند صغیر را بمن ده تا او را وداع کنم پس او را گرفت خواست او را ببوسد که حرمه تیری به او زد و او را ذبح کرد.

علی اصغر

گر بگهواره حسین اصغر بی شیر نداشت *** هدفی حرمه بهر زدن تیر نداشت

پسر شیر خدا در صدف بیشه عشق *** جز علی اصغر بی شیر دگر شیر نداشت

روی دست پدر خویش پی حفظ شرف *** کشته شد گرچه در این مرحله تقصیر نداشت

زیر رو کرد ز بن کاخ ستم پرور ظلم *** گرچه آهش بدل حرمه تاثیر نداشت

درس آزاده گی آموخت به ابناء بشر *** گرچه از سوز عطش قدرت تکبیر نداشت

یا حسین کشته نمی گشت اگر اصغر تو *** این همه فلسفه قتل تو تفسیر نداشت

هدف تیر بلاگر که نمی گشت علی *** خواب آزادی اسلام تو تعبیر نداشت

زنده با خون گلو کرد حسین خون تو را *** گرچه آماده بکف طفل تو شمشیر نداشت

من ژولیده چه گویم که بجز ظلم و ستم *** بهر تو چیز دگر سفره تقدیر نداشت

شهادت آخرین قربانی

خون خدا که خوانده خدا ذبح اکبرش *** آمد بدرب خیمه و گفتا بخواهرش

خواهر بروز خیمه بیاور به نزد من *** آن اصغری که برده عطش هوش از سرش

زینب بگریه رفت و بیاورد بافغان *** قنداقه علی زره مهر در برش

مانند جان گرفت در آغوش خویشتن *** خم گشت و خواست بوسه زند روی انورش

ناگه ز ظلم و کینه آن قوم ددمنش *** بوسید تیر حرمله حلقوم اصغرش

ص: 276

سیر آب شد ز تیر و سپس از گلو بریخت *** شیری که خورده بود ز پستان مادرش

قداقه اش بخون گلویش خضاب شد *** آغوش گرم خون خدا گشت سنگرش

پاشید خون اصغر خود سوی آسمان *** آهی کشید و گفت بخلاق داورش

سهل است آن چه آمده بر من قبول کن *** این هدیه را که کرده ز کین خصم پرپرش

ژولیده غم مخور که شفاعت کند ز تو *** آن اصغری که خوانده خدا ذبح اکبرش

در شهادت دو فرزند حضرت زینب سلام الله علیها:

گر چه از مرگ تو امروز خبر دارم من *** وز غم بیکیسیات دیده تر دارم من

ای برادر بمن غمزده آخر نظری *** راز دل ها بتواز سوز جگر دارم من

داغ اکبر زده آتش بدل خواهر تو *** لیک صبری بمصائب چو پدر دارم من

تا شریک غم جانسوز تو باشم همه جا *** بهر ایثار ره تو دو پسر دارم من

بهر من سهل بود دیدن داغ دو جوان *** سایه ی لطف تو را تا که بسر دارم من

صبر من گر سبب نصرت دین می گردد *** طاقت دیدن صد داغ دگر دارم من

گر کنی امر که در راه تو جان بسپارم *** جان بکف بهر تو هنگام خطر دارم من

بعد تو ای گل گلزار رسول مدنی *** در بر خیره سران سینه سپر دارم من

تا که تبلیغ کنم نهضت خونین تو را *** از سر کوی تو آهنگ سفر دارم من

تا کنم زیر و زبر کاخ ستم پرور ظلم *** سینه ای پر شرر از آه سحر دارم من

شعر ژولیده پسندد اگر آن طبع سلیم *** به وی از مرحمت و لطف نظر دارم من

مولف گوید: عبدالله ابن جعفر دو پسر داشت که همراه با مادرشان حضرت زینب سلام الله علیها بکربلا آمده بودند.

نام آن دو عون اکبر و عون اصغر بود که در رکاب سیدالشهدا شهید گردیدند.

قاسم بن الحسن

پور حسن چو دید عمو هست در خطر *** دستش سپر نمود و ورا گشت سد راه

آمد فرود تیغ و قلم کرد دست او *** آنسان که روز تیره شد از دود آه آه

ص: 277

آهی کشید و گفت عمورس بداد من *** مردم بده ز راه عطفوت مرا پناه

اورا چو جان حسین در آغوش خود گرفت *** جان داد تشنه در ره اسلام بی گناه

ژولیده غم مخور که بود روز رستخیز *** دستان کوچکش به شفاعت تو را گواه

طبری - ارشاد شیخ مفید - نفس المهموم - و اکثر مقاتلة

در شهادت عبدالله ابن حسن علیه السلام

عازم چو گشت سبط نبی سوی رزمگاه *** چون شیر شرز لوزه بیفکنند بر سپاه

از کشته پشته ساخت از آن قوم ددمش *** آنسان که گشت خرمن دون همتان تباه

از صدر زین چو نقش زمین گشت پیکرش *** روح الامین ز پرده دل بر کشید آه

عبداللهی که بود حسن را بیادگار *** آمد برون بعشق عمویش ز خیمه گاه

خود را رساند و دید ز بیداد ناکسان *** در خاک و خون طیبیده عمر را بقتلگاه

خون می گریست و بر بدن پاره پاره اش *** می کرد مدتی بتحیر همی نگاه

ناگه کشید تیغ ستم گشت حمله ور *** بر نور چشم فاطمه یک خصم رو سیاه

مظهر شجاعت

کشتن عاشق بجرم عاشقی دشوار نیست *** هر که عاشق شد برایش سر سپردن عار نیست

میثم تمار را نازم که می گفت این سخن *** سرفرازی بهر عاشق جز فراز دار نیست

قابلیت باید انسان را که گردد سرفراز *** ورنه هر سر قابل ایثار راه بار نیست

مهر آل الله را با سیم و زر نتوان خرید *** کار عشق است این کار در هم و دینار نیست

گفت شاه تشنه کامان روز عاشورا چنین *** سر براه دوست دادن بهر من دشوار نیست

تشنه ام من تشنه آزادی و عدل و شرف *** ورنه در من ذره ای از تشنگی آثار نیست

مکتب ما را شعاری نیست غیر از انقلاب *** مرکز عدل است این جا کوچه و بازار نیست

هیچ قانونی نباشد بهتر از قانون من *** هر که گردد پیرو من در زمانه خوار نیست

کار من ترویج دین و حفظ ناموس است و بس *** با یزید سفله جز پیکار ما را کار نیست

دم نزن ژولیده از حق و حقیقت در جهان *** مست خواب غفلتند و یکنفر بیدار نیست

ص: 278

من آن دردی کش جام الستم *** که از عشق رخ جانانه مستم
من آن فرمانروای انقلابم *** که جان خصم را مردانه خستم
منم آن مظهر عدل و عدالت *** که تار و پود ظلم از هم گسستم
منم آن جنگجویی کز فتوت *** مبدل شد به پیروزی شکستم
منم آن شاهکار ملک هستی *** که هستی بستگی دارد هستم
حسینم من که در آزاد مردی *** بود فرمان آزادی بدستم
نبستم دل به لیلی زمانه *** که من یکتا خدا را می پرستم
ندادم تن بزییر بار ذلت *** که روی مسند عزت نشستم
خدایم داد از این قهرمانی *** مدال خون بهائی ناز شصتم
یزید سفله می پنداشت با خود *** که من را کشت و راحت شد ز دستم
نمی دانست آن مردود کافر *** که تا هستی هستی هستم
من ژولیده از عشق حسینی *** سراپا مست از جام الستم

گذشت امام حسین علیه السلام

آن ابر مردی که از سر در ره داور گذشت *** هر چه بودش در کف اخلاص تا آخر گذشت
در زمین کربلا با دشمن دین خدا *** آن چنان جنگید تا خون سرش از سرگذشت
خواست در عالم کند او پرچم حق را علم *** از علمداری چو عباس همایون فرگذشت
خواست از هم بگسلد زنجیر استعمار را *** زین جهت از قاسم و از عون و از جعفر گذشت
هر چه اکبر بود او را کرد قربانی حق *** ناگهان الله اکبر گفت و از اکبر گذشت
گر گذشت از محسن شش ماهه زهرا مادرش *** این هم از شش ماهه فرزندش علی اصغر گذشت

داد بر سائل علی انگشتری اما حسین *** گاه جود و بخشش از انگشت و انگشتر گذشت
جذبه حسن و را نازم که چون خورشید و ماه *** از فرا زنی سرش تا روی خاکستر گذشت
دست بیعت با یزید سقله بهر زر نداد خانه *** زیب طشت زر سرش گردید تا از زر گذشت
داد فتوا سر شکستن بهر نسوان جایز است *** کاش از گردش فرو می ماند چرخ آبوس
تا درون محمل از خون سر خواهر گذشت *** تا نوای العطش از چرخ بازیگر گذشت
کاش می خشکید آن دم چشمه آب فرات *** تا که از آب روان عباس آب آور گذشت
غم مخور ژولیده می گردد شفیعیت روز حشر *** آن ابر مردی که از سر در ره داور گذشت

در شهادت سیدالشهداء علیه السلام

خون خدا که گشته خدا خون بهای او *** خون می چکد ز نیش قلم در عزای او
از کینه زد سنان بوی از پشت نیزه ای *** کامد برون ز سینه عزت سرای او
از صدر زین بروی زمین گشت سرنگون *** لب تشنه که دوش نبی بود جای او
در قتلگه چو پیکر پاکش بخون طپید *** از نای نینوا بهوا خواست وای او
در آخرین دقایق عمرش بزیر لب *** آهسته می سرود که جانم فدای او
می گفت راضیم برضای تو ای خدا *** کامد ندای جلب رضا از خدای او
پر شد ز فیض و رحمت بی منتهای حق *** تا روز حشر ساغر قالوا بلای او
شمر آمد و نکرد حیائی ز فاطمه *** از راه کینه سر ببرد از قفای او
ژولیده شو خموش که زهرا بباغ خلد *** خون جگر ز دیده بریزد برای او

شوم فدای تو و قبر با صفات حسین جان *** تو شهریار منی و من گدات حسین جان

عنایتی بکن ای نور دیده زهرا *** که تنگ گشته دلم بهر کربلات حسین جان

به آب زندگیم نیست حاجتی بخدا *** بنوشم آب گر از چشمه فرات حسین جان

نمی شود بخدا کور وارد محشر *** بروی دیده کشد هر که خاک پات حسین جان

تو جان به جسم جهان دادی و سزاوار است *** که جان خلق جهانی شود فدات حسین جان

بخون خویش تو دادی بدین حق رونق *** به مهر خویش تو دادی بماحیات حسین جان

زبا ز گفتن توصیف مدح تو عاجز *** خرد ز درک صفات تو گشته مات حسین جان

بوصف تو بود این بس که گفته پیغمبر *** توئی به بحر بلا کشتی نجات حسین جان

گذشت از زن و فرزند و هستی و سر و جان *** که زنده دین شود از نام دلریات حسین جان

خدای خواست تلافی کند گذشت تو را *** ندید هدیه ای بهتر از این سزات حسین جان

بخط سرخ رقم شد به صفحه تاریخ *** فقط توئی که خدا گشته خونبهاات حسین جان

برای دیدن حق حائلی نمی بینم *** برای آن که توئی مظهر صفات حسین جان

هزار طعنه به سعی و صفای کعبه زند *** صفات سعی و صفای فرح فزات حسین جان

دم از ولای تو ژولیده می زند از دل *** شوم فدای تو و قبر با صفات حسین جان

زبان حال حضرت رقیه

شیعیان شرح شب تار مرا گوش کنید *** قصه دیده خونبار مرا گوش کنید
موموراز دل زار مرا گوش کنید *** داستان من و دلدار مرا گوش کنید
تا بدانید چرا خسته و بیمار شدم *** این چنین در کف اغیار شدم
روزگاری بسر دوش پدر جایم بود *** ساحت کاخ شرف منزل و ماوایم بود
دیده مام و پدر محو تماشا شیم بود *** ماه شرمنده ز رخسار دل آریم بود
حال در گوشه ویرانه بود منزل من *** خون دل گشته ز بی تابی دل حاصل من
یک شبی ناله ز هجران پدر سر کردم *** دامن خویش ز خوناب جگر تر کردم
صحبت باب بر عمه مکرر کردم *** گفت بابت سفر رفته و باور کردم
تا سر غرقه بخونش به طبق من دیدم *** من از این واقعه چون بید بخود لرزیدم
گفتم ای جان پدر من بفدای سر تو *** ای سر غرقه بخون گو چه شده پیکر تو
کاش می مرد نمی دید تو را دختر تو *** بنشین تا که زخم شانه به موی سر تو
ز چه خاکستری ای سر شده این سان رویت *** همچو احوال من آشفته شده گیسویت
غم مخور آن که کند موی تو را شانه منم *** آن که از هجر تو از خود شده بیگانه منم
آن که شد معتکف گوشه ویرانه منم *** تو مرا شمع شب افروزی و پروانه منم
بنشین تا ببرت راز دل ابراز کنم *** شاید امشب گره از مشکل دل باز کنم
ای سر غرقه بخون از ره دور آمده ای *** طالب فیض حضورم به حضور آمده ای
تو کلیم الهی از وادی طور آمده ای *** بهر دیدار من از کنج تنور آمده ای
بی تو ای جان پدر تنگ مرا حوصله شد *** پایم از خار مغیلان هله پر آبله شد
دوست دارم که مرا از قفس آزاد کنی *** همره خود ببری خاطر من شاد کنی
راحتم ز آتش سوزنده بیداد کنی *** از ره لطف به ژولیده دل امداد کنی

کو بود شاعر دربار تو ای خسرو دین *** باش او را به قیامت ز وفایار و معین

ص: 282

زینب علیها السلام

زینبم من که جهان واله و شیدای منست *** قله قاف فلک منزل و ماوای منست
زینبم من که در اقلیم عفاف ملکوت *** سرمه چشم ملک خاک کف پای منست
منم آن مظهر حسنی که دوصد یوسف حسن *** بی خود از شعشه روی دل آرای منست
آن شیر زنی کز نظر قدر و شرف *** شیوه شیر خدا فکر من و رای منست
منم آن پاک سرشتی که ز بن کاخ ستم *** زیر و رو از اثر خطبه غرای منست
منم آن زاده زهرا که در اقلیم وجود *** گاه ایراد سخن جای علی جای منست
منم آن مظهر صبری که پی یاری دین *** چون هلال مه نوقامت رعنای منست
پدرم ناطق قرآن بود و نطق بشر *** عاجز از فلسفه منطق گویای منست
بشنو از شاعر ژولیده که گوید همه دم *** زینبم من که جهان واله و شیدای منست

زینب قهرمان صبر و استقامت را

تا که سر مشق قیام ما پیام زینب است *** تا قیامت قائم از شور و قیام زینب است
لیلة القدری که در قرآن خدا فرموده است *** در شگفت از جلوه قدر و مقام زینب است
کیست زینب قهرمان صبر و استاد سخن *** سرخط صبر و سخن مشی و مرام زینب است
ضامن پیروزی خونین قیام کربلا *** نطق انسان ساز و تاثیر کلام زینب است
گر که امواج فضای کوفه را آری بضبط *** صوت آن یادآور نطق درام زینب است
بر مشامم می رسد بوی بهشت از شهر شام *** بس که توام با نوای صبح و شام زینب است
حذف شد نام یزید از دفتر شام بلا *** زان که شهر شام در دفتر بنام زینب است

مجلسی یزید

این سر که می زنی ز جفا چوب خیزرش *** بوسیده بارها لب او را پیغمبرش
خواهی اگر تو چوب زنی در خفا بزنی *** ای این جا مزنی که پاره شود قلب دخترش

ای بی حیا یزید حیا کن خدای را *** کورا خدای خوانده به حق ذبح اکبرش

لب های او از فرط عطش پینه بسته است *** ای خیره سر مزن تو دگر چوب بر سرش

فردا جواب شیر خدا را چه می دهی *** کاین سان زنی تو چوب به لبه ای اطهرش

ص: 283

ظالم بس است ظلم و جنایت به اهل بیت *** دیگر نمانده طاقت دیدن به خواهرش

دستی بدار و حرمت قرآن نگاهدار *** کاین جا نشسته در بر تخت تو مادرش

ژولیده دم مزین که از این شعر سوزناک *** آتش گرفته حضرت جبریل شهپرش

رقیه

بی توبه دهر زندگی عمر تباه کردن است *** صبح سپید خویش را شام سیاه کردن است

در این خرابه ای پدر به دیدنم خوش آمدی *** که کارم از فراق تو ناله و آه کردن است

تا که نگاه می کنی دلم به سینه می تپد *** ای به فدای چشم تو این چه نگاه کردن است

حاصل بوسه لب بهر من شکسته دل *** خرابه را همی بدل به قتلگاه کردن است

سیاه گشته پیکرم ز تازیانه عدو *** به جرم آن که کار من شکر اله کردن است

مرا به سان فاطمه، مادر تو کتک زدند *** که روی نیلگون من بر تو گواه کردن است

عمه بیا هلال تو ماه تمام گشته است *** بیا بیا که موقع طواف ماه کردن است

عمه بیا که میبرد مرا به همرهش پدر *** که ساز و سوز سینه ام روی براه کردن است

تورا به جان مادرت عمه مرا حلال کن *** که در غم فراق من کار تو آه کردن است

حضرت رقیه

ندارد نای نی فریاد و افغانی که من دارم *** ندارد چشم گردون چشم گریانی که من دارم

خرابه همچو باغ در رأس بابا گل، منم بلبل *** ندارد بلبل و گل باغ و بستانی که من دارم

سر بابا بود شمع و به گردش من چو پروانه *** ندارد شمع و پروانه شبستانی که من دارم

منم با غم هم آغوش و سر بابا در آغوشم *** ندارد کس به دامن در غلطانی که من دارم

به جنت مادرم زهرا پریشان کرده گیسو را *** پریشان گشته از حال پریشانی که من دارم

گلیم پاره فرش و اشک قوت و خون دل آبم *** ندارد کس به عالم خوان احسانی که من دارم

لب بابا بود بوسیدنی و من خریدارش *** ندارد کس به نقد بوسه اش جانی که من دارم

دختری در گوشه ویرانه شیدایی کند *** باغبان عشق را امشب پذیرایی کند
ای صبا برگو به زهرا دخترت بنت الحسین *** گوشه ویرانه را امشب تماشایی کند
باغبان را گل به دامن دیده چشم روزگار *** کس ندیده باغبان را گل پذیرایی کند
تا سر آغشته در خون پدر را دید گفت *** باب من باید که امشب کار عیسایی کند
می نهم لب بر لبش کز معجز انفاس خود *** مست مستم از شراب ناب زهرایی کند
وقت آن آمد که در تشییع جسم کوچکم *** عمه ام در شام فردا راهپیمایی کند
وقت آن آمد که اشک دیدگان عمه ام *** در جهان بهر یزید اعلان رسوایی کند
می روم از این جهان سوی جنان تا مادرم *** ماجرای کوچه را تشریح تنهایی کند

زینب سلام الله علیها

بیا زینب که خوانم از برایت شعر باور را *** که تا باور کنی خونین سر ساقی کوثر را
مهیا کن دلت را چون به چشم خویش می بینی *** پس از داغ پدر جانسوز داغ شش برادر را
شود از داغ داغستان تنور سینه ات فردا *** اگر امروز دیدی سینه مجروح مادر را
بیا تا شانه بر زلف پریشانت زخم زینب *** که فردا شانه خواهی زد تو هم گیسوی اکبر را
مرا شش ماهه در راه خدا گردید قربانی *** که تا امضاء کند پرونده خونین اصغر را
اگر بینی کبود از تازیانه دست من امروز *** جدا بینی تو فردا دست عباس دلاور را

شام غریبان

امشب شقایق ها به خاک و خون تپیدند *** از جان بریدند و به ملک جان رسیدند
امشب خدا جویان هوای عرش کردند *** با خون مسیر راه خود را فرش کردند
امشب عزیز فاطمه با جسم غریبان *** افتاده پاره پاره بر خاک بیابان
امشب زمین کربلا دریای خون است *** آب فرات از خون اصغر لاله گون است

امشب رباب از دیده ترک خواب کرده *** از بهر اصغر دیده را پر آب کرده

امشب دل زینب به سینه می خروشد *** خون جگر بر اشک چشمش می فروشد

امشب کشد از خیمه ها آتش زیانه *** دشمن زند اهل حرم را تازیانه

ص: 285

امشب گلان باغ زهرا زرد گشتند *** از خیمه ها دور و بیابانگرد گشتند

امشب سکینه می خورد از شمر سیلی *** گردد چو زهرا صورتش از کینه نیلی

امشب سه ساله دختری گیرد بهانه *** از عمه می خواهد ز بابایش نشانه

امشب به مقتل مادری پهلو شکسته *** به بالین بی سر پیکری تنها نشسته

ورود به مدینه

مدینه ای بهشت عشقبازان *** محل اجتماع نغمه سازان

مدینه گوئیا چشم انتظاری *** که این سان سینه چاک و بی قراری

مدینه جامه نیلی به بر کن *** بسوز و شهروندان را خبر کن

مدینه داغ دل را تازه باید *** تماشای در و دروازه باید

مدینه بعد از این شادی نبینی *** ز بند درد آزادی نبینی

مدینه هر چه گفتم راست گفتم *** دل تنگت هر آن چه خواست گفتم

مدینه دوره شادی سر آمد *** غم و اندوه و ماتم از در آمد

مدینه پای تا سر حال داری *** گمانم قصد استقبال داری

مدینه حجله ها آماده باید *** خبر بر مردم آزاده باید

که می آیند از ره گل عذاران *** مسافر های شهر داغداران

چنان از نقش خود برگشته زینب *** که گویی بی برادر گشته زینب

سفر رفت و پریشان حال آمد *** الف بود بسان دال آمد

به عبدالله جعفر گو بیاید *** تماشای رخ زینب نماید

که رنگ از صورت ماهش پریده *** ز بس که داغ روی داغ دیده

بسوز ای دل که اشک از دیده ریزد *** بریز ای اشک کز دل ناله خیزد

که زینب سفره غم باز کرده *** به مادر سوز دل را ساز کرده

که ای مادر برس برداد زینب *** که مانده در گلو فریاد زینب
خبر با صد مَحَن آورده ام من *** برایت پیرهن آورده ام من
ز جا برخیز ای پهلوشکسته *** که زینب بر سر قبرت نشسته
ز جا برخیز جان من فدایت *** که گویم شرح حال کربلایت
خودم بودم به همراه برادر *** به دشت کربلا سنگر به سنگر

ص: 286

خودم دیدم شکوه باورش را *** میان لجه خون اکبرش را

خودم از بهر قاسم حجله بستم *** کنار حجله در ماتم نشستم

خودم دیدم که شد عباس مستش *** فتاد از تیغ کینه هر دو دستش

ماه صفر

ای صفر عزم سفر سوی کجا داری تو *** که چنین نافه گشا باد صبا داری تو

گه به لب مژده میلاد شکافنده علم *** گه برای اسرا ذکر عزاداری تو

گاهی از فرط شعف کوس طرب ساز کنی *** گاه ماتم ز غم کربلا داری تو

گاه لبخند به لب داری و گه اشک به چشم *** خاطراتی مگر از شام بلا داری تو

گاه از موسی جعفر بدهی مژده وصل *** گه خیر از سر و از طشت طلا داری تو

گاه شادی کنی از آمدن کاظم و گاه *** خیر از لعل لب و چوب جفا داری تو

گاه از طفل سه ساله سخن آری به میان *** به طبق گاه سر خون خدا داری تو

گه خیر ز آمدن قافله آل عبا *** به سر تربت پاک شهدا داری تو

گاه از داغ رسول دو سرا ناله کنی *** گاه از بهر حسن شور و نوا داری تو

گاه گویی سخن از طشت پر از لخت جگر *** گاه فریاد غم از قتل رضا داری تو

ای صفر فاطمه را ماه بدی هستی تو *** بس که اندوه و غم و درد و بلا داری تو

من ژولیده دل از پرده دل می گویم *** ای صفر عزم سفر سوی کجا داری تو

تزارشگر

آن روز که درد و رنج و ماتم *** خواندند سرود عشق با هم

گفتند که روز اربعین است **** هنگامه قتل شاه دین است

از شام خراب با صد افغان *** در وادی تف رسیده مهمان

زینب که خدای بردباری است *** خونابه اش از دو دیده جاری است

آغوش گشود و با دو صد جوش *** با قبر حسین شد هم آغوش

آهی بکشید و ناله سر کرد *** از خون جگر به دیده تر کرد

بالعل لیش در سخن سفت *** با یوسف فاطمه چنین گفت

ص: 287

ای صید به خون تپیده برخیز *** ای تشنه سر بریده برخیز
ای جان جهان خریده با جان *** من آمده ام ز شام و ایران
من آمده ام ز شهر خیزش *** تا آن که دهم به تو گزارش
از بعد توای شکوه ایمان *** من ماندم و غم در این بیابان
گویم به تو آن چه را که دیدم *** افشا کنم آن چه را شنیدم
در کرب بلا به عصر عاشور *** از کینه کوفیان مزدور
دیدم سر تو به دست قاتل *** فریاد زدم ز پرده دل
دیدم تن تو چو لاله پرپر *** در زیر سنان و تیر و خنجر
دشمن کف شادمانه می زد *** آتش ز حرم زیانه می زد
آنان که سر تو را شکستند *** ما را به طناب کینه بستند
بردند به طرز وحشیانه *** در کوفه به ضرب تازیانه
در کوفه کتاب دل گشودند *** اشعار بلند خود سرودند
شد کوفه غلام حلقه گوشم *** آکنده فضا شد از خروشم
فریاد زدم که ایها الناس *** این است سزای اشرف الناس؟
ما عترت حضرت رسولیم *** ذریه عصمت بتولیم
من داد دل از هوس گرفتم *** از خصم دنی نفس گرفتم
بر این زیاد چیره گشتم *** من چیره به خصم خیره گشتم
دنیای ستم به باد دادم *** تا داد سخن به داد دادم
ناگاه سکوت کوفه بشکست *** ره بر سخنم صدای تو بست
آواز خوش تو کرد مستم *** آنسان که کتاب خویش بستم
کردم سر خود برون ز محمل *** دیدم به سنان سرت مقابل

با تو سخن از زمانه گفتم *** از سیلی و تازیانه گفتم

از هستی خویش دل گسستم *** از شوق سر تو سرشکستم

اربعین

از این سفر به برت جز مَحَن نیاوردم *** به عشق کوی تو رو در وطن نیاوردم

مرا ببخش برادر که از خرابه شام *** امانتی که سپردی بمن نیاوردم

ص: 288

کربلا سوز دلت را ساز کن *** سفره مهمانی خود باز کن
کربلا مهمان نوازی بایدت *** سوز و ساز دلنوازی بایدت
سفره رنگین کن که مهمان آمده *** میهمان از شام ویران آمده
سفره رنگین کن از تیر و سنان *** کام شیرین کن نه از ظلم خسان
گل عذاران مسافر آمدند *** سینه سرخان مهاجر آمدند
باغبان باید گل افشانی کند *** تکیه بر اورنگ سلطانی کند
این پرستو ها شکسته بال شان *** شو مهیا بر استقبال شان
تشنگان عشق را پیمانہ کو *** ساقی دردی کش میخانه کو
این بلا جویان صفا آورده اند *** ناله از شام بلا آورده اند
اشک ریزد دیده خونبار شان *** هست زینب قافله سالار شان
سینه هاشان پر بود از شور و شین *** نقش لب دارند ذکر یا حسین
ناله کن ای دل که آمد اربعین *** اربعین جانگداز شاه دین
بر سر قبر حسین فاطمه *** هست زینب را به لب این زمزمه
ای حسین ای زینت دوش رسول *** لاله خونین گلزار بتول
سینه ای پر التهاب آورده ام *** بهرت ای لب تشنه آب آورده ام
زینب من دیده خود باز کن *** سوز آه سینه ام را ساز کن
سر برآر از خاک ای عریان بدن *** تا کنم بر جسم عریانت کفن
آب آزاد است و آب آورت *** کو علمدار و امیر لشکرت
قاسم کو تا مرا یاری کند *** اکبرت کو تا جلو داری کند
ای برادر قبر اصغر در کجاست *** تربت آن غنچه پرپر کجاست
مادرش آمد که تا شیرش دهد *** شهد جان و مرهم تیرش دهد

حسین من که غم هجر توست حاصل من *** نما تو گوشه چشمی به سوی محمل من

منی که از تو جدا سال ها نگردیدم *** جدایی تو بود در زمانه مشکل من

شریک شادی و غم با تو بوده ام همه جا *** که از ازل به تو پیوند خورده این دل من

خدای را به خدا باورم نمی گردد *** که روی نیزه بود رأس تو مقابل من

بین که محو تماشای توست دختر تو *** به او بگو سخنی ای فروغ محفل من
بخوان تو آیه قرآن و گرنه می میرد *** سه ساله ای که نشسته درون محمل من
هلال یکشنبه من غروب تو زود است *** مکن غروب که گردد غم تو قاتل من
بگو به خواهر خود دوش در کجا بودی *** که بی تو خانه بیگانه بود منزل من
گمان کنم که به دیدار مادرم رفتی *** که بوی فاطمه گردیده از تو واصل من
چنان به چوبه محمل سر از غمت شکنم *** تا قبول فتد از تو حج کامل من
سوار کشتی لطف تو گشته زولیده *** که تا به حسرت نشیند کنار ساحل من

در مصیبت امام باقر علیه السلام

من آن پروانه عشقم که بی بال و پرم کردند *** چو شمع از آتش ز هر ستم خاکسترم کردند
من آن گنجینه علمم که بعد از ظهر عاشورا *** کبود از تازیانه همچو مادر پیکرم کردند
به روی زین زهر آلوده نشانندند و همچون گل *** به جرم باغبانی ولایت پرپرم کردند
به جرم آن که فرزند علی و فاطمه هستم *** به جای آب خوناب جگر در ساغرم کردند
من آن یادآور خونین قیام کربلا بودم *** که در دشت شهادت با پدر همسنگرم کردند
به چشم خویش دیدم تارک خونین اکبر را *** سپس از داغ قاسم رخت نیلی در برم کردند
کنار نهر علقم قطعه قطعه پیکری دیدم *** که جای اشک خون جاری ز چشمان ترم کردند
جهان در پیش چشمم تیره و تاریک شد آن دم *** که با تیر سه شعبه بی علی اصغرم کردند
خودم دیدم به روی نی سر فرزند زهرا را *** از این ماتم به صبر و استقامت باورم کردند
خودم دیدم نمازش را نشسته عمه می خواند *** که زنده یاد آن پهلو شکسته مادرم کردند

امام باقر علیه السلام

من باقرم که گشته دلم چشمه سار خون *** چون دیده ام حماسه خون در دیار خون
من ناظر وقایع ماه محرمم *** مرثیه خوان محنت و اندوه و ماتمم

من دیده بان سنگر عشق و عقیده ام *** زیبا سرود پیکر در خون طپیده ام

من شاهد بریدن سر هاز پیکرم *** دیباچه رشادت شهزاده اکبرم

من نوحه خوان قاسم شادی ندیده ام *** شیواترین قصیده دست بریده ام

ص: 290

من دیده ام همایش صوم و صلوة را *** سنجیده ام حقیقت صبر و ثبات را

من قصه گوی قحطی آبم به کربلا *** راز و نیاز اشک ربایم به کربلا

من سرگذشت تیر و گلوی دریده ام *** عقده گشای همه قامت خمیده ام

من دیده بان زخم فزون از شماره ام *** مرهم گذار یک بدن پاره پاره ام

من پنجمین ستاره تابش گرفته ام *** آتش فشان خیمه آتش گرفته ام

من دیده ام صحیفه از هم گسسته را *** طوفان نوح و کشتی در گل نشسته را

من خواننده ام روایت تیر و کمان عشق *** من بوده ام قدم به قدم هم عنان عشق

من دیده ام اسارت آل رسول را **** در کوفه سر شکستن دخت بتول را

امام باقر

من باقرم و محرم اسرار تو هستم *** پرورده ای از مکتب ایثار تو هستم

ای مادر مظلومه و ای حامی مظلوم *** من نور دل عابد بیمار تو هستم

من همسفر قافله عشق حسینم *** هم یار حسین تو هم یار تو هستم

ای سینه سینای تو گنجینه اسرار *** من گوهر گنجینه اسرار تو هستم

پهلوی تو را از در و دیوار شکستند *** من ناله بین در و دیوار تو هستم

تا قصه جانسوز تو و کوچه شنیدم *** دلباخته رؤیت رخسار تو هستم

از زهر ستم سوخت سراپای وجودم *** در خاک بقیع طالب دیدار تو هستم

از ظلم عدو پاره جگر گشتم و شادم *** همسایه دیوار به دیوار تو هستم

بر شاعر ژولیده نظر کن ز عنایت *** گوید که غلام در دربار تو هستم

امام ششم

منی که منبع فیض خدای دادگرم *** رئیس مذهب و ششم امام و راهبرم

گلی ز گلشن سرسبز سید قرشی *** علی و فاطمه را نور دیده و پسر

علوم اول و آخر به سینه ام نقش است *** یم صداقت و دریای علم را گوهرم
منم خلاصه فقه و اصول و دانش و فضل *** که بارور شده نخل ولایت از هنرم
ولی ز کینه منصور شکوه ها دارم *** که سوخت آتش ظلمش ز پای تا سرم

ص: 291

به یاد مادر پهلو شکسته می افتم *** که یاد سوختن در زند به جان شررم
چو تازیانه بدیدم بدست ابن ربیع *** نمود جلوه گر آن روز شوم در نظرم
سر برهنه پیاده شبانه آن ظالم *** ز خانه برد مرا نزد خصم بد سیرم
به وقت دادن زهر ستم به او گفتم *** یقین که جان بسلامت ز دست تو نبرم
مرا به زهر تو منصور احتیاجی نیست *** که پاره پاره شد از داغ فاطمه جگرم

امام صادق علیه السلام

مادر بیا که گیرد مرغ دلم بهانه *** گیرد بهانه تو با ذکر عاشقانه
مادر بیا نظر کن کز باب خانه من *** از فتنه زمانه آتش کشد زبانه
منصور بهر جلبم مأمور می فرستد *** کز بهر بردن من آید ز بام خانه
پای پیاده شب ها دشمن به سوی مسلخ *** از خانه ام کشاند با ضرب تازیانه
منصور بی مروت گردد چو روبرویم *** شمشیر بهر قتلم دارد به کف شبانه
گاهی کند تعارف بر من شراب و گاهی *** خواهد ز من بخوانم اشعار عارفانه
با زهر کینه آخر آسوده شد دل من *** از ضرب و شتم دشمن از کینه زمانه
از درگه خدایم این است آرزویم *** همسایه با تو باشم با قبر بی نشانه

امام صادق علیه السلام

صبا بسوی جنان گذر کن *** بگو به زهرا سیه به بر کن
مدینه امشب عزا گرفته *** که ابر ماتم فضا گرفته
مدینه دارد به سینه ناله *** گرفته ماتم ز داغ لاله
شب است و دشمن ز بام خانه *** به قصد جانم رسد شبانه
مرا کشاند ز کینه مأمور *** سر برهنه به نزد منصور
منم پیاده عدو سواره *** به سینه آهم کشد شراره

نه مانده در تن دگر توانی *** نه غمگساری نه هم عنانی

به پشت استر مرا دواند *** به نزد منصور مرا رساند

چو چشم منصور فتد به رویم *** به خشم آید ز کینه سویم

ص: 292

گهی تعارف کند شرابم *** گهی به تندی دهد جوابم

گهی سپارد به زیر تیغم *** گهی به شادی شود رفیقم

گهی بگیرد مرا در آغوش *** گهی به قتلش شود قدح نوش

امام هفتم علیه السلام

نیست یار ای نفس در سینه سینای من *** روز روشن تیره شد از آه جان فرسای من

یوسف زهرایم و در کنج زندانم اسیر *** ظلم امروز است از آزادی فردای من

پای یوسف گر بدین زندان رسد جان می دهد *** گر ببیند گردن مجروح و ساق پای من

آن چنان کاهیده جسمم زیر زنجیر گران *** مانده مشمت استخوانی از تن تنهای من

تا کنم اظهار همدردی به زهرا مادرم *** جای ضرب تازیانه هست در اعضای من

می زند مرغ دلم پر بهر دیدار رضا *** ترسم آید او ببیند هست خالی جای من

یاد سیلی خوردن رخسار مادر می زند *** آتشی بر تار و پود این دل شیدای من

ابر خون دل ریزد بدامان همچو شمع *** یاد آن پهلو شکسته دیده دریای من

امام هفتم علیه السلام

ای مرا درس شهامت سر خط ایثار تو *** ای به صبر و استقامت صبر پرچمدار تو

ای طنین انداز گوش خلق بعد از قرن ها *** سوز قلب و ناله بین در و دیوار تو

یوسف گم گشته خود را اگر خواهی بیا *** کنج زندان مانده ام در حسرت دیدار تو

دست و پایم بسته و بنشسته می خوانم نماز *** تا که از رونق نیفتد گرمی بازار تو

روزه خود را کنم افطار اما با لگد *** تا که یاد آرم ز میخ و سینه خونبار تو

می زند با تازیانه سندی شاهک مرا *** تا فراموشم نگردد صحنه پیکار تو

ماجرای کوچه یک بار دگر تکرار شد *** نیلی از سیلی رخم گردیده چون رخسار تو

امام هفتم علیه السلام

کیستم من یوسف زندانی آل عبایم *** هفتمین مسند نشین از بعد ختم الانبیایم
عصمت کبرای حق را زهره هفت آسمانم *** شرزه شیر بیشه عشق علی مرتضایم

ص: 293

وارث صبر حسن آئینه حسن جمیلیم *** چون حسین بن علی مست از می قالوا بلایم

در عبادت حافظ مشی و مرام عابدینم *** در اجابت رمز تأثیر دعا وقت دعایم

صادق آل نبی وارث فقه و اصولم *** سینه سینای حق را من کلیم بی عصایم

گر اسیر دست صیادم ولی آزاده مردم *** چند ظلم و دشمن سرسخت هارون دغایم

نال شبگیر من کاری تر از شمشیر باشد *** با ستمگر در ستیز و با ستمکش هم نوایم

آه سردم باعث گرمی قلب مؤمنان است *** مؤمنان را در مسیر عشقبازی رهنمایم

خصم می ترسد کند آزاد و خود گردد اسیرم *** زان که می داند که من فرمانده کل قوایم

عالم علم الهی همچنان بحر العلوم *** من کلید قفل اسرار علی با بهایم

چهارده سال است در زندان به جرم عدل و دادم *** تا که گوشی نشنود بر ضد آزادی صدایم

تا که جان دارم سر از خط الهی بر ندارم *** گر به زنجیر گران دشمن ببندد دست و پایم

گر زند سیلی برویم سندی شاهک چه با کی *** زان که من مانند زهرا حامی حصن ولایم

گر کبود از تازیانه پیکرم شد شادمانم *** زان که من همدرد زهرا مظهر شرم و حیایم

آخرین پیغام من بر رهروان حق چنین است *** از برای حفظ قرآن گشته از زهر جفایم

شاعر ژولیده را برگو بگوید بار دیگر *** من به جرم حرف حق گفتن به زندان بلایم

در مصیبت موسی ابن جعفر علیه السلام:

ندارد یوسف صدیق زندانی که من دارم *** ندارد هیچ زندانی نگهبانی که من دارم

ندیده هیچ مظلومی چنین ظلمی که من دیدم *** ندارد کس بعالم دشمن جانی که من دارم

ندیده دیده گیتی کسی مظلومتر از من *** ندارد چشم گردون چشم گریانی که من دارم

شب و روزم بود یکسان ز تاریکی این زندان *** ندارد کس چنین شام غریبانی که من دارم

بگیرم روزها روزه و شبها خورم سیلی *** ندارد کس بخوان احسانی که من دارم

بگو ژولیده تا داند خلق این جهان یکسر *** ندارد یوسف صدیق زندانی که من دارم

پیروی کردن:

من در این کنج قفس غوغای محشر می کنم *** پیروی از مکتب زهرای اطهر می کنم

کاخ استبداد را بر فرق هارون دغا *** واژگون با نعره الله اکبر می کنم

ص: 294

گرچه در قید غل و زنجیر می باشم ولی *** استقامت در بر دشمن چو حیدر می کند
تا زند سیلی برویم سندی از راه ستم *** یاد سیلی خوردن خاتون محشر می کنم
گر ز پا و گردن مجروح من خون می چکد *** یاد میخ و سینه مجروح مادر می کنم
بشنو از ژولیده محزون یک بار دگر *** من در این کنج قفس غوغای محشر می کنم

جواد بن الرضا

جواد بن رضا امشب بیاد مادر افتاده *** چو مادر بی نفس از تشنگی پشت در افتاده
ز فرط درد می غلتد از این پهلو به آن پهلو *** گمانم یاد آن پهلو شکسته مادر افتاده
چنان بگسسته از هم زهر کینه تار و پودش را *** که گویی در کنار نهر علقم پیکر افتاده
فضا را آن چنان در هم شکسته آه جانسوزش *** که گویی پور زهرا روی نعش اکبر افتاده
ز سوز تشنگی می سوزد و گویی که در گودال *** حسین بن علی لب تشنه زیر خنجر افتاده
گلی از گلبن باغ ولایت باز پر پر شد *** که زهرا از نفس در دامن پیغمبر افتاده
سرت بادا سلامت ای رضا ای ضامن آهو *** میان حجره نور دیدگانت پر پر افتاده
به ام الفضل بی دین کاش در آن جا یکی می گفت *** تن ذریه زهرا چرا در معبر افتاده
بگو با شاعر ژولیده دل خون گریه کن زیرا *** جواد ابن رضا امشب به یاد مادر افتاده

امام جواد

از سوز عطش سوزد پا تا بسرم مادر *** چون طایر پر بسته بشکسته پرم مادر
هر چند که می سوزم از آتش زهر کین *** یاد تو و شش ماهه در پشت درم مادر
با یاد تو می گریم در سوگ تو می نالم *** کز داغ جگر سوزت سوزد جگرم مادر
از پنجره قلبم رخسار مهت پیدا است *** نیلی شده از سیلی پیش نظرم مادر
از کینه ام الفضل از پای فتادم من *** آن سان که نمی بینی فردا اثرم مادر
با پهلویش بشکسته آغوش گشا کامشب *** کز دار جهان سویت من رهسپرم مادر

امام جواد

من جوادم کز عطش مرغ دلم پر می زند ***
تار و پودم را شرار زهر آذر می زند
در بهار نوجوانی ساقی بزم اجل ***
خانه ام را نیمه شب حلقه بر در می زند
من درون حجره در بسته هستم تشنه لب ***
همسرم کف بر کف و ساغر به ساغر می زند
شمع سان از داغ مادر پیکر من آب شد ***
مرغ دل از دوریش در سینه پرپر می زند
از تجسم گشتن آن کوچه می بینم که خصم ***
پیش چشمان پسر سیلی به مادر می زند
ای صبا برگو با آن پهلو شکسته مادرم ***
داغ تو آتش به جانم پشت این در می زند
می زخم بال و پراز سوز عطش گویی حسین ***
دست و پا از تشنگی در زیر خنجر می زند
سایبان پیکرم بال کبوتر ها شده ***
داغ بر قلبم غم صد پاره پیکر می زند
شاعر ژولیده را برگو بگوید جای من ***
من جوادم کز عطش مرغ دلم پر می زند

امام هادی علیه السلام

ز آتش زهر جفا یا رب سراپا سوختم ***
آن قدر با سوزش دل ساختم تا سوختم
خون دل ها خوردم از بد عهدی نامردمان ***
در درون حجره در بسته تنها سوختم
شرح مظلومیتم این بس که مانند علی ***
بس که دیدم ضرب و شتم از ظلم اعدا سوختم
سینه داغستان داغ است و دلم کانون درد ***
در دل صحرای غربت لاله آسا سوختم
تا شنیدم از پدر شرح در و دیوار را ***
یاد میخ و سینه مجروح زهرا سوختم
من امام هادیم نام نکوی من علی است ***
گز سکوت اولین مظلوم دنیا سوختم
گاه در تبعیدم و گه نزد شیران در قفس ***
چون چراغ کاروان هر شب به یکجا سوختم
شاعر ژولیده را برگو بگوید عاقبت ***
تشنه لب از زهر کین مانند بابا سوختم

آه شبانه

من آن کبوتر بی آشیانه ام مادر ***
که گشته خون جگر آب و دانه ام مادر

من آن حقیقت تلخم که با شهادت درد *** بدست حادثه پیر زمانه ام مادر

چنان که سوخت در خانه تو را ثانی *** زبانه می کشد آتش ز خانه ام مادر

ص: 296

به باغ عشق تو آن نخل سبز پر بارم *** که کرده داغ غمت بی جوانه ام مادر

سر برهنه پیاده ز خانه می بردم عدو *** به جانب مسلخ شبانه ام مادر

اگر مغیره تو را زد ز کینه ابن ربیع *** زند ز بغض علی تازیانه ام مادر

امام حسن عسکری علیه السلام

ای فروغ دل و نور بصرم مهدی جان *** دوست دارم بنشینی به برم مهدی جان

بنشین تا که بگویم به تو اسرار نهان *** که من آماده برای سفرم مهدی جان

معمد داد به من زهری و از آتش آن *** همچنان شمع بسوزد جگرم مهدی جان

اشک می ریزد و در سینه دلم می سوزد *** روز تاریک شده در نظرم مهدی جان

آخرین لحظه عمر است و در این لحظه عمر *** یاد آن سینه و مسمار درم مهدی جان

بخدا مادر ما را به جوانی کشتند *** کز غمش سوخت ز پا تا به سرم مهدی جان

سیلی دشمن و آن کوچه و رخسار کبود *** نرود خاطره اش از نظرم مهدی جان

خونین شهر

از آن زمان که بنا شد بنای خونین شهر *** به خون نوشته به خشت سرای خونین شهر

که هست یار و نگهدار خاک خوزستان *** همواره سایه لطف خدای خونین شهر

بیاد نهضت خونین کربلای حسین *** بیا بیا به صف کربلای خونین شهر

طنین نعره الله اکبر مردم *** رسد به گوش دمامد ز نای خونین شهر

کنون که چیده دو صد دام بهر ما صدام *** سزد که جان بفشانی برای خونین شهر

بریز خون و رقم کن به صفحه تاریخ *** که خون سرخ بود خونهای خونین شهر

به خون سرخ شهیدان قسم به بیعت خویش *** وفا کنیم برای بقای خونین شهر

تمام ملت ایران نهاده جان بر کف *** که تا کنند ز غیرت فدای خونین شهر

قسم به پیکر خونین سیدالشهدا *** که سرنهیم به عزت به پای خونین شهر

ز خون سرخ زند موج دجله کارون *** که سبز گشته چنین نخل های خونین شهر

نمی دهیم به دشمن امان جنییدن *** که تا نفس بکشد در فضای خونین شهر

خبر دهید به صدام پست تکریتی *** مگر به خواب ببیند فنای خونین شهر

ز قول شاعر ژولیده فاش می گویم *** گشوده شهپر رحمت همای خونین شهر

ص: 297

پندیات

اشاره

ص: 299

در دین من به مرتبه شاه و گدا یکی است *** اولاتر آن کسی است که گوید خدا یکی است

در دین من که مورد تأیید باری است *** تنها هدف برای بشر رستگاری است

بیست و سه سال خون جگر خورد مصطفی *** خون جگر برای بشر خورد مصطفی

بیست و سه سال در بر افشار بت پرست *** گفتا خدا یکی است که دندان او شکست

بیست و سه سال رابط رب مجید گشت *** قامت خمید و موی سیاهش سپید گشت

تا نخل سبز باور فکرش به بر نشست *** بر مسند علوم کمال بشر نشست

اکنون که قرن ها از قیامش گذشته است *** از مرز ها شکوه کلامش گذشته است

ما و تو در تداوم راهش چه کرده ایم؟ *** با خط مشی حکم الهش چه کرده ایم؟

داستان جوان قمارباز

پدری با پسرش گفت شبی *** که شنیدم شده کار تو قمار

عوض آن که به منزل بروی *** می روی جانب میخانه و بار

می خوری از سرشب تا به سحر *** باده با روسپیان بدکار

بهر هر فاحشه ای از دل و جان *** می کنی هستی خود را ایثار

لیک در خانه زن و فرزندت *** عاری از شام و ندارند نهار

تو که دارای زن و فرزندى *** این چنین پیشه بود بهر تو عار

کرد آن بی خبر از قهر خدا *** سخنان پدرش را انکار

مدتی زین جریان شد سپری *** تا که یک شب بسر میز قمار

برد با حلیه و تزویر و کلک *** هستی اش کهنه حریفی طرار

تا آگاه شد از این جریان *** روز شد در نظرش تیره و تار

با یکی دشنه بر آن کهنه حریف *** حمله ور گشت چو گرگ خونخوار

کشت او را و پس از کشتن آن *** خواست تا آن که نهد پا بفرار

لیک از بخت بدش راه گریز *** بسته گردید ز بدبختی کار

شد گرفتار پلیس و پس از آن *** گشت محکوم به اعدام سه بار

آخرین روز که او را بردند *** تا سر او برود بر سر دار

همچنانی که به خود می لرزید *** گفت این گونه سخن با حضار

این بود حاصل عمر دغلان *** این بود عاقبت کار قمار

خاک

خاکساری کن که بهرت خاک را زر می کند *** خود پرستی آدمی را خاک بر سر می کند

می شود تبدیل گوهر قطره از افتادگی *** گل اگر روید به گلخن هم معطر می کند

یک بود باقی و مادر جمع صفر بی یکیم *** چون یک آید صفر را چندین برابر می کند

در امور خیرخواهی از خودی ها در گذر *** چون ریا آید به میدان خیر را شر می کند

در جهان آفرینش با محبت زیست کن *** خلق خوش طفل یتیمی را پیمبر می کند

آب و آتش را سر سازش نباشد در جهان *** گریه مظلوم ظالم را جری تر می کند

خواهش بی جا جوابش آهن تفتیده است *** شخص عادل این عمل را با برادر می کند

گول هر ظاهر نمایی را در این عالم مخور *** گرگ هم گرگ هم گاهی لباس میش در بر می کند

حقیقت تلخ

در کنار برکه دیدم یک بدن افتاده بود *** از نفس در گوشه ای بی ما و من افتاده بود

روزگاری همچو گل گلوآژه گلخانه بود *** گل همان گل بود پژمان در چمن افتاده بود

اوزمانی پیلتن بود و قبایش پرنیان *** تن همان تن بود اما بی کفن افتاده بود

در جوانی بود او را لعل لب مهد سخن *** لب همان لب بود اما از سخن افتاده بود

سال ها دلشاد بود و فارغ از اندوه و غم *** دل همان دل بود در دام محن افتاده بود

روزگاری در دویدن گوی سبقت می ربود *** پا همان پا بود و پای ز من افتاده بود

ص: 302

گنج قارون داشت اما بعد مرگش ای دریغ *** ثروتش در دست صد ها اهر من افتاده بود
آن که صد ها صید چون بهرام بودش شد شکار *** بی نفس دیدم به دست گورکن افتاده بود
در مصاف غسل دادن رفتم و دیدم به صف *** پیکر بی جان صد ها مرد و زن افتاده بود
پس بیا تا زنده ای ژولیده فکر چاره کن *** تا نگویندت که از فیض حسن افتاده بود

حرف حق

کلام تلخ حق از شکر است شیرین تر *** شرافتش به جهان بیش هر که مسکین تر
به کلبه ای که در او سفره صفا پهن است *** ز خوان پادشهان بهر ماست رنگین تر
کمال نعمت مردان حق سبک باری است *** که شاخه بشکند از رنج بار سنگین تر
به پای میز حساب است بی حساب کسی *** که فکر او به عطای خداست خوشبین تر
قدم به اوج تقرب زند سلیمان وار *** کسی که خویش بگیرد ز خلق پائین تر
ز خاکساری خورشید درس عبرت گیر *** که رنگ خاک ز انوار اوست زرین تر
به روز حشر رود دیر تر کسی به بهشت *** که هست زندگی او به دهر تأمین تر
بگو به شاعر «ژولیده» تا بگوید باز *** کلام تلخ حق از شکر است شیرین تر

مرگ

به دهر عاقبت آدمی بدان مرگ است *** نتیجه ای که دهد کار این جهان مرگ است
مکن تو عزم اقامت در این سرای دو در *** ز هر دری که در آیی تو دیدبان مرگ است
هزار قافله رفت و تو غافل از سفری *** بدان که قافله سالار کاروان مرگ است
هزار درد به درمان رساندی و هشدار *** علاج مرگ نمودن تو را همان مرگ است
نسیم صبح بهاری به گل نصیحت کرد *** که دل به باغ مکن خوش که باغبان مرگ است
قضا به لوح قدر با خط درشت نوشت *** خلاصه هدف تیر در کمان مرگ است
بکوش و نه کسی بهر تو نمی کوشد *** که جمع جهد تو در سود و در زبان مرگ است

به فکر زاد رهی باش از مسیر صحیح *** که عمر همچو بهار و تورا خزان مرگ است

بگو به ناطق نوری بقاء عمر تو باشد *** از این مصیبت عظمی که نام آن مرگ است

به غیر مرگ در این دهر انتظاری نیست *** که آن چه هست نصیبش در این جهان مرگ است

ص: 303

اسیر نفس

اسیر نفس اگر نفس خود مهار کند *** خدا ز خلقت او بر خود افتخار کند
پیام داد به بهرام گور گور خری *** کمند گور تو را عاقبت شکار کند
خرزان عمر تو را در خفا بهاری هست *** چنان که موسوم دی را خدا بهار کند
اگر که فرصت جولان خدا به کور دهد *** ز فتنه تیره چو شب روزگار کند
اگر زمین و زمان را بشر بهم دوزد *** ز دست مرگ نداند کجا فرار کند
برای زندگی بعد مرگ همت کن *** که پای میز عمل همت تو کار کند
به جمع مال چو حاتم گشاده دست خوش است *** که سیم گیرد و بر خلق زر نثار کند
مشو تو خوار سر راه پیشرفت کسی *** که روزگار تو را در زمانه خوار کند
نصیحت من ژولیده را به گوش آویز *** که قدر و مرتبه ات را خدا هزار کند

تهی دستی

سر صبر و رضا رانه تو داری و نه من **** طاقت بار بلا را نه تو داری و نه من
تابع امر خدا باش که در کار خدا **** قدرت چون و چرا را نه تو داری و نه من
چشم حق بین علی لایق دیدار خداست *** چشم دیدار خدا را نه تو داری و نه من
تا که خالی ز من و ما نشوی همچو نصوح *** توبه ترک خطا را نه تو داری و نه من
تا که لبیک به لبیک تو توأم نشود *** مهر تأیید قضا را نه تو داری و نه من
سعی هاجر اگر نیست تو در مروه مروه *** همت سعی صفا را نه تو داری و نه من
تا که بر خود نزدی سنگ به شیطان تو مزین *** طاقت سنگ منا را نه تو داری و نه من
بینوایی به نواگر که رسانی بردی *** حد این برگ و نوا را نه تو داری و نه من
کشتن نفس تو را هست جهاد اکبر *** به کمان تیر قوا را نه تو داری و نه من

دوست و دشمن

هر که در دنیا قدم در وادی زر می زند *** روز محشر هر دو دست خویش بر سر می زند

گوی سبقت می برد در پای میزان عمل *** مرد میدان عمل چون حرف کمتر می زند

دانه سنگین تر ز خود تا می کشد *** مور ضعیف کی به دربار سلیمان حلقه بر در می زند

ص: 304

دشمن از خنجر زند از روبرو منعش مکن *** دوست گر دشمن شود از پشت خنجر می زند

دیو شهوت ابن ملجم را به دام خود کشید *** زین جهت شمشیر را بر فرق حیدر می زند

نفس چون سرکش شود کاری نمی آید ز عقل *** شعله آتش شرر بر خشک و برتر می زند

هر که از روز مکافاتش ندارد باوری *** عاقبت موی سپیدش طبل باور می زند

هر که از حد گلیمش پا فراتر می نهد *** ریشه خود عاقبت با تیشه شر می زند

پاکی دامن به تهمت خط بطلان می کشد *** حسن یوسف بر زلیخا کوس کیفر می زند

شاعر ژولیده را از روز محشر باک نیست *** تا زمانی که دم از ساقی کوثر می زند

قلمروزر

کسی که با خبر از گیرودار محشر نیست *** نجاتش از شرر قهر حق میسر نیست

فریب زردی زر را مخور که در محشر *** شفاعت من و تو در قلمروزر نیست

سر از اطاعت خالق مپیچ کز مخلوق *** هر آن چه بر تو رسد شیشه است و گوهر نیست

بروز آینه آموز درس یکرنگی *** که آن چه بر تو نماید تویی و دیگر نیست

قیامتی است قیامت که وقت وانفسا *** به فکر ناله فرزند هیچ مادر نیست

حساب روز قیامت چنان دقیق بود *** که وقت بررسی اش حاجتی به دفتر نیست

مشوز عترت و قرآن جدا در این عالم *** که رستگاری تو غیر از این میسر نیست

بکوش تا که تو هم عاقبت بخیر شوی *** که هیزمی به جهنم تو را بجز شر نیست

امروز و فردا

چونان که باده هوش ز هوشیار می برد *** دین تو را از دست تو دینار می برد

دل خوش مکن به ماندن این خانه زان که مرگ *** زین خانه برده صاحب و بسیار می برد

امروز ما به پرسش فردا جواب ماست *** ما را عمل به محکمه زین دار می برد

دست هوس به دامن یوسف نمی رسد *** پاکی چوپی به زشتی کردار می برد

منت پذیر خوان سلیمان نگشت مور *** چون دوش او برای خودش بار می برد

خواری کس مخواه که گلچین روزگار *** از باغ عمر هم گل و هم خار می برد

تا از تنور رزق رسد روزیت مبر *** همچون گدا که منت اغیار می برد

ص: 305

آب از سبوی کس مطلب چون که از آبرو *** سردی آب گرمی بازار می برد

دم از علی زدن به بر منکر علی *** آخر سر تو را به سردار می برد

شمعی برای گور بیفروز زان که نور *** رنگ از رخ سیاه شب تار می برد

ژولیده شعر ناب تو از بعد مرگ تو *** زنگ ملال از دل اخیار می برد

خودستایی

اگر شر را بشر در زندگی پشت سر اندازد *** برد خیری که خیرش خودستایی را براندازد

حریف چرخ بازیگر نگردد هیچ انسانی *** مگر سر را به عجز و لابه پیش داور اندازد

خدا راکشتی دل ایمن است از امواج توفان ها *** اگر در بندر آل محمد لنگر اندازد

به دنیا هر که بندد دل شود جان کندش مشکل *** خوشا آن کس که دل را در کمند دلبر اندازد

اگر زر بر سرش بارد مدام از آسمان باید *** چو قارون بسترش در گور زردی زر اندازد

در این دنیای وانفسا که دیناری برد دین را *** چه بهتر خویش را انسان به بحر باور اندازد

به عالم گوی سبقت می برد آن کس که چون میثم *** طناب دار برگردن به عشق حیدر اندازد

جدایی از علی باشد جدایی از خدا زیرا *** خدا خصم علی را در جهنم با سر اندازد

خدمت بخلق

خوش آن دلی که اسیر کمند جانان است *** نمیرد آن که به جانان مطیع فرمان است

مخور فریب جهانی که جاودانی نیست *** که بهر آدم مؤمن جهان چو زندان است

در آبه بزم محبت که می شوی محبوب *** ز سینه کینه برون کن که ضد رحمان است

به زرق و برق زر و سیم خوش مکن دل را *** که آن چه سیم و زر آرد به بار خسران است

کمر ببند به خدمت که خدمت مخلوق *** بزرگ هدیه خالق برای انسان است

گمان مکن به سراغت اجل نمی آید *** که مرگ هر که به نوبت رقم به دیوان است

چه حاجت است به قاضی که با درایت عقل *** بزرگ محکمه در این زمانه وجدان است

به حرف مرد عمل باش ورنه در محشر *** حساب کار تو مشکل به پای میزان است
نصیحت من ژولیده در جهان این است *** مخور فریب جهانی که آفت جان است را

ص: 306

بازی با قدر

تلخی ندیده یاد شکر می کنی چرا *** طرفی نبسته عزم سفر می کنی چرا
عمری که داده بر تو خدا نیست بی حساب *** بیهوده عمر خویش هدر می کنی چرا
ای بی خبر ز کشمکش چرخ روزگار *** بازی تو با قضا و قدر می کنی چرا
اولاد و مال هر دو تو را کوه فتنه اند *** از پرتگاه فتنه گذر می کنی چرا
فردا پسر به گریه تو خنده می کند *** ظلم و ستم به حق پدر می کنی چرا
آوای زندگی بزرگان خموش گشت *** غفلت ز ساز زنگ خطر می کنی چرا
فردا حساب سیم و زر از دین تو جداست *** دین را نثار مقدم زر می کنی چرا
این جا هر آن چه هست زیانت بسود توست *** این سود را فدای ضرر می کنی چرا
درک حضور حق بود از نعمت سحر *** غفلت ز درک فیض سحر می کنی چرا
ژولیده ام که بار دگر گویم این سخن *** تلخی ندیده یاد شکر می کنی چرا

زنگ ریا

زنگ ریا ز سینه صفا پاک می کند *** چونان که آب جامه ما پاک می کند
گرد گناه زآینه دل به اشک چشم *** اظهار عجز نزد خدا پاک می کند
نان از تنور کار طلب کن که نان مفت *** شرم و حیا ز روی گدا پاک می کند
توفیق گر رفیق تو گردد زهر خطا *** همچون نصح تو به تو را پاک می کند
آتشفشان نفس اگر شعله ور شود *** فکر تو را ز لوح جزا پاک می کند
لب را اگر به ذکر خدا آشنا کنی *** فکر تو را ز کار خطا پاک می کند
ژولیده غم مخور که ز آلودگی تو را *** ذکر علی و آل عبا پاک می کند

گذشت

مرد می خواهم در این عالم که از زر بگذرد *** هر که از زر بگذرد از مرز باور بگذرد

آبرو از کف نخواهد داد بهر آب جوی *** تشنه لطف خدا گر آبش از سر بگذرد

گول زرق و برق زر هرگز مخور کز بهر زر *** می شود گاهی برادر از برادر بگذرد

از علی بشنو کلامی را که با مقدار گفت *** کار کن تا زندگی بهرت میسر بگذرد

ص: 307

من نمی گویم مرو دنبال امرار معاش *** آن قدر با زر رفاقت کن که از شر بگذرد
عزت دنیا به فردای قیامت ذلت است *** عزت آن دارد که از پل روز محشر بگذرد
گفته در قرآن خدا انا الیه راجعون *** همتی کن کز گناهت حی داور بگذرد
روز محشر عضو عضو ما شهادت می دهند *** آن چه در دنیا به ما از خیر و از شر بگذرد
از من ژولیده بشنو دل بر این دنیا مبند *** مرد می خواهم که از دنیا چو حیدر بگذرد

سرای دو در

در این سرای دو در انتخاب راه از ماست *** مبند دیده که تشخیص راه و چاه از ماست
شراب تلخ اگر گشت دانه انگور *** بگو به شیخ ملامت مکن گناه از ماست
اگر به وفق مراد تو روزگار نگشت *** زبان به کفر مکن باز اشتباه از ماست
سیاهی دل خود را به اشک دیده بشوی *** که کار صبح سپید و شب سیاه از ماست
در انتخاب بهشت و جهنمی مختار *** قبول کیفر آن روز دادگاه از ماست
اسیر نفس شدن خود نشان بی عقلی است *** شکست عقل و گناهایش بر اله از ماست
شعار شاعر ژولیده روز و شب این است *** در این سرای دو در انتخاب راه از ماست

اسیر نفس

ای اسیر نفس سرکش غافل از گوری چرا *** همچو خفاشان شب بی بهره از نوری چرا
سال ها دنبال زر رفتی ندادت کام دل *** باز هم پابند دل از اهل دل دوری چرا
مرگ هر دم می کند زین گله انسانی شکار *** با وجود مرگ مشتاق زر و زوری چرا
از خدای خود حیا کن بی حیایی تا به کی *** پیش ما کمتر ز موری باز مغروری چرا
عهد خردی شد تمام و پیر شد صد نوجوان *** غافل از روز حساب و شام دیجوری چرا
یاد آنان کن که روز و روزگاری داشتند *** در تفکر ای برادر کمتر از موری چرا
لطف کن در حق خویش و خویشان را گم مکن *** کام شیرین کن به فکر چشمه شوری چرا

یاری حق کن که ذات حق تو را یاری کند *** رنج دنیا می بری بی گنج رنجوری چرا

از منادی می رسد هر دم ندا آماده باش *** باز هم سرگرم دنیا غافل از گوری چرا

نص قرآن مبین در راستای بندگی *** مست خواب غفلت و لال و کر و کوری چرا

شاعر ژولیده می گوید دو صد بار دگر *** ای اسیر نفس سرکش مست و مغروری چرا

ص: 308

تغافل

ای بنده بندگی هوا می کنی چرا *** از کف عنان نفس رها می کنی چرا
پیمانه شد لبالب آب از سرت گذشت *** ما بر تورو تو پشت به ما می کنی چرا
راه بهشت بر تو نشان داده ایم و تو *** در انتخاب راه خطا می کنی چرا
فصل شباب و عربده جوئی تمام گشت *** ای پیر خسته فتنه به پا می کنی چرا
موی سیاه تو ز تغافل سپید گشت *** خود را اسیر رنگ حنا می کنی چرا
عمر گران بهای خود ای غافل از حساب *** بیهوده صرف آز و هوا می کنی چرا
فقر و غنای تو همه از روی حکمت است *** چون و چرا به کار خدا می کنی چرا
ژولیده را بگو که بگوید ز قول ما *** خود را اسیر نفس دغا می کنی چرا

شکار

این شنیدستم که در فصل بهار *** بلبلی را کرد صیادی شکار
گفت بلبل قلب زارم شاد کن *** بند بگشا و مرا آزاد کن
گر رها سازی مرا از قید بند *** بر تو خواهم داد در عالم سه پند
پند اول را دهم در دست تو *** تا شود پاداش ناز شست تو
پند دوم را که باشد پر بها *** بر تو خواهم داد چون گشتم رها
پند سوم را بتو سازم نثار *** چون نشینم بر فراز شاخسار
بخت بلبل زین سخن امداد کرد *** رخنه در اندیشه صیاد کرد
چون رضا بر این عمل صیاد شد *** قلب بلبل زین توافق شاد شد
بلبل شوریده لب را باز کرد *** تا نخستین پند خود را ساز کرد
گفت گل را بو کن و پرپر مکن *** غیر ممکن حرف را باور مکن
پند اول را شنیدی ای فلان *** بند بگشا و ز بندم وارهان

چون که بند از پای بلبل باز شد *** پر زد و شادان از این پرواز شد

سوز دل را بار دیگر ساز کرد *** پند دوم را به او ابراز کرد

گفت غم از بهر بیش و کم مخور *** بهر آن چه دادی از کف غم مخور

ص: 309

نفس سرکش

نفس چون سرکش شود سر منشاء شر می شود *** چون که ایمان سست گردد عقل کافر می شود
محتسب گر خواب باشد دزد جولان می دهد *** بی شبان گر گله ای شد گرگ رهبر می شود
حرص چون آید به دیناری دهد بر باد دین *** گل اگر بی باغبان گردید پرپر می شود
از تنور سرد نان گرم می آرد برون *** هر که در خط اطاعت عبد داور می شود
از هزاران قطره باران که می بارد به بحر *** آن که مهر قابلیت خورده گوهر می شود
بر بلندای زمان کوس حکومت می زند *** هر که چون خورشید فیضش ذره پرور می شود
از قناعت سر مه در چشم سلیمان کن چو مور *** کز قناعت بهر انسان خاک هم زر می شود

شکوه

اگر انسان سر تسلیم پیش داور اندازد *** تواند کشتی دل را به ساحل لنگر اندازد
بود از دیدنی ها دیده پوشیدن خدا دیدن *** خوش آن چشمی که چشم دل به شهر باور اندازد
قدم از عالم خاکی زند بر قاب او ادنی *** اگر سر در خط فرمان حق فرمانبر اندازد
مکن پا را تو از حد گلیم خویشتن بیرون *** که در چاه پشیمانی بشر را با سر اندازد
به باغ آرزو بنشان درختی را که از یاری *** ز رحمت سایه ای بر سر به روز محشر اندازد
بشر را جز محبت در دلش لفظی نمی گنجد *** به شرط آن که نخل کینه را از بن براندازد
مده از کف تو دامان ولایت را که در محشر *** تو را از آتش دوزخ به حوض کوثر اندازد
بجای شکوه از چرخ و فلک خود را نکوهش کن *** که قارون را طمع در منجلاب کیفر اندازد

تغافل

ما کمر بر خدمت نفس از تغافل بسته ایم *** دل به نیش خار بهر چیدن گل بسته ایم
سرد مهری بین که در بازار گرم بندگی *** رشته هستی به سودای چپاول بسته ایم
با وجود خاک حاصلخیز آب خوشگوار *** دل به سیل واردات جنس بنجل بسته ایم

بنده ارزیم و نرخ روز و فکر جمع مال *** چشم بر زیر و بم اوج و تنزل بسته ایم
اسب فرصت زیر پا و راه رفتن هست باز *** ما به سد خود سری راه تکامل بسته ایم
تا به مرز خود کفایی مور ما را رهنماست *** ما کمر بر منت و خوان تناول بسته ایم
آسیاب رزق ما را آسیابان همت است *** ما بر بیگانگان با دست خود پل بسته ایم

ص: 310

نظر

خدا به بنده خودگر نظر کند کافی است *** خلوص در دل ما گر گذر کند کافی است

برای دفع مهمات و گفتن حاجات *** دعای نیمه شبی گر اثر کند کافی است

بشر به کسب سعادت در این سرای دو در *** اگر که فکر سرای دگر کند کافی است

برای عزت دنیا و آخرت انسان *** درخت فکر اگر بارور کند کافی است

برای جلب رضای خدا اگر آدم *** دمی به یاد خدا دیده تر کند کافی است

برای آن که مس قلب او طلا گردد *** اگر که مهر زر از دل بدر کند کافی است

برای آن که بیفتد به فکر زاد سفر *** اگر به شهر خموشان سفر کند کافی است

برای آن که نبیند به روزگار گزند *** شبی به یاد خدا اگر سحر کند کافی است

برای آن که نیفتد به ذلت و خواری *** حذر ز آه پدر گر پسر کند کافی است

برای نقد بهشت و نجات از دوزخ *** حسین گوشه چشمی اگر کند کافی است

بعد منزل

عیار اشک چشم از سوزش دل می شود پیدا *** چنان که قدر بذر از جمع حاصل می شود پیدا

به عالم تا توانی ناخدای کشتی دل باش *** که دل چون با خدا گردید ساحل می شود پیدا

حقایق چون شود روشن گریزان می شود باطل *** چنان که قدر عقل از جهل جاهل می شود پیدا

تیمم با وجود آب کردن نفی احکام است *** که حل مشکل از حل المسائل می شود پیدا

چنان ثبت است اعمال بشر در دفتر هستی *** که از آثار فعل یک روزه قاتل می شود پیدا

میان نیک و بد فرق است در آئین ما زیرا *** به یک زیر و بمی فرق گل و گل می شود پیدا

به قدر همت خود جغد و بلبل لانه می سازد *** چنان که خستگی از بعد منزل می شود پیدا

مخور هرگز فریب شایعات بی اساس ای دل *** که قدر حرف حق از حرف باطل می شود پیدا

غافل

غافل از دام است آن مرغی که خواهد دانه را *** حاصل رنج است گر گنجی بود ویرانه را

زاهدان را روز محشر می کشند آه از دمار *** بشکند با کار خود گر حرمت پیمانہ را

گل به بلبل گفت دل را رنجه از خاری مکن *** خنده شمعی به کشتن می دهد پروانه را

ص: 311

یا مکن دعوی شرکت در امور خیر خلق *** یا رفیق راه خود کن همت مردانه را
خانه بر دوشان ز رنج ترک خانه فارغند *** گو چه سازد آن که می سازد هزاران خانه را
ذکر زاهد بی عمل هرگز نمی گردد قبول *** تا قیامت گر شمارد سبحة صد دانه را
این شنیدی کار هر بز نیست خرمن کوفتن *** گاو نر باید که زیر یوغ ساید شانه را
شاعر ژولیده می گوید دو صد بار دگر *** غافل از دام است آن مرغی که خواهد دانه را

منیت

تا منی لطف ما نمی بینی *** اثری در دعا نمی بینی
تا نگردی ز خویش بیگانه *** چهره آشنا نمی بینی
از خودی ها اگر جدا گردی *** هیچ کس جز خدا نمی بینی
تا نیچی تو نسخه ما را *** اثری در دوا نمی بینی
تا بر غیر می بری حاجت *** حاجت را روا نمی بینی
تا به فکر زری و در پی سیم *** با حکمت کیمیا نمی بینی
تا نگردی تو موسی عمران *** معجزی در عصا نمی بینی
تا نگردی به بندگی خالص *** بهره ای از بقا نمی بینی
تا نگردی تو یوسف صدیق *** هوست را فنا نمی بینی

اندرز

هر آن فردی که از بی در همی در هم نمی گردد *** خدا را بنده است و بنده در هم نمی گردد
تنور روزی خود را به قدر کار روشن کن *** مقرر آن چه باشد رزق بیش و کم نمی گردد
ملاک شهرت حاتم خلوص دست و دل بازی است *** وگرنه با کرم کردن کسی حاتم نمی گردد
گل و گل را به هنگام نوشتن هیچ فرقی نیست *** چنان که در تلفظ محرمی مجرم نمی گردد
مخور هرگز فریب ظاهر باطن فریبان را *** که با یک نقطه ای هر حاتمی خاتم نمی گردد

اسیر نفس را نتوان مطیع عقل گرداندن *** که با پند پیمبر بولهب آدم نمی گردد

مقام آدمیت را لیاقت هست الزمی *** که هر کس نام عیسی داشت صاحبدم نمی گردد

بیا قبل از وقوع مرگ روشن کن حسابت را *** که فردا هیچکس با تو شریک غم نمی گردد

ص: 312

برو با حب مولا رشته میثاق محکم کن *** که بی حب علی ایمان کس محکم نمی گردد

من ژولیده تا هستم گدای حضرت مولا *** سرم بهر دونان در نزد دونان خم نمی گردد

نصیحت

سخن رنگ ریا از گرمی بازار می گیرد *** غرور از زردی زر حکم استقرار می گیرد

به جایی گر رسیدی با سلامی گم مکن خود را *** که شاخه سر فرود آورد چو برگ و بار می گیرد

گره در کار چون افتد بر و خود را ملامت کن *** که هر کس مزدکار خود به قدر کار می گیرد

در این جوی که دهقان جای جو گندم طلب دارد *** به یک نسخه طبیبی هستی بیمار می گیرد

اگر خواهان خویشی خویش را در خویش پیدا کن *** که فرصت از گفت این خاک آدمخوار می گیرد

لجام نفس سرکش را به عقل خویش محکم کن *** که دستت را خدا از لغزش این دار می گیرد

به بازاری که جای دین حکومت می کند دینار *** خدا بهر تلافی برکت از بازار می گیرد

مخر کالا در این بازار عطاران دلا هشدار *** که جای مست این جا محتسب هوشیار می گیرد

من ژولیده می گویم از قول حضرت صادق *** سخن رنگ ریا از گرمی بازار می گیرد

اسیر نفس

اسیر نفس را ترک گنه دشوار می گردد *** چنان که هر سگی با خوردن خونهار می گردد

من از حکم شریح قاضی نامرد دانستم *** که بی دین می شود هر کس پی دینار می گردد

شود تشخیص راه و چاه بهر آدمی مشکل *** در آن جوی که مسجد خانه خمار می گردد

توکل گر رفیق آدمی گردد چو ابراهیم *** مبدل بر گلستان از برایش نار می گردد
اگر ایمان قوی گردد خراب آباد خواهد شد *** که آبادی خراب از رخنه دیوار می گردد
علی یک عمر با افتادگان بنشست تا گوید *** که گل از خاکساری همنشین خار می گردد
ز میدان می برد یک سر مدال سرفرازی را *** میان صد هزاران سر که زبیدار می گردد
سر از خط علی و آل هر کس بر نمی دارد *** به فردا بی نیاز از رحمت دادار می گردد
گنجهکارم من ژولیده اما شاد از آنم *** که فردا شافع من حیدر کرار می گردد

ماندن

هر که در دل پروراند حب دنیا بیشتر *** پای میزان عمل ماند به عقبا بیشتر
سرسری مشمار عمری را که پایانش فناست *** ز آن که از تن پروری گردد تمنا بیشتر
در قیامت از ندامت دست بر سر می زند *** از گلیمش هر که بیرون می کند پا بیشتر
مرگ از مژگان ما باشد به ما نزدیکتر *** فکر مردن باش از امروز فردا بیشتر
می زند پا بر فراز قاب او ادنا اگر *** آدمی خود را کند از جمع منها بیشتر
می شود بر رحمت قرب خدا نزدیکتر *** هر که در دل پروراند مهر مولا بیشتر
غیر حسرت قسمت قارون نشد از گنج و رفت *** رنج افزون می شود گردد چو کالا بیشتر
یوسف از زیبایی سیرت عزیز مصر شد *** بی ز صورت میرد انسان به معنا بیشتر
شاعر ژولیده را بیمی به محشر نیست چون *** در دلش هر روز گردد مهر زهرا بیشتر

فلسفه روزه

روزه داران روزه را تفسیر چیست *** هیچ تفسیری به از تدبیر نیست
روزه یعنی در خدا فانی شدن *** در منای قرب قربانی شدن
روزه یعنی جنگ با دیو هوس *** عقل را آزاد کردن از قفس
روزه یعنی پاک گشتن از گناه *** نفس را انداختن در قعر چاه

روزه یعنی با دمی آدم شدن *** در مقام بیش بودن کم شدن

روزه یعنی دوری از اعمال بد *** بر سر پیمان نشستن تا ابد

روزه یعنی پرده ها یک سوزدن *** پا به قاف قرب الا هوزدن

ص: 314

روزه یعنی از هوا خالی شدن *** یوسف صدیق را طالی شدن

روزه یعنی بی نیازی از نیاز *** سوز هستی را درون سینه ساز

روزه یعنی دوری از فسق و فجور *** بهترین برگ عبور شهر نور

روزه یعنی بنده ای کامل شدن *** در حصار امن حق داخل شدن

روزه یعنی دومین اصل فروع *** مهر تأیید عبادت در خضوع

روزه یعنی این کلام مختصر *** در بر ابلیس لال و کور و کر

روزه انسان را خدایی می کند *** قلب ها را کیمیایی می کند

روزه پر می کند پیمانۀ را *** آشنا با حق کند بیگانه را

روزه جام وصل را پر مل کند *** خار را در نزد مردم گل کند

روزه بر هر درد بی درمان دواست *** روزه بر ما واجب از سوی خداست

روزه از ما ترک زشتی می کند *** اهل دوزخ را بهشتی می کند

روزه یعنی اسب غیرت تاختن *** نفس سرکش را ز پا انداختن

روزه یعنی پیرو مولا شدن *** قطره گشتن وانگهی دریا شدن

روزه یعنی از فقیران سر زدن *** خانه بیچارگان را در زدن

روزه یعنی خویش را کردن سهیم *** با فقیر و با اسیر و با یتیم

حج

حج فروعی از فروع دین ماست *** زینت کابینه آئین ماست

حج مصاف جنگ نور و ظلمت است *** پایگاه انسجام وحدت است

حج کلاس درس انسان سازی است *** تا نپنداری که گوی بازی است

حج به حاجی رونمایی می دهد *** درس ایثار و رهائی می دهد

حج حصار امن ایمن از بلاست *** بهترین خلوتگه دل با خداست

حج چراغ سبزه عفو سرمد است *** مهبط وحی خدا بر احمد است

حاجیان را حج خدائی می کند *** خرقة پوش بی ربائی می کند

کیست حاجی آن که در حج گم شود *** گر که بوده قطره ای قلم شود

کیست حاجی باده مستی زده *** پشت پا بر عالم هستی زده

کیست حاجی آن که هست و نیست نیست *** خوب می داند که صاحبخانه کیست

ص: 315

کیست حاجی آن که اهل رنگ نیست *** قصد او بوسیدن یک سنگ نیست

کیست حاجی تشنه رفع عطش *** بندگی را سالکی بی غل و غش

کیست حاجی آن که بشناسد حرم *** حرمت آن را شمارد محترم

کیست حاجی آن که احرامش مناست *** مروه اش صدق است و سعی او صفاست

کیست حاجی آن که رکش محکم است *** در مقام عشق اشکش زمزم است

معنی حج از خودی بگسستن است *** در به روی غیر جز او بستن است

معنی حج قصه و افسانه نیست *** اصل صاحبخانه است و خانه نیست

معنی حج ترک خواب و خودسری است *** در درون خون خود ولایت پروری است

معنی حج خار راگل کردن است *** در جهان سیر تکامل کردن است

حاجی آن باشد که پیمان نشکند *** حرمت احرام و عرفان نشکند

حاجی آن باشد که حجش ماندنی است *** خط و سیرش خط و مشی خواندنی است

حاجی آن باشد که روحانی شود *** پای تا سر در خدا فانی شود

خانه حق قبله اهل دل است *** اهل دل را دل بریدن مشکل است

بانگ لبیکش به عالم منجلی است *** معنی اش تجدید بیعت با علی است

عرفات

در عرفاتی که وقوفش سزااست *** راز و نیازش بخدا دلرباست

عصر یکی روز در آن رشک طور *** بود حسین ابن علی را حضور

محو خدا بود که آمد ندا *** بار سفر بند مرو در منا

گر که تو را هست به ما اشتیاق *** بار سفر بند بسوی عراق

ترک منا حکم الهت بود *** کربلا چشم به راهت بود

کربلا مهد فراخوانی است *** مسلخ هفتاد و دو قربانی است

ای ز منای تو منا گشته مات *** موج زند آب به شط فرات

لیک تو را تشنه خدا طالب است *** آن چه خدا می طلبد جالب است

مسلم تو کوفه فدائی شده *** بجای حج کربلائی شده

کوفی و شامی همه صف بسته اند *** منتظر قتل تو بنشسته اند

چون تو پدر را پسری لازم است *** معجز شق القمری لازم است

ص: 316

اکبر خود را تو کفن پوش کن *** نیش خسان را به دلش نوش کن
قاسم تو عاشق شیدایی است *** جوهره اش جوهر زهرایی است
تشنه شود پیکر او چاک چاک *** عشق حقیقی بود اینش ملاک
علی در شهادت تو را پاس داد *** که دست تو در دست عباس داد
کنون سزد جان و تنش من شود *** جدا دو دستان وی از تن شود
کودک شش ماهه خود ناز کن *** باب شهادت به رخس باز کن
کودک تو عاشق جانبازی است *** تشنه پیمانۀ خود سازی است
از قدح عشق تو شیرش بده *** آب ز خمخانه تیرش بده
خون علی آب دهد آب را *** باز کند بر رخ تو باب را
خون علی سد ستم بشکنند *** خنده او قامت غم بشکنند
بعد علی نوبت ایثار توست *** تیر عطش رونق بازار توست
تشنه سرت زیب سر نی شود *** راه شهادت به مناطی شود
قائمه عشق تو عریان کنند *** جسم تو پامال ستوران کنند
خون تو تا سلسله جنبان شود *** خواهر تو وارد میدان شود
درس شهادت ز تو آموخته *** رخت اسارت به تنش دوخته
اصالت کار تو با زینب است *** حاصل ایثار تو با زینب است

دو بيتی ها

اشاره

ص: 319

از این سخن به رخت فتح باب می گردد *** که از حلاوت آن گل گلاب می گردد

مقام و مرتبه را بین که در شب معراج *** علی به جای نبی انتصاب می گردد

احوال من خسته دل از چاه پیرسید *** سوز دل زهرای من از آه پیرسید

در کوچه ندانم که چه رخ داد و چه شد رخ *** اسرار رخ ماه من از ماه پیرسید

از کوزه چون نوشید حسن زهر جفا را *** صد پاره جگر گشت و صدا کرد اخارا

فرمود بیا جان برادر که بینی *** از طشت پر از لخت جگر طشت طلا را

اگر به کعبه نرفتم نرفتنش این جاست *** شب فراق مرا صبح روشنش این جاست

اگر مدینه ندیدم به جای پیغمبر *** حریم قدس رضا پاره تشش این جاست

کسی قدم به حرم بی مدد نخواهد زد *** بدون واسطه دم از احد نخواهد زد

گدای کوی رضا شو که این امام رئوف *** به سینه احدی دست رد نخواهد زد

هیچ کس منکر به ذات قادر قیوم نیست *** هیچ انسانی ز فیض رحمتش محروم نیست

از برای ارتباط مستقیم با خدا *** رابطی ما را به غیر از چهارده معصوم نیست

نازم به آن که ناز بروی نیاز کرد *** او را سر آمد همه از امتیاز کرد چون زد

قدم به خانه حق ختم الانبیاء *** بر او به جای مسجد الاقصی نماز کرد

ص: 321

نماز پایه دین از فروع محصول است *** کسی که خرد شمارد نماز مسئول است

نماز جزء فروع و علی است جزء اصول *** که با قبول ولایت نماز مقبول است

بدون حب علی امتیاز ما صفر است *** عطای حق پی رفع نیاز ما صفر است

معدل تو شود بیست با ولای علی *** که بی ولایت مولا نماز ما صفر است

ای آن که به خلق ما سوا استادی *** فریاد رس ما به صف میعادی

ای کاش به جای این همه دانش و علم *** هر قرن بما تو یک علی می دادی

خواهر تو برو که مادرم می آید *** جای تو کنار پیکرم می آید

گر دور شوی ز پیکرم غصه مخور *** دنبال سر شما سرم می آید

ای کشته حق نمای قرآن *** ای خون تو خون بهای قرآن

در مسلخ عشق گشته تفسیر *** با مرگ تو آیه های قرآن

دانی که مزار طفل بی شیر کجاست *** آن غنچه باغ نص تطهیر کجاست

خواب است به روی سینه باب مگو *** آن طفل گلو دریده از تیر کجاست

پرسید یکی ز زاده خون و قیام *** از سید سجاد بن امام ابن امام

سختی به شما کجا سر راه گرفت *** رفت آهی بکشید و گفت از شام از شام

روزی که عنان کاروان می بستند *** چشم از گل و باغ و باغبان می بستند

دستان لطیف کودکان را با هم *** چون دسته گل به ریسمان می بستند

بر خاک، امام راستین افتاده *** در لجه خون ز صدر زین افتاده

در نیمه ره ز ناقه از شدت ضعف *** یک طفل سه ساله بر زمین افتاده

ص: 322

کو سوته دلی که شرح تیرش بدهم *** شوری به دل سخن پذیرش بدهم
از خوردن آب بافغان گفت رباب *** شش ماهه کجاست تا که شیرش بدهم

دیشب ز بهشت فوج حور آمده بود *** یک هودجی از دیار نور آمده بود
از بهر زیارت سر خون خدا *** زهرا ز جنان گنج تنور آمده بود

ای سر که ز تن ز کینه دورت کردند *** خورشید نی از فیض حضورت کردند
از بهر پذیرایی ات ای تشنه عشق *** مهمان سر سفره تنورت کردند

من جنگ قصیده تو را می بوسم *** افتاده جریده تو را می بوسم
چون نیست به پیکر تو جای سالم *** رگ های بریده تو را می بوسم

ای شعر بلند جاودانه برخیز *** ای مظهر خالق یگانه برخیز
گردیده بسان فاطمه خواهر تو *** آماده ضرب تازیانه برخیز

از بعد نبی سقیفه بر پا کردند *** تا نقشه شوم خویش اجرا کردند
بی سابقه بود و هست تا عرصه حشر *** ظلمی که پس از نبی به زهرا کردند

آن فرقه که جان عالمی را خستند *** از بعد نبی به گرد هم بنشستند
تا فاطمه را به تازیانه بزنند *** دستان علی مرتضی را بستند

گنجینه وحی در خطر افتاده *** ناموس خدا به پشت در افتاده

روبه صفتان به جان شیر افتادند *** از دست علی مگر سپر افتاده

در کوچه خزان به گل سر راه گرفت *** بغض آمد و در گلوره آه گرفت

جبریل به خورشید ولایت می گفت *** خاموش چرا نشسته ای ماه گرفت

ص: 323

آن دم که عدو لگد بر آن در می زد *** گلبوسه پسر به پای مادر می زد
زینب که بر این صحنه تماشا می کرد *** سیمرخ دلش به سینه پرپر می زد

ندا می رسد از منادی دمامد *** که سینه سرخان خط مقدم
به فرمانده کل محمد بگویند *** نخستین بسیجی قدم زد به عالم

علی اعظم و اسم اعظم علی بود *** وصی بلافصل خاتم علی بود
به تیغ کجش راست شد قامت دین *** که اول بسیجی عالم علی بود

اجل دیشب به زهرا نوش می داد *** علی را بار غم بر دوش می داد
وصیت های مادر را به بابا *** خدای صبر زینب گوش می داد

ز نخل عمر علی بی تو برگ می بارد *** از آسمان مدینه تگرگ می بارد
بجای اشک از چشمان فاتح خیبر *** ز داغ فاطمه باران مرگ می بارد

هیچ دانی چه به من ز آن دنی پست رسید *** آن چه آمد به سرم از اثر دست رسید
من از آن کوچه چه گویم که به سیلی عدو *** کوچه عمر من خسته به بن بست رسید

آن ظالمی که حرمت پیمانها را شکست *** در پای شمع شهپر پروانه را شکست
تا دید گیسوان پریشان زینبش *** در دست فاطمه به خدا شانه را شکست

قلم شکسته او را جوهری نیست *** صدف افتاده در او گوهری نیست

به هر سو می کند زینب نظاره *** در بشکسته هست و مادری نیست

تا صوت دلربای تو ما را بگوش رفت *** بر آسمان زنای خلایق خروش رفت

بس کن بلال لب ز اذان گفتنت ببند *** کز گفتن اذان تو زهرا از هوش رفت

ص: 324

باید کتاب درد علی را مرور کرد *** جاری ز جام دیده خود اشک شور کرد

از پا فتاد بس که در آن جو قیرگون *** از قتلگاه فاطمه خود عبور کرد

بودی تو جان و جسم به جا مانده ام هنوز *** مرثیه خوان ماندن آینده ام هنوز

هستی من تو بودی و رفتی ز دست من *** در حیرتم که بی تو چرا زنده ام هنوز

ثانی که بغض نخل ولایت ز ریشه داشت *** از بهر قطع آن کف خویش تیشه داشت

در را شکست و خورد به پهلو فاطمه *** در حالتی که بار شیشه داشت

حکم سقیفه بهر علی دست بستن است *** عمری به خانه در غم زهرا نشستن است

بیست و سه سال زحمت بی منت نبی *** مزدش برای فاطمه پهلو شکستن است

هیزم کشان دوزخ بر گرد هم بنشستند *** پیوند آدمیت از خویشتن گسستند

چون از شکست مولا ماندند بی نتیجه *** پهلو همسرش را از ضرب در شکستند

به خاک تا بدن یار سینه چاک رسید *** ز نای شیر خدا آه دردناک رسید

بروی بریت زهرا فتاد و با غم گفت *** بگو به خصم که پشت علی به خاک رسید

دردا که روز رحلت خلق عظیم شد *** مولا علی ز ماتم او دل دو نیم شد

روح الامین ز پرده دل داد می زند *** خون گریه کن ز دیده که زهرا یتیم شد

گل بوسه به ساغر شفق باید زد *** آلاله به سینه فلق باید زد

دانی که پس از نبی به زهرا چه گذشت *** تاریخ سقیفه را ورق باید زد

آن روز که بذر ناله بلبل می کاشت *** با ناله به باغ سینه سنبل می کاشت

در کوچه هاشمی به ضرب سیلی *** بر صورت فاطمه عدو گل می کاشت

ص: 325

آنان که علیه دین به هم پیوستند *** از کینه دل آل نبی را خستند

با کشتن فاطمه به همیاری اشک *** پرونده خنده علی را بستند

از یورش خصم جام ایثار شکست *** گنجینه وحی می دادار شکست

در پشت در سوخته باغ نبی *** با غنچه و گل شاخه پر بار شکست

آن روز علی به فکر بیمارش بود *** بیمار علی فکر پرستارش بود

از روزن در بیاد کوچه حسنش *** محو گل نیلگون رخسارش بود

دل را به کسی بجز تو بستن سخت است *** پیمانۀ عشق تو شکستن سخت است برخاستن از کنار قبرت مشکل *** در خانه بدون تو نشستن سخت است

تا چشم علی به صورت یار افتاد *** قلبش به خدا به سینه از کار افتاد

رو کرد به قبر مصطفی و فرمود *** بازوی علی دگر ز پیکار افتاد

بابا ز غم تو شور و حال دادند *** از بعد تو خط ارتحالم دادند

مزد زحمات تو نبردند از یاد *** با میخ در خانه مدالم دادند

در طوس شکوه احمدی می بینم *** نادیده خدای سرمدی می بینم

در دامن مرکز تشیع ایران *** یک دسته گل محمدی می بینم

می‌لاد امام انس و جان است امشب *** خوشحالی صاحب الزمان است امشب

امنیت شیعه تا ابد تضمین است *** چون جشن امام مهربان است امشب

در فراق نوگل طاها خزان هم گریه کرد *** زین غم عظمی خدای لامکان هم گریه کرد

در غم زهرا نه تنها شد مدینه پر ز اشک *** خود به چشم خویش دیدم آسمان هم گریه کرد

ص: 326

ما آل علی رابط با ضابطه داریم *** بی ضابطه با ذات خدا رابطه داریم

ما را بر حق هر که کند واسطه خویش *** ما فاطمه را نزد خدا واسطه داریم

دامان علی چو در کف یار افتاد *** این کار برای خصم دشوار افتاد

از بهر رهائیش عدو کاری کرد *** کز ضرب غلاف دستش از کار افتاد

گر خدا پرده ز رخسار علی بردارد *** جای شکی بخدائی علی نگذارد

مهر تأیید قبولی رسالت این بود *** که نبی مهر ولایت به علی بسپارد

اسلام کز مکاتب عالم سرآمد است *** زیباترین ودیعه خلائق سرمد است

گر حسن مطلعش بود احمد عجب مدار *** عزت ببین که حسن ختامش محمد است

من گل به گفت به جای خس خواهم داد *** بر طبع تو تأثیر نفس خواهم داد

یکبار اگر به دیدن من آیی *** دیدار تو را سه بار پس خواهم داد

من پادشهم پی گدا می گردم *** دنبال نوای بی نوا می گردم

گر کس نکند شفاعتت روز معاد *** من ضامن تو نزد خدا می گردم

ای سریع الرضا جبریم کن *** بی نیاز از نیاز غیرم کن

آن چه دادی به دیگران بر من *** مده و عاقبت به خیرم کن

کجا شمعی بود روشن که من پروانه اش گردم *** می و میخانه ای کو تا که من پیمانہ اش گردم

به عالم هر چه گشتم جز علی و آل هوشیاری *** به حق ندیدم تا که من دیوانه اش گردم

یارب آن یار پرچهره ما را برسان *** مصلح کل بشر خون خدا را برسان

تا بگیرد به جهان داد دل فاطمه را *** جان زهرا و علی مهدی ما را برسان

ص: 327

هر جا که حقیقت است باطل صفر است *** فکرت چو بود حل مسائل صفر است

جایی که علی ولی است از جانب حق *** شورای سقیفه در مقابل صفر است

آن که چرخنده از او محور چرخ و فلک است *** خالق کون و مکان مالک ملک و ملک است

داد پیغام به پیغمبر خود روز غدیر *** بی علی سفره پیغمبریت بی نمک است

هستی همه چون قطره و دریاست علی *** از بعد نبی به خلق مولاست علی

گفتم به خرد چه خوانمش گفت بگو *** اصل است خدا و المثنی است علی

در خلقت ما یکون جلودار علیست *** آینه حق نمای اعصار علیست

شکی نبود که لاشریک است خدا *** اما به خدا خدای ایثار علیست

گویند علی اسم خدای ازلی است *** شکی نبود که این کلامیست جلی

گفتم به خرد علی چه کارست بگو *** فرمود خدا علی علی عین علی

در خانه حق پدیده ای گشت پدید *** کز فرط شعف کعبه گریبان بدرید

هر چند ندیده کس خدا را اما *** با دیدن مرتضی علی احمد دید

در سیزده رجب خدای ازلی *** بخشید ولایت خودش را به ولی

دانی هدف خدا ز بخشیدن چیست *** یعنی که همه کاره ما هست علی

در سوره نور رمز لمع است علی *** در مجمع عشق کل جمع است علی

در خانه حق به چشم دل گر نگری *** از بهر طواف خلق شمع است علی

کتاب وصف علی را هزار ها فصل است *** که سیم رابطه او به ذات حق وصل است

ولادتش به حرم می کند به ما ثابت *** که رونوشت سند هم برابر اصل است

ص: 328

این علی کیست که دریای سخایش خوانند *** خانه زاد حرم و قبله نمایش خوانند

گر بگویم ز خدا نیست جدا نیست عجب *** عجب این جاست که یک فرقه خدایش خوانند

**

چیره بر ظلمت شب نور جلی می گردد *** عاشق روی نبی محو ولی می گردد

اهل سنت که سر از خط علی می پیچد *** پس چرا موسم حج دور علی می گردد

به دهر نام علی تا بقا بود باقیست *** ولایتش به جهان تا ولا بود باقیست

شکاف نیل چو برقی جهید و رفت از بین *** شکاف خانه حق تا خدا بود باقیست

نمی داند کسی عین خدا چیست *** علی عین خدا هست و خدا نیست

میان کل موجودات عالم *** علی را در ولادت نمره شد بیست

بهر هر تشنه لبی ساقی وصل است علی *** تا جهان هست به پا صاحب نسل است علی

خانه کعبه صدف گشت که معلوم شود *** بین ابناء بشر گوهر اصل است علی

نه همین بنده به ذات ازلی می نازد *** ناشر حکم ولایت به ولی می نازد

گر که نازد به علی شیعه ندارد عجیبی *** عجب این جاست خدا هم به علی می نازد

امشب دل عاشقان حسین آباد است *** پیمانہ وصل را شب میعاد است

آغاز ظهور نهضت عاشور است *** میلاد حسین و مرگ استبداد است

خوش باش که شام برکات است امشب *** هنگامه ذکر صلوات است امشب

ای غرق گناه مژده کز رحمت حق *** میلاد سفینه النجات است امشب

**

شکوه خلقت خلاق سرمد است حسین *** قوام عزت آئین احمد است حسین

اگر به عمق قیامش بشر کند تحقیق *** نتیجه گیرد و گوید محمد حسین

ص: 329

یا علی موسم اندوه و شکیبائی توست *** آخر عمر من و اول تنهایی توست
گریه کن بر من مظلومه که معلوم شود *** هدیه من به پدر اشک تماشائی توست

فریادگر دردم و فریادرسی نیست *** من از نفس افتاده ام و دادرسی نیست
معلوم شد از ناله بین در و دیوار *** مظلوم تر از من به جهان هیچکسی نیست

مدینه درد خیز و ماتم افزاست *** سیه پوش از غم فقدان زهر است
عدالت می زند هر لحظه فریاد *** که بی زهرا علی تنهای تنهاست

خواست

کنار من بنشین فارغ از ملالم کن *** ز اشک دیده خود غرق شور و حالم کن
تورا به جان حسینت در این دم آخر *** هر آن چه دیده ای از من علی حلالم کن

گل

گرچه گل را از ازل از بهر بلبل کاشتند *** داغ گل را دیده و بذر تحمل کاشتند
در شگفتم من چرا در سینه دخت رسول *** از برای باغبان با میخ در گل کاشتند

خصم علیه دین ما به این و آن طرف زند *** که تیر بنخل و کینه را درست بر هدف زند
لعنت حق بر آن کسی که در میان مسلمین *** به روز ماتم حسین به جای گریه کف زند

حضرت زهرا

بی تو در چشم علی علیه السلام دیگر مجال خواب نیست *** مانده تنها و به تن او راتوان و تاب نیست

میخ در با خون زهرا روی لوح در نوشت *** حاجتی این خانه را دیگر به دق الباب نیست

بس که از داغ پدر خسته و فرسوده شدم *** تشنه مرگ در این شهر تب آلوده شدم

غم تنهایی تو بدرقه راه من است *** تو میندار که من رفتم و آسوده شدم

ص: 330

ای آن که به سر ماسوا درگاهی *** محبوب خدایی و رسول الهی

محمود ابوالقاسم و احمد لقبیت *** در نام محمد بن عبداللہی

بی جهت روز جزا پرده کس را ندرند *** بی گنه هیچکسی را به جهنم نبرند

تا نباشد به دلت حب علی ای زاهد *** طاعت بندگیت را به پیشیزی نخرند

سرچشمه فیض حی سرمد زهراست *** مادر به ای و آل احمد زهراست

در گلشن هستی گل بی خار یکی است *** آن هم گل گلزار محمد زهراست

به نبی باز عقیق یمنی داد خدا *** به علی یوسف گل پیرهنی داد خدا

سجده شکر به جا آر که در ماه صیام *** از کرم فاطمه اش را حسنی داد خدا

آن حسینی که خدا کرده دو صد تحسینش *** او امیر است و بود خلق جهان مسکینش

آب مهریه زهرا و لب آب فرات *** تشنه جان داد که تا زنده بماند دینش

پرسید یکی ز زاده خون و قیام *** از سید ساجدین امام ابن امام

بر گو به شما کجا عدو سخت گرفت *** آهی بکشید و گفت الشام الشام

فرمود رسول مدنی با جابر *** یک راز نگفتی که باشد نادر

هستی تو به درک محضر پنج امام *** از من برسان سلام من بر باقر

**

در برج امامت است کوكب صادق *** از امر خدا رئيس مذهب صادق

استاد اصول و فقه و علم است كه كرد *** محكم به علوم خویش مكتب صادق

امشب شب تبلور انوار داور است *** ميلاد با سعادت موسى بن جعفر است

موسى به كوه طور ز حسش ز هوش رفت *** برگو كه جاى گفتن الله اكبر است

ص: 331

کسی قدم به حرم بی مدد نخواهد زد *** بدون واسطه دم از احد نخواهد زد

گدای کوی رضا شو که این امام رئوف *** به سینه احدی دست رد نخواهد زد

میلاذ شکوه عدل و داداست امشب *** هنگامه دادن مراد است امشب

کشکول گدایی خود آماده کنید *** زیرا که ولادت جواد است امشب

این مژده به خلق از منادی آمد *** شد موسم غم تمام و شادی آمد

از نسل جواد بهر ارشاد بشر *** هم نام علی امام هادی آمد

برخیز و بکن دوباره گل افشانی *** کز رحمت حق به کسوت انسانی

از مملکت حسن حسن در حسنی *** آمد به جهان هشت ربیع الثانی

اگر آتشی به عالم شعله دارد و دو دهم دارد *** خلیل الله دارد گر جهان نمرود هم دارد

به ناحق خون مظلوم ار خورد ظالم نمی داند *** پی احقاق حق حق مهدی موعود هم دارد

مادر چرا به سینه مرغ دلم پر نمی زند *** دیگر صفا به کلبه ما سر نمی زند

مادر به گریه گفت صفا در دیار ما *** در خانه که نیست علی در نمی زند

آوازه شق القمر از ماه پیرسید *** از دخت علی راز سحرگاه پیرسید

یک عمر علی خون جگر خورد و نه زد *** دم شرح غم مظلومیش از چاه پیرسید

بشنو ز ملک نیمه شب صوت جلی را *** با صوت جلی حکم خدای ازلی را

در سجده به محراب به پاداش عدالت *** با تیغ ستم زنگی شب کشت علی را

ماه شعبان که معطر ز شمیم یاس است *** سجده حق نکند هر که نمک شناس است

مطلع جشن جهانی امام موعود *** جشن میلاد حسین و علی و عباس است

ص: 332

به خاک تا تن زهرای سینه چاک رسید *** به قلب شیر خدا تیر دردناک رسید

به کوچه های مدینه مغیره جار زند *** ز داغ فاطمه پشت علی به خاک رسید

برای نسل بشر گنج پر بهاست پدر *** چنان که بعد خدا بر تو خداست پدر

به وصف او چه بگویم که در هدایت ما *** برای امت خود ختم الانبیاست پدر

این سخن گوش کن ای شیعه که شهد جان است *** مغز آیات خدا در سور قرآن است

از علی شرم کن و در عمل خیر بکوش *** زان که در سنجش اعمال علی میزان است

از قیامت ذات حق قدرت نمایی می کند *** کربلا را پایگاه کبریایی می کند

خود تماشا می کند اما حسین فاطمه *** در مقام جرم بخشیدین خدایی می کند

ای مرا پشت و پناه آن قدرت ایمان تو *** ای شده آب روان شرمنده احسان تو

کودکان از تشنگی فریاد یا زهرا زند *** رویاوار آب ای جان حسین قربان تو

من که با دادن جان اسوه آینده شدم *** تشنه جان دادم و با دادن جان زنده شدم

همه گشتند پناهنده به من اما من *** روز عاشور به عباس پناهنده شدم

برای کشتن زهرا دسیسه بر پا شد *** اساس نهضت عاشوریان مهیا شد

چو تیر حرمله بوسید حلق اصغر را *** کتاب نیمه تمام سقیفه امضا شد

صبا به فاطمه برگو که حکم اجرا شد *** وسیله های شفاعت همه مهیا شد

در آبه محكمة عدل داوری خدا *** که افتتاح شفاعت به نام زهرا شد

رحمت واسعة لم یزلی ما را بس *** جوشش چشمه فیض ازلی ما را بس

گرچه در خوان جهان نعمت بسیار بود *** ذره ای از نعم عشق علی ما را بس

ص: 333

این حریم قدس رضا حجت خداست *** زیباتر از بهشت بود این نه ادعاست

یک طواف مرقدش به دو صد حج برابر است *** زیرا که پاره ای ز تن ختم انبیاست

ای که هستی امیر خطه طوس *** کعبه، دل خدای را ناموس

هر که آرد به درگهت حاجت *** از عطایت نمی شود مأیوس

علی که نوح به فلک ملک به افلاک است *** خدا از دشمن او در جزا غضبناک است

ز قدر حسب علی بس که گفته پیغمبر *** حساب شیعه او بی محاسبه پاک است

خوشم که مهر علی جوهر سرشت من است *** ولایش به جهان خط سرنوشت من است

بهشت ختم رسولان اگر که فاطمه است *** خدای گفته به احمد علی بهشت من است

کسی که ثانی او حق نیافرید علی است *** کسی که ذات خدای ندیده دید علی است

همی بس است که به وصفش که گفته پیغمبر *** به قفل های بهشت خدا کلید علی است

به عشق یار می جاودانه باید خورد *** شراب تلخ ز دست زمانه باید خورد

پیام موسی جعفر به شیعیان این است *** برای خاطر دین تازیانه باید خورد

گر تیر خصم بوسه زند چشم مست من *** نبود شکست گر که بیفتد دو دست من

آن دم که آب مشک بریزد بروی خاک *** گردد رقم به دفتر هستی شکست من

خدا را بهر هر خط کاتبی هست *** که پشت پرده یار غایبی هست

جهان شیعه همچون گله و گرگ *** نمی داند که ما را صاحبی هست

هر که ز روی معرفت زیارت رضا کند *** ز نعمت زیارتش زیارت خدا کند
بین مقام زائرش که از طواف قبر او *** ثواب صد هزار حج خدا به او عطا کند

ص: 334

سعی کن زائر دلخسته این درگرددی *** دریم رحمت حق پاک و مطهر گردی

دست خالی به بر حجت حق آمده ای *** رو سیاهی است اگر دست تهی برگردی

قلب مؤمن این حقیقت را گواهی می دهد *** لطف حق ما را نجات از رو سیاهی می دهد

با خلوص دل اگر آیی به پابوس رضا *** مزد اخلاص تو را هر چه خواهی می دهد

حدیث کوچه دلم را به پیچ و تاب انداخت *** چنان که خصم بدست علی طناب انداخت

ز وصف کوچه همین بس که بعد از آن زهرا *** به پیش دیده شوهر به رخ نقاب انداخت

کسی چو فاطمه در عالم وجود نبود *** نشانه ای ز علی گر که او نبود نبود

چه پاسخی بدهم بر نبی اگر پرسد *** امانتم بخدا صورتش کبود نبود

گلی به فصل بهاران به پای خس افتاد *** که بلبل از غم او مرد و در قفس افتاد

به جرم حفظ ولایت مغیره زهرا را *** به تازیانه چنان زد که از نفس افتاد

من آن گلم که خدا فاطمه خطابم کرد *** نبی به امر خدا وقف بو ترایم کرد

چو دیدم سد ره خویشان مرا دشمن *** در آستانه در با لگد گلابم کرد

ز بس که مرثیه داغ تو غم انگیز است *** بهار بی تو غم انگیز تر از پائیز است

چگونه صبر کنم در فراق تو ای زهرا *** که ساغر دلم از خون سینه لبریز است

منم علی که ز داغ غمت سیه پوشم *** کنار قبر تو با یاد تو هم آغوشم

قسم به جان تو زهرا هر آن چه کردم سعی *** حدیث کوچه و سیلی نشد فراموشم

کسی به پیکر من جز غم تو تاب نداد *** هجوم اشک به چشمم مجال خواب نداد

حدیث کوچه و سیلی بگو تو خود با من *** که این سؤال مرا هیچ کس جواب نداد

ص: 335

از کسی در این جهان جز خالق یکتا مترس *** ناخدا شو تا خدا داری و از دریا مترس

گر گنه کاری توسل کن به مولایت علی *** تا علی داری قوی دل باش از فردا مترس

دویتی درباره انقلاب

خنجر آبدیده را رنگ عوض نمی کند *** چهره انقلاب را جنگ عوض نمی کند

بگوی با منافقین به کوری دو چشمتان *** پیرو خط رهبری رنگ عوض نمی کند

پایان

ص: 336

عنوان: مصرع اول ... 5

ستایش: سپاس و حمد بی حد مر خدا را ... 5

مناجات: الهی کن قوی دل های ما را ... 5

آرزوی ملت ایران: روز و شب بر درگه حق های و هو داریم ما ... 6

نکته سنجیده: ای بشر بشنوز من این نکته سنجیده را ... 6

مناجات: آن که از فرط گنه ناله کند زار کجاست ... 7

مناجات: ای بنده بیا ساکن میخانه ما باش ... 7

بنده من: بنده من پیش من باز آ که شیدایت کنم ... 8

مناجات: بنده من غم مخور کز غم نجات می دهم ... 8

هو المعز: من آن گنجینه پر محتوایم ... 9

مناجات: بنده من من خدایم سوز دل را ساز کن ... 9

مناجات: الهی بی پناهان را پناهی ... 10

بنده من: بشنواز من این بیان دلنشین ... 10

ستایش: پرستش سزاوار ذات خداست ... 11

ستایش: یا رب بما تو قدرت ترک خطا بده ... 12

مناجات: یا رب از فرط گنه نامه سیاهم چه کنم ... 12

اول و آخر: گر عاشق خدایی اول ببین علی را ... 17

سرخ رخصسار: مدینه داده از کف گوهرش را ... 17

مهدی موعود: دلم ز دوری رویت به خون طیبید بیا ... 18

دیوانه ایم ما: عمری بود که از همه بیگانه ایم ما ... 18

یا حسین: قتیل دشنه کجا ظلم بی حساب کجا ... 18

فریاد رس: تا در قفس سینه عالم نفسی هست ... 19

پشیمان: آن پشیمانی که بود طالب دادار کجاست ... 19

دام: اهل دل را دلبری جز دلبر جانانه نیست ... 20

تمرکز فکر: هر آن که چوب به دستش گرفت موسی نیست ... 20

کبوتر دل: دلم خوش است به عالم که بخت یار من است ... 21

دادرسی بیکسان: ما را به جهان غیر علی دادرسی نیست ... 21

ص: 337

- گل : در دلم نخل بلند واژه ها گل کرده است ... 22
- بخشش : آن چه را حق ز گنه روز جزا می بخشد ... 22
- یار فرخ رخ : اگر آن یار فرخ رخ نقاب از رخ براندازد ... 23
- عقده دل : عقده دل را سرشک دیدهگان وا می کند ... 23
- سیرت : آدم دانا ز صورت پی به معنا می برد ... 24
- علی تنها : شب است و مرغ سحر این ترانه می خواند ... 24
- اشک دانه دانه : فلک از دیده امشب اشک دانه دانه می ریزد ... 24
- علی : قبل از جهان خلقت چشم خدا علی بود ... 25
- یا فاطمه : تا دست نوازشگر بابا به سرم بود ... 25
- یا زهرا : کجاست آن که می از ساغر ظفر می زد ... 25
- یا زهرا : تا زیر خاک پیکر ختمی مآب شد ... 26
- گرمی بازار : آن دل که غم دوری دلدار ندارد ... 26
- سه بت شکن : سه بت شکن سه معلم سه رهبر و سه انیس ... 27
- آمادگی : ای بنده بیا ساکن میخانه ما باش ... 27
- ماه خدا : از منادی دمبدم آید ندا آماده باش ... 28
- حصن امان : ای بنده بیا معتکف حصن امان باش ... 28
- فردای قیامت : سراسر شعر باور بود دریایی که من دیدم ... 28
- درمان : من آن درمانده دردم که درمان از تو می خواهم ... 29
- منت دونان مکش : من مست و خراب از می پیمان خویشم ... 29
- یا علی : من علیم کز غم زهرا ز پا افتاده ام ... 29
- یا حسین : ای امید دل من با دل شیدا چه کنم ... 30

یا ابوالفضل : چنان از باده عشق تو مستم ... 30

یا ثامن الائمه : عمری بود که کلب در خانه توام ... 30

ترک گناه : گفتم که گشته کارم تفسیر آه کردن ... 31

مریض عشق : مریض عشق توام بی دوا دوایم کن ... 31

قبله راز : روی تو مرا قبله راز است حسین جان ... 32

مصلح کل جهان مهدی موعود : یارب آن مصلح کل رهبر ما را برسان ... 32

اذان : بچه ها مظهر صفایم من ... 33

وصف : نتوان به وصف تو لب خود وا کند کسی ... 33

نگه دار تویی : ای خدا آن که بود محرم اسرار تویی ... 34

دستگیر : گفتم بیا که کارم گردیده آه وزاری ... 34

مادر : تو شعر ناب کتاب زمانه ای مادر ... 34

ص: 338

مرغ سعادت : مرغ سعادت از وفا نشسته روی بام ما ... 35

22 بهمن : یاد آن روزی که ما با هم شدیم ... 35

بمناسبت بعثت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم : شب گشت و تیره گی همه جا را فرا گرفت ... 36

در بعثت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم : شد ورد زبان ثنای قرآن ... 37

چهارده معصوم : مادح آل عبایم من ندارم هیچ غم ... 37

خود خواهی : گنه چون بگذرد از حد بشر خودخواه می گردد ... 38

افتاده گی : به پیری چون رسد انسان دگر برنا نمی گردد ... 39

شب خفتن بغداد : رهروان راه حق را وحشتی از گور نیست ... 39

خوشا آنان که : خوشا آنان که در این دارفانی ... 39

حرف حق؟ : نه هر که چوب بدستش گرفت چوپان است ... 40

عاقبت اندیشی : ای بشر تا می توانی عاقبت اندیش باش ... 40

استغنائی طبع : من مسلمانم اگر ثانی سلمان نیستم ... 41

فضل ابن شاذان : ای دل بیا و خیمه بزن در دیار فضل ... 41

راز دل : جز سر کوی تو ما وا نکنم جای دگر ... 42

غفلت : تا کی بخواب غفلت بیهوده آر میدن ... 42

حق گرانی : جوانی چون که از کف رفت انسان پیر می گردد ... 43

طمع : هر آن کس از طمع بازیچه در هم نمی گردد ... 44

خدمت بخلق : هر آن قدی که بهر خدمت مردم علم گردد ... 44

شادی دل : هر آن فردی که شاد از او دلی ناشاد می گردد .. 45

گرگ و میش : ای بشر عمر گران ما دوروزی بیش نیست ... 45

انسان باش : دلا بزهد و ورع جانشین سلمان باش ... 46

- 46 ... مهر علی : ترک من و وصل رخ دلبر شدنی نیست ...
- 47 ... جان جهان : آه از سینه و سوز از سخن آید بیرون ...
- 47 ... انتظار فرج : جان شیرین را بکف وقت خطر باید گرفت ...
- 48 ... نتیجه بدی : ای دل ز چه رو طاعت دادار نکردی ...
- 48 ... سوز دل : ایها الناس در این شهر مرا کاری هست ...
- 49 ... بار عصیان : ما بدوش خویش عمری بار عصیان می کشیم ...
- 50 ... مقام عالم : ز علم خویش عالم را منظم می کند عالم ...
- 50 ... اهل معنا : هر که با دانا نشیند اهل معنا می شود ...
- 50 ... دانائی : اهل معنا می شود هر کس که با فاضل نشیند ...
- 51 ... بد و خوب بشر : دلا قدر بشر در نزد داور می شود پیدا ...
- 51 ... پیروزی تیمور : هر آن کس از توانائی بخود مغرور می گردد ...

- گل چینی : اگر هنگام گل چیدن شوی ای یار یار من ... 52
- آه صاحب دل : آه دل صاحب دل سوز دگری دارد ... 53
- صبح نیشابور : هر آن فردی که دارد زر بعالم زور هم دارد ... 53
- بینش : دلا قدر سخن هنگام سنجش می شود پیدا ... 53
- خزان عمر : تا بکام دل تو چرخ زمان می گردد ... 54
- محبت : بی تو برون از خانه دل غم نمی شود ... 54
- قدرت ایمان : دلا شخصیت انسان ز ایمان می شود پیدا ... 55
- پند : بشنو این پند پر بها دختر ... 55
- راز دل : از پرده اگر چهره هویدا کنی ای دوست ... 56
- لب نمکین : گل ز گلزار رخ ماه تو چپیدن دارد ... 56
- ظفر : چه باید کرد تا دنیا بری ز آشوب و شر گردد ... 57
- محرم دل : در حریم خانه دل جز تو دل محرم ندارد ... 57
- عقده دل : عقده دل را سرشک دیده گان وا می کند ... 57
- مرگ : گر بشر شاه بود یا که گدا می میرد ... 58
- قرب حق : خوش آن فردی که در دنیا از حق غافل نمی گردد ... 58
- راز دل از اوضاع جهان : دلم ز هجر تو در خون طپیده مهدی جان ... 59
- حرف حق : دل غمدیده ما در جهان غم خوار هم دارد ... 59
- طبع بلند : شاد آن دلی که تابع شیطان نمی شود ... 60
- بندگی : عیار بندگی کردن ز تقوی می شود پیدا ... 60
- دم : به بزم اهل دل چون پا نهی دم می شود پیدا ... 61
- هجرات : سخت است که دور از رخ دلدار بمیرم ... 61

پیمان : با کسی پیمان مبند ای دل که پیمان بشکنند ... 62

عشق : ای که می خواهی بدانی عشق چیست ... 62

گل : صبحگاهان اشک در چشمان من گل کرده بود ... 64

«شهیدان» : ای شهیدان وطن پر لاله گلزار شماسست ... 65

شرار عشق : همه شب شرار عشقت کشد از دلم زبانه ... 65

ولایت : راویان بر ما روایت می کنند ... 66

مناظره زمین و آسمان : آسمان چون خلق شد گفتا که من ناز آفرینم ... 67

غزل : ز قیل و قال دو عالم همین مقالم بس ... 69

نگذاشت : خواستم خنده کنم ماتم طه نگذاشت ... 69

میلاذ رسول اکرم : مکه آن روز از جهالت روح در پیکر نداشت ... 73

میلاذ حضرت محمد صلی الله علیه و آله : ساقی بده زان باده که از سر بردم هوش ... 74

توصیف حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم : دوش دیدم نگار باده فروش ... 75

میلااد حضرت رسول : آن روز، روزگاران همچو شب بود ... 76

میلااد پیغمبر اکرم : ساقی خمار باده ام از آن می نابم بده ... 77

میلااد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم : جهان سر سبز و خرم گشت از میلااد پیغمبر ... 78

در مولودیه ختمی مرتبت : مژده که روی زمین دوباره پرنور شد ... 79

میلااد علی ابن ابی طالب علیه السلام : مادری باردار و اشک افشان ... 80

میلاادیه خانه زاد حق : امشب حرم سر تا قدم دارد صفای دیگری ... 81

یا علی : از بعد نبی نام علی انجمن آراست ... 82

کیست مولا : کیست مولا ذات بی همتای حق ... 83

مولا : یا علی نام تو دلها را مصفا می کند ... 84

یا علی : به تایید حق قطب عالم علیست ... 85

در مدح مولا : قلم با من نه تنها یا علی گفت ... 85

یا علی : ای خدا را به جهان محرم اسرار علی ... 86

یا علی : علی خدا نبود بنده خداست علی ... 87

یا علی : ای خدا را جوهر آب و گل آدم علی ... 88

یا علی : ای به روایت قدر مشیت قضا علی ... 89

جاودانه مرد : ای جاودانه مرد زمین و زمان علی ... 89

مکتب علی : کیست علی ساقی بزم الست ... 90

علی : خدا را هیچ می دانی ولی کیست ... 91

مولود کعبه : در حرم امشب زن دل خسته ای ... 92

یا علی : خدا را مظهر الاسماء علی بود ... 94

غدیریه : در وادی خم غلغله بر پا شده امروز ... 95

غدیریه : امروز روز حمد رب العالمین است ... 96

رشته ولایت : رشته ای به ز ولایت نتوان تافت که نیست ... 98

در منقب ولادت علی بن ابیطالب علیه السلام : آمده ام که دین خود به شیعیان ادا کنم ... 99

در صفات علی ابن ابی طالب علیه السلام : نه خدا شیعه تو را می خواند ... 100

ولای حضرت علی علیه السلام : بسر افتاده هوای تو علی ... 101

در وصف حضرت علی علیه السلام : ای که هستی به همه خلق امیر ... 101

غدیریه : دلا این مژده جانبخش دوشم از بشیر آمد ... 102

در مدح علی ابن ابی طالب علیه السلام : دنیا بدون مهر علی محوری نداشت ... 104

در وصف مولای متقیان علیه السلام : از اشک دیده ی تو گهر می خورد شکست ... 104

غدیریه : آن روز در خم غدیر آمد به احمد این ندا ... 104

ص: 341

- غدیر خم : در غدیر خم خدا اعجاز کرد ... 108
- یا علی : خدا را هیچ می دانی ولی کیست ... 110
- علی علیه السلام : رمز و ثبات حمد و ثنای خدا علیست ... 111
- امیر المؤمنین علیه السلام : تو کیستی که می کند مدح تو را خدا علی را ... 112
- غدیر خم : غدیر نقطه عطفی به وسعت دنیاست ... 113
- غدیریه : پس از اتمام حج از امر ذوالمن ... 114
- در وصف ولادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها : مرغ سعادت از وفا نشسته بر روی بام ما ... 115
- میلاذ با سعادت حضرت زهرا سلام الله علیها : آن شب زمین مکه بر خود ناز می کرد ... 116
- میلاذ حضرت زهرا علیها السلام : بساقتی ای صبا بگو حاجت ما بر آورد ... 118
- یا فاطمه : امشب شب ولادت محبوبه خداست ... 119
- کیست زهرا : کیست زهرا حرف اول در نخست ... 119
- فاطمه سلام الله علیها : ای فاطمیون فاطمه فتح و ظفر آورده است ... 121
- یا فاطمة الزهرا علیها السلام : فاطمه ای روح ریحان مبین ... 121
- توصیف حضرت زهرا : من خدایم که زمان در خط فرمان من است ... 123
- خدیجه همسر رسول ا... : خدیجه اولین بانوی اسلام ... 125
- میلاذ رحمت : امشب به فرمان خدا عالم سراپا ناز شد ... 126
- حسن مظهر صلح : ای یگانه امیر کشور صلح ... 127
- صلح : مجتبی را صلح عین جنگ بود ... 128
- امام حسن علیه السلام : مدینه شهر شادی بود آن شب ... 128
- سبط اکبر : امشب خدا بر مصطفی تقسیر کوثر می کند ... 129
- مظهر حسن : ای که شعر بکر سبز جنگ ختم الانبیائی ... 130

هدیه خدا به علی : ماه رحمت سفره اش گسترده شد ... 131

در وصف ولادت امام حسن مجتبی علیه السلام : گوئید بر دلداده گان دلدار ما باز آمده ... 133

میلاذ با سعادت امام حسین علیه السلام : بیار باده ساقیا بده به میگسارها ... 135

میلاذ با سعادت امام حسین علیه السلام : ساقی بیا ساقی بیا بگشا در خمخانه را ... 136

میلاذ با سعادت امام حسین علیه السلام : آن شب بهاران بوی عطر یاس می داد ... 137

میلاذ با سعادت امام حسین علیه السلام : آزادگان را مرشد ارشاد آمد ... 138

تولد امام حسین علیه السلام : اگر سیمرغ بختم پر بگیرد ... 139

میلاذیه امام حسین علیه السلام : شکر الله که جهان بار دگر احیا شد ... 140

در توصیف ولادت سیدالشهداء علیه السلام : گوئید بر خلق جهان جانان جانان آمده ... 141

گلوآزه کربلا : ای کوه وقار زینب ای زینب ... 143

حفظ آبرو : باز شد بار دگر طبع فلک پیمای من ... 144

ص: 342

- یا حسین : ای به قرآن گفته حق مدح و ثنایت یا حسین ... 144
- امام سجاد علیه السلام : مژده ای دل که شب ما سحری پیدا کرد ... 145
- مدینه : مدینه شور و حالی داشت آن شب ... 146
- حماسه آفرین : ای حسین ای پیشوای مسلمین ... 146
- میلاذ امام حسین علیه السلام : اگر سیمرغ بختم پر بگیرد ... 146
- سینه چاک : ای حسین ای سینه چاک تیر عشق ... 147
- یا حسین : بیا ساقی که وقت عیش و نوش است ... 148
- امام حسین علیه السلام و ابوالفضل : اگر ساقی کند امشب به صرف می مرا مهمان ... 149
- میلاذ ابوالفضل العباس علیه السلام : دیشب حسین فاطمه چشم انتظار یار بود ... 150
- دیشب و امشب : افتاده بسر شور دگر دیشب و امشب ... 152
- علمدار کربلا : ای علمدار کربلا عباس ... 155
- میلاذ عباس : امشب مدینه از شغف اعلان سقائی کند ... 155
- عباس : ای شکوه عشق را سنگ محک ... 155
- هدیه خدا : خدا به فاطمه یک دختری عطا کرده ... 156
- میلاذ حضرت زینب : آن شب مدینه با بهاران جام می زد ... 157
- اسوه صبر : ای دختر دختر پیمبر ... 158
- زینب قهرمان کربلا : بهر جا می کنم لب را به نامت آشنا زینب ... 158
- کیست زینب : کیست زینب شاه بیت جنگ عشق ... 159
- میلاذیه حضرت زینب علیها السلام : آن شب مدینه خنده زنان ناز می فروخت ... 160
- زینب : بعد زهرا بهترین زن بین نسوان زینب است ... 162
- میلاذیه حضرت زینب علیها السلام : بگو به ساقی از وفا باده به جام زر کند ... 163

زینب: از سرکوی تو آهنگ سفر دارم من ... 165

مثنوی حضرت زینب کبری: دهید مژده که همسنگر حسین آمد ... 165

تولد حضرت زینب علیه السلام: خدا را بار دیگر میوه نخل باور آورده ... 167

زینت اب: کیست زینب زینت دامان اب ... 167

در تولد علی اکبر: شب است ساقی مجلس به گردش ساغر آورده ... 168

امام سجاد: آن که در سینه زند مرغ دلش داد منم ... 170

در توصیف ولادت امام سجاد علیه السلام: ای به عباد این جهان استاد ... 170

امام باقرالعلوم علیه السلام: ساقیا می ده که دل از اضطراب آید برون ... 171

در توصیف ولادت امام باقر علیه السلام: دلم پر می زند امشب برای حضرت باقر ... 172

ولادت امام باقر علیه السلام: امشب منادی دمبدم فریاد شادی برزند ... 173

میلاذیه امام باقر علیه السلام: بگو به ساقی از وفا می طهور آورد ... 174

در توصیف امام صادق علیه السلام : گرفته دین حق رونق ز نام حضرت صادق ... 175

در توصیف ولادت حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام : می سزد گر ساقی امشب باده در ساغر بریزد ... 176

در وصف امام هفتم علیه السلام : خواهم ز صفا باز کنم دفتر دیگر ... 177

در توصیف ولادت امام موسی ابن جعفر علیه السلام : بزم ما را نبود زیب و فری بهتر از این ... 177

در توصیف ولادت علی ابن موسی الرضا علیه السلام : ده مژده که شب رفت و همایون سحر آمد ... 178

امام رضا علیه السلام : ای شکوه بارگاہت برتر از عرش برین ... 180

میلاذ امام هشتم علیه السلام : شهر مدینه نور باران بود آن شب ... 181

میلاذیه امام هشتم : بده ساقی می باقی که آمد محرم دل ها ... 182

زائر امام رضا علیه السلام : نسوزد تا که دل چشمی به عالم تر نمی گردد ... 183

حریم قدس رضا علیه السلام : بیا که قائمه عرش کبریا این جاست ... 184

نوید عشق : آن شب مدینه محرم راز و نیاز بود ... 184

تولد امام رضا علیه السلام : دهید مژده که آمد خیر ز خطه نور ... 185

در مدحت حضرت رضا علیه السلام : بیا به کوی رضا کوی او صفا دارد ... 186

امام هشتم علیه السلام : بیا که جسم جهان را قرار جان این جاست ... 187

میلاذ امام رضا علیه السلام : خبر دهید به دردی کشان خطه طوس ... 187

یا ثامن الحجج : آن شب مدینه تشنه آب بقا بود ... 188

میلاذ امام رضا علیه السلام : ساقی باوفا بیا ز دیده ترک خواب کن ... 189

در وصف حضرت رضا علیه السلام : دل بسته ام به موی تو یا ثامن الحجج ... 190

در توصیف ولادت امام جواد علیه السلام : امشب زمین و آسمان باید چراغانی شود ... 191

جواد : مظهر جود کبریاست جواد ... 192

جواد الائمه : ای که بر درد ما دوائی تو ... 193

در توصیف ولادت امام هادی علیه السلام : ای به عشقت دل از بلا ایمن ... 194

در توصیف ولادت امام حسن عسکری علیه السلام : ده مژده که از هاتف غیبی خبر آمد ... 194

میلااد امام حسن عسکری علیه السلام : بده ساقی به میخواران زمی پیمانہ ای دیگر ... 196

مهدی موعود : ای غایب از نظر نظری کن بسوی ما ... 197

میلااد مهدی : بسیار باده ساقیا به ساغر زمانه کن ... 198

میلااد امام زمان : مژده ای دل خانه ات آباد شد ... 199

در وصف امام زمان : ای خدا را دست قدرت در حجاب آستین ... 200

مهدی موعود : مهدی بیا که عالم بی تو صفا ندارد ... 201

میلااد حضرت مهدی علیه السلام : آن شب بهاران را بهار دیگری بود ... 201

میلاادیه امام زمان : امشب قلم قامت علم بر در فشانی می کند ... 202

میلاادیه : سحر آمد مرا این مژده در گوشه ... 203

ص: 344

- یا امام زمان : بیا ساقی در خمخانه کن باز ... 205
- میلاذیه امام زمان : محو کند در این جهان دورنگی و عناد را ... 206
- ولادت امام زمان : بریز باده ساقیا که فصل دی بهار شد ... 207
- شکوه از زمانه : مهدی بیا که بی تو از دست این زمانه ... 208
- یا امام زمان : بیا که عمر مرا برگ اعتباری نیست ... 208
- مهدی جان : ای گل گلشن هستی پسر م مهدی جان ... 208
- میلاذیه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف: ساقیا سوز دلم را ساز کن ... 209
- امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف : کیست مهدی محور کل امور ... 211
- در میلاد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف : امشب شقایق باده در پیمانہ دارد ... 212
- در توصیف ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف : مژده که از عالم بالا خبر آمد ... 212
- امام زمان علیه السلام : بی تو در محفل ما شور و صفایی نبود ... 214
- یا صاحب زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف : ای یار پشت پرده غیبت نهانیم ... 214
- حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف : ای که رخ از ما نهان در طور سینا کرده ای ... 215
- گریه : گریه کن ای دیده کامشب عرش اعلا گریه کرد ... 219
- یا علی : ناله کن ای دل که آهم تا ثریا می رود ... 219
- کوفه : آن شب سراپا محنت و غم بود کوفه ... 220
- در شهادت علی علیه السلام : بسوز ای دل که عالم داده از کف رهبر خود را ... 220
- شهادت امیر المؤمنین علیه السلام : کوفه امشب چه ملال انگیز است ... 221
- شهید محراب : ناله کن ای دل که از این دار راحت شد علی ... 221
- کشتی شکسته : کشتی بخون نشسته و بشکسته لنگرش ... 222
- خون جای اشک : فرمود من علیم فارغ ز محنتم کن ... 222

223 ... مولا امير المؤمنين عليه السلام : داشت مولا زمانه ای که مپرس ...

223 ... راز دل علی : من علیم کز غم زهرا ز پا افتاده ام ...

224 ... ملاقات خدا : ماه رحمت می ز جام غم زده ...

225 ... جهان شیعه : جهان شیعه را رخت مصیبت در بر است امشب ...

225 ... فاجعه : تا به محراب عبادت تارک حیدر شکست ...

226 ... هوای یار : امشب علی عزم دیار یار دارد ...

226 ... سفر مرگ : از دیار کوفه آهنگ سفر دارد علی ...

227 ... کاروان غم : سوی کوفه می برد غم کاروان خویش را ...

227 ... شب بی سحر : ای اشک ها بریزید امشب سحر ندارد ...

228 ... در ماتم مولا : امشب دلم در ماتم مولا نشسته ...

228 ... اذان مرگ : آن شب گل شقایق خون در پیاله می کرد ...

ص: 345

زبان حال مولا : امشب پرستوی دلم را بال و پر نیست ... 229

داغ مولا : آن شب به کوفه پیر و برنا گریه می کرد ... 230

مدینه : ای مدینه ای گواه درد ها ... 230

یا زهرا سلام الله علیها : حال ما را از غم تنهایی مولا پیرس ... 231

زبان حال حضرت زهرا با مولا علی علیهم السلام : گفت زهرا یا علی هنگام ترک منزل است ... 231

پشت در : پشت در گردیده گل از غنچه پرپر جدا ... 232

بدون فاطمه : بدون فاطمه قلبم جلا نمی گیرد ... 232

درد علی : دیشب مدینه با غم خون در پیاله می کرد ... 232

در مصیبت علی علیه السلام : چرا یا رب به مسجد ساقی کوثر نمی آید ... 233

کشتی بی لنگر : چنان آتش به درب خانه پیمغبر افتاده ... 233

زبان حال حضرت زینب سلام الله علیها : آن روز نخل ماتم در دل جوانه می زد ... 234

زبان حال حضرت مهدی علیه السلام : ز مهدیت به تو صد ها سلام ای مادر ... 234

فاطمه علیها السلام : در خانه ما بی تو ز شادی خبری نیست ... 234

فاطمه علیها السلام : کاش روز حادثه در پشت در زهرا نبود ... 235

در مصیبت حضرت زهرا علیها السلام : من آن گلم که شرم کند گل ز روی من ... 235

در مصیبت حضرت زهرا علیها السلام : محسن ای غنچه نشگفته من ... 236

زبان حال حضرت زهرا علیها السلام : صید دام درد هستم دانه را گم کرده ام ... 236

در مصیبت حضرت زهرا علیها السلام ... : ای که آتش بر در دار الولا انداختی ... 236

ام اییها : تا خوابگاه ام اییها تراب شد ... 237

فاطمیه : فاطمیه قصه گوی رنج هاست ... 237

فاطمه : فاطمه ای باغبان باغ عشق ... 238

فتح باب : به روی دست نبی تا که بوتراب گرفت ... 239

اجابت دعا : بابا بیا که بر رخ من فتح باب شد ... 239

در مصیبت صدیقه کبری : گر رسولی بعد احمد خالق داور نداشت ... 240

یا فاطمه : چنان زنای دل فاطمه فغان برخاست ... 240

حضرت زهرا علیها السلام : هر شب کنار قبرت آیم به آه وزاری ... 241

یا فاطمة الزهرا : رفت پیغمبر ولی زهرای خود را جا گذاشت ... 241

مدینه : مدینه سینه پر درد دارد ... 241

یا فاطمه : گوش کن شرح هجوم فرقه خونخوار را ... 242

ساغر ماتم : امشب مدینه ساغر از ماتم گرفته ... 243

مرثیه حضرت زهرا علیها السلام : امشب علی ز سوز جگر گریه می کند ... 243

مرثیه حضرت زهرا علیها السلام : تا خصم خیره فاطمه را سد راه شد ... 243

ص: 346

- یا زهرا سلام الله علیها : کجا نوشته گلی با لگد گلاب شود ... 244
- اسطوره حجاب : بجاست گریه سرم آسمان خراب شود ... 244
- کاسه لیسان : کاسه لیسانی که می از ساغر دنیا زدند ... 244
- مادر : دریغ و درد که رفتی ز دست من مادر ... 245
- اهل قلم : ای اهل قلم اصل خبر را بنویسید ... 245
- در مصیبت حضرت امام حسن علیه السلام : تا به قلب مجتبی زهر جفا تاثیر کرد ... 246
- امام مجتبی : آن شب مدینه سینه پرشور جگر بود ... 246
- شور عشق : دارد امشب بزم ما حال و هوای دیگری ... 247
- احرار : قیام کربلا قائم به ذات است ... 247
- در شهادت هانی ابن عروه : فلک کردی خزان گل های گلزار معانی را ... 248
- اولین سرباز : ای گل باغ نبی کوفه میا جای تو نیست ... 249
- کوفه شهر پیمان شکنان : کاش از آمدن کوفه حذر می کردی ... 249
- مسلم اولین شهید آزادی : بسرم نیست بجز عشق تو سودای دگر ... 250
- مسلم : میا بکوفه که سر ها بریده خواهد شد ... 251
- مسلم : میا در کوفه ای ساقی که خون در ساغرت گردد ... 251
- زبان حال مسلم : عمری بود که خاک نشین در توام ... 251
- حضرت مسلم : دلم خواهد که در شهر شهادت یاورت گردم ... 252
- ورود امام بکربلا : بدشت کربلا خیمه زد سلاله خون ... 252
- ارمغان حسین علیه السلام : الهی بهر قربانی بدرگاهت سر آوردم ... 253
- خطاب به کربلا : کربلا ای خاک عنبر خیز عشق ... 253
- آن بی حیا : آن بی حیا حیا راگر زیر پانمی کرد ... 254

آب : گمانم کربلا بودی توای آب ... 255

کوفیان پست : آه از دمی که از ستم کوفیان پست ... 255

عطش : باغبان بی آبی باغ تو با گل ها چه کرد ... 256

آثار تازیانه : من شعر سبز نخل بلند نظاره ام ... 256

مسلم : یا بن عم کوفه میا کوفه کسی یار تو نیست ... 256

گفتگوی امام با خواهرش : آن شب که دشت کربلا محو خدا بود ... 257

سفر عشق : از منای کعبه عزم کربلا دارد حسین ... 258

کسب آبرو : خون خدا که ثانی او حق نیافرید ... 258

زبان حال امام در شب عاشورا با خواهرش زینب علیها السلام : در شب عاشورا امام مبین ... 259

زبان حال امام حسین علیه السلام با خواهرش زینب سلام الله علیها : ای که از روز ولادت رنج بی مر دیده ای ... 260

در وصف قمر بنی هاشم حضرت عباس علیه السلام : من که از بهر حسین ابن علی در التهامم ... 260

ص: 347

زبان حال امام حسین کنار نعش برادر : تا گشت لبانت ز عطش ساغر عباس ... 261

در شهادت ابوالفضل العباس علیه السلام : بپاس پاسداری حریم کبریا عباس ... 262

زبان حال حضرت عباس با برادر : من که از روز ازل مهر تو در دل پروریدم ... 262

زبان حال سید الشهداء با علی اکبر علیه السلام : اکبر بیا که غرق تمنا کنم ترا ... 263

کاروان : کاروانی ز حرم سوی منا می آید ... 264

عطش : در تن اهل حرم از تشنه کامی تاب نیست ... 264

مناجات امام حسین علیه السلام : الهی عاشقم کن فتح شهر باورش با من ... 265

عاشورا حضرت علی اکبر علیه السلام : روز عاشورا که جنگ آغاز شد ... 266

امام حسین علیه السلام : الا ای سینه سرخان مهاجر ... 268

ندای عشق : ندا رسید به خون خدا خدا این جاست ... 269

نامرد ها : کربلا، گشتند با هم همصدا نامرد ها ... 269

زبان حال امام با خدا ... : خوش می رود بجانب میدان جوان من ... 270

زبان حال امام کنار نعش علی اکبر علیه السلام : رفتی و رفت ز تن تاب و توانم پسر ... 270

علی اکبر علیه السلام : بسوز ای دل که آتش در دل خشک و تر افتاده ... 271

قاسم ابن حسن : آمدم جان عمو درک منای تو کنم ... 271

قاسم بن حسن : روز عاشورا حسن را نور عین ... 272

قاسم بن حسن : آمدم جان عمو اشک فشان در بر تو ... 272

واقعه ای در شهادت قاسم ابن حسن : ز ارباب مقاتل گوش کن گوش ... 273

زبان حال حضرت قاسم علیه السلام : ای عمو جان ز ره مهر کفن پوشم کن ... 273

توبه کردن حر و شهادت او : آمدم تا که ز بند غم آزاد کنی ... 274

حبیب ابن مظاهر پیرترین سرباز سنگر دین : ظاهراً بود اگر زنده دل و پیر حبیب ... 274

اصحاب: برای آن شب بلا ز کربلا وام می گرفت ... 275

شهادت علی اصغر علیه السلام: حسین آن جرعه نوش عافیت کوش ... 275

علی اصغر: گر بگهواره حسین اصغر بی شیر نداشت ... 276

شهادت آخرین قربانی: خون خدا که خوانده خدا ذبح اکبرش ... 276

در شهادت دو فرزند حضرت زینب سلام الله علیها: گرچه از مرگ تو امروز خبر دارم من ... 277

قاسم بن الحسن: پور حسن چو دید عمو هست در خطر ... 277

در شهادت عبدالله ابن حسن علیه السلام: عازم چو گشت سبط نبی سوی رزمگاه ... 278

مظهر شجاعت: کشتن عاشق بجرم عاشقی دشوار نیست ... 278

قرآن آزادی: من آن در دی کش جام الستم ... 279

گذشت امام حسین علیه السلام: آن ابر مردی که از سر در ره داور گذشت ... 279

در شهادت سید الشهداء علیه السلام: خون خدا که گشته خدا خون بهای او ... 280

ص: 348

- حسین مظهر آزادی : شوم فدای تو و قبر با صفات حسین جان ... 281
- زبان حال حضرت رقیه : شیعیان شرح شب تار مرا گوش کنید ... 282
- زینب علیها السلام : زینب من که جهان واله و شیدای منست ... 283
- زینب قهرمان صبر و استقامت : تا که سر مشق قیام ما پیام زینب است ... 283
- مجلس یزید : این سر که می زنی ز جفا چوب خیزرش ... 283
- رقیه : بی تو به دهر زندگی عمر تباه کردن است ... 284
- حضرت رقیه : ندارد نای نی فریاد و افغانی که من دارم ... 284
- رقیه : دختری در گوشه ویرانه شیدایی کند ... 285
- زینب سلام الله علیها : بیا زینب که خوانم از برایت شعر باور را ... 285
- شام غریبان : امشب شقایق ها به خاک و خون تپیدند ... 285
- ورود به مدینه : مدینه ای بهشت عشقبازان ... 286
- ماه صفر : ای صفر عزم سفر سوی کجا داری تو ... 287
- گزارشگر : آن روز که درد ورنج و ماتم ... 287
- اربعین : از این سفر به برت جز محن نیاوردم ... 288
- دروازه کوفه : حسین من که غم هجر توست حاصل من ... 289
- در مصیبت امام باقر علیه السلام : من آن پروانه عشقم که بی بال و پرم کردند ... 290
- امام باقر علیه السلام : من باقرم که گشته دلم چشمه سار خون ... 290
- امام باقر : من باقرم و محرم اسرار تو هستم ... 291
- امام ششم : منی که منبع فیض خدای دادگرم ... 291
- امام صادق علیه السلام : مادر بیا که گیرد مرغ دلم بهانه ... 292
- امام صادق علیه السلام : صبا بسوی جنان گذر کن ... 292

امام هفتم علیه السلام: نیست یار ای نفس در سینه سینای من ... 293

امام هفتم علیه السلام: ای مرا درس شهامت سر خط ایثار تو ... 293

امام هفتم علیه السلام: کیستم من یوسف زندانی آل عبایم ... 293

در مصیبت موسی ابن جعفر علیه السلام: ندارد یوسف صدیق زندانی که من دارم ... 294

پیروی کردن: من در این کنج قفس غوغای محشر می کنم ... 294

جواد بن الرضا: جواد بن رضا امشب بیاد مادر افتاده ... 295

امام جواد: از سوز عطش سوزد پا تا بصرم مادر ... 295

امام جواد: من جوادم کز عطش مرغ دلم پر می زند ... 296

امام هادی علیه السلام: از آتش زهر جفا یا رب سرا پا سوختم ... 296

آه شبانه: من آن کبوتر بی آشیانه ام مادر ... 296

امام حسن عسکری علیه السلام: ای فروغ دل و نور بصرم مهدی جان ... 297

- خونین شهر: از آن زمان که بنا شد بنای خونین شهر ... 297
- شاه و گدا: در دین من به مرتبه شاه و گدا یکی است ... 301
- داستان جوان قمارباز: پدری با پسرش گفت شبی ... 301
- خاک: خاکساری کن که بهرت خاک رازر می کند ... 302
- حقیقت تلخ: در کنار برکه دیدم یک بدن افتاده بود ... 302
- حرف حق: کلام تلخ حق از شکر است شیرین تر ... 303
- مرگ: به دهر عاقبت آدمی بدان مرگ است
- اسیر نفس: اسیر نفس اگر نفس خود مهار کند ... 304
- تهی دستی: سر خط صبر و رضا رانه تو داری و نه من ... 304
- دوست و دشمن: هر که در دنیا قدم دروادی زر می زند ... 304
- قلمروزر: کسی که با خبر از گیرودار محشر نیست ... 305
- امروز و فردا: چونان که باده هوش ز هوشیار می برد ... 305
- خودستایی: اگر شر را بشر در زندگی پشت سر اندازد ... 306
- خدمت بخلق: خوش آن دلی که اسیر کمند جانان است ... 306
- بازی با قدر: تلخی ندیده یاد شکر می کنی چرا ... 307
- زنگ ریا: زنگ ریا ز سینه صفا پاک می کند ... 307
- گذشت: مرد می خواهیم در این عالم که از زر بگذرد ... 307
- سرای دو در: در این سرای دو در انتخاب راه از ماست ... 308
- اسیر نفس: ای اسیر نفس سرکش غافل از گوری چرا ... 308
- تغافل: ای بنده بندگی هوا می کنی چرا ... 309
- شکار: این شنیدستم که در فصل بهار ... 309

نفس سرکش : نفس چون سرکش شود سر منشاء شر می شود ... 310

شکوه : اگر انسان سر تسلیم پیش داور اندازد ... 310

تغافل : ما کمر بر خدمت نفس از تغافل بسته ایم ... 310

نظر : خدا به بنده خودگر نظر کند کافی است ... 311

بعد منزل : عیار اشک چشم از سوزش دل می شود پیدا ... 311

غافل : غافل از دام است آن مرغی که خواهد دانه را ... 311

منیت : تا منی لطف ما نمی بینی ... 312

اندرز : هر آن فردی که از بی در همی در هم نمی گردد ... 312

نصیحت : سخن رنگ ریا از گرمی بازار می گیرد ... 313

اسیر نفس : اسیر نفس را ترک گنه دشوار می گردد ... 313

ماندن : هر که در دل پروراند حب دنیا بیشتر ... 314

فلسفه روزه : روزه داران روزه را تفسیر چیست ... 314

حج : حج فروعی از فروع دین ماست ... 315

عرفات : در عرفاتی که وقوفش سزااست ... 316

دوبیتی ها ... 319

ص: 350

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

